

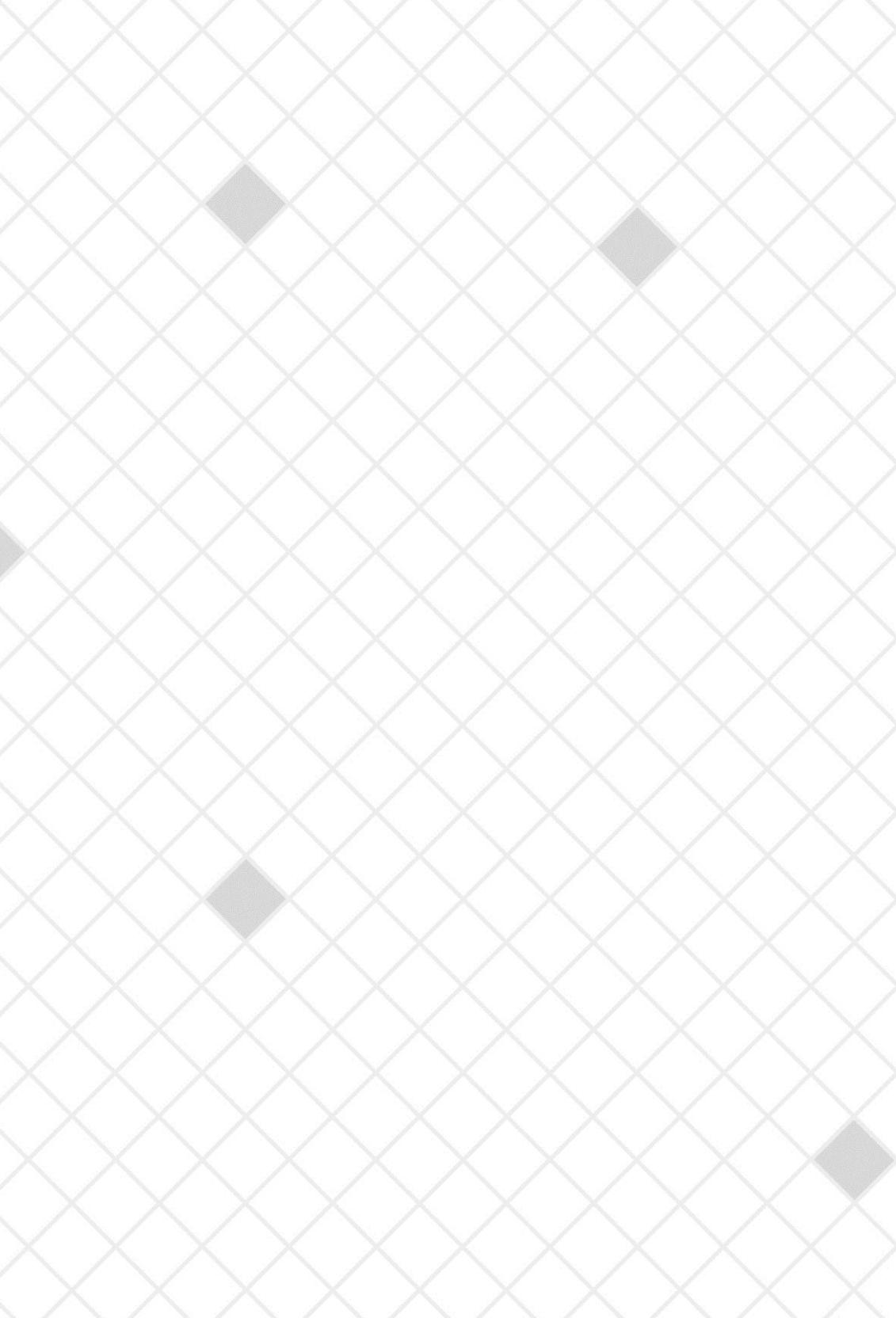
سلسله مباحث
مهدویت
(۱۹)

قیام‌های قبل از ظهر

(بررسی روایات نهی از قیام‌های قبل از ظهر موعد بزرگترین)

دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم





قیام‌های قبل از ظهر

بررسی روایات نهی از قیام در قبل از ظهور موعود

مؤلف: نجم‌الدین طبیسی

سرشناسه: طبیعی، نجم الدین - ۱۳۳۴ Tabasi, Najm al-Din -

عنوان و نام پدیدآور: قیام‌های قبل از ظهرور: بررسی روایات نهی از قیام در قبل از ظهرور موعود/مؤلف نجم الدین طبیعی؛ ویراستار ابوالفضل علیدوست.

مشخصات نشر: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۱۷۴۸-۰-۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: بررسی روایات نهی از قیام در قبل از ظهرور موعود.

موضوع: محمدمیں حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت

موضوع: Muhammad ibn Hasan, Imam XII – Occultation

موضوع: مهدویت - انتظار -- *Waiting

Mahdism -- انتظار -- احادیث Waiting – Hadiths

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت

رده بندی کنگره: ۴۲۲۴BP

رده بندی دیوبی: ۴۶۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۶۹۰۰۱

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

قیام‌های قبل از ظهرور

مؤلف : نجم الدین طبیعی

ویراستار : ویراستار ابوالفضل علیدوست

ناشر : انتشارات مرکز تخصصی مهدویت

طراح جلد : عباس فربیدی

صفحه آرا : خانم جاسمی

شمارگان : ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول/بهار ۱۴۰۳

شابک : ISBN: ۹۷۸-۶۲۲-۹۱۷۴۸-۰-۷

قیمت : ۴۶۰۰۰ تومان

تمامی حقوق محفوظ است.

قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدای کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ ۲۴

تلفن مرکز پخش: ۰۵۰-۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۰۵۰-۳۷۵۴۹۵۱

[www.mahdi ۳۱۳.ir](http://www.mahdi313.ir)

entesharatmarkaz@chmail.ir



مرکز تخصصی مهدویت
پژوهشگاه مذهبی
entesharatmarkaz@chmail.ir

مقدمه پژوهش

قیام و خروج عليه حاکم در زمان غیبت و دوران پیشاذهور، یکی از مسائلی است که در مباحث مهدویت مورد توجه قرار گرفته و در مجموعه روایی مهدویت، به عنوان «روایات نافی قیام» مطرح شده است. اهمیت بررسی این روایات با رویکرد سکوت در برابر حاکم ظالم و عدم اجرای قوانین اجتماعی اسلام از یک سو، و هماهنگی و عدم تقابل آن‌ها با انقلاب اسلامی ایران از سوی دیگر؛ دو چندان می‌نماید. روشن است درک درست محتوای این معرفت، مستلزم ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، و پرداخت علمی و روزآمد به آن است. بررسی علمی و اعتبار سنجی در این موضوع و اخبار مرتبط با آن، که در عموم مخاطبان ایجاد سؤال کرده، و گاه مورد سوء استفاده مخالفان و معاندان انقلاب اسلامی، و یا گروه‌های انحرافی قرار می‌گیرد؛ در جهت تبیین صحیح اندیشه مهدویت از منظر شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت؛ از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار و مراکز مربوط، به ویژه «مرکز تخصصی مهدویت» است.

مرکز تخصصی مهدویت که در جهت تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است، در این زمینه، به راه اندازی درس خارج مهدویت اقدام کرده تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی فراوری علاقه‌مندان بگشاید.



پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط حضرت آیت الله طبسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و مطالب آن، به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت کتاب در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است.

در اینجا، فرصت را مغتنم می‌شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت‌الاسلام و المسلمین کل‌بasi، مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که زمینه‌ساز این کار شدند، و نیز حجج اسلام: سعید توسلی خواه و محمد مهدی یاوری و محمد رضا ثقفی که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند؛ اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی علی‌الله‌آل‌هی‌اصغر قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

فهرست مطالب

۲۱.	مقدمه مؤلف
۲۳.	جلسه اول
۲۳.	مقدمه
۲۳.	حکم قیام در وسائل الشیعه شیخ حر عاملی
۲۴.	روایت اول ناهی از قیام
۲۵.	بررسی سندی روایت
۲۶.	روایت دوم ناهی از قیام
۲۶.	بررسی سند روایت
۲۸.	نتیجه
۲۸.	بررسی شخصیت جعفر بن محمد بن مالک
۳۱.	جلسه دوم
۳۱.	مقدمه
۳۱.	روایات کافی مرحوم کلینی
۳۳.	ادامه بررسی سندی روایت دوم
۳۴.	جعفر بن محمد بن مالک در نظر معاصران
۳۸.	ادامه کلام مرحوم مامقانی
۳۹.	ملاکات ثقة بودن جعفر بن محمد بن مالک



.....	جلسه سوم
۴۲.....	مقدمه
ادامه بررسی شخصیت جعفر بن محمد بن مالک در روایت دوم.....	۴۲
بیان مامقانی در تنقیح الرجال.....	۴۳
ادامه کلام مامقانی.....	۴۳
بیان فرزند مرحوم مامقانی	۴۴
بیان مرحوم تستری در مورد جعفر بن محمد بن مالک.....	۴۴
رد مؤیدات جناب مامقانی از طرف مرحوم تستری	۴۵
نتیجه سندي روایت دوم.....	۵۰
بررسی دلالی روایت اول	۵۱
احتمال اول در توجیه روایت	۵۱
شاهد اول (روایات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه طاهرین).....	۵۲
.....	جلسه چهارم
.....	مقدمه
کلامی از یکی از شارحان کافی	۵۵
ادامه بررسی دلالی روایت اول	۵۶
شاهد دوم (روایات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه طاهرین).....	۵۷
.....	جلسه پنجم
.....	مقدمه
شاهد سوم (روایات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه طاهرین).....	۶۲
شرح حدیث در مرآۃ العقول	۶۳
شرح حدیث در البضاعة المزجاة	۶۵

جزء هشتم

۷۲.....	جلسه ششم
۷۲.....	مقدمه
۷۲.....	شاهد چهارم (روايات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه طاهرین علیهم السلام)
۷۳.....	بررسی سند روایت
۷۳.....	توضیح روایت
۷۸.....	ادامه روایت
۷۹.....	جلسه هفتم
۷۹.....	مقدمه
۸۱.....	بیان مرحوم مامقانی در مورد زید
۸۷.....	روایت اول در مدح قیام زید
۸۸.....	روایت دوم در مدح قیام زید
۹۰.....	جلسه هشتم
۹۰.....	مقدمه
۹۱.....	روایت سوم در مدح قیام زید
۹۴.....	روایت چهارم در مدح قیام زید
۹۶.....	روایت پنجم در مدح قیام زید
۹۹.....	روایت ششم در مدح قیام زید
۹۹.....	بیان صاحب إستقصاء الاعتبار فى شرح الإستبصار
۱۰۳.....	جلسه نهم
۱۰۳.....	مقدمه
۱۰۴.....	بیان ذهبي در مورد زید
۱۰۶.....	بیان مرحوم خوئي
۱۰۷.....	بیان روایات ذامه

روایت اول در ذم قیام زید	۱۰۶
روایت دوم در ذم قیام زید	۱۰۷
روایت سوم در ذم قیام زید	۱۱۱
روایت چهارم در ذم قیام زید	۱۱۱
جلسه دهم	۱۱۳
مقدمه	۱۱۳
بیان مرحوم مجلسی در مورد روایات ذامه قیام زید	۱۱۳
جلسه یازدهم	۱۲۲
مقدمه	۱۲۲
ادامه کلام بزرگان در مورد زید	۱۲۳
کلام شیخ مفید در مورد زید	۱۲۷
جلسه دوازدهم	۱۳۱
روایت پنجم در ذم قیام زید	۱۳۲
سندر روایت	۱۳۴
روایت ششم در ذم قیام زید	۱۳۵
بیان مرحوم خوبی	۱۳۸
روایت هفتم در ذم قیام زید	۱۳۹
جلسه سیزدهم	۱۴۵
مقدمه	۱۴۵
روایت هشتم در ذم قیام زید	۱۴۵
مفادر روایت	۱۴۸
بررسی سندر روایت	۱۴۸
بیان مرحوم خوبی	۱۴۸

۱۵۲	نتیجه کلی.....
۱۵۳	جلسه چهاردهم.....
۱۵۳	مقدمه.....
۱۵۳	روایت سوم ناهی از قیام.....
۱۵۴	منابع روایت.....
۱۵۰	سندر روایت.....
۱۵۷	بیان مرحوم خوئی.....
۱۵۸	جلسه پانزدهم.....
۱۵۸	مقدمه.....
۱۵۸	بررسی سندر روایت.....
۱۶۰	روایت چهارم ناهی از قیام.....
۱۶۲	روایت پنجم ناهی از قیام.....
۱۶۲	بررسی سندر روایت.....
۱۶۳	روایت ششم ناهی از قیام.....
۱۶۳	بررسی سندر روایت.....
۱۶۴	بیان مرحوم مامقانی.....
۱۶۴	مالک بن اعین جهنى در کلام مرحوم خوئی.....
۱۶۶	روایات مربوط به «مالک بن اعین جهنى» در کلام مرحوم خوئی.....
۱۶۹	جلسه شانزدهم.....
۱۶۹	مقدمه.....
۱۶۹	دلالت روایات ناهیه.....
۱۷۲	بیان شبھه.....
۱۷۲	جواب شبھه.....



۱۷۵	بیان مرحوم خوئی در مورد شهید فخر	
۱۷۵	اشکال به بیان مرحوم خوئی	
۱۷۸	بیان مرحوم مجلسی	
۱۷۹	جلسه هفدهم	
۱۷۹	مقدمه	
۱۷۹	قیام شهید فخر در بیان بزرگان	
۱۸۴	پاسخ به یک برداشت	
۱۸۵	بیان مرحوم مامقانی در مورد قیامها	
۱۸۶	شخصیت حسین بن علی در کلام تکملة الرجال	
۱۸۸	جلسه هجدهم	
۱۸۸	مقدمه	
۱۸۸	بیان مرحوم مامقانی در الفوائد الرجالیه	
۱۹۰	قیام یحیی بن عبدالله بن حسن	
۱۹۰	بیان مرحوم مجلسی در مرآۃ العقول	
۱۹۴	بیان مرحوم خوئی در مورد یحیی بن عبدالله	
۱۹۷	روایت مرحوم صدوق	
۱۹۸	روایتی دیگر از رجال کشی	
۱۹۸	روایت دیگر	
۲۰۰	جلسه نوزدهم	
۲۰۰	مقدمه	
۲۰۰	قیام مختار	
۲۰۱	محور اول. بیان روایت	
۲۰۵	محور دوم: تأملی در فقه الحدیث	

نهم
زیل
آستان
جهود

۲۰۵	محور سوم: اعتبار مؤلف (جعفر بن نما)
۲۰۶	بیان مرحوم مامقانی
۲۰۶	مختار در کلام مرحوم خوئی
۲۰۷	نقل جریانی در باب بزرگواری اهل بیت
۲۰۸	بیان مرحوم قمی در وقایع الايام
۲۰۹	بیان ذهبي در مورد مختار
۲۱۰	جلسه بیستم
۲۱۰	مقدمه
۲۱۰	ادامه کلام در مورد مختار
۲۱۲	کلام ابن نما در مورد مختار
۲۱۳	بیان علامه امياني در مورد شخصيت مختار
۲۱۶	بیان ذهبي در مورد مختار
۲۱۷	بیان تتفییح المقال در مورد مختار
۲۱۸	جلسه بیست و یکم
۲۱۸	مقدمه
۲۱۸	برخورد ائمه طاهرين با قيامها
۲۱۸	قيام توابين
۲۱۹	قيام مردم مدینه
۲۱۹	بیان مرحوم خوئی در مورد مختار
۲۲۰	روایات مادحه در کلام مرحوم خوئی
۲۲۴	روایات ذامه در کلام مرحوم خوئی
۲۲۷	جواب از روایت ذامه
۲۲۸	بیان اشکالی دیگر، مبنی بر تضعیف مختار

۲۳۱	جواب از اشکال	سیم وی زیل آن جهت
۲۳۳	جلسه بیست و دوم	
۲۳۳	مقدمه	
۲۳۳	مخترار و قیام او در کلام بزرگان	
۲۳۵	بیان مرحوم ماقانی در تدقیق المقال فی علم الرجال	
۲۳۸	بیان مسعودی در مروج الذهب و معادن الجوهر	
۲۳۹	بیان طبری در تاریخ طبری	
۲۴۱	جلسه بیست و سوم	
۲۴۱	مقدمه	
۲۴۱	بیان اشکال و جواب در مورد مختار	
۲۴۱	اشکال جفای مختار در حق امام حسن عسکری	
۲۴۷	بیان مرحوم تستری در مورد مختار	
۲۴۷	روايات مادحه	
۲۴۸	روايات ذامه	
۲۵۳	بیان روایت	
۲۵۵	جلسه بیست و چهار	
۲۵۵	مقدمه	
۲۵۵	بیان طبری در مورد مختار	
۲۶۲	جلسه بیست و پنجم	
۲۶۲	مقدمه	
۲۶۲	قیام یمانی	
۲۶۳	بیان روایت	
۲۶۴	بیان چند نکته	

۲۶۹	نتیجه
۲۶۹	رایات سود
۲۶۹	روایت خاصه
۲۷۱	روایت اول عامه در مورد رایات سود
۲۷۲	روایت دوم عامه در مورد رایات سود
۲۷۴	جلسه بیست و ششم
۲۷۴	مقدمه
۲۷۴	روایت هفتم ناهی از قیام
۲۷۵	بیان مرحوم مجلسی در مرآة العقول
۲۷۶	روایت هشتم ناهی از قیام
۲۷۷	سنده صحیفه سجادیه
۲۷۹	بیان استاد
۲۷۹	بیان مرحوم خوئی در مورد یحیی بن زید
۲۸۰	بیان مرحوم مامقانی در مورد یحیی بن زید
۲۸۰	بیان مرحوم تستری در مورد یحیی بن زید
۲۸۱	ادامه روایت
۲۸۵	ادامه روایت
۲۸۷	جلسه بیست و هفتم
۲۸۷	مقدمه
۲۸۷	ادامه روایت مربوط به سنده صحیفه سجادیه
۲۹۵	بیانی از مرحوم سید علیخان، شارح صحیفه
۲۹۸	نتیجه



جلسه بیست و هشتم	۲۹۹
مقدمه	۲۹۹
بررسی سندی روایت هشتم	۲۹۹
بیان صاحب لوامع الانوار العرشیه	۳۰۰
اشکالی دیگر بر سند روایت	۳۰۰
بیان جناب شیرازی در لوامع	۳۰۱
اعتبار صحیفه در کلام بزرگان	۳۰۱
بیانی دیگر از علامه مجلسی	۳۰۲
بیان صاحب جواهر در مورد صحیفه سجادیه	۳۰۳
بیان مرحوم بروجردی در مورد صحیفه سجادیه	۳۰۴
بیان حضرت امام خمینی در مورد صحیفه سجادیه	۳۰۴
بیان مجلسی اول در روضة المتقین	۳۰۶
نتیجه	۳۰۹
روایت نهم ناهی از قیام	۳۰۹
بررسی سند روایت	۳۱۰
بیان مرحوم خوئی	۳۱۰
بیان مرحوم تستری در قاموس	۳۱۱
بیانی در مورد «رُوِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا»	۳۱۱
روایت دهم ناهی از قیام	۳۱۲
دلالت روایت	۳۱۳
سند روایت	۳۱۳
جلسه بیست و نهم	۳۱۴
مقدمه	۳۱۴

۳۱۴	روایت دهم ناهی از قیام
۳۱۵	بررسی سند روایت
۳۱۵	دلالت روایت
۳۲۰	بررسی سند روایت
۳۲۰	بیان مرحوم مجلسی
۳۲۰	محمد بن علی ابو سمینه؛ نظر مرحوم نجاشی
۳۲۱	بیان مرحوم خوئی
۳۲۲	نتیجه
۳۲۲	روایت یازدهم ناهی از قیام
۳۲۴	بررسی سند روایت
۳۲۴	نظر شیخ طوسی در رجال
۳۲۵	نظر شیخ طوسی در فهرست
۳۲۵	نظر مرحوم نجاشی
۳۲۵	نظر مرحوم مامقانی
۳۲۶	نظر مرحوم خوئی
۳۲۹	بیان مرحوم خوئی
۳۳۱	روایت دوازدهم ناهی از قیام
۳۳۲	نظر مرحوم مامقانی
۳۳۲	نظر فرزند مرحوم مامقانی
۳۳۵	جلسه سی ام
۳۳۵	مقدمه
۳۳۵	روایت سیزدهم ناهی از قیام
۳۳۶	بررسی سند روایت

۳۳۸	دلالت روایت
۳۳۹	روایت چهاردهم ناهی از قیام
۳۴۰	بررسی سند روایت
۳۴۰	نظر مرحوم خوئی
۳۴۲	دلالت روایت
۳۴۲	روایت پانزدهم ناهی از قیام
۳۴۴	بررسی سند روایت
۳۴۵	بررسی اشکال صیرفی
۳۴۶	نتیجه
۳۴۷	دلالت روایت
۳۴۷	روایت شانزدهم ناهی از قیام
۳۵۳	جلسه سی و یکم
۳۵۳	مقدمه
۳۵۳	روایت امر به قیام
۳۵۵	مرجحات روایات معارض
۳۵۶	روایات عامه ناهی از قیام
۳۶۲	بیان صاحب الغارات در مورد ابوبکره
۳۶۳	بیانی دیگر در مورد ابوبکره
۳۶۴	بیان روایت
۳۶۶	جلسه سی و دوم
۳۶۶	مقدمه
۳۶۶	بیان مرحوم عاملی
۳۶۷	روایات معارض ناهی از قیام در وسائل الشیعه



۳۷۱	جهاد ابتدایی
۳۸۰	بیان سید مصطفی خمینی درباره حکم قیام قبل از ظهر
۳۸۴	جلسه سی و سوم
۳۸۴	مقدمه
۳۸۵	ادامه کلام بزرگان در مورد قیام‌های قبل از ظهر
۳۸۵	ادامه کلام حاج آقا مصطفی
۳۹۰	بیان سید کاظم حائری در مورد حکم قیام قبل از ظهر
۳۹۴	ادامه کلام آقای حائری در «المرجعية و القيادة»
۴۰۴	جلسه سی و چهارم
۴۰۴	مقدمه
۴۰۴	ادامه کلام جناب حائزی در المرجعیة و القيادة
۴۰۸	الأجوبة العامة عن الروايات المانعة من الخروج
۴۱۶	نتیجه پایانی
۴۱۷	كتابنامه

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلـه الطـاهـرـين سـيـما اـمام زـمانـناـ الحـجـةـ
بنـالـحـسـنـالمـهـدـيـ وـرـحـىـ فـدـاهـ.

یکی از مباحث جنجالی و مهم، بحث فقهی حکم قیام‌های قبل از ظهور حضرت مهدی ع است که آیا خروج در برابر ستمگران و براندازی آنان و تشکیل حکومت اسلامی در ظلّ ولایت فقیه، مشروع و جایز است، یا از این اقدام شدیداً نهی و از آن به «طاغوت» تعبیر شده است؟ طرفداران منع از قیام به روایاتی استناد می‌کنند که یا از نظر سند ضعیف و یا از نظر دلالت مورد بحث است و طرفداران عدم منع و جواز قیام، این روایات را مخدوش و در مقابل به روایات دیگری که بر مشروعیت قیام دلالت دارد، استناد می‌کنند. ما در این کتاب روایات و ادله طرفین و مناقشه ادله مانعان را مطرح کردیم و مورد مناقشه قراردادیم و به جواز و مشروعیت قیام، البته به شرطی که در ظلّ پرچم فقها و نظر آنان باشد، نظر دادیم.

این کتاب بررسی و تحقیقی جامع، راجع به این موضوع فقهی روز و مورد ابتلا است که چند سال قبل در حوزه علمیه تحت عنوان بحث‌های خارج مهدویت طی سی و چهار جلسه مطرح و بحث گردید و پس از تقریر و تدوین و مراجعته به منابع اصلی، در اختیار دانش‌پژوهان قرار گرفته است.

در خاتمه بر خود لازم می‌دانم از حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای شیخ مجتبی کلباسی، مسئول محترم مرکز تخصصی مهدویت و حضرت حجت الاسلام آقای توسلی که در به ثمر رساندن و نشر این مجموعه تلاش فراوان داشته و دارند، قدردانی و تشکر کنم. خداوند بر توفیقات این دو عزیز و سایر دوستانی که در این زمینه تلاش و جدیت داشته و دارند، بیفزاید، ان شاء الله.

نجم الدین طبیبی

قم مقدس

۱۴۴۵/شعبان/۲۹

۱۴۰۲/اسفند/۲۰

مقدمه

بحث، در زمینه حکم قیام‌های قبل از ظهر امام زمان ع است. آیا جامعه تشیع و پیروان مكتب اهل بیت از قیام در برابر ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی که در رأس آن، فقیه عادل باشد (در صورت فراهم بودن زمینه) نهی شده‌اند یا نه؟

حکم قیام در وسائل الشیعه شیخ حر عاملی

عده‌ای برای نهی از برخی قیام‌های قبل از ظهر امام زمان ع، به روایاتی که در وسائل الشیعه آمده است، استناد می‌کنند. مرحوم حر عاملی علیه السلام در کتاب جهاد، چنین عنوانی دارد: «بَابُ حُكْمِ الْتُّرْوِجِ بِالسَّيْفِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ».^۱ بعضی‌ها؛ روایات این باب را برای عدم مشروعیت قیام قبل از ظهر امام زمان ع، مستند قرار داده‌اند؛ در حالی که شیخ حر عاملی فقط روایات نهی از قیام را نقل می‌کند و در این موضوع، نظری نمی‌دهد که بعضی به قول ایشان استناد می‌کنند. روش شیخ حر عاملی در وسائل این‌گونه است که گاهی عناوین ابواب،

۱. شیخ حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۰، باب ۱۳.



نظرات فقهی و فتاوای ایشان است. گاهی در عنوان می‌فرماید: باب وجوب یا باب تحریم و...، یعنی از همان اول، فتوا می‌دهد؛ ولی گاهی می‌فرماید: «باب حکم» منظور این است که فتوا و نظری ندارد.^۱

فعلاً ما چند روایت وسائل الشیعه را بیان می‌کنیم و سپس به بررسی سندی می‌پردازیم و سپس دلالت روایت را ذکر و در آخر معارضات با این روایات را بیان می‌کنیم.

روایت اول ناهی از قیام

روایت اول را مرحوم حر عاملی از کافی شریف نقل می‌کند. از آن جا که بحث ما هم، با محوریت کتب اربعه، خصوصاً کافی شریف است؛ لذا روایت را از کافی نقل می‌کنیم.

«عَلَيْيِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِي رَفَعَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: وَاللهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَّا قَبْلَ حُرُوجِ الْقَاءِمِ إِلَّا كَانَ مَثُلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طَارَ مِنْ وَكِيرٍ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ

۱. بنابراین، اگر عده‌ای برای نهی از قیام‌ها، به عنوان این باب استناد کنند، باید گفت که ایشان، فقط نقل روایت کرده و فتوانداده است. ایشان چند روایت در این باب نقل می‌کند ولذا کسانی که ادعا دارند شصت روایت در این زمینه داریم، در صورت ارائه چنین روایاتی، از آن‌ها می‌پذیریم. امیدوارم که منظور چنین افرادی از این روایات، روایات تقيه نباشد؛ چون همان گونه که انسان، در دوران غیبت به تقيه مأمور است، در دوران حضور ائمه هم گاهی به تقيه مأمور است؛ ولی آیا قیام برای احراق حق و دفع ظلم، با تقيه منافات دارد؟ آیا مصدق امر به معروف و نهی از منکر نیست؟ اگر روایات تقيه است، روایات امر به معروف و نهی از منکر هم داریم. فعلاً نظر ما به چنین روایاتی نیست؛ اگر زمینه‌ای پیش آمد، به آن‌ها نیز اشاره می‌کنیم.

الصَّبِيَّانُ فَعِثْوَا يَهٰءٌ؛^۱ در حدیث مرفوعی از امام علی بن الحسین علیه السلام
چنین آمده است: به خدا سوگند هیچ یک از ما، پیش از ظهر حضرت
قائم علیه السلام خروج نکند، جرآن که حکایتش، حکایت پرندگان خواهد بود
که پیش از درآمدن بالهایش، از میان آشیانه خود پرواز کند [و به
زمین بخورد]. کوکان آن را بگیرند و بازیچه خود قرار دهند».

بررسی سندی روایت

«عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِي رَفَعَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيَّاً قَالَ: ...». ^۲

این روایت، از نظر سند «مرسل» است. «... عَنْ رَبِيعِي رَفَعَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ». البته ربیعی مورد تأیید عامه و توثیق خاصه است و سند روایت تا ایشان. اگر صحیح باشد . مشکل، بعد از ربیعی است. ربیعی از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام است. ^۳ (یعنی از سال ۱۲۰ هجری به بعد) و اگر از اصحاب امام کاظم علیه السلام باشد، از صغار اصحاب امام صادق علیه السلام است؛ یعنی از امام باقر علیه السلام نیز نمی تواند نقل کند، چه برسد به این که بخواهد از امام سجاد علیه السلام نقل روایت کند؛ زیرا امام سجاد علیه السلام ۹۴ یا ۹۵ به شهادت رسیده اند. پس طبقه و سال ربیعی، با نقل از امام سجاد علیه السلام متناسب نیست. به همین دلیل روایت، «مرسل» است. اگر ربیعی، چنین روایتی را به

۱. کلینی، کافی، ج، ۸، ص ۲۶۴.

۲. در مورد ربیعی، ر. ک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج، ۷، ص ۱۶۰ و مامقانی، تَقْبِيْحُ الْمَقَالِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ، ج، ۲۷، ص ۸۵؛ ضمن این که مجلسی در مرآة العقول، ج، ۲۶، ص ۲۵۶، روایت را «مرفوغ» می داند.



همین سند از امامی، نقل می‌کرد که با طبقه او متناسب باشد، ما آن سند را می‌پذیرفتیم؛ هر چند در متن و دلالت و معارضاتش باید بحث کنیم.

روایت دوم ناهی از قیام

مرحوم نعمانی روایت مذکور را با اندک تغییری، با سند دیگر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. تقریباً مضمون یکی است. روایت چنین است:

نویسنده
زنگنه
جعفر

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلَى الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسْتَنَى الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الْبَاقِمِيِّ قَالَ: «مَئُولُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ كُخْرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَئُولُ مَنْ خَرَجَ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيامِ الْقَائِمِ مَئُولٌ فَرِخٌ ظَارٌ فَوْقَهُ مِنْ وَكِيدٍ فَتَلَاعَبُتْ بِهِ الصِّبَّيَانُ؛^۱ خروج قائم ما اهل بیت مانند خروج رسول الله ﷺ است و کسی از ما اهل بیت که پیش از قیام قائم خروج کند، مانند پرنده‌ای است که به پرواز در آید و از آشیانه خود بیرون افتاد و دستخوش بازیچه کودکان شود».

بورسی سند روایت

جابر بن یزید جعفی در این روایت، مشکلی ندارد. در اعتبار این بزرگوار همین بس که اکثر عامه او را قبول ندارند و علتش این است که جابر: «یقول بالرجعة». ^۲

۱. نعمانی، الغییه، باب ۱۱، ص ۱۹۹.

۲. همه روایتش را پاره کردند - به مقدمه صحیح مسلم (ج ۱، ص ۱۶) مراجعه کنید؛ چون به رجعت قائل است. قبلًا عرض کردم کسی که به رجعت امیرالمؤمنین اعتقاد دارد، از نظر این‌ها مردود

جابر بسیاری از روایات (تا ۷۰ هزار حدیث) را نزد خود داشته است. وسائل الشیعه با این عظمت و گسترش ۳۵ هزار حدیث است و کل صحاح سنته عامه با حذف مکرات، به نه هزار حدیث نمی‌رسد. جابر روایتش را از امام باقر علیه السلام و آن حضرت از رسول الله ﷺ نقل می‌کند.

اما قبل از جابر، احمد بن علی جعفری، محمد بن مثنی حضرمی و عثمان بن زید جحنی مجھول و یا مهملنده. مهمل بدان معناست که اصلاً نام او در کتاب‌های رجالی نیامده است؛ ولی مجھول در کتاب‌های رجالی نامش ذکر شده؛ اما به توثیق و تعدیل توصیف نشده است.^۱

مرحوم نمازی در مستدرکات می‌فرماید: «لم يذكروه». ^۲ وقتی مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم يذكروه»، منظور سه کتاب «معجم رجال الحديث»، اثر آیت الله خوبی؛ «تنقیح المقال»، اثر مرحوم مامقانی و «جامع الرواه»، اثر مرحوم اردبیلی است.

چون روش مرحوم خوئی این است که قبل از بیان دیدگاه خویش، حرف قدما و متاخران را نقل می‌کند؛ عدم نقل ایشان، به معنای عدم ذکر در کتاب‌های قدماست و اگر بگوییم که مبنای مرحوم خوئی، نقل رجال کتب

است؛ ولی کسی که امام رالعن و سب می‌کند، او را نه می‌دانند (ر. ک: السلف والسلفیون: طبعی، نجم الدین، ص ۳۱). اهانت به امیرالمؤمنین از نظر این‌ها نقطه ضعف نیست. نقطه ضعف این است که بگوییم امیرالمؤمنین در همین دنیا رجعت می‌کند!!
۱. ر. ک: خوئی ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۶۸، وج ۱۱، ص ۱۱۰، وج ۱۷، ص ۱۸۵.
۲. نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۷۸.



اربعه (فقط) می‌باشد، باید گفت که مامقانی این طور نیست. ایشان از صحابه تا چهار صد سال به بعد را ذکر می‌کند.

نتیجه

در این سه کتاب (معجم رجال الحديث، تنقیح المقال و جامع الروات) که تقریباً محور کتاب‌های رجالی معاصر هستند و از این چند نفر (احمد بن علی جعفی، محمد بن مننی حضرمی و عثمان بن زید جحنی) نامی ذکر نشده است. با این‌که حداقل سه نفر از روایت، روایت مشکل دارند، باز هم بعضی، بر استناد به چنین روایتی اصرار دارند.

ما ادعا داریم، حتی به یک روایت صحیح السند، که مفادش حرمت قیام باشد، برخورد نداشتمیم. اگر افرادی، غیر از این را می‌گویند و مدرکی دارند، ارائه کنند؛ ما می‌پذیریم.

بررسی شخصیت جعفر بن محمد بن مالک

او از کسانی است که هم توثیق و هم تضعیف شده است.^۱ در ادامه دیدگاه‌های علماء در مورد ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱. مرحوم نجاشی در رجال خود در مورد او می‌فرماید: «کان ضعیفاً فی الحدیث».^۲

۲. احمد بن حسین غضائی (طبق بیان نجاشی) گفته است: «قال: أَحْمَد

۱. ر. ک: مامقانی، عبدالله، *تَقْبِيْحُ الْمَقَالِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ*، ج ۱۶، ص ۴۴.

۲. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۲۲.

بن الحسین کان یضع الحديث وضعاً و یروی عن الماجهیل، و سمعت من قال: کان أيضاً فاسد المذهب والرواية، ولا أدری کیف روی عنه شیخنا النبیل الثقة أبو
علی بن همام، و شیخنا الجلیل الثقة أبو غالب الزراوی رحمه‌للہ.^۱

مطالب دیگری از ابن غضائیر نقل شده که نجاشی نقل نکرده است.
ایشان در رجال خود می‌گوید: «کذاب، متروک الحديث جملة، وفي مذهبه
ارتفاع، و یروی عن الضعفاء والمجاهيل، وكل عيوب الضعفاء مجتمعة فيه».^۲

۳. شیخ طوسی در رجال خود می‌فرماید: «کوف، ثقة، و یضعفه قوم، روی ف
مولد القائم أعاچیب».^۳

۴. البته مامقانی در دفاع از ایشان می‌فرماید: تضعیف جعفر بن محمد بن
مالك، به دلیل نقل اعاچیب (فضایل) است. جعفر بن محمد بن مالک،
کتاب الفتن والملاحم، اخبار الائمه و مواليد الائمه دارد. ایشان در بحث امام
زمان صلی اللہ علیہ و آله و سلم، جریان ولادت آن حضرت را نقل می‌کند که دارای عجایبی است و
برای همه قابل تحمل نیست.

۱. من نمی‌خواهم به فرمایش ابن غضائیر اعتماد کنم، بلکه همان حرف مرحوم نجاشی را در نظر
می‌گیرم. هرچند این جا اگر به حرف ابن غضائیر هم انکاکنیم، ایرادی ندارد؛ چون حرف‌هایی را
که ابن طاووس از ابن غضائیر و سپس علامه حلی از ایشان نقل می‌کند، مورد اشکال قرار داده‌اند؛
زیرا سند ابن طاووس به این کتاب معلوم نیست و کتاب در دسترس نبوده است؛ ضمن این‌که
خودشان کتاب را تضمین نمی‌کند؛ ولی شاید عده‌ای صحبت‌های نقل شده توسط نجاشی از
ابن غضائیر را پذیرند.

۲. ابن الغضائیر، الرجال، ص. ۴۸.

۳. طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص. ۴۱۸.



۵. علامه حلی در رجال خود، قسمت دوم (ضعفا) حرف نجاشی و ابن غضائی را نقل می‌کند و می‌فرماید: «فعندي في حدیثه توقف ولا أعمل بروايتها».^۱

البته ممکن است اشکال مرحوم خویی مطرح پشود که علامه حلی، جزء متاخران است و تضعیفات متاخران حدسی است ولذا تضعیف وی قابل قبول نیست. در جواب می‌گوییم به فرض که علامه حلی را نپذیرید، با قبل از علامه چه می‌کنید؟ البته استاد ما به دیدگاه‌های علامه حلی خیلی اعتماد داشتند و می‌فرمودند: علامه حلی فردی معمول نیست؛ هر چند از متاخران باشد. لذا در تأمل حلی، تأمل می‌کرددند.

بُوْحَىْ
عَلَمَهُ
نَجَاشِيْ
أَعْلَمَهُ
لَا يَأْكُلُ
بِرَوَايَتِهِ

۱. حلی، حسن بن یوسف، رجال، ص. ۲۱۰.



جلسه دوم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایات قیام قبل از ظهرور امام زمان ع بود. بعضی صاحب نظران نظرشان این است که این قیام‌ها مشروع نیست و به روایات استناد می‌کنند. لذا ما هم روایات را بررسی می‌کنیم. چون نظر ما مشروعیت و جواز است. در جلسه قبل دو روایت را بیان کردیم و سپس به بررسی سندی پرداختیم. هر دو روایت مشکل سندی داشتند. روایت اول از کافی مرحوم کلینی و روایت دوم. با مضمون تقریباً یکسان. از الغیبه نعمانی بود.

روایات کافی مرحوم کلینی

اگر کسی بگوید که همه روایات کافی شریف، صحیح‌اند و به بررسی سندی نیازی ندارند، در جواب می‌گوییم که ما - بر خلاف اخباریین - چنین نظری را قبول نداریم. مرحوم آقای خوئی در مقدمه کتاب معجم رجال‌الحدیث به این نکته اشاره می‌کنند که ما چنین حرفی را نمی‌زنیم. این، گزاره‌گویی و زیاده روی است که بگوییم تمام روایات کافی شریف صحیح است. روایات کافی نیز باید بررسی سندی شوند.



برخی از روایات در کافی شریف است - انگیزه مرحوم کلینی را در نقل چنین روایاتی نمی‌دانم و نیز نمی‌دانیم درج این روایات اشتباه نساخت بوده یا ایشان نظر خاصی، نسبت به بیان آن نظر داشتند - که با اعتقادات ما نمی‌سازد.

روایاتی از قبیل: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي وَإِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَئْتَ يَا عَلِيُّ زِرًّا لِلأَرْضِ . يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَجِبَاهَاهَا إِنِّي وَإِثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَئْتَ يَا عَلِيُّ زِرًّا لِلأَرْضِ يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَجِبَاهَاهَا بِنَا أَوْسَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيَّحَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ إِلَيْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاحَطَ الْأَرْضَ بِأَهْلِهَا وَمَمْ يُنْظَرُوا ...»^۱ رسول خدا فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی! میخ‌ها و کوه‌های زمین هستیم. به سبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد؛ چون دوازدهمین فرزندم از دنیا بود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند».

طبق این روایت، ائمهٔ هُدّا، سیزده نفر هستند.

به هر حال، برخی از روایات جای تأمل دارند. ما این روایات را نمی‌توانیم بپذیریم. کسانی که به کتاب‌های ما اشکال می‌کنند، مگر خودشان، مبرا هستند؟ در آثارشان، مطالبی است خیلی عجیب؛ مثلًاً نوشته‌اند که هر وقت نزول وحی برای پیامبر اکرم ﷺ تأخیر می‌افتد، نعوذ بالله. می‌خواست که خود را از بلندی به پایین پرت و خودکشی کند.^۲

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۷۰۳.

۲. بخاری در صحیح نقل می‌کند: «وَحَىٰ بِرَّ پِيَامْبَرٍ نَازِلٍ نَمِيَ شَدٌ وَّ پِيَامْبَرٍ شَدِيدًا مَحْزُونٍ مَّيْكَشَتٌ تَأْجِيَّيٌ كَهْ تَصْمِيمٌ مَيْكَرَفَتٌ خَرَدٌ رَازِيَّا لَيَّ كَوَهْ بَرَ زَمِينٍ بِيَفْكَنَدٍ. هَرَ زَمَانٍ بَهْ لَبَهْ كَوَهْ نَزِدِيكٌ مَيْ شَدٌ تَأْخِيرٌ رَازِيَّا بَرَّتٌ كَنَدٌ، جَبَرِيلٌ دَرَبَرِشٌ ظَاهِرٌ مَيْ شَدٌ وَّ مَيْ كَفَتٌ: تَوْ پِيَامْبَرٍ خَدَا

کسی که به ما اشکال می‌کند، اول باید اشکالات مستندات خودش را رفع کند. ما شروح فراوان و مفصلی برای کتاب کافی داریم که اگر کسی واقعاً طالب حقیقت و فهم حدیث باشد، باید به آن‌ها مراجعه کند.

همین روایت که در کتاب کافی شریف آمده، در کتاب سلیم بن قیس هم آمده است که ائمه سیزده نفر هستند!

مرحوم آقای خوئی، مفصل جواب می‌دهند و از اصل کتاب سلیم بن قیس -
نه کتاب موجود. دفاع می‌کنند؛ یعنی اشکال را مطرح کرده و می‌گویند این
اشکال قابل رفع است.

پس این مبنا - صحت روایات کافی - قابل قبول نیست، و ما باید روایات،
حتی روایات کتاب کافی را بررسی کنیم.

ادامه بررسی سندی روایت دوم

روایت نعمانی (روایت دوم که در جلسه قبل گفته شد) که تقریباً با روایت
کافی (روایت اول) موافق بود، دارای چند اشکال سندی بود. چند نفر از
روات، مهمل و یا مجھول بودند و جعفر بن محمد بن مالک نیز از کسانی
است که هم توثیق و هم تضعیف شده است.

هستی. پیامبر از این سخن آرامش می‌گرفت و از قصد خود کشی منصرف می‌شد. باز اگر انقطاع وحی رفع نمی‌شد، پیامبر به منظور خود کشی به بالای کوه می‌رفت تا خود را پرت کند و جبرئیل می‌آمد و با گفتن این که تو پیامبر خدا هستی، او را مانع می‌شد» (صحیح البخاری،

جعفر بن محمد بن مالک در نظر معاصران

مرحوم مامقانی، گویا ایشان را توثیق می‌کند. ایشان می‌فرماید: «فیان من ذلک کله ان الرجل بحمدلل سبحانه من الشقاة».^۱

اما از نظر مرحوم خوئی و مرحوم تستری، جعفر بن محمد بن مالک ضعیف است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

«أقول: إن توثيق الشيخ و ابن قولويه و على بن إبراهيم إيه يعارضه ما تقدم من تضعيقه، فلا يمكن الحكم بوثاقته؛^۲ با این که شیخ طوسی و ابن بابویه، ایشان را توثیق کرده‌اند [البته، توثیق، این قولویه توثیق عام است که در کامل الزيارت آمده است] و همچنین علی بن ابراهیم، که جعفر بن محمد بن مالک را [به لحاظ همان توثیق عام که در مقدمات است] توثیق کرده است؛ این توثیقات، با تضییف، تعارض دارد. پس نمی‌توان، به وثاقت جعفر بن محمد بن مالک حکم کرد.

مرحوم تستری می‌فرماید:

جعفر بن محمد بن مالک، ضعیف است. ایشان، ادله و شواهد مرحوم مامقانی را رد می‌کند (در ادمه سخن ایشان را نقل خواهیم کرد).

البته جعفر بن محمد بن مالک، یکی از روات روایات ولادت امام زمان (ع) بود. قبلًا ذکر شد افرادی از این قبیل، به غلو متهم شده‌اند (وفی مذهبہ ارتفاع)،

۱. مامقانی، عبدالله، *تَتْقِيُّ الْمَقَال فِي أَحْوَالِ الرِّجَال*، ج ۱۶، ص ۴۴-۴۹.

۲. خوئی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، ج ۵، ص ۸۹.

و ما در این بحث . نسبت غلو . جانب فرمایش و نظرات مرحوم مامقانی را تقویت و او را توثیق کردیم و گفتیم که این رمی به غلو (صغر و کبرا آن) مورد بحث است؛ زیرا:

اولاً: این‌ها به چه چیز، «غلو» می‌گفتند؟ اعتقاداتی که امروز جزو ضروریات مذهب ماست، به این‌ها غلو می‌گفتند؛

ثانیاً: افرادی که چنین اعتقادات و روایاتی را نقل می‌کردند، به آن‌ها هم غالی می‌گفتند. لذا ما در صغرا و کبرا فضیه تأمل داشتیم و داریم. جعفر بن محمد بن مالک هم یکی از افرادی است که به او نسبت غلو می‌دهند.

البته، توثیق جعفر بن محمد بن مالک، مشکل سندی روایت را حل نمی‌کند؛ چون سند در روایت، چند نفر دیگر مجھول و ضعیف هستند. مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«و أقول: قد نبهنا في فوائد المقدمة على أنّ جملة مَا هو من ضروريات مذهبنا اليوم قد كان يعُد في سالف الزمان غلواً، و عليه فَرِعوا تضييف جمع من الثقات. و ظنني أنّ ما صدر في المقام في حقه من الغمز والتضييف، ناشئ من روایته جملة من معجزات الأئمّة [عليهم السلام]، سيما معجزات ولادة القائم [عليه السلام] و لعل قول الشیخ: روى في مولد القائم [عليه السلام] أعاجيب. بعد قوله: و يضعفه قوم.. إشارة إلى أنّ منشأ تضييف القوم هو روایته الأعاجيب في مولد القائم [عليه السلام]، و إاته في الحقيقة ليس منشأ للتضييف، كما أشار إليه بتوثيقه إياه اولاً، فكأنّه بعد التوثيق، أشار إلى تضييف جمع و منشأه، و ضعف المنشأ بتلك العبارة المختصرة و توضيح وجه عدم دلالة روایته على الضعف، أنّ أموره [عليهم السلام]. كسائر الأئمّة [عليهم السلام]. كلّها أعاجيب، بل معجزات الأنبياء كلهـا أعاجيب، ولو لم تكن عجيبة لم تكن معجزة؛ بيان اعتقادات



ضروری مذهب ما را «غلو» می‌گفتند و بر همین اندیشه، عده‌ای از ثقات ما را تضعیف کردند. به نظر من، منشأ هرچه راجع به ایشان در تنقیص و تضعیف گفته شده است، همان نقل معجزات از ائمه، خصوصاً معجزات ولادت امام زمان ع است. اگر شیخ طوسی هم فرموده است: کوف، ثقة، و يضعفه قوم، روی فی مولد القائم أعاجیب؛ منشاء تضعیف قوم، نقل همین روایات است. معنا ندارد که ما راویانی را که چنین روایاتی را نقل می‌کنند، ضعیف بدانیم؛ چون امام زمان ع هم مثل یکی از ائمه دیگر است و تمام مسائل مربوط به ولادت آن‌ها، عجیب است؛ حتی انبیا این‌گونه هستند. شما معجزات و کرامات ائمه طاهرین را ببینید. نمی‌توان این‌ها را به خاطر عجیب بودن، تفسیر نادرست کرد؛ زیرا اگر این‌ها عجیب نبود، معجزه نبود».

هشدار

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی^۱ با شیطنت، فضایل و مناقب اهل بیت را از روایات عامه کنار زد. شیطنت این بود که گفت ما روایات شیعه را قبول می‌کنیم، به شرطی که روایت در تثبیت بدعت شان نباشد؛ یعنی در تثبیت تشیع؛^۲ یعنی شیعه بدعت‌گذار است؛ چون فضایل را نقل می‌کند. شما کلام غماری را در فتح ملک العلی ببینید؛ با این‌که سنی است،

۱. ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق جوزجانی سعدی (متوفا: ۲۵۶ق، محدث قرن دوم و سوم هجری. کتاب احوال الرجال از او می‌باشد).

۲. ر. ک: الحسنی الغماری، السيد عبد العزیز؛ بیان نکث الناکث المتعدی بتضعیف الحارث، ص ۵۴ و طبسی، نجم الدین، السلف و السلفیون، ص ۳۴.



می‌گوید: این ناصبی (منظورش جوزجانی است) به وسیله جعل این قانون در علم درایه کاری کرد که هرچه روایات در فضیلت امیرالمؤمنین بود، کنار برود^۱ و ناقل آن، متهم بشود؛ مثل این که تشیع جرم است. جوزجانی و احوال الرجال و حرف‌هایی را که راجع به او نقل می‌کنند، ببینید. او طریقه شجره ملعونه را حق و انحراف از شجره ملعونه را انحراف از حق می‌داند! می‌گوید: فلانی «کان منحرفاً عن الحق»؛ یعنی فلانی از حق [= شجره ملعونه] منحرف است.

من از این‌ها خیلی گله‌مند نیستم؛ بلکه از کسانی مثل احمد بن حنبل گله دارم که مدعی محبت اهل بیت هستند و تثلیث را، تربیع و در تاریخ، مطرح کردند، را به نام خود ثبت کردند که قبلًاً خلفاً سه تا بودند و ما علی راجزه خلفاً آوردیم. شما یعنی ابن حنبل چرا از امثال جوزجانی و حَرِيزْ بن عثمان (حَرِيزْ بن عثمان بن جبر رَحَبِيٍّ مشرقی، محدث و راوی حدیث در قرن دوم)، حمایت کردید؟ آقای احمد بن حنبل تو که می‌گویی من تربیعی هستم و امیرالمؤمنین را به عنوان خلیفه چهارم مطرح کردم؛ پس چرا با این ناصبی که بدترین و زشت‌ترین جسارت‌ها را به نفس رسول الله دارد، نامه نگاری می‌کردی؟ که او هم بر فراز منبر، نامه‌هایت را بخواند و بگوید، با فلانی مرتبط هستم و جایگاه اجتماعی خود را تقویت کند؛ به راستی چرا موضع گیری نکردی؟ چرا نسبت به حَرِيزْ بن عثمان حمصی که روزی ۱۴۰ بار (هفتاد بار در

۱. حسینی مغربی غماری، *فتح الملك العلى بصحبة حديث، باب مدينة العلم على*، ص ۲۱۷.



روز و هفتاد بار در شب) امیرالمؤمنین را العن می‌کرد، می‌گویی ثقة، ثقة، ثقه؟!

چرا سیصد روایت، از ایشان، نقل و همه را تصحیح می‌کنی؟

چرا راجع به عبیدالله بن موسی عبسی که نسبت به معاویه روی خوش نشان نمی‌دهد؛ پیام می‌دهی که از او روایت نقل نکنید؟ چون معاویه را تنقیص می‌کند. معاویه که جزء خلفای اربعه نیست؛ ولی این‌گونه نسبت به او حساس هستی. احمد بن جنبل به یحیی بن معین پیام می‌دهد که چرا از عبیدالله بن موسی، روایت می‌کنی؛ این شخص، معاویه را تنقیص می‌کندا نکند خدای ناخواسته چنین مبانی در رجال ما هم راه پیدا کند. البته شأن علمای ما، اجل است. عامه که فضایل را نقل نمی‌کنند و از آن طرف ما نیز هر کس فضایل را نقل کرد، متهم کنیم که وی غالی است، نتیجه‌اش حذف فضایل اهل بیت علیهم السلام است.

ادامه کلام مرحوم مامقانی

«وقد لوح إلى ما ذكرنا من كون كلام الشیخ... إشارة إلى منشأة تضييف القوم و رد الفاضل المجلسي الأول حيث قال - فيما حكى عنه : إنّه لاعجب من ابن الغضائري في أمثال هذه، بل العجب من الشیخ... لكن الظاهر أن الشیخ ذكر ذلك لبيان وجه تضييف القوم لا للذم؛ حرفي كه ما زديم كه منشاء تضييف، نقل روایات اعجیب است، مجلسی اول هم به آن در روضة المتقین اشاره دارد. مجلسی اول می‌فرماید: من از امثال ابن غضائري هیچ تعجبی ندارم. تعجب من از شیخ است که چرا این حرف را می‌زنند؟ به نظر من شیخ طوسی نظرات قوم را بیان کرده است، نه این که خودشان خواسته باشند مذمت کنند».



وی در آخر می فرماید:

«و تحقیق المقال: أَنَّ الْأَقْوَى كُونَ الرَّجُلِ ثَقَةً، اعْتِمَادًا عَلَى تَوْثِيقِ الشَّيْخِ الْمُؤَيَّدِ بِأَمْرٍ؛ اقْوَا این است که جعفر بن محمد بن مالک، ثقه است به سبب اعتماد بر توثیق شیخ طوسی که چنین توثیقی، به وسیله اموری تأیید می شود. بنابراین، از نظر ایشان دلیل ثقه بودن، توثیق شیخ طوسی است که این دلیل، مؤیداتی هم دارد که عبارتند از:

ملاکات ثقة بودن جعفر بن محمد بن مالک

مرحوم مامقانی، مؤیدهایی برای ثقه بودن جعفر بن محمد بن مالک بیان می کند که عبارتند از:

«كَشْفُ روَايَةِ أَبِي عَلَى بْنِ هَمَامَ، وَأَبِي غَالِبِ الزَّرَارِيِّ عَنْهُ، عَنْ تَوْثِيقِهِمَا إِيَاهُ، كَمَا لَوْحُ إِلَيْهِ النَّجَاشِيِّ - وَهُما الْمَرَادُ بِالشِّيخِيْنِ - فِي قَوْلِ الْمَجْلِسِيِّ الْأَوَّلِ ﷺ: إِنَّ الشِّيخِيْنَ الْأَعْظَمِيْنَ كَانَا أَعْرَفُ بِحَالِهِمْ مِنْ أَبْنَى الْغَضَائِرِ الَّذِي لَمْ يُوَثِّقْ - أَيْضًا؛ ۱. أَبُو عَلَى بْنِ هَمَامَ وَأَبُو غَالِبِ الزَّرَارِيِّ از جعفر بن محمد بن مالک، نقل روایت می کند و نقل این دو بزرگوار، کشف از توثیق ایشان دارد. البته نجاشی هم فرموده است که شیخین از او نقل می کند. مجلسی اول هم می فرماید که شیخین، به حال او عارف تر از ابن غضائری هست که خودش توثیق ندارد.

وَمِنْهَا: مَا عَنْ كِتَابِ الْإِسْتِغَاثَةِ فِي بَدْءِ الْثَّلَاثَةِ مِنْ قَوْلِهِ: حَدَّثَنَا جَمَاعَةُ مِنْ مَشَايِخِنَا الثَّقَاتِ مِنْهُمْ جعفر بن محمد بن مالک الكوف.



۲. یکی دیگر از مؤیدات، قول صاحب کتاب استغاثه^۱ است که وقتی از جعفر بن محمد بن مالک، نقل می‌کند، در مورد او می‌گوید: «حدثنا جماعة من مشايخنا الثقات، منهم جعفر بن محمد بن مالك».

و منها: أن الصدوق روى في الحصول عن الرجل بسنده إلى الصادق عليهما السلام. ومن روى هذه الرواية، كيف ينسب «صنفان من أمتى لانصيب لهم في الإسلام. و من روى هذه الرواية، كيف ينسب

إليه ابن الغضائري الارتفاع؟

۳. مؤید سوم این است که شیخ صدوق از ایشان در مذمت غلاة روایت نقل می‌کند. چگونه ابن غضائري، به چنین شخصی نسبت غلو می‌دهد؟ «و من لاحظ أخباره التي رواها في حق الأئمة عليهما السلام مما هو من ضروريات مذهبنا اليوم، جزم بأن كل ما صدر منهم من الغمز في حقه بنسبة وضع الحديث إليه، ورميه بالارتفاع والغلو. و روایته عن المجاهيل والضعفاء، و جميع عيوب الضعفاء؛ إنما نشأ من روایته تلك الأخبار التي رواها الصدوق وغيره - أيضاً».

۴. روایاتی که از ایشان در مورد ائمه طاهرين ما نقل شده است، جزء اعتقادات ما می‌باشد و در باب فضائل و معجزات، آن بزرگواران است و چنین

۱. على بن احمد بن موسى بن الامام محمد التقى الجواد، الاستغاثة في بدعة الثلاثة، ص، ٩٠. كتاب استغاثة از احمد بن موسی (نوه امام جواد علیهم السلام)، می باشد. مرحوم مامقانی در پاورپری، می فرماید: «صاحب كتاب استغاثة، على بن احمد بن موسى بن امام جواد، سید جلیل و از نوادگان پیامبر می باشد». تعریضی هم به برخی معاصران می زند. ایشان می فرماید: «برخی معاصران، خودشان را جهت تضعیف صاحب كتاب استغاثة، به رحمت انداخته اند»؛ چون مرحوم تستری، صاحب كتاب الاستغاثة را تضعیف می کند و در واقع ایشان شباهت دیگران را، تکرار کرده است.

نسبت‌هایی، از قبیل وضاع بودن، غالی بودن و مجمع عیوب؛ ناشی از نقل چنین روایاتی است که شیخ صدوق نیز آن‌ها را روایت کرده است: «و منها: رواية البزوفري، و ابن عقدة، عنه».

۵. همچنین بزوفری و ابن عقدة از وی، روایت نقل کرده‌اند: «و كونه كثير الرواية».

۶. از دیگر مؤیدات این است که جعفر بن محمد بن مالک، روایات فراوانی نقل کرده است: «و إكثار المشايخ الرواية عنه».

۷. و مؤید دیگر این است که مشايخ، از او روایات بسیاری نقل کرده‌اند: «و بالجملة؛ فلا شبهة لنا في لزوم الاعتماد على توثيق الشيخ المؤيد باعترفت». ^۱

پس بنا به توثيق شیخ طوسی و مؤیدات هفت‌گانه که ذکر کردیم، در توثيق جعفر بن محمد هیچ شکی نمی‌باشد.

۱. مامقانی، عبدالله، *تَنْبِيُحُ المَقَالِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ*، ج ۱۶، ص ۴۵.

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایات قیام قبل از ظهرور امام زمان علیه السلام بود. بعضی صاحب نظران برای حرمت قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان علیه السلام، به روایاتی استناد می‌کنند که یکی از این روایات، روایت نعمانی در الغيبة بود. این روایت، به مشکلات سندی مبتلا بود. سه نفر از روات در روایت مجھول هستند. از دیگر روات، جعفر بن محمد بن مالک است که در مورد او، اختلاف است. مرحوم تستری و مرحوم خوبی او را تضعیف می‌کنند و مرحوم مامقانی سعی کرده است که در مقابل تضعیف این دو بزرگوار، به تقویت جعفر بن محمد بن مالک بپردازد؛ هر چند تقویت وی، مشکلی را حل نمی‌کند؛ چون افراد دیگری در روایت، مجھول و ضعیف هستند. با توجه به این که جعفر بن محمد بن مالک، روایات مهدوی فراوانی را نقل کرده است، لذا برآن شدیم که راجع به این شخص بحث گستردۀ تری داشته باشیم.

جلسه سوم



ادامه بررسی شخصیت جعفر بن محمد بن مالک در روایت دوم

بيان مامقانی در تنقیح الرجال

در جلسه قبل گفتیم که مرحوم مامقانی در مقام توثیق جعفر بن محمد بن مالک بر می‌آید و یک دلیل (توثیق شیخ طوسی) و چند مؤید ارائه می‌کند و بعد می‌فرماید:

«وبالجملة؛ فلا شبهة لنا في لزوم الاعتماد على توثيق الشيخ المؤيد بمعارفه؛
پس بنا به توثیق شیخ طوسی و مؤیدانی که ذکر کردیم، در توثیق جعفرین
محمد شکی نمی باشد.»

ادامه کلام مامقانی

«ولا يضعننا عن ذلك إلا ما سمعته من النجاشي من قوله: كان ضعيفاً في الحديث؛
هیچ چیز نمی‌تواند مبنا و نظر ما را نسبت به جعفر بن محمد بن مالک،
متزلزل کند، مگر حرف نجاشی که گفته است، وی در حدیث ضعیف است». «ولقد تعجب المجلسى من النجاشى من أئمه مع معرفته هؤلاء الأجلاء، وروايتهم
عنه، كيف سمع قول جاهل مجھول فيه؟! ثم قال: والظاهر أن الجميع نشأ من قول ابن
الغضائى كما صرّح به النجاشى، حيث عقب تضعيفه إياته في الحديث، بنقل كلام أَمَّـه
بن الحسين الغضائى. فانظر أئمه متى يجوز نسبة الوضع إلى أحد لرواية الأعاجيب، و
الحال أئمه هو لم يروها فقط، بل رواه جماعة من الثقات. انتهى؛ مرحوم مجلسى از
اظهار نظر نجاشی در شکفت است که چگونه نجاشی با آن همه معرفتش از افراد
ثقة و نقل این ثقات از جعفر بن محمد بن مالک، باز قول اشخاصی مجھول را
نسبت به جعفر بن محمد بن مالک اخذ می‌کند. سپس مرحوم مجلسی می‌گوید:



تمام این مشکلات از حرف ابن غضائی است. بنگر! چگونه کسی که روایات اعجیب را نقل کند، به او نسبت وضع می‌دهند؟ در صورتی که تنها او چنین روایاتی را نقل نکرده، بلکه جماعتی از ثقات، آن را نقل کرده‌اند.

«وَتَوقَّفَ الْوَحِيدُ...» البتہ مرحوم وحید بهبهانی هم توقف می‌کند.

«فَبَيْانُ مَنْ ذَلِكَ كَلَّهُ أَنَّ الرَّجُلَ بِحَمْدِ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ مِنَ النَّقَاتِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ»^۱

مرحوم مامقانی در آخر کلام خویش می‌فرماید: «جعفر بن محمد بن مالک از ثقات است».

بيان فرزند مرحوم مامقانی

فرزند مرحوم مامقانی در پاورقی تنتیخ الرجال می‌فرماید:

توثیقات و تضعیفات، مبتنی بر ظنون اجتهادی است که از مجموعه قرایین حاصل می‌شود. لذا با تأمل در همین قرائن، معلوم می‌شود که جعفر بن محمد بن مالک، ثقه است. البتہ نظر ما همین است.

بيان مرحوم تستری در مورد جعفر بن محمد بن مالک

«وَالصَّوابُ أَنْ يَقَالُ: إِنَّهُ مُخْتَلِفٌ فِيهِ، ضَعْفَهُ أَبْنُ الْوَلِيدِ وَابْنُ بَابُوِيهِ وَابْنُ نُوحِ وَابْنُ الْغَضَائِرِ وَالنَّجَاشِيِّ، وَوثَقَهُ أَبُو غَالِبُ الزَّرَارِيُّ فِي رِسَالَتِهِ وَرِجَالُ الشَّيْخِ وَالْتَّرجِيحِ لِلْجَارِ؛ نَظَرَاتُهُ مُورَدُ جَعْفَرٍ بْنِ مَالِكٍ، مُخْتَلِفٌ أَسْتَ: پنج نفر او را تضعیف و ابو غالب زداری و شیخ طوسی، او را توثیق کرده‌اند؛ ولی ترجیح با جارح (تضعیف‌کننده) است؛ یعنی ایشان ضعیف است».

۱. همان.



رد مؤیدات جناب مامقانی از طرف مرحوم تستری

مرحوم تستری، دلایل مرحوم مامقانی را نمی‌پذیرد و آن‌ها را رد می‌کند.
اما مؤید اول که مرحوم مامقانی گفته بود: ابوعلی بن همام و ابوغالب زاری
از جعفر بن محمد بن مالک، نقل روایت می‌کنند و نقل این دو بزرگوار، کشف
از توثیق ایشان دارد؛ مرحوم تستری در جواب می‌فرماید:

«قلت: أَمَا رِوَايَةُ ابْنِ هَمَّامٍ وَأَبْنِ غَالِبٍ وَغَيْرِهِمَا عَنْهُ: فَلِيُسْ كَلَّ ضَعِيفٍ فِي الرِّوَايَةِ لَا يَعْمَلُ بِشَيْءٍ مِنْ أَخْبَارِهِ، فَقَدْ عَمِلُوا بِأَكْثَرِ رِوَايَاتِ الْمُضْعِفَاءِ لَا حِتْفَافَهَا بِقَرَائِنٍ؛ وَهُوَ الْجَوابُ عَنْ تَعْجِبِ النَّجَاشِيِّ مِنْ رِوَايَتِهِمَا عَنْهُ؛ امَا رِوَايَةُ ابْنِ هَمَّامٍ وَزَارِيِّ وَغَيْرِ اِيَّنِ دُوَّا اِيَّشَانَ، مُشْكَلَى رَا حلَّ نَمِيَّ كَنْدَ؛ چون ضَعِيفُ الرِّوَايَةِ بُودَنَ، با این منافات ندارد که به بعض رواياتش عمل شود (پس عمل به بعضی از روایات او، کشف از وثائقش نمی‌کند) و به بسیاری از روایات ضفا،
به دلیل محفوف به قرایین، عمل می‌شود (نه با توجه به ضعیف بودن راوی)
و این‌که مرحوم نجاشی، تعجب کرده و گفته است که چگونه زاری و ابن
همام از او نقل می‌کنند با این‌که ضعیف است؟ جواب همین است که گفتیم.
و أَمَا عَنْ رِوَايَةِ الصَّدُوقِ: فَبِأَنَّهُ صَرَحَ بِتَضْعِيفِهِ فِي اسْتِشْنَائِهِ؛ امَا اِيَّنِ كَهِ، مَرْحُومُ صَدُوقِ اِز اِيَّشَانَ رِوَايَتَ كَرَدَهُ؛ جَوَابُشِ اِيَّنَ اِسْتَ كَهِ خَوْدُ شِيخِ صَدُوقِ بِهِ تَضْعِيفٌ او تَصْرِيفٌ مَيْ كَنْدَ. هَمِينَ كَهِ رِوَايَتِ اِيَّشَانَ رَا اِسْتِشْنَاهَا كَرَدَهُ؛ بِهِ آنَّ معناست که او را تضیییف کرده است.

«وَأَمَا رِوَايَتِهِ مَذَمَّةُ الْغَلَةِ: فَلَا تَنَافِي كَوْنِهِ غَالِيَا، لَأَنَّ الْغَالِيَ لَا يَقُولُ: أَنَا غَالِ، بَلْ يَرِي نَفْسَهُ عَلَى الْجَادَةِ؛ امَا اِيَّنِ كَهِ گَفْتَيِدَ، شِيخِ صَدُوقِ اِز اِيَّشَانَ در مذمت غلة



روایت نقل می‌کند، باز هم دلیل نیست؛ چرا که منافاتی ندارد، شخص غالی باشد و روایت ذم غالی را هم نقل کند؛ زیرا شخص با وجود این‌ها، خودش را که غالی نمی‌داند».

«وَأَمَّا تُوْثِيقُ صاحبِ الْإِسْتِغاثَةِ فَهُوَ مِنَ الْغَلَةِ اتِّفَاقًا؛ قَالَ الْفَهْرَسُتُ: «أَظْهَرَ مَذْهَبَ الْمُخْمَسَةِ، وَصَنَّفَ كِتَابًا فِي الْغَلَةِ وَالْتَّخْلِيطِ» فَتُوْثِيقَهُ تَضْعِيفٌ؛ اما این‌که فرمودید: علی بن احمد بن موسی علوی، صاحب استغاثه توثیقش کرده است؛ باز مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا ایشان خودش از غلاة است و استناد ما به حرف شیخ در فهرست است. اظهار... می‌گوید که توثیق او تضعیف است». تا این‌جا مرحوم تستری، مؤیدات مرحوم مامقانی را رد می‌کند و سپس سراغ شیخ طوسي می‌رود.

«هذا، وأمّا ما قاله الشیخ فی رجاله: من أتھ روى فی مولد القائم عجیب، فلم أقف علیھا سوی ما رواه النعمانی عنه عن الباقي علیه عن النبی ﷺ قال: «إِنَّمَا مثُلَ أَهْلَ بَيْتِ فِي هَذِهِ الْأَمَّةِ كَمِثْلِ نُجُومِ السَّمَاوَاتِ كَلَمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ حَتَّى إِذَا مَدَدْتُم إِلَيْهِ حِوَاجِبَكُمْ وَأَشْرَقْتُم إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ جَاءَ مَلْكُ الْمَوْتِ فَذَهَبَ بِهِ، ثُمَّ بَقِيَتْ سِبْطًا مِنْ دَهْرِكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْتَا مِنْ أَيْ! وَاسْتَوَى فِي ذَلِكَ بَنُو عَبْدِ الْمَطَّلِبِ، فَبَيْنَمَا أَنْتُمْ كَذَلِكُمْ، إِذَا طَلَعَ اللَّهُ نَجْمَكُمْ فَأَحْمَدُوهُ وَاقْبَلُوهُ؛ وَأَمَّا آنچه شیخ در رجالش، فرموده است که جعفر بن محمد بن مالک، در باب ولادت امام زمان علیه السلام، روایت عجیبی را نقل می‌کند؛ چنین روایتی از ایشان ندیدیم، مگر روایتی که از امام باقر از پیامبر، نقل می‌کند و این روایت غریب است و غرابت‌ش هم به دلیل غیبت امام زمان علیه السلام نیست، بلکه به سبب موت امام

زمان ﷺ است. مفاد روایت این است که امام زمان ﷺ قبل از ظهور فوت کرده است و بعد ظاهر می‌شود. پیامبر می‌فرماید: اهل بیت من در مثل، همچون ستارگان آسمانند که هر گاه ستاره‌ای از نظر ناپدید شود، اختری دیگر خواهد دمید تا آن‌جا که چون ستاره‌ای از آن‌ها سر برزند و شما چشمان خویش بدان سوی دوزید و به سوی او با انگشتان اشاره کنید. پس فرشته مرگ آمده او را در رباید. سپس مددتی از روزگارتان را این چنین به سر برید، و فرزندان عبد المطلب جملگی در این امر یکسان هستند و شناخته نگردد که کدام از کدام است [یعنی در استحقاق امامت هیچ یک از دیگری برتری ندارد]. پس در چنین حال و وضعی، ستاره شما آشکار شود. لذا خدا را سپاس گویید و امامت او را پذیرا شوید.»

«فانه خبر غریب مشتمل علی موت القائم ﷺ لا غیبته؛ مرحوم تستری می‌فرماید: این خبر غریب، مشتمل بر موت امام زمان ﷺ است، نه بر غیبت آن حضرت. پس اشکال مرحوم تستری به شیخ طوسی این است که راجع به مولد امام زمان ﷺ حدیث نقل نشده، بلکه راجع به موت آن حضرت روایت نقل شده است. البته در خصوص این مطالب، مرحوم تستری قابل ذکر است که خود این روایت صراحتی ندارد. شاید روایت، اشاره به امام حسن عسکری اعلیٰ باشد که همینطور شد. در دوران امام حسن عسکری اعلیٰ، از شرق و غرب عالم، نامه به ایشان می‌رسید. این نشانه توجه عالم به این بزرگوار بود. بعد هم که به شهادت رسیدند، چنین وضعیتی ادامه دارد تا زمانی که خداوند مهدی آل محمد ﷺ را ظاهر کند. [طالع یعنی غایب بوده است]. پس این روایت، چنین غرابی ندارد.



اما این که مرحوم تستری، فرمودند: فلم أقف عليها سوى ما رواه النعmani عنه عن الباقي...؛ نمى دانم نظر ایشان چیست. آیا مرادشان این است که از جعفر بن محمد بن مالک، روایاتی در مورد امام زمان ع نقل نشده است و یا منظورشان این است که از وی، روایاتی در مورد تولد حضرت نقل نشده است؟ اگر منظور اول باشد، نمى تواند صحیح باشد؛ زیرا روایات متعددی از ایشان راجع به امام زمان ع نقل شده است (به جلد هشتم معجم الاحادیث المهدی، قسم فهارس مراجعه کنید) دو عنوان در مورد ایشان داریم، یکی جعفر بن محمد بن مالک و دیگری کوفی. در جلد ۴ و ۵ هم، ده‌ها روایت از او آمده است. روایتش نه غرابتی دارند و نه از اعجیب هستند.

من چند روایت را از جعفر بن محمد بن مالک، نقل می‌کنم:

الف) «الغيبة للشيخ الطوسي جعفرُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ بَزِيعٍ عَنِ الْأَصْمَمِ عَنِ ابْنِ سَيَابَةَ عَنْ عِمَرَانَ بْنِ مِيقَمٍ عَنْ عَبَائِيَةَ الْأَسْدِيِّ قَالَ سَعْفَتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَيْفَ أَتَنْهُ إِذَا بَقِيْتُ بِلَا إِمَامٍ هُدَىٰ وَلَا عَلَمٍ يُرَىٰ بَيْرًا بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»^۱ عبایه اسدی می‌گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین شنیدم: «حال شما چگونه است آن‌گاه که بی امام و نشانه هدایت باقی بمانید و بعضی از شما از دیگری بی‌زاری جوید؟»

ب) «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سِيَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ خَارِجَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فُرَاتٍ بْنِ

۱. طوسي، محمد بن الحسن، الغيه، ص ۳۴ و خوبی، ابوالقاسم، معجم الاحادیث المهدی، ج ۴، ص ۴۱.

أَحْنَفَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ قَالَ: زَادَ الْفُرَاتُ عَلَىْ عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَرَكِبَ هُوَ وَابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَرَأَىْ ثَقِيفَ فَقَالُوا قَدْ جَاءَ عَلَيْهِ يَرْدُ الْمَاءِ فَقَالَ عَلَيْهِ أَمَا وَاللَّهِ لَا تُقْتَلَنَّ أَنَا وَابْنَائِي هَذَا نَوْلَى وَلَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا وَلِيَغْيِبَ عَنْهُمْ تَعْيِيرًا لِأَهْلِ الصَّلَاةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حَاجَةٍ؛ فَرَاتَ بْنُ أَحْنَفَ إِذَا اسْمَامَ صَادِقَ رَوَايَتْ كَرِدَهُ كَهْ آنَ حَضْرَتْ بِهِ نَقْلَ ازْ پَدْرَانَ خَوْدَ فَرَمَدَ: «در زَمَانِ خَلَافَتْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ آبَ فَرَاتَ بِالآمَدِ، پَسْ آنَ حَضْرَتْ وَدوْ فَرَزَنْدِشْ حَسَنَ وَحَسَيْنَ سَوَارَ شَدَنْدَ، چُونْ گَذَارَشَانَ بِرَ طَافِيَهَ ثَقِيفَ افْتَادَ، آنَانْ گَفْتَنَدَ عَلَىْ آمَدَهَ اسْتَ آبَ رَابَهَ جَائِيَ خَوْدَ بازْگَرَدَانَ [= فَرَوْ نَشَانَدَ]. پَسْ عَلَىْ عَلَيْهِ فَرَمَدَ: بَدَانِيدَ بِهِ خَدَا قَسْمَ مَنْ وَاينَ دَوْ فَرَزَنْدَمَ يَقِينَا كَشَتَهَ خَواهِيمَ شَدَ وَبَدَونَ تَرَدِيدَ خَداونَدَ مَرَدَيَ رَاكَهَ ازْ فَرَزَنْدَانَ مَنْ اسْتَ درَ آخَرَ الزَّمَانِ بَرَ مَى انْگِيزَدَ كَهْ خُونَخَواهِي مَا خَواهَدَ كَرَدَ، وَاوْ حَتمَاً ازْ مَرَدَمَ پَنهَانَ خَواهَدَ شَدَ بِرَايِ مشَخَصَ شَدَنَ گَمَراهَانَ درَ زَمَانِ غَيْبَتَ، تَا جَايِيَ كَهْ نَادَانَ بَكَوِيدَ: خَدا رَادَرَ آلَ مَحَمَّدَ نِيَازِيَ نِيَستَ».

ج) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ وَقَدْ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى قَالَ جَمِيعًا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيَانِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ قَالَ: لَا تَرْأُلُونَ تَمَدُّونَ أَعْنَاقَكُمْ إِلَى الرَّجُلِ مَنَا تَقُولُونَ هُوَ هَذَا فَيَذَهَبُ

۱. نعماني، محمد بن ابراهيم، الغيبة، ص ۱۴۱ و خوبی، ابو القاسم، معجم الاحادیث المهدی، ج ۴، ص ۹۰.

الله بِهِ حَقَّ يَبْعَثُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرٌ مَنْ لَا تَدْرُوْنَ وُلَدَ أَمْ لَمْ يُولَدْ خُلَقَ أَمْ لَمْ يُخْلَقُ؛^۱ و نیز ابوالجارود می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «پیوسته گردن‌های خود را به سوی مردی از ما می‌کشید و خواهید گفت او همین است؛ ولی خداوند او را از میان خواهد برد تا آن‌گاه که خداوند برای این امر کسی را برانگیزد که ندانید متولد شده است یا نه و آفریده شده است یا نه».

روایاتی که جعفر بن محمد بن مالک نقل می‌کند مشکلی از نظر محتوا ندارند. ما نیز در زمینه ولادت امام زمان علیه السلام، روایت اعاجیب از ایشان ندیدیم. شاید روایتی باشد که به دست ما نرسیده است.

نتیجه سندی روایت دوم

روایت دومی^۲ را که بعضی صاحب‌نظران برای عدم مشروعیت قیام قبل از ظهور، به آن استناد می‌کنند؛ روایت الغيبة نعمانی است که یکی از روات آن، جعفر بن محمد بن مالک می‌باشد. وی از نظر ما - برخلاف نظر مرحوم خوبی و مرحوم تستری - مشکلی ندارد؛ هر چند روایت به دلیل وجود مجاهيل وضعفا، به «ضعف» خود باقی است.

۱. نعمانی، محمدين ابراهيم، الغبيه، باب ۱۱، ح ۱۴، ص ۱۹۹ و خوبی، ابوالقاسم، معجم الاحاديث المهدی، ج ۴، ص ۳۳۹.

۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَنَّامَ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلَيِّ الْجَعْفِيَّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُتَّئِّنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَثْلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ كُخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَثْلُ مَنْ خَرَجَ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيامِ الْقَائِمِ مَثْلُ فَرْخٍ طَارَ فَوَقَعَ مِنْ وَكِيرٍ فَتَلَاقَبَ بِهِ الصَّبَيْبَانُ» (نعمان، محمدين ابراهيم، الغبيه، ص ۱۹۹، باب ۱۱، ح ۱۴).



بررسی دلایلی روایت اول

روایت اولی که در خصوص حرمت قیام‌های قبل از ظهرور، مورد استناد بعضی افراد قرار گرفت، روایت کافی شریف بود.^۱

امام سجاد علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند هیچ یک از ما، پیش از ظهرور حضرت قائم علیه السلام، خروج نکند، جز آن که حکایتش، حکایت پرنده‌ای خواهد بود که پیش از درآمدن بال‌هایش، از میان آشیانه خود پرواز کند و کودکان آن را بگیرند و با آن بازی کنند.»

احتمال اول در توجیه روایت

روایت، با قطع نظر از سند به قرینه «وَاللهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِّنًا» که در روایت است، بیان تکلیف کیست؟ اینجا منظور امام خود ائمه هستند؛ یعنی ما (ائمه)، تا قبل از ظهرور امام زمان علیه السلام به قیام تکلیف نداریم و اگر یکی از ما قیام کرد، نتیجه نمی‌گیرد. در واقع این فرمایش امام در پاسخ به پافشاری برخی از شیعیان است که به ائمه طاهرین اصرار می‌کردند که بر ضد حکومت قیام کنید. امام می‌فرماید که قیام ما قبل از ظهرور، با توجه به عدم نیرو و افراد و زمینه توفیقی در برخواهد داشت. پس روایت در مورد تکلیف امام است و نمی‌توان برای حرمت قیام‌های قبل از ظهرور به آن استناد کرد. شاهد بر این مدعای جریان مأمون رقی است.

۱. «عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادَ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعَ رَعَةَ عَنْ عَلَيْهِ الْكَسِينْ عَلِيِّلَ قَالَ: وَاللهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِّنًا بَلَّ خُرُوجُ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ مَثَلَ فَرِيقٍ طَارَ مِنْ وَكِيدٍ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِي جَنَاحَهُ فَأَخَذَهُ الصِّبَّيْلَانُ فَعَنُوا بِهِ» (کلینی، محمدمبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۶۴).

شاهد اول (روايات ناهيه در مقام بيان تكليف ائمه طاهرين)

«المناقب لابن شهرآشوب حدث إبراهيم عن أبي حمزة عن مأمون الرقي قال: كُنْتُ عِنْدَ سِيِّدِي الصَّادِقِ عَلَيْهِ أَدْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ الْحُسَنِ الْخُرَاسَانِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمُ الرَّفَفَةُ وَالرَّحْمَةُ وَأَشْتَمُ أَهْلَ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَنْتَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقْعُدُ عَنْهُ وَأَنْتَ تَجْدُ مِنْ شِيعَتِكَ مِائَةً أَلْفِ يَصْرِبُونَ بَيْنَ يَدِيْكِ بِالسَّيِّفِ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ أَجْلِسْ يَا خُرَاسَانِيَّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنِيفَةُ اسْجُرِيَ الشَّوَّرَ فَسَجَرَتْهُ حَتَّى صَارَ كَالْجُمْرَةِ وَابْيَضَ عُلُوُّهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي الشَّوَّرِ فَقَالَ الْخُرَاسَانِيُّ يَا سِيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبِنِي بِالثَّارِ أَقْلِنِي أَفَالَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقْلَنْتُكَ فَيَبِينَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونُ الْمَكْكُ وَنَعْلَهُ فِي سَبَابِيَّهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ أَلَّا النَّعَلَ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي الشَّوَّرِ قَالَ فَأَلَّقَ النَّعَلَ مِنْ سَبَابِيَّهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي الشَّوَّرِ وَأَقْبَلَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ يُحَدِّثُ الْخُرَاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَاسَانَ حَتَّى كَانَهُ شَاهِدًا هَمِّ قَالَ قُمْ يَا خُرَاسَانِيُّ وَانْظُرْ مَا فِي الشَّوَّرِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُسْرِعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَسَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامِ عَلَيْهِ كَمْ تَجِدُ بِخُرَاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ وَاللَّهِ وَلَا وَاحِدًا فَقَالَ لَهُ أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ حَمَسَةً مُعَاضِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوُقْتِ؛ علامه مجلسی در بحار الانوار به نقل از مناقب ابن شهرآشوب چنین نقل می کند: مأمون رقی می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و

١. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج٤، ص ٢٣٧ و مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ١٢٣.

نشست و عرض کرد: یا بن رسول الله! چقدر شما رؤوف و مهربان هستید، شما امام هستید! چرا از حق خود دفاع نمی‌کنید با این‌که بیش از صد هزار شیعه شمشیر زن دارید؟ امام فرمود: بنشین خراسانی! خدا جانب تو را رعایت کند!

سپس امام به کنیز خود، حنیفه فرمود که تنور را روشن کند. تنور افروخته شد؛ چنان که یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد. امام رو کرد به مرد خراسانی و فرمود: برو بنشین داخل تنور! خراسانی شروع کرد به التماس که یا ابن رسول الله! مرا به آتش مسوزان! از جرم من درگذر خدا از تو بگذرد! امام فرمود: تو را بخشیدم.

در همین موقع هارون مکی وارد شد؛ در حالی که یک کفش خود را به انگشت گرفته بود؛ عرض کرد: السلام عليك يا ابن رسول الله! امام فرمود: نعلین را از دست بینداز و برو داخل تنور بنشین. هارون نعلین را انداد و داخل تنور نشست.

امام شروع کرد با خراسانی به صحبت کردن از جریان‌های خراسان، مثل این‌که در خراسان بوده و زندگی کرده است؛ بعد فرمود: خراسانی برو ببین در تنور چه خبر است. به جانب تنور رفت و دید که هارون چهار زانو در تنور نشسته است. از تنور خارج شد و سلام کرد امام علیه السلام به خراسانی فرمود: از این نمونه در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟

خراسانی عرض کرد: به خدا قسم یک نفر هم نیست؛ نه به خدا یک نفر هم پیدا نمی‌شود. سپس امام فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم، قیام نخواهیم کرد؛ ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می‌دانیم.



پس مضمون این روایت، بیان تکلیف خود ائمه طاھرین است، مبنی بر این که الان وقت قیامشان نیست؛ ولی آیا چنین تکلیفی، به دیگران هم سرایت می‌کند؟ امیرمؤمنان در هیچ کدام از جنگ‌های خلفاً شرکت نکردند؛ ولی آیا اصحاب ولایت مدار حضرت نیز شرکت نکردند؟ آیا چنین روایاتی، معنایش این است که اگر در دوران غیبت، فقیهی مبسوط الید باشد و بتواند نوامیس شیعه واستقلال کشور را حفظ و شیعه را سربلند و دست دشمن را کوتاه کند؛ حق ندارد قیام کند؟ از کجا چنین رویکردی (عدم وظیفه قیام) را برداشت می‌کنیم؟

در اینجا به کلام مرحوم خوئی نوبت می‌رسد که شاید تعجب آور باشد. ایشان، برخلاف اجماع شیعه اعلام و فتوا به جهاد ابتدایی را برای فقیه جایز می‌داند. البته فقیه درخواست می‌کند که فرماندهان نظامی جمع شوند و با آنان مشورت می‌کند؛ سپس اگر زمینه اقتدار و عدم ترس از شکست بود، آن گاه فتوا و دستور از جانب فقیه صادر می‌شود.

جلسه چهارم

مقدمه

موضوع صحبت ما به حکم قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان ع مربوط بود. بعضی به استناد روایاتی، به عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. به همین دلیل برآن شدیم که روایات مستند آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. دو روایت را در جلسات قبل بیان کردیم. اکنون قبل از ادامه بحث دلالی، کلام یکی از شارحان کتاب کافی شریف را نقل می‌کنیم:

کلامی از یکی از شارحان کافی

کتاب کافی، بیش از پانزده شرح دارد. بعضی از شروح (مثل مرآة العقول) شرح کاملی از اصول و فروع و روضه هستند؛ ولی شروحی هم وجود دارند که شرح بر اصول و یا فروع و یا روضه و یا قسمتی از این کتاب‌ها هستند. یکی از این شارحان که سه جلد شرح بر روضه نوشته است، ابن قاری‌اغدی (م ۱۰۸۹ق) است. با توجه به این که وی از مرآة العقول نیز نقل کرده است، کتاب وی پس از مرآة تألیف شده است. ایشان این روایت^۱ را مطرح می‌کند و می‌فرماید: این

۱. «عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِي رَجَعَةِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسِينِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ



روایت از نظر سند «مرسل» است. سپس می‌فرماید: کلمه «مثل» را در عبارت، **«إِلَّا كَانَ مَثُلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طَارَ...»** با تحریک بخوانید؛ یعنی «**مَثُلُهُ**» و در این صورت، معنای آن می‌شود: «صفته».

فرخ: بچه حیوان و در اینجا منظور، جوجه کبوتر است (فَرْخٍ طَارَ)؛

یستتوی: بستقر؛

فَعَيْشُوا: عیث: فرح یعنی بازی؛

این‌ها فرمایش این بزرگوار بود که لازم بود از ایشان یاد و قدردانی شود.^۱

ادامه بررسی دلالی روایت اول

همان طور که گفته شد، این روایت، احتمال دارد (اگر نگوییم حدس و اطمینانی قریب به یقین) در مقام بیان تکلیف و وظیفه خود امام در برابر اصرارها و فشارهای شیعه باشد. در زمان امام جعفر صادق علیه السلام در شرق و غرب عالم حرف از ایشان بود و درخواست قیام از سوی ایشان؛ اما امام می‌فرمایند: با توجه به کمبود امکانات و نیروها، قیام‌های ما نتیجه مثبتی نخواهد داشت. شاهد ما قضیه‌ای بود که قبلًاً (روایت مأمون رقی) نقل کردیم. اکنون شاهدی دیگر، برای تقویت احتمال نقل می‌کنیم:

وَاحِدُ مِنَّا قَبْلَ حُزُوفِ الْقَاعِمِ إِلَّا كَانَ مَثُلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طَارَ مِنْ وَكْرِهٖ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحُهُ فَأَخَذَهُ الصَّبَّيَانُ فَعَيْشُوا يه (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۶۴).

۱. ابن قاریاغدی، محمد حسین، *البضاعه المزجاه* (شرح روضه کافی)، ج ۳، ص ۴۴۲.

شاهد دوم (روایات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه طاهرین)

سدیر صیرفى می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و گفتتم: به خدا سوگند که خانه نشستن برای شما روانیست. حضرت فرمود: «چرا ای سدیر؟!» عرض کردم: برای فراوانی دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیر المؤمنین علیه السلام به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت تیم وعدی قبیله ابو بکر و عمر) نسبت به او طمع و حقش را غصب نمی کردند. حضرت فرمود: «ای سدیر! فکر می کنی طرفداران من چه قدر باشند؟» گفتتم: صد هزار. حضرت فرمود: «صد هزار؟!» عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار، فرمود: «دویست هزار؟!» عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا. حضرت سکوت کرد و سپس فرمود: «برایت آسان است که همراه ما تا ینبع [ینبع هفت مرحله از مدینه دور است] بیایی؟» گفتتم: آری.

سپس حضرت دستور فرمود الاغ واستری را زین کنند. من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم. حضرت فرمود: «ای سدیر! میل داری، الاغ را به من بدهی؟» گفتتم: استر زیباتر است. فرمود: «الاغ برای من رهوارتراست.» من پیاده شدم؛ حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر شدم و راه افتادیم تا وقت نماز رسید. فرمود: «پیاده شویم نماز بخوانیم.» سپس فرمود: «این زمین شوره زار است و نماز در آن روانیست.» [مجلسی می فرماید: امر به نزول و سپس اعراض از نزول، اشاره دارد که نماز در این جا جایز نیست. هرچند مشهور، نماز در شوره زار را حمل بر کراحت کرده اند، مگر این که در شوره زار استقرار حاصل نشود]. «پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که گله بزغاله می چرانید، نگریست و فرمود: ای سدیر! به خدا اگر

شیعیانم به شماره این بزغاله‌ها می‌بودند، خانه نشستن برایم روا نبود.» آن‌گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم؛ چون از نماز فارغ شدیم، به سوی بزغاله‌ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند.^۱ در اینجا مرحوم مجلسی بیانی دارد. می‌فرماید:

و یومیء إِلَى أَن الصَّاحِب عَلَيْهِ الْحُكْمُ مَعَ كُثْرَةٍ مِّن يَدِعِي التَّشِيعَ لِيُسْتَهْلِكَ لِهِ شِعْيَةً وَاقِعِيَّةً بِهَذَا الْعَدْدِ، وَقِيلَ: أَى لَا بُدَّ أَن يَكُونُ فِي عَسْكَرِ الْإِمَامِ هَذَا الْعَدْدُ مِنَ الْمُخَلَّصِينَ حَتَّى يَكُنَّهُ طَلْبَ حَقِّهِ بِهَذَا الْعَسْكَرِ، لَا أَن هَذَا الْعَدْدُ كَافٌ فِي جَوَازِ الْخَرْجَةِ؛^۲ أَيْنَ اشَارَهُ بِهِ أَيْنَ نَكْتَهُ اسْتَهْلِكَ مَدْعَى تَشِيعِ زِيَادَةَ اسْتَهْلِكَ؛ وَلِي شِعْيَهُ وَاقِعِيَّ بِهِ أَيْنَ مَقْدَارُ نِيَسْتَنَدَ؛ وَكُرْنَهُ اِمَامَ قِيَامَ مَىْكَرْدَنَدَ. اِحْتِمَالُ دِيَگَرِيِّ هُمْ، أَيْنَ اسْتَهْلِكَ كَمْ مِنْ كَرْدَنَدَ.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۴۲ و مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ج ۹، ص ۷۸: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلَيْهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ بُنْدَارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِيفِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَيِّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحُكْمُ فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ مَا يَسْعَكُ الْقَعُودُ فَقَالَ وَمِنْ يَا سَدِيرُ قُلْتُ لِكُتْمَةِ مَوَالِيكَ وَشَيْعَتِكَ وَأَنْصَارِكَ وَاللَّهُ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْحُكْمُ مَا لَكَ مِنَ الشِّعْيَةِ وَالْأَنْصَارِ وَالْمَوَالِيِّ مَا ظَلَمَ فِيهِ شَيْمٌ وَلَا عَدِيٌّ فَقَالَ يَا سَدِيرُ وَكُمْ عَسَى أَنْ يَكُوْنُوا قُلْتُ مِائَةً أَلْفِ قَالَ مِائَةً أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَمِائَةً أَلْفٍ قَالَ مِائَةً أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَنِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي مُمْ قَالَ يَخْفُ عَنِّي أَنْ شَبَّلَعَ مَعَنَّا إِلَى يَئِيْعَ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَبَعْلَ أَنْ يُسْرِجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبَتِ الْحِمَارَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَتَرَى أَنْ تُؤْتِرِنِي بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبَعْلُ أَذِينُ وَأَنْبَلُ قَالَ الْحِمَارُ أَرْقُعُ يِ فَنَزَلْتُ فَرَكِبَ الْحِمَارَ وَرَكِبَتِ الْبَعْلَ فَضَيَّنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ يَا سَدِيرُ اثْرَلْ بِنَا نُصَلِّ مُمْ قَالَ هَذِهِ أَرْضُ سَيْخَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسِرْنَا حَتَّى صِرَّتَا إِلَى أَرْضِ حَمَراءَ وَنَظَرَ إِلَى غَلَامَ يَرْعَى جِدَاءَ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيَعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَنَزَلْنَا وَصَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْنَاهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَسَرَ». ۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۹، ص ۲۸۸.

باید در میان نیروهای امام، حداقل این تعداد از «مخلصین» باشند، نه این که اگر هفده نفر باشند، امام قیام می‌کند.

در روایت است که شصت نفر به ملاقات امام رضا علیهم السلام آمدند. دربان گفت: شما کیستید؟ گفتند: شصت نفر از «شیعیان» ایشان. امام فرمودند: راهشان ندهید! فردا همین طور، پس فردا همین طور تا شصت روز! بالاخره این‌ها گفتند: ما چگونه امام را ملاقات نکردیم به شهرمان برگردیم؟ خواهش کردند و گفتند که ما از «دوستداران» شما هستیم. آن‌گاه امام فرمودند: اجازه بدهید که بیایند. سپس امام از آن‌ها گله کردند که خودتان قضاویت کنید: آیا شما شیعه هستید؛ یعنی شما ابوذر و سلمانیید؟ گفتند نه، ما از «موالیان» شما هستیم. امام گفتند: بله، همین را بگویید. شیعه خیلی معنا و مقام دارد. سپس به دربان اشاره کردند که این‌ها چند بار آمدند؟ دربان گفت: شصت بار. امام فرمودند: شصت بار به اندرونی برو و برگرد و سلام مرا به ایشان برسان.^۱

احتمال دوم:

نکته دوم در این روایت آن است که شاید روایت، در مقام خبردادن از واقعیت باشد. ائمه طاهرين به عنایت و افاضه خدا . و نه به استقلال . علم غیب دارند. این‌ها، خبر از این واقعیت دارند که قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیهم السلام به هدف نمی‌رسد؛ هرچند ممکن است آثار مشتبی داشته باشد. حضرت در مقام تخطیه قیام‌ها و در مقام نهی و رد نیست، بلکه در مقام بیان

۱. طبرسی، احمد بن علی، محقق الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۴ و درر الاخبار، ج ۱.



این نکته است که این قیام‌ها، به نتیجه‌ای که دنبالش هستند، نمی‌رسد. این نکته شواهدی هم دارد، از جمله روایت راوندی از حسن بن ابی راشد، از امام صادق علیه السلام است. راجع به قیام زید: «اما عَلِمْتَ يَا زَيْدُ أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِّنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَى أَحَدٍ مِّنَ السَّلَاطِينِ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفِيَّانِ إِلَّا قُتِلَ!... آیا نمی‌دانی که اگر یکی از فرزندان فاطمه علیها السلام قبل از خروج سفیانی، قیام کند، کشته می‌شود؟»

به همین دلیل نظر ما این است که با توجه به روایات عدیده، قیام مختار مثبت بوده است و ائمه طاهرین به قیام او نظر منفی نداشته‌اند و روایاتی که حرکت او را مذمت می‌کنند، یا ضعیف هستند، یا دلالتی ندارند و روایات ماده، معمولاً از اعتبار سندی برخوردارند. چگونه بگوییم، امام قیام‌های قبل از ظهرور را نفی و رد می‌کند و حال آن که حضرت سیدالشهدا قیام و نهضت کربلا را رهبری کردند؟ و قیام زید، مختار و ... همه قبل از ظهرور حضرت مهدی بوده است. پس باید توجیه کنیم.

احتمال سوم:

روایاتی داریم که امام علیه السلام، قیام‌ها را تأیید و تشویق می‌کند و آن‌ها را از خودش می‌شمارد و آرزو می‌کند که آن‌ها قیام کنند و در این صورت، حمایت‌های مالی از آن‌ها را هم به عهده می‌گیرد. چگونه می‌گوییم قیام قبل از ظهرور جایز نیست، درحالی که امام از آن قیام‌ها حمایت مالی می‌کند و برای خانواده‌هایشان پول و

۱. سعید بن هبة الله، قطب الدين راوندی، *الخرائج والجرائح*، ج ۱، ص ۲۸۱، (الباب السادس في معجزات الإمام محمد بن علي الباقر علیه السلام).

کمک می‌فرستد؟! آیا امام‌العياذ بالله از امر غیرمشروع و طاغوت حمایت می‌کند؟ روایتی را از کتاب السرائر مناسب مقال است:

«أَبُو عَبْدِ اللَّهِ السَّيَّارِيُّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ ذُكِرَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمُصَدَّقَ مَنْ خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ عَلَيْهِ لَا أَرَأُ أَنَّا وَشِيعَتِي مُخَيْرٌ مَا خَرَجَ الْخَارِجُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْدُدْتُ أَنَّ الْخَارِجَيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَعَلَيَّ تَفْقِيْهُ عِيَالِهِ؛»^۱ محضر امام صادق علیه السلام از قیام‌های قبل از ظهور سخن به میان آمد. امام فرمودند:

مادامی که یکی از این قیام‌ها باشد، من و شیعیانم در خیر خواهیم بود. آرزو دارم این‌ها قیام کنند و خرج و حمایت مالی خانواده آن‌ها با من باشد [چون در صورت، قیام و حرکت‌های قیام‌گونه، حکومت‌ها بر اثر درگیری و مشغولیت، کم‌تر به شیعیان، ظلم می‌کنند].

اگر این قیام‌ها مشروع نبود، چگونه امام چنین عبارت و بیاناتی را می‌فرمودند؟ فرمایش امام حداقل مؤید این است که احتمالاتی که ما دادیم، قریب به واقع است و استظهار از روایات، استظهار ابتدایی است و این طور نیست که امم با تمام قیام‌ها مخالف باشند. همین روایت عبدالرحمن بن سبابه و توزیع هزار دینار بین خانواده شهدا.^۲

۱. ابن ادریس، محمدبن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (والمستطرفات)، ج ۳، ص ۵۶۹.

۲. «عن عبدالرحمن بن سبابة قال: دفع إِبْرَاهِيمَ بْنَ عَلِيٍّ أَبْوَ عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الْفَ دِينَارٍ وَأَمْرَنَ أَنْ أَقْسَمَهَا فِي عِيَالِهِ مِنْ أُصَيْبَ مَعَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَسَّمَهَا فَأَصَابَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزَّبِيرِ أَخَا الْفَضِيلِ الرِّسَانِ أَرْبَعَةَ دِينَارٍ» (معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۴۶ به نقل از امامی شیخ صدق، ص ۵۴، ح ۱۲).

جلسه پنجم

مقدمه

بحث ما بررسی روایاتی بود که برای عدم مشروعیت قیام قبل از ظهر امام زمان ع، به آن‌ها استدلال شده بود. دو روایت را که مستند نهی از قیام بود (و مضمون هر دو تقریباً یکسان بود)؛ بررسی سندی کردیم و سپس در مقام بررسی دلایل گفتیم که این روایات، در مقام بیان تکلیف ائمه طاهیرین است؛ بدان معنا که امام در برابر اصرار بعضی از شیعه‌ها و اهل سیاست که از امام درخواست قیام داشتند؛ جواب داده است. ضمناً برای اثبات این توجیه دو شاهد نقل کردیم که یکی داستان هارون مکی بود و دیگری روایت سدیر صیرفى. بعضی‌ها به شواهد دیگری هم تمسک کردند. اکنون شاهد سوم را طبق مستمسک بعضی نقل می‌کنیم:

شاهد سوم (روایات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه طاهیرین)

روایت ذیل در کافی شریف آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَائِدًا فَأَتَاهُ كِتَابٌ أَبِي مُسْلِمٍ فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا فَجَعَلْنَا يُسَارُ بَعْضُنَا بَعْضًا فَقَالَ أَيَّ شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا

فَصُلِّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجْلَةِ الْعِبَادِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا جَبَلٌ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالٍ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أَجْلُهُ لَمْ قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ حَتَّىٰ بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا يَيْئَنَا وَيَيْنَكَ جَعْلُتُ فِدَاكَ قَالَ لَا شَيْرَ لِالْأَرْضِ يَا فَضْلُ حَتَّىٰ يَخْرُجَ السُّفِيَّانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفِيَّانِيُّ فَأَجِيَّبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمُحْتُومِ^۱

فضل کاتب می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نامه ابو مسلم خراسانی برای امام آمد. حضرت به آورنده نامه فرمود: نامه تو جواب ندارد از نزد ما بیرون شو. ما شروع کردیم با یک دیگر آهسته سخن گفتند. امام فرمود: ای فضل! آهسته چه سخنی با هم می‌گویید؟ همانا خدای عز و جل برای شتاب بندگان شتاب نمی‌کند، و به راستی که از جاکندن کوهی از جای خویش آسان‌تر است از واژگون کردن حکومتی که عمرش به آخر نرسیده است. سپس امام فرمود: همانا فلان پسر فلان تا به هفتمین فرزند فلان [یعنی عباس] رسید [این‌ها به خلافت می‌رسند]. من عرض کردم: پس چه نشانه‌ای میان ما و شما است، قربانت گردم؟ امام فرمود: ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند، و چون سفیانی خروج کرد، به سوی ما روآورید. حضرت سه بار این کلام را مطرح کرد و این همان نشانه است».

شرح حدیث در مرآة العقول

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، ذیل این حدیث می‌فرماید:
 «الحادیث الثانی عشر و الأربععائة: موثق؛ این حدیث موثق است».

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۴۱۲، ح ۲۷۴ و مجلسی، محمد تقی، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۸۱.



«قوله: كتاب أبى مسلم أى المروزى؛ [مراد ابومسلم خراسانى است].».

«قوله: يسار بعضنا بعضاً الظاهر أن مساراتهم كان اعتراضاً عليه علیه السلام بأنه لم لا يقبل ذلك؛ گویا، اصحاب به امام معتبر بودند که چرا جواب نامه را ندادند و این گونه برخورد کردند.».

«قوله: حتى بلغ السابع من ولد فلان أى عد سبعة من ولد العباس وبين أن ملك هؤلاء مقدم على خروج قائمنا فكيف نخرج ولم ينقض ملك هؤلاء وهذا بدء ملكهم؛ امام صادق علیه السلام هفت نفر از فرزندان عباس را شمردند و بیان کردند که حکومت این‌ها قبل از خروج مهدی ماست. پس ما چگونه قیام کنیم، در حالی که حکومت این‌ها به پایان نرسیده است و هنوز شروع کار این‌هاست [حکومت این‌ها ششصد سال طول کشید].».

«قوله علیه السلام: و هو أى خروج السفيانى من المحتم "الذى لا بدأ فيه؛ خروج سفيانى، حتمى است و قابل تغيير نمى باشد».»

ما از این روایت موثق چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ اصرار دیگران بر امام معصوم، این بوده که آن حضرت قیام کنند و امام می‌فرمایند تا سفیانی ظهور نکند، زمینه‌ای برای ما نیست. این نکته به محکوم کردن قیام‌هایی که از سوی یک ولی فقیه، مبسوط‌اللید و مسموع القول است، چه ارتباطی دارد؟ قیامی که بتواند عزت را برای شیعه به ارمغان آورد، چه اشکالی دارد؟ پس امام در این روایات تکلیف خود را بیان می‌کند.

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۸۱.



شرح حدیث در البضاعة المزجاة

مرحوم بن قاریاغدی (م ١٠٨٩ق)، همین روایت را در البضاعة المزجاة نقل می‌کند. ایشان مانند مجلسی می‌گوید: روایت مشکل سندی ندارد. سپس، بیان مفصلی راجع به ابومسلم دارد که به بحث ما ربطی ندارد؛ [هر چند، خواندن آن، خالی از فایده نیست].

ایشان می‌فرماید:

مِرْوَزِيَّ اسْتَ كَهْ نَامَشْ ابْرَاهِيمْ وَ كَنِيَّهَاشْ ابُوا سَحَاقْ اسْتَ كَهْ هَرْ دَوْ رَابَهْ امْرَ
ابْرَاهِيمْ، مَلْقُوبَ بِهِ امامْ، تَغْيِيرَ دَادَ. بَعْضِيْ نَامَ پَدْرَشْ رَا مُسْلِمْ يَا عُثْمَانَ
دانسته‌اند و بعضی نسب ایشان را به گودرز بن کشوار و بعضی به بودجه‌مهر
می‌رسانند. بعضی گفته‌اند که عبد‌الله بن عباس کنیزی داشت که او را به
تزویج برده‌اش درآورد؛ نتیجه این ازدواج فرزندی به نام سلیط بود، که
ابومسلم از اولاد او است. ولادت او در سال صد هجری در اصفهان است.
ابتدا خروجش علیه بنی امية از شهر مرو بوده است، به همین سبب به او
مروی یا مِرْوَزِيَّ گفتند^۱. مرحوم بن قاریاغدی، عبارت «فَقَالَ لَيْسَ لِكَتَابِكَ
جَوَابُ اخْرُجْ عَنَّا» در روایت را توضیح می‌دهد که خطاب امام صادق علیه السلام، به
نماینده ابومسلم می‌باشد.

ابومسلم از طرف ابراهیم، ملقب به امام، فرزند عبد‌الله فرزند محمد فرزند
علی فرزند عبد‌الله ابن عباس استاندار خراسان بود. مروان حمار وقتی به

۱. ر. ک: دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، ص ۳۳۷-۳۳۹ و ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۵، ص ۴۲۸، شماره ۳۹۶۱.



کشتن ابراهیم امام دستور داد، دو برادر ابراهیم (سفاح و دوانیقی)، به کوفه گریختند. ابومسلم هم به کوفه رفت و از آن جا سه نامه نوشت. این جریان در زمان اقتدار امویان بود:

نامه اول را به امام صادق نوشت و او را به خلافت دعوت کرد.

نامه دوم را به عبدالله بن حسن بن الحسن بن علی، نوشت و او را به خلافت دعوت کرد؛

نامه سوم را به عمر بن علی بن الحسین نوشت و او را به خلافت دعوت کرد؛

امام صادق اصلًا نامه را باز نکرده، آن را در آتش انداختند و سوزانند؛ ولی عبدالله بن حسن و عمر بن علی، هنگامی که دیدند به خلافت دعوت شده‌اند، برای مشورت، خدمت امام صادق آمدند؛ ولی امام با آن‌ها هیچ حرفی نزدند و اجازه ندادند که وارد این میدان‌ها بشوند. نامه رسان که خودش هم، سیاستمدار بود، آمده بود تا از نفوذ امام، به نفع برادران ابراهیم استفاده کند و بدین وسیله، حکومتی ظالم را کنار بزند و حکومت ظالم دیگری را سرکار بیاورند؛ حکومتی که عملکردش به مراتب از قبلی‌ها بدتر بود؛ زیرا بنی العباس از بنی امية در جنایات کم‌تر نبودند.

در عيون اخبار الرضا نگاه کنید که هارون الرشید، مأموران مرد را می‌فرستد تا جواهر آلات را از خانه‌های بنی هاشم بگیرند و از گوش و دست زنان بازکنند! این بانوان به خانه امام رضا پناهنده می‌شوند و مأموران، به خانه امام می‌آیند؛ امام می‌فرمایند: نمی‌گذارم وارد شوید؛ ولی مأموران می‌گویند، دستور داریم و باید وارد شویم.

امام می فرماید: طلاهایشان را می خواهید؟ خودم آن ها را می آورم و تحويل شما می دهم و تضمین می کنم که هیچ طلایی نزدشان باقی نماند؛ ولی شما این کار را نکنید.^۱ این روش بنی العباس است ولذا نبایند از این ها دفاع شود؛ این ها چیزی برای دفاع نگذاشتند.

نامه‌ای که برای امام آمده بود، امام اطلاع داشتند که این ها دنبال کار خودشان هستند و تنها چیزی که پیش این ها مطرح نیست، خداست. یک نفر از همین ها، به مسجد پیامبر اکرم آمد و به قبر پیامبر ﷺ اشاره کرد که اگر این شخص هم با حکومت ما مخالفت کند، دستگیریش می کنیم.^۲ این ها به خدا و رسول خدا اعتقادی نداشتند. قضیه، عمیق تر از این هاست. ما فقط حدیث را خواندیم؛ اما جوابش را ندیدیم. نامه رسان قبل از این که به کوفه برسد، بیعت اهل و امرای خراسان با سفاح منقعد شد و دیدید چه کارهایی که کردند.

من جمله‌ای را با ناراحتی و تلخی، در مورد شهادت امام کاظم عرض کنم. معروف است که ایشان را در زندان زهر دادند. این فندق می گوید: دیدم که امام را از زندان بیرون آورده‌اند؛ در حالی که امام را در بوریایی پیچیدند و دستور دادند نصارا، فرش را لگدمال کنند تا امام به شهادت برسند؛ یعنی اگر بدن شریف امام حسین را بعد از شهادت لگدمال کرده‌اند، امام کاظم را قبل از

۱. شیخ صدق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۱ و امین، سید محسن، اعیان

الشیعه، ج ۲، ص ۲۵.

۲. خاطرات مرحوم صوصامی.



شهادت لگدمال کردند. این است حکومت بنی العباس!^۱

پس چنین روایاتی، در مقام بیان تکلیف ائمه طاھرین است و به وظیفه ما ربطی ندارد.

لذا امیر مؤمنان، با این که در سن جوانی بود؛ در هیچ یک از جنگ‌های حکام مدینه، شرکت نکرد؛ چون آن‌ها را قبول نداشت. حسنین و ائمه طاھرین، در هیچ یک از جنگ‌ها شرکت نکردند؛ ولی آیا این بدان معناست که کسانی مثل عمار و خیلی از اصحاب که در جنگ‌ها شرکت کردند، محکومند؟ نه! امام تکلیف خود را بیان کردند و اصحاب هم تکلیف خودشان را انجام دادند؛ مگر این که امام، نهی بفرمایند.

بعد از حادثه کربلا ائمه طاھرین، از حضور در جنگ‌ها و رفتن زیر برق حکومت‌ها، نهی می‌کردند و در واقع می‌گفتند مرز خودتان را با این‌ها مشخص کنید. کسی به امام عرض کرد که کسی در خیابان اسلحه توزیع می‌کرد؛ ما هم گرفتیم، بعد معلوم شد که باید با این اسلحه به جبهه برویم و از حکومت عباسی دفاع کنیم، تکلیف چیست؟

امام فرمودند: برو و اسلحه‌ات را پس بده. آن شخص خواست شمشیر را پس بدهد؛ ولی دهنده اسلحه‌ها را نیافت، امام فرمودند: اگر بر رفتن اصرار هست، برو و مرزبانی کن. از مرزهای سرزمین اسلامی حراست کن و از این‌ها حمایت نکن.^۲

۱. علی بن ابوالقاسم بن زید بیهقی (متوفا ۵۶۵ق) مشهور به ابن فندق، لباب الانساب والألقاب والأعقارب، ص ۴۱۴.

۲. ر. ک: طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۵ و حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۹، ب ۶.

مرحوم بن قاریاغدی در مورد عبارت «فَجَعَلْنَا يُسَارٌ بِعْضًا وَبَعْضًا» آهسته با هم سخن گفتن؛ می‌گوید: ظاهراً، اصحاب به امام اعتراض می‌کردند که چرا امام، دعوت به خلافت را نمی‌پذیرد، و اعتراض اصحاب بدین سبب بود که خود اصحاب نیز عجله داشتند و به ظاهر شدن دین حق، حرجیص بودند. وقتی امام فرمود: «فَقَالَ أَئِ شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا فَضْلٌ؛ ای فضل! چه سخنی آهسته با هم می‌گویید؟»؛ ظاهر از استفهام در اینجا توبیخ امام است و دلیل آن، این عبارت است: «يَا فَضْلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجْلَةِ الْعِبَادِ وَلَا زَلَّةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُضِ أَجْلُهُ؛ ای فضل! همانا خدای عز و جل برای شتاب بندگان شتاب نمی‌کند و به راستی که از جا کندن کوهی از جای خویش آسان‌تر است از واژگون کردن حکومتی که عمرش به آخر نرسیده است.».

در اینجا بعضی شارحان مطلبی را نقل می‌کنند و از ایشان، ایراد می‌گیرند؛ اما من آن مطلب را نقل نمی‌کنم.

سپس مرحوم بن قاریاغدی عبارت «قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ» را توضیح می‌دهد که عدد «سبع» به چه معناست. فلان بن فلان تا هفت نفر و «خبره محدود» ای یحفظون او یعلکون. هفت نفر از بنی العباس را نام می‌برند و بیان می‌کنند که این‌ها باید حکومت کنند. چرا امام صادق علیه السلام، اسم سی نفر دیگر از حاکمان عباسی را نیاوردند؟ چون مقصودشان این است که همین هفت نفر برای شما کافی هستند و الان دوران حکومت ما نمی‌باشد و شاید در عبارت «ثُمَّ قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ»؛ منظور از «فلان بن فلان» امام زمان علیه السلام فرزند... است تا به



خودشان. امام صادق. می‌رسد. او باید حکومت کند و خلافت به او می‌رسد و این احتمال با سؤال، مناسبت دارد؛ زیرا از امام سؤال شده که علامت چیست و امام فرمودند: «ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند، و چون سفیانی خروج کرد به سوی ما روآورید».

مرحوم بن قاریاغدی، صاحب کتاب البضاعة المزجا، در اینجا چند روایت نقل می‌کند که سفیانی در رجب خروج می‌کند و نیز این که او از نسل آنکه الاکباد (هند جگرخوار) است و چهره ترسناک و غیر انسانی دارد و آثار آبله و لوچی در چهره وی مشاهده می‌شود. اسم او عثمان و از نسل ابوسفیان است. حکومت او، منطقه‌ای است، یعنی در این منطقه از شام (دمشق، حمص، فلسطین، فنسرین و اردن) خروج می‌کند. اگر این مناطق را فتح کرد، در انتظار فرج باشد. سفیانی از حتمیات است که در مورد بدء حاصل نمی‌شود.^۱ البته حتمی بودن سفیانی و حاصل نشدن بداء در مورد او، خلاف روایتی است

که ما قبلًا، از امام جواد نقل کرده‌ایم. روایت این است:

«قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاؤِدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَرَى ذِكْرُ السُّفِيَّانِ وَمَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُحْتُومِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَبْدُو لِللهِ فِي الْمُحْتُومِ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَنَخَافُ أَنْ يَبْدُو لِللهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيَعَادِ وَاللهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيَعَادَ؛^۲ أَبُو هَاشِمٍ دَاؤِدُ بْنُ قَاسِمٍ جَعْفَرِيٍّ مَوْلَانِيَّا گَوِيدَ: مَا دَرَ مُحَضِّرِ اِمامِ جَوَادٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُودِيَمْ كَهْ سَخَنَ اَزْ

۱. ابن قاریاغدی، محمد حسین، *البضاعة المزجا* (شرح روضه کافی)، ج ۳، ص ۴۹۵.

۲. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیہ، ص ۳۰۳.

سفیانی به میان آمد و آنچه در روایات آمده که کار او از حتمیّات است. من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در امور حتمی، بدایی پدید می‌آید؟ حضرت فرمود: آری. به آن حضرت عرض کردیم: پس به این ترتیب، ما می‌ترسیم در مورد قائم نیز خدا را بدایی حاصل شود. امام فرمود: همانا قائم از وعده‌ها است، و خداوند خلاف وعده خود رفتار نمی‌کند».

علامه مجلسی در بحار الانوار، ذیل روایت مذکور، بیانی دارد:

«بيان: لعل للمحتموم معان يمكن البداء في بعضها و قوله من الميعاد إشارة إلى أنه لا يمكن البداء فيه لقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ والحاصل أن هذا شيء وعد الله رسوله وأهل بيته لصبرهم على المكاره التي وصلت إليهم من المخالفين والله لا يخلف وعده. ثم إنه محتمل أن يكون المراد بالبداء في المحتموم البداء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفياني قبل ذهاب بنى العباس و نحو ذلك». ^۱

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱.

جلسه ششم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایات نهی از قیام قبل از ظهرور امام زمان علیه السلام بود. در جلسات قبل، دو روایت را که مستند بعضی افراد، برای نهی از قیام قرار گرفته بود، بیان کردیم. هر دو روایت از نظر سند و دلالت مشکل داشت. سپس ما در مقام توجیه روایت برآمدیم و گفتیم که چنین روایاتی در مقام بیان تکلیف خود ائمه ظاهرین است و در مقام نهی از قیام دیگران نیست. افراد، باید به اقتضای تکلیف و امر به معروف و نهی از منکر در دوران غیبت، عمل کنند. ما برای این ادعا چند شاهد آوردیم. در ادامه شاهد چهارم را ذکر می‌کنیم:

شاهد چهارم (روایات ناهیه در مقام بیان تکلیف ائمه ظاهرین علیهم السلام)

شاهد چهارم، روایت عیص بن قاسم، در مورد زید است که امام علیه السلام تکلیف خودشان را در آن دوران بیان می‌فرمایند. البته می‌توان این روایت را جزء روایات ناهیه قرار داد و یا مؤید توجیهات روایت محسوب کرد. بنده این روایت را مؤید قرار می‌دهم. اگر دقت کنید، روایاتی که از آن‌ها، نهی از قیام استفاده می‌شود، معمولاً از امام صادق علیه السلام است. براین اساس، شاید بتوان گفت که روایات ناهیه، به دوران خاصی (مثل زمان درگیری عباسیان و علویان) مربوط می‌باشد.

بررسی سند روایت

سند روایت ظاهراً مشکلی ندارد؛ هرچند مرحوم مجلسی، آن را به «حسن» تعبیر می‌فرماید و این روایت را «صحیح» یا «موثق» نمی‌داند. حسن بودن روایت مذکور نظر مرحوم مجلسی، به اعتبار ابراهیم بن هاشم است که امامی ممدوح است؛ ولی توثيق خاص ندارد. نظر ما این است که ابراهیم بن هاشم فوق وثاقت است؛ هر چند توثيق هم دارد. لذا روایت به اعتبار ایشان «صحیحه» (عدل امامی) است. صفوان در روایت هم مشکلی ندارد و عیص بن قاسم هم که ثقه است. در ذیل روایت را بیان می‌کنیم:

«عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيسَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَشْوِيَّ اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ اتُّظْرُوا لِأَنْفُسِكُمْ؛ عیص بن قاسم می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به تقوا و ترس از خدای یگانه‌ای که شریک ندارد، و خود را مراقب باشید».

توضیح روایت

مرحوم بن قاریاغدی، صاحب البضاعة المزاجة می‌فرماید: منظور از «وَ اتُّظْرُوا لِأَنْفُسِكُمْ» این است که مواظب خودتان باشید و یا این که کارهای خودتان را مراقبت کنید و در مسیر اصلاح امورتان گام بردارید؛ موجبات هدایت را درک کنید؛ موانع گمراهی و لغزش را در نظر بگیرید و از چیزهایی که باید پیروی کنید، پیروی کنید. بر خودتان رقت و دلسوزی داشته باشید و به خودتان رحم کنید و با انجامدادن کارهای خیر و اطاعت از کسی که خداوند اطاعت‌ش را بر شما واجب کرده و مخالفت با کسی که خدا مخالفتش را بر شما واجب کرده است؛ به نفس خود کمک کنید.



«فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَبْحِسُهُ بِذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا؛ به خدا سوگند! مردی از شما که تعدادی گوسفند دارد و برای آن‌ها چوپانی داناتر به وضع گوسفندان از جریان اولی بیاید؛ آن چوپان نخستین را بیرون کند و مردی را که به وضع گوسفندان داناتر است، به جای چوپان اول گذارد.»

مرحوم بن قاریاغدی می‌فرماید: این عبارت، تمثیل است. می‌خواهد امام و رعیت را به راعی و غنم تشبیه کند. امام در جامعه به منزله راعی است و این، امری است عقلایی که انسان، حتی برای گوسفندانش، چوپان بهتر را انتخاب می‌کند. پس انسان هم نمی‌تواند از هر کسی پیروی کند، مگر از کسی که به مصالح شخص اعلم باشد و از دیگران، بازدارنده‌تر از محارم الاهی باشد. همه حکام در مدینه می‌گفتند: لولا على هلك و...، بعضی این عبارت را هفتاد مرتبه و بعضی کم‌تر گفته‌اند (مدارک این سخن را در کتاب شریف الغدیر^۱ نگاه کنید). اصحاب حضرت به وارد شدن حضرت به صحنه اصرار داشته‌اند؛ ولی امام عواقب قیام افراد را می‌دانست که هر کدام قیام کنند، به نتیجه نمی‌رسند. محمد بن عبدالله بن حسن^۲ وقتی قیام کرد، عواقب آن فقط خودش را دربرگرفت، بلکه به امام معصوم هم جسارت شد. این پیامد کارهایی است که امام قبلًا از ورود به آن نهی کردند.

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶.

۲. قیام محمد نفس زکیه در سال ۱۴۵ هجری (۷۶۳ میلادی) علیه منصور دوانیقی خلیفه عباسی رخ داد و در همان سال نیز سرکوب و محمد فرزند عبدالله بن حسن مثنی، ملقب به «نفس زکیه» کشته شد.

«وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدٍ كُمْ تَفْسَانِ يُقَاتِلُ بِواحِدَةٍ يُجَرِبُ بِهَا مُمَّا كَانَتِ الْأُخْرَى
بَاقِيَةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنْ لَهُ تَفْسُنْ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَاللَّهِ
ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِإِثْنِيْسِكُمْ؛ بَهْ خَدَا سُوكِنْدَ اگْرَ بَرَای يَکْ نَفَرَ از
شَمَادَوْ جَانَ بُودَ كَهْ بَا يَکِی از آنَهَا [در زندگی] نَبَرَدَ مَیْ كَرَدَیدَ وَ تَجْرِبَه
مَیْ آمَوْخَتَیدَ، وَ دِیْگَرِی بَهْ جَای مَیْ مَانَدَ وَ بَا آنِچَه، بَرَای او آشْکَارَ شَدَه [وَ
تَجْرِبَه آمَوْخَتَه] بُودَ، كَارَ مَیْ كَرَدَ [چَهْ خَوبَ بُودَ؛ ولَیْ [مَتَّأْسَفَانَه] يَکِ جَانَ
يَبِشَّ تَرَ نَیِّسَتَ وَ چَوْنَ آنَ يَکِ جَانَ بِيَرَونَ رَفَتَ، بَهْ خَدَا قَسْمَ كَهْ [وقَتَ
پَشِيمَانَی وَ] تَوْبَه از دَسْتَ خَواهَدَ رَفَتَ، پَسْ شَمَا خَودَ بَهْتَرَ مَیْ تَوانَیدَ [رَهْبَرَا]
بَرَای خَويَشَ انتَخَابَ كَنِيدَ».

صاحب البضاعة المزجاة، می فرماید: گفته شده است: «يُقَاتِلُ...»؛ يعني
يجتهد، وتلاش در راه تجربه و شناخت خیر و شر. جوهري در صحاح لغت گفته
است: «قتلت الشيءَ خبراً قال اللهم ما قتلوه يقيناً. اي: لم يحيطوا علماً، قتلت
الشراب اي: مزجته بالماء. با آب مخلوط كردم. المقاتل، القتال، رجل مقتل: يعني
رجل محب، قلب مقتل. اي مذلل قتلته العشق؛ عشق به خدا او را كشت.»

ايشان می فرماید: ممکن است عبارت «يُقَاتِلُ بِواحِدَةٍ يُجَرِبُ بِهَا» را براين
معانی، تطبیق کنیم. آقای فیروزآبادی همین را می فرماید. سپس می فرماید:
پس، اگر دو نفس داشتیم، ضررهايی را که قبلًا وارد شده بود، جبران می
كرديم؛ چون اولی با کسب تجربه، از دست رفته است و اکنون، تجربیات اول
را استفاده می کنیم... ولكن دو نفس نداریم و جای توبه هم نیست و لذا برای
خودت انتخاب کن. پس بر هر کسی لازم است که قبل از از دست دادن آن
نفس، سرعت در خیرات و در انجام دادن اعمال نیکو سرعت بگیرد.

منظور از عبارت «فَإِنْمَا أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْتُمْ كُمْ»؛ شیعه است و بدان معناست که شما از دیگران، برای تصمیم گرفتن درباره خودتان در مورد چیزی که به نفع شماست، سزاوارتر می باشید و آن پیروی از ائمه معصوم علیهم السلام است و نیز التزام به شریعت و اغتنام فرصت ها می باشد.

«إِنَّ أَتَاكُمْ أَتٍ مِّنَ فَانْظُرُوا عَلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَۚ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فِيَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًاۚ وَكَانَ صَدُوقًاۖ وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰ نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍصلوات الله عليه؛ اگر یکی از ما خاندان نزد شما آمد [و شما را به شورش و خروج دعوت کرد]؛ بنگرید که به چه هدفی می خواهد خروج و شورش کنید، و [برای توجیه کارتان] نگویید: زید خروج کرد [پس برای ما هم این کار جایز است]؛ زیرا زید مردم دانشمند و راستگویی بود و شما را به خویشتن دعوت نمی کرد، بلکه او شما را به رضای از آل محمد، دعوت می کرد.

صاحب البضاعة المزاجة می فرماید: در ظاهر عبارت «فَانْظُرُوا عَلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ»، تعلیل آمده است؛ یعنی «لا تخرجوا معه بلا رؤية والتأمل»؛ بدون بصیرت زیر هر پرچمی نروید. معرفت و فهم و بصیرت و دوراندیشی داشته باشید و بگویید: «خَرَجَ زَيْدٌ فِيَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًاۚ وَكَانَ صَدُوقًاۖ وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ».^۱

۱. «ان اتاكم آتٍ فانظروا أى شيء تخرجون】 أمر بالنظر في السبب المجوز أو الموجب للخروج معه وهو كونه مالك للخلافة أو مأذونا من مستحقها وأذليس فلا يجوز [ولا تقولوا خرج زيد] فيجوز لنا الخروج مع من يخرج من الفاطميين كائنا من كان تأسيا به وب أصحابه [فإن زيدا كان عالما] بالحق والولاية ومستحقها [صَدُوقا] في القول والعمل والعهد [لم يدعكم إلى نفسه] بآثار الإمامة والولاية له». (شرح الكافي - الأصول والروضة (للمولى صالح المازندراني، ج ٢، ص ٣٤٨).
۲. البضاعة المزاجة، ج ٣، ص ٤٣٦.

این فرمایش امام، حکایت از عظمت زید دارد و اگر هیچ دلیل دیگری، در مورد زید نباشد، همین جمله کفایت می‌کند. زید عالم و راستگو بود؛ پس دلیل امام، یکی این است که زید عالم بود و این مهم است که فردی عالم و فقیه و صادق در راس کار باشد. «زَيْدًا كَانَ عَالِمًا»؛ یعنی «عالماً بن یستحق بالخلافة». او می‌داند که خودش، شایسته خلافت نیست و خلافت از آن امام صادق علیهم السلام است. کدام یک از بزرگان ما که قیام کردند، خود را امام معصوم خوانندند؟ کشف الاسرار امام خمینی را ببینید که چگونه این بزرگوار در ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام، ذوب شده بود. نقل شده است که در قم فردی به نام حکمی زاده علیه مذهب و مبانی ما مطلبی نوشته؛ امام چند روز مریض شدند و درسخان را تعطیل کردند تا جواب بنویسند. آیا این فرد برای منافع خودش قیام کرده است؟ یادم نمی‌رود زمانی، در رسانه جسارتی به زهرای حد اطهر شده بود و امام شدیداً موضع گرفت و آن شخص راتا پای اجرای حد رسانید. نسبت به ائمه طاهرين سراسر عشق و ارادت و محبت است. آیا می‌شود چنین فردی را به این راحتی رد و محکوم کرد؟ اما عبارت «وَمَ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِي»؛ یکی از وجوده است که ما برای توجیه روایات ناهیه داریم؛ و این‌ها، روایاتی هستند که امام از دعوت به خویش نهی کرده‌اند. خدا رحمت کند، مرحوم صدر را! در نامه‌ای که برای شاگردانش در قم نوشتند، به این نکته اشاره کردند که: «ذوبوا في الإمام الخميني كما ذاب في الله.» امام خودش را در خدا ذوب کرد و هستی اش را داد. زید هم این‌گونه بود. عبارت «إِنَّا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لعل المراد إلى الرضا والمحتر من أهل البيت وهو من یستتحق الإمامه»؛ بدآن معناست که آن که خداوند اورا

امام قرار داده است؛ «او الی من فیه رضاهم»؛ چنین شخصی اولویت دارد مردم را به سویی ببرد که آن سمت و سو همان رضایت اهل بیت علیهم السلام باشد که طبعاً مورد رضایت خداوند است. به عبارت دیگر، آن که مورد پسند ما خاندان است، مورد پسند خداست.

ادامه روایت

«وَلَوْ ظَهَرَ لَوْقَ بِكَ دَعَاكُمُ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيُنْفَضِّهُ»^۱؛ پس اگر زید پیروز شده بود، به یقین شما را به همان کسی که شما را به او دعوت کرده بود، می‌رساند؛ و جز این نبود که او بر حکومتی شورش کرد که آن حکومت کاملاً آماده دفاع بود و حالت آماده باش داشت و زید می‌خواست آن را در هم بکوبد. علت شکست او این بود که با یک حکومت مقتدری طرف شده بود. صاحب البضاعة المزجاة می‌فرماید: عبارت «إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ»؛ زید با حکومت مقتدری رو به رو شد و لذا نتوانست مقاومت کند. احتمال دارد که کلمه «مجتمع» به صیغه فاعل خوانده شود (مجتمع)؛ پس معنایش این خواهد بود که «خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ، شدیدٍ، محکمٍ، بالغ، غایة الإِحْكَامِ وَ الإِبْرَامِ»؛ حکومت بدنی‌ای قوی داشت و اگر کلمه «مجتمع» را به صیغه مفعول بخوانیم (مجتمع)، ای مَن يَجْتَمِعْ لَه جنود الشیاطین، به آن معنا می‌شود که حکومتی که زید به جنگ او رفته بود، جنود شیاطین هم در خدمت آن حکومت بوده‌اند، به همین دلیل زید شکست خورده است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸ ص ۲۶۴، ح ۳۸۱.

جلسه هفتم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایات نهی از قیام قبل از ظهور امام زمان ع بود. در جلسات قبل، دو روایت را که مستند بعضی افراد، برای نهی از قیام قرار گرفته بود، بیان کردیم و فعلًّا در مقام تبیین این دو روایت هستیم. توجیهات و نکات متعددی برای این دسته از روایات. علاوه بر مشکلات سندی. عنوان شده است، که آن‌ها را بیان می‌کنیم:

نکته اول:

روایات ناهیه، در مقام بیان حکم شرعی و عدم جواز قیام در برابر باطل نمی‌باشد، بلکه این دسته روایات، إخبار غیبی است که چنین قیام‌هایی، به نتیجه نهایی نمی‌رسد؛ هر چند برای آن قیام‌ها، آثاری مترتب باشد.

نکته دوم:

معارضه روایات ناهیه، با روایاتی که امام، هزینه و خرجی خانواده قیام کنندگان را تقبل کرده است.

نکته سوم:

روایات ناهیه که قیام‌ها را، ابتو و بی نتیجه می‌دانند با واقعیت تطبیق ندارند؛ زیرا قیام‌هایی صورت گرفته و دارای نتیجه نیز بوده است. از این دسته قیام‌ها، می‌توان به قیام فاطمیین در آفریقا و قیام علویین در یمن و ایران اشاره کرد؛ هر چند برخی در جواب گفته‌اند که چنین پیشگویی‌هایی، حمل بر غالب است، یعنی که نوع این قیام‌ها به پیروزی نمی‌رسد و با استثنائات، منافاتی ندارد.

برخی دیگر گفته‌اند این نقض، وارد نیست چون این قیام‌ها، سراسر جهان را تسخیر نکرده، بلکه محدوده خاصی داشته‌اند. البته چنین توجیهی صحیح نیست؛ زیرا در روایات ناهیه آمده است که چنین قیام‌ها، نتیجه‌ای در برند و از تسخیر جهان به عنوان هدف قیام، صحبتی نشده است.

اشکال برخی دیگر این‌گونه است که قیام‌هایی که عنوان نقض دارند، از علویان نمی‌باشد. پس اصل پیشگویی به قوت خود باقی است. جواب این است که چنین اشکالی نیز صحیح نیست؛ چون قیام‌کنندگان، جزء علویان بوده‌اند و نفی علویت از آنان تبلیغات عباسیان بوده است.

نکته چهارم:

این سنخ روایات که ظاهرشان نهی از قیام است؛ از موضوعات و جعلیاتی است که امویان و عباسیان برای جلوگیری از قیام علویان جعل کرده‌اند. عرض ما این است که این مطلب، در حد «احتمال» قبول است؛ چون این‌ها، برای جعل موضوعات انگیزه فراوانی داشته‌اند (به ویژه در دوره عباسیان).

مرحوم علامه امینی در سلسلة الكذابین، بالغ بر ۵۰۰ هزار حدیث آمار می‌دهد؛ در حالی که ظاهراً همه کتب صحاح به ۱۰ هزار حدیث نمی‌رسد. به شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید (ج٤، ص٣٤) مراجعه کنید؛ ایشان شرح مبسوطی در این مورد دارد؛ ولی اگر بخواهیم در خصوص روایات ناھیه هم بگوییم که این دسته روایات جعلی است، به دلیل قوی نیاز داریم و لذا این سخن در حد یک احتمال، مورد قبول است.

نکته پنجم:

به قرینه «أَحَدُنَا» در روایات ناھیه، چنین روایاتی در مقام بیان تکلیف ائمه است و در مقام بیان وظیفه دیگران نیست و نمی‌خواهد دیگران را از قیام نمی‌کند. سپس ما در پی استنباط چنین احتمالی و برای تقویت آن، سراغ مؤیدات و شواهد رفتیم و در جلسات قبل، چهار شاهد بیان کردیم. آخرین شاهد، روایتی است در کتاب شریف کافی که مسائل مربوط به زید شهید در آن مطرح شده بود. قیام زید، یکی از نقض‌های روایات نمی‌از قیام است که عمدتاً از امام صادق ع نقل شده است؛ زیرا حضرت زید در همین زمان قیام کرد و روایاتی در مشروعيت دادن قیام و تأیید زید، وارد شده؛ اما در مذمت وی روایت صحیحی وارد نشده است.

بیان مرحوم مامقانی در مورد زید

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال، در مورد زید می‌فرماید:

«أَقُولُ: هَذَا هُوَ: زَيْدُ الْمُجَاهِدُ الْمُعْرُوفُ، الَّذِي تَنْسَبُ إِلَيْهِ الرِّيَدِيَّةُ، أَخُو الْبَاقِرِ طَائِلًا وَ حِيتَ إِنَّ فِي أَذْهَانِ بَعْضِ الْقَاصِرِينَ مِنْهُ شَيْئًا، يَلْزَمُنَا شَرْحُ حَالِهِ حَسْبُ الْوَسْعِ»؛



چون بعضی از کوتاه فکران، نظر منفی نسبت به زید دارند، ما را برآن داشت
که شرح حالی از او ذکر کنیم:

«فَنَقُولُ: قَدْ عَذَّ الشِّيْخُ فِي رَجَالِهِ تَارِيْخٌ: مِنْ أَصْحَابِ أَبِيهِ السَّجَادِ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ بِالْعَوْنَانِ
الْمَذْكُورِ؛

وَأَخْرَى: مِنْ أَصْحَابِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ مُضِيْفًا إِلَى مَا فِي الْعَوْنَانِ قَوْلُهُ: أَبُو الْحَسِينِ
أَخْوَهُ. يَعْنِي أَنَّهُ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ.

وَثَالِثَةٌ: مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ مُضِيْفًا إِلَى مَا فِي الْعَوْنَانِ قَوْلُهُ: أَبُو الْحَسِينِ
مَدْنِي تَابِعِي، قُتِلَ سَنَةً إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَمَائَةً، (شَهَادَتْ سَالَ ١٢١ ق.) وَلَهُ
اثْنَتَانِ وَأَرْبَعُونَ سَنَةً (٤٢ سَالَ دَاشَتْ)»

طبق بیان مامقانی، مرحوم کاظمینی در تکملة الرجال می فرماید:
«وقال في التكميلة : اتفق علماء الإسلام على جلالته و ثقته و ورعه و علمه و
فضله، وقد روی في ذلك أخباراً كثيرة، حتى عقد ابن بابویه في العيون باباً لذلك؛
اتفاق عالمان اسلام، بر جلالت و وثاقت و ورع و فضل زید اتفاق نظر دارند و بر
همین مطلب، اخبار بسیاری وارد شده است. ابن بابویه، در عيون اخبار الرضا
بابی را به زید اختصاص داده است».

«وَصَرَحَ الشَّهِيدُ فِي قَوَاعِدِهِ فِي بَحْثِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ بِأَنَّ
خَرْوَجَهُ كَانَ بِإِذْنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ الْمَسْكَنُ؛ مَرْحُومٌ شَهِيدٌ فِي قَوَاعِدِهِ وَفَوَائِدِهِ فِي بَحْثِ امْرِبِهِ
مَعْرُوفٌ وَنَهْيٌ اَزْمَنْكَرٌ می گوید که خروج زید به اجازه امام بوده است».

«وقال الشيخ المفيد عليه السلام في إرشاده : كان زيد بن علي بن الحسين عليه السلام عين
إخوته بعد أبي جعفر عليه السلام. وأفضلهم، وكان ورعاً عابداً، فقيها سخياً، شجاعاً، و
ظهر بالسيف، يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، ويطلب بشارات الحسين عليه السلام؛

شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: زید بن علی، بزرگ برادرانش، بعد از امام باقراطیه بود و افضل آن‌ها و نیز پرهیزکار، فقیه، سخاوتمند و شجاع بود و با شمشیر جنگید. امر به معروف و نهی از منکر کرد و خونخواه حسین بن علی بود.»
 «أَخْبَرَنِي الشَّرِيفُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَسَاوِرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ [زَيْدِ بْنِ الْمَنْذَرِ]، قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَجَعَلْتُ كَلْمَاسَأْلَتْ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَيْلَ لِـ ذَاكَ حَلِيفَ الْقَرْآنَ.»

بعد به سند خودشان از ابوالجارود روایت می‌کند که وارد مدینه شدم؛ از هر کس در مورد زید، سؤال کردم، به من گفتند: او همنشین و ملازم قرآن است.

«روی هشام بن هشام، قال: سأّلت خالد بن صفوان عن زید بن علی علیه السلام، و كان يحدّثنا عنه، فقلت: أين لقيته؟ قال: بالرصافة^۱، قلت: أى رجل كان؟ قال: كان - كما علمت - يبكي من خشية الله حتى تختلط دموعه بمخاطه؛ هشام بن هشام می‌گوید: راجع به زید از خالد سؤال کردم... گفت: از ترس خدا آن قدر گریه می‌کرد که اشک چشم او با مخاط بینی او مخلوط می‌شد.»

«و اعتقد كثير من الشيعة فيه الإمامة، و كان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه بالسيف يدعوه إلى الرضا من آل محمد ﷺ فظنّوه يريد بذلك نفسه، ولم يكن

۱. «الرصافة هذه هي رصافة هشام بن عبد الملك بن مروان بالشام، وهي مجتمع قصور الملوك من بني مروان، وقد صرّح بقصّة وصول زيد إلى الرصافة هذه أبو الفرج في كتاب المقاتل، وهي غير رصافة أبي جعفر المنصور ببغداد، وعليك بمراجعة المعجم. [منه]». (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۷). اسم منطقه‌ای در شام و به نام رصافه عبدالملک بن مروان است و این غیر رصافه منصور دونایی در بغداد است.



یریدها به، معرفته باستحقاق أخیه علیه السلام ل الإمامة من قبله، ووصیتہ عند وفاته
إلى أبي عبد الله عليه السلام وكان سبب خروج أبي الحسين زيد بن علي عليه السلام [بعد الذى]
ذكرناه من غرضه في الطلب بدم الحسين عليه السلام؛

شیخ مفید می فرماید: عده‌ای از شیعیان اعتقاد داشتند که زید، امام است و سبب چنین اعتقادی، خروج زید با شمشیر بود که مردم را به رضا از آل محمد دعوت می‌کرد. پس مردم گمان کردند که او، دیگران را به خود دعوت می‌کند؛ در حالی که چنین نبود؛ چون زید نسبت به استحقاق برادرش به امامت، آگاه بود و می‌دانست که برادرش - امام باقر عليه السلام - به امامت امام صادق عليه السلام وصیت کرده است. و سبب خروج او - علاوه بر امر به معروف و نهی از منکر - خونخواهی از خون امام حسین بود.

«أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى هَشَامَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَقَدْ جَمَعَ لَهُ هَشَامٌ أَهْلَ الشَّامِ، وَأَمْرَأَنِي تَضَايِقُوا فِي الْمَجْلِسِ حَتَّى لَا يَتَمَكَّنُ مِنَ الْوَصْلِ إِلَى قَرْبِهِ، فَقَالَ لَهُ زَيْدٌ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبَادِ اللَّهِ أَحَدٌ فَوْقَ أَنْ يَوْصِي بِتَقْوَى اللَّهِ، وَلَا مِنْ عَبَادِهِ أَحَدٌ دُونَ أَنْ يَوْصِي بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَنَا أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَاتَّقْهُ؛ زَيْدٌ، بَرُ هَشَامَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَارَدَ شَدَّ؛ درَ حَالِي كَه اطْرَافُ هَشَامِ عَدَه‌ای از شَامِيَانَ بُودَنَدْ. هَشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ دَسْتُورَ دَادَ كَه فَشَرَدَه بَنْشِينَنَدْ تَا زَيْدَ نَتوَانَدْ نَزَديَكَ هَشَامَ شَودَ. مَیْ خَواَست او را تَحْقِيرَ كَنَدْ]. زَيْدَ بَه هَشَامَ گَفَتْ: هَيْجَ كَسَ از بَنْدَگَانَ خَدا، از تَوْصِيهِ بَه تَقَوَّا بَیِّ نِيَازَ نِيَسَتْ وَلَذَا تو رَاهَ بَه تَقَوَّا سَفَارَشَ مَیْ كَنَمْ.

«فَقَالَ لَهُ [هَشَام]: أَنْتَ الْمُؤْهَلُ نَفْسُكَ لِلخِلَافَةِ، الرَّاجِي لَهَا؟! وَمَا أَنْتَ وَذَاكَ، لَا أَمْ لَكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ ابْنَ أُمَّةً؛ هَشَامَ گَفَتْ: تو رَاهَ چَه بَه خَلَافَةِ، ای بَیِّ مَادَرَ! تو



بچه کنیزی [= مادرت کنیز است].»

«فقال له زید: إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْظَمُ مِنْزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نَبِيِّهِ ﷺ، وَهُوَ ابْنٌ أَمَّةً، فَلَوْكَانَ ذَلِكَ يَقْصُرُ عَنْ مَنْتَهِي غَایَةٍ لَمْ يَبْعُثْ، وَهُوَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمُلَائِكَةِ، فَالنَّبِيَّ أَعْظَمُ مِنْزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ أَمَّا الْخَلَافَةُ يَا هَشَام؟ وَبَعْدَ: فَإِنْ يَقْصُرُ بَرْجَلُ أَبُوهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يَكُونَ ابْنًا أَمَّةً؛ زَيْدٌ كَفَّتْ: كَسَى رَا از پیامبران نزد خدا بالاتر نمی بینم، در حالی که تعدادی از آن‌ها، فرزند کنیز بودند. اسماعیل این‌گونه بود. نبوت بالاتر است یا خلافت؟^۱ سپس زید گفت: تو عیب کسی می‌کنی که پدرش پیامبر است و فرزند علی بن ابیطالب است.»

«فوشب هشام عن مجلسه، و دعا قهرمانه، وقال: لا يبيتن هذا في عسكري، فخرج زيد وهو يقول: إِنَّهُ لَمْ يَكُرِهْ قَوْمٌ قَطَّ حَرَّ السَّيُوفِ إِلَّا ذَلُوا؛ هشام از جا بلند شد و یکی از جلادان و مأمورین را صدا کرد که این شخص [= زید] را بیرون کنید. زید خارج می‌شد، در حالی که می‌گفت: کسانی که روحیه جهاد و شمشیر ندارند، باید منتظر ذلت باشند؛ یعنی با تو، فقط با زبان شمشیر باید سخن گفت. آل محمد این‌ها هستند: «كَبِيرُهُمْ لَا يَقَاسُ وَ صَغِيرُهُمْ جَمْرَةً لَا تَدَاسُ؛ بزرگ‌شان قابل قیاس نیست و کوچک‌هایشان هم شراره آتش هستند». «فلما وصل الكوفة اجتمع إليه أهلها، فلم يزالوا به حتى بايعوه على الحرب، ثم

۱. البتة من عرض می‌کنم: ای زید بزرگوار! با چه کسی حرف می‌زنی؟ تاریخ این‌ها را تا مردان حمار نگاه کنید؛ همه، اسمش را با پسوند، «حمار» می‌گویند. ببینید قضیه چه بوده است که به او «حمار» می‌گفتند. این‌ها همه سروته یک کرباسند؛ ولی زید از استدلال محکم استفاده کرد.



نقضوا بیعته و أسلموه، فقتل الله، و صلب بینهم أربع سنین لا ينکر أحد منہم، ولا یغیر بید ولا لسان؛ هنگامی که زید به کوفه برگشت، اهل کوفه اطراف او را گرفتند و با او برای جنگیدن، بیعت کردند؛ اما بیعت خودشان را شکستند ولذا زید به شهادت رسید و چهار سال پیکر مطهر او بر دار آویخته بود... ». تاریخ را نگاه کنید که چگونه دفنش کردند؛ حکومت جنازه‌اش را آتش زد.

«ولما قتل بلغ ذلك أبا عبد الله الصادق عليه السلام كل مبلغ، وحزن له حزنا شديدا عظيما، حتى بان عليه. وفرق من ماله في عيال من أصيب مع زيد من أصحابه ألف دينار. [إلى أن قال]: وكان مقتله يوم الاثنين لليلتين خلتا من صفر سنة عشرين و مائة، وكان سنه يومئذ اثننتين وأربعين سنة؛ هنگامی که زید کشته شد، خبر شهادتش را به امام صادق دادند، امام بسیار غمگین شدند. امام به خانواده شهدای همراه زید، هزار دینار تقسیم کردند. روز شهادت او دوم صفر از سال ۱۲۰ بود، در حالی که ۴۲ سال داشت.» این‌ها، بیانات شیخ مفید طبق نقل مامقانی بود.

«وعده ابن داود من رجاله... ثم قال: شهد له الصادق عليه السلام بالوفاء وترحّم عليه؛ ابن داود در رجالش می‌گوید: امام صادق، وفاداری او را امضا و براو ترحم کرد و برای او «رحمه الله» گفت.»

«وذكر في عمدة الطالب خوايمـا في الإرشاد.. إلى قوله: لا يكره قوم قـظـ حرـ السـيـوفـ إـلاـ ذـلـواـ. ثم قال: فحملت كلمته إلى هشام، فقال: أـلسـتمـ تـزـعـمـونـ أـنـ أـهـلـ هذاـ الـبـيـتـ قدـ بـادـواـ؟ وـ لـعـمـرـىـ ماـ انـقـرـضـواـ مـنـ مـثـلـ هـذـاـ خـلـفـهـمـ؛ عـمـدةـ الطـالـبـ هـمـانـ مـطـالـبـ شـيـخـ مـفـيدـ رـاـ گـفـتـهـ اـسـتـ، مـگـرـ اـيـنـ جـملـهـ رـاـ کـهـ زـيدـ جـملـهـ: (لاـ يـكـرـهـ قـومـ قـظـ حرـ السـيـوفـ إـلاـ ذـلـواـ) رـاـ درـ بـيـرونـ قـصـرـ هـشـامـ گـفـتـ وـ جـاسـوسـهـاـ، خـبـرـ رـاـ

به هشام گفتند. آیا گمان نمی‌کنید که اهل بیت از بین رفتند؟ [بعد از حوادث کربلا سعی کردند همه را، قتل عام کنند] به خدا قسم این‌ها از بین نرفتند».

«فلماً رجع زيد إلى الكوفة، أقبلت الشيعة مختلفاً إليه [وغيرهم من المحكمة] يباعونه حتى أحصى ديوانه خمسة عشر ألف رجل من أهل الكوفة سوى أهل المدائن والبصرة وواسط والموصل وخراسان والرى وجرجان والجزيره. انتهى؛ هنگامی که زید به کوفه برگشت، شیعیان به او روا آوردند، تا این‌که ۱۵ هزار نفر از مردان کوفه - غیر از مدائن، بصره، واسط، والموصل و خراسان و الرى و جرجان و الجزيره . با او بیعت کردند.» همین که زید بتواند در اوج اقتدار شجره ملعونه، ۱۵ هزار نفر را فقط در کوفه جمع و مسلح کند، موضوعیت دارد؛ جدا از این‌که این افراد، بر بیعت خود ایستادگی کنند یا بیعت را بشکنند.

«وأقول: ينبغي نقل شطر من الأخبار والآثار الواردة فيه، حتى تكون على طمأنينة من حاله و جلالته»؛

مرحوم مامقانی می‌فرماید: در این جا شایسته است تعدادی از اخبار و روایات را در مورد زید را ذکر کنیم تا مطمئن شوید که وی چقدر جلیل القدر است. مرحوم مامقانی به نقل از کشی، از امام باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند:

روایت اول در مدح قیام زید

«مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الشَّاذَائِيُّ وَ كَتَبَ بِهِ إِلَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَعْقُوبَ الْمُتْرَبِّي وَ كَانَ مِنْ كَبَارِ الزَّيْدِيَّةِ، قَالَ أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ وَ كَانَ مِنْ رُؤَسَاءِ الزَّيْدِيَّةِ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ وَ كَانَ رَأْسَ



الزَّيْدِيَّةِ، قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا إِذَا قَبَلَ زَيْدُ بْنَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَذَا سَيِّدُ الْأَهْلِ يَبْيَضُ وَالظَّالِبُ يَأْوِثُ إِلَيْهِمْ؛^۱ در رجال کشی آمده است که عمرو بن خالد که از رؤسای زیدیه است، از ابی الجارود که او نیز جزء سران این دسته بوده است، چنین نقل کرد: خدمت حضرت باقر علیه السلام بود؛ زید آمد، همین که چشم امام به او افتاد، فرمود: این سرور و سرآمد خانواده من است و انتقامگیرنده خون آن‌ها است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
البته ممکن است که بعضی صاحب نظران در این روایت تأمل داشته باشند؛ چون راوی آن، عمرو بن خالد است که از رؤسای زیدیه است.

روایت دوم در مدح قیام زید

«حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ الصَّبَاحِ، قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِسْمَاعِيلُ، قَالَ أَخْبَرَنِي فُضَيْلُ الرَّسَانُ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قُتِلَ زَيْدُ بْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَدْخَلْتُ يَتِيًّا جُوفَ بَيْتِ فَقَالَ لِي يَا فُضَيْلُ قُتِلَ عَمِّي زَيْدُ قُلْتُ نَعَمْ جِعْلْتُ فِرَاكَ، قَالَ أَمَّا إِنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَكَانَ عَارِفًا وَكَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا، أَمَّا إِنَّهُ لَوْ ظَفَرَ لَوْفَ، أَمَّا إِنَّهُ لَوْ مَلَكَ لَعْرَفَ كَيْفَ يَضْعُهَا...»^۲؛ فضیل رسان گفت: پس از شهادت زید بن علی، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم؛ حضرت مرا داخل اتاق اندرونی بردند و فرمودند: فضیل! عمومیم شهید شد؟ عرض کردم: آری، فدایت شوم. فرمود: خدا او را رحمت کند! مؤمن و عارف و عالم و

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الكشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۲۸۵.

راستگو بود. اگر پیروز می‌شد، به عهد خود وفا می‌کرد و اگر زمامدار می‌شد، می‌دانست که باید چه کند و حکومت را در اختیار چه کسی بسپارد.»

«أقول: يظهر من هذا أنَّ غرض زيد^{عليه السلام} من الخروج إخراج الخلافة عن أيدي المُتغلِّبين لِيضعها في مستحقّها، و كان قد صدّق يَامِامة أبي جعفر وأبي عبد الله^{عليهما السلام}، ولَكِنَّهُ كان يخفي ذلك حتى عن أتباعه، لِئلاً يتضرّر بذلك أبو عبد الله^{عليه السلام}؛ مرحوم مامقانی می فرماید: از این مطالب ظاهر می شود که هدف زید از قیام، بیرون آوردن خلافت از دست غاصبان و قرار دادن خلافت در دست شایستگان آن بود. او امامت امام باقر و امام صادق^{عليهم السلام} را تصدیق می کرد؛ ولیکن چنین تصدیقی را از پیروانش هم، مخفی می کرد تا به امام صادق^{عليه السلام}، ضرری وارد نشود».

۱. مامقانی، عبدالله، *تَتْبِيُّحُ الْمَقَالِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ*، ج ۲۹، ص ۲۳۹.

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایاتی است که قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان علیه السلام را نهی می‌کنند. عمدتاً اش، روایت اول و دوم بود که هم مشکل سندی و هم مشکل دلالی داشت و گفته شد که چنین روایاتی، در مقام بیان رد قیام‌ها نیستند، بلکه بیان تکلیف خود ائمه طاهرین است. قابل ذکر است که روایات ناهی از قیام، عمدتاً از امام صادق علیه السلام نقل شده‌اند و از طرفی، قیام‌هایی نیز در دوران خود امام صادق علیه السلام صورت گرفته که حضرت، آن‌ها را تأیید کرده است و یا قیام‌هایی که قبل از زمان امام صادق علیه السلام رخ داده است (مثل قیام مختار)؛ ولی حضرت، آن را رد نکرده است.

پس باید بین روایات ناهی از قیام و قیام‌های مورد تأیید امام صادق علیه السلام جمع شود تا تعارض از میان برود. (به عنوان یک مصدق، قیام زید بن علی در سال ۱۲۰، یعنی در زمان امامت امام صادق علیه السلام بوده است) (امامت امام صادق علیه السلام از سال ۱۱۴، یعنی سال شهادت امام باقر علیه السلام تا سال ۱۴۸، طول کشیده است). در جلسات قبل، چند روایت، در تأیید زید و قیام او نقل کردیم و در ادامه چند روایت دیگر را بیان می‌کنیم.

جلسه هشتم

روایت سوم در مدح قیام زید

«حدَّثَنَا أَمْهُدُ بْنُ يَحْيَى الْكَتَبُ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوْلُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ النَّخْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عُبْدُونِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا جَعَلَ زَيْدَ بْنَ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى الْمُأْمُونِ وَقَدْ كَانَ خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَأَخْرَقَ دُورَ وُلْدَ الْعَبَاسِ
وَهَبَ الْمُأْمُونُ جُزْمَهُ لِأَخِيهِ عَلَيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ يَا أَبا الْحَسَنِ لَئِنْ
خَرَجَ أَخْوَكَ وَفَعَلَ مَا فَعَلَ لَقَدْ خَرَجَ قَبْلَهُ زَيْدُ بْنُ عَلَى فَقْتَلَ وَلَوْلَا مَكَانُكَ مِنِّي
لَقْتَلْتُهُ فَلَيْسَ مَا أَتَاهُ بِصَغِيرٍ؛ ابْنُ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ از پدرش روایت کرده است که
چون زید بن موسی بن جعفر را دستگیر کردند، نزد مأمون آوردند؛ زیرا زید، در
بصره، خانه‌های اولاد عباس را سوزانیده بود و مأمون جرم او را به واسطه
برادرش، علی بن موسی الرضا علیه السلام بخشید و به آن جناب عرض کرد: یا ابا
الحسن! اگر برادر تو خروج کرد و کرد آنچه نباید می‌کرد، زید بن علی پیش از
او نیز قیام کرد و کشته شد و اگر تو نزد من قرب و منزلت نداشتی، هر آینه او را
می‌کشتم؛ زیرا این عملی که از او صادر شده است، عمل کوچکی نیست».

«فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ أَيْمَارُ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْتُلْ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدَ بْنِ عَلَى فَإِنَّهُ كَانَ
مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ غَضِيبٌ لِّلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ وَلَقَدْ
حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ أَنَّهُ سَمَعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ عَلَى عَلَيْهِ يَقُولُ رَحْمَ
اللَّهِ عَمَّى زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَفَرَ لَوْفَ بِهَا دَعَا إِلَيْهِ وَلَقَدْ
اشْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَمِّ إِنْ رَضِيَتَ أَنْ تَكُونَ الْمُقْتُلُ الْمُصْلُوبُ
بِالْكُنَّاسِيَّةِ فَشَأْنَكَ فَلَمَّا وَلَى قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيَلْ مِنْ سَمَعَ وَاعِيَّهُ فَلَمْ يُحْبِهُ؛
حضرت رضا علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین! زید، برادر مرا به یزید بن علی علیه السلام
قیاس مکن؛ زیرا او از علمای آل محمد بود و برای رضا و خشنودی خداوند



غضب و با دشمنان خدا جهاد کرد تا این که در راه خدا کشته شد. پدر بزرگوارم، موسی بن جعفر^{علی‌الله‌آیت‌الله} به نقل از پدر بزرگوارش، جعفر بن محمد بن علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} برای من گفت که آن جناب می‌فرمود: خداوند رحمت کند عمومی من زید را که مردم را به «رضا از آل محمد» دعوت کرد و اگر ظفر یافته و فتح کرده بود، البته وفا می‌کرد به آنچه مردم را به آن می‌خواند و وقتی که می‌خواست خروج کند، با من در این باب مشورت کرد؛ من به او گفتم: ای عمومی بزرگوار! اگر راضی می‌شوی که تو رادر کناسه کوفه بکشند و جسدت را بر سردار کشنند، خروج کن. پس چون خروج کرد، جعفر بن محمد بن علی^{علی‌الله‌آیت‌الله} فرمود: وای بر کسی که ندای او را بشنود و او را اجابت نکند!

این‌ها تأیید است، امام، او را از قیام نهی نکردند؛ زیرا او هدفش، گرفتن حکومت از غاصبان، و تحويل به اهلش بود. امام، پاسخ به ندای او را لازم می‌داند؛ چون او بصیرت و معرفت داشت و هدفش حفظ جان امام بود. لذا مرحوم مامقانی می‌گوید: زید سعی می‌کرد خود را سپر بلای امام کند. به همین دلیل، با منتبه نکردن خود به امام، کاری می‌کرد که جان امام صادق^{علی‌الله‌آیت‌الله} به خطر نیفتد. وقتی به زید گفته شد که تو کجا و جعفر بن محمد کجا! زید می‌گوید: «اما مانا فی الحلال والحرام».

«فَقَالَ الْمُأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَلَيْسَ قَدْ جَاءَ فِيمَنِ اذْعَى الْإِمَامَةَ بِغَيْرِ حَقِّهَا مَا جَاءَ فَقَالَ الرِّضَا^{علی‌الله‌آیت‌الله} إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلَيٍّ لَمْ يَدْعُ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَإِنَّهُ كَانَ أَثْقَى لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ قَالَ أَذْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ^{علی‌الله‌آیت‌الله} وَإِنَّمَا جَاءَ مَا جَاءَ فِيمَنِ يَدْعَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَّ عَلَيْهِ ثُمَّ يَدْعُوهُ إِلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَيُضْلِلُ عَنْ سَبِيلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ

کَانَ زَيْدُ وَاللَّهِ مَمْنُ خُوْطَبَ بِهَذِهِ الْأَيْتِ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ؛
مأمون عرض کرد: يا ابا الحسن! مگر روایات نداریم، کسی که ادعای امامت
کند و اهلش نباشد، مذموم است؟ [یعنی زید ادعای امامت کرده است]
حضرت رضا^{علیه السلام} فرمود: زید بن علی^{علیه السلام} ادعای باطلی نکرد و متقى تراز آن بود
که چنین ادعاهایی بکند. او به مردم گفت: ای مردم! من شما را به رضا از آل
رسول دعوت می‌کنم و مقصود او خودش نبود [زید به دنبال کسب وجهه
و مقام برای خودش نبود. به نظر من روایاتی مثل: «كُلُّ رَأْيٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ
الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» را باید با مقایسه با این
روایات فهمید. ما معتقدیم کلام ائمه طاهرین^{علیهم السلام} هم مثل کلام قرآن کریم
است: اجمال و تفصیل و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید دارد که این‌ها را باید
در نظر گرفت؛ زیرا او به این نکته معرفت داشت که برادرش مستحق امامت
است؛ ضمن این‌که مذمت شده است، کسی که ادعا کند، خداوند او را امام
قرار داده و بعد از آن مردم را به غیر دین خدا دعوت کند و با این‌که خودش،
علم ندارد و چیزی نمی‌فهمد، مردم را گمراه کند و از دین بیرون برد. سوگند به
خداوند که زید از کسانی بود که مخاطب آیه شریفه **﴿وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ**
جِهَادِهِ﴾ بوده و خداوند او را برگزیده است].

۱. شیخ صدق، عيون أخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۱، ص ۲۴۸، باب ۲۵، ح ۱.

نکته مهم:

روایات در مدح زید، از حد استفاضه گذشته، یا در حد استفاضه است؛ اگر به تواتر آن قائل نشویم و روایات از حد استفاضه که بگذرد و یا در حد استفاضه باشد، برای اثبات موضوع کفايت می‌کند و به بررسی سندی نیاز ندارد. این مبنای مبنای پذیرفته شده‌ای است. مرحوم آقای خویی در دو، سه جا از کتاب شریف رجال ظاهراً این مبنای را متعرض می‌شوند.^۱

روایت چهارم در مدح قیام زید

«**حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ** بْنِ الْمُتَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
الصَّفَارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَيِّي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَوْمَنِ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّنَ عَنْ الْفَضَّيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: إِنَّهُ مِنْ أَنْتَهِيَتْ إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلَيِّ بْنِ
الْحُسَيْنِ^{عَائِلَة} صَبِيحَةٌ يَوْمٌ خَرَجَ بِالْكُوفَةِ فَسَمِعَتْهُ يَقُولُ مَنْ يُعِيشُنِي مِنْكُمْ عَلَى
قِتَالٍ أَنْبَاطٍ^۲ أَهْلِ الشَّامِ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحُقْقِ بَشِيرًاً وَنَذِيرًاً لَا يُعِيشُنِي مِنْكُمْ

۱. مرحوم خویی، در مورد عبد‌الله بن عباس می‌گوید: «وَخَنَ وَإِنْ لَمْ تُظْفَرْ بِرَوْاْيَةِ صَحِيْحَةِ مَادِحَةِ وَجَيْعَ
ما رَأَيْنَاهُ مِنَ الرَّوَايَاتِ فِي أَسْنَادِهَا ضَعْفٌ، إِلَّا أَسْتَفَاضَتْهَا أَغْتَنَتْنَا عَنِ النَّظَرِ فِي أَسْنَادِهَا، فَنَّ الْمَطْمَأنُ بِهِ
صَدُورُ بَعْضِ هَذِهِ الرَّوَايَاتِ عَنِ الْمَعْصُومِينَ إِجْمَاعًا» (معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۳۳). همچنین در
مورد هشام بن حکم می‌فرماید: «أَقُولُ: هَذِهِ الرَّوَايَاتُ وَإِنْ كَانَتْ أَكْثَرُهَا ضَعْفَةُ السَّنْدِ، إِلَّا أَسْتَفَاضَتْهَا وَ
اشْتَهَارُ هشام بْنِ الْحَكْمِ وَعَظَمَةُ الْقَدْرِ، تَغْنَيَ عَنِ النَّظَرِ فِي إِسْنَادِهَا عَلَى أَنْ بَعْضُهَا كَانَ صَحِيْحَ السَّنْدِ»
(همان، ج ۱۹، ص ۲۸۶). همچنین در مورد زید بن علی می‌فرماید: «وَأَنْ أَسْتَفَاضَةُ الرَّوَايَاتِ أَغْتَنَتْنَا عَنِ
النَّظَرِ فِي إِسْنَادِهَا وَإِنْ كَانَتْ جَلَهَا بِلَ كَلْهَا ضَعْفَةً أَوْ قَابِلَةً لِلْمَنَاقِشَةِ عَلَى أَنْ فِي مَا ذَكَرْنَاهُ أَوْ لَاغْنَى وَكَفَايَةً وَ
مِنْ أَرَدَ الْإِطْلَاعَ عَلَيْهَا فَلَيَرْجِعَ كَتَابَ الْأَمَالِ وَالْعَيْنَ لِلصَّدُوقِ وَغَيْرَهَا» (همان، ج ۷، ص ۳۴۸).

۲. «أَنْبَاط» مردمانی بودند ساکن بیابان‌های بین بصره و کوفه که بیشترشان عجم بودند و به اهل
شام هم از آن جا که در تکلم به زبان عربی فصیح نبودند، و از این سبب به عجم‌ها و انباط شبهیه

عَلَىٰ قِتَالِهِمْ أَحَدٌ إِلَّا أَخْذَتْ بِيَدِهِ يَوْمُ الْقِيَامَةِ فَأَذْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱
فضیل بن یسار می گوید: صبح همان روزی که زید بن علی در کوفه خروج کرد،
نzd او رفتم؛ شنیدم که می گفت: چه کسی از بین شما مرا در جنگ با انباط شام
کمک می دهد؟ قسم به خداوندی که محمد را به حق مبعوث کرد و او را بشیر و
نذیر قرار داد، هر کس از شما مرا در جنگ با آنان یاری دهد، روز قیامت دستش
را می گیرم و با اذن خداوند عز و جل به بهشت واردش خواهم کرد.»

«فَلَمَّا قُتِلَ اكْتَرُهُمْ رَاجِلَةً وَ تَوَجَّهُتْ نَحْوُ الْمَدِيَّةِ فَدَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهِ لَا يُخْبِرُنِي بِقَتْلِ زَيْدِ بْنِ عَلَيٍّ فَيَجْرِعُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ
قَالَ مَا فَعَلَ عَمِّي زَيْدُ فَخَنَثَتِي الْعَبْرَةُ فَقَالَ قَتَلُوهُ قُلْتُ إِنِّي وَ اللَّهِ قَاتِلُوهُ قَالَ
فَصَلَبُوهُ قُلْتُ إِنِّي وَ اللَّهِ فَصَلَبُوهُ قَالَ فَأَقْبَلَ يَبْكِي دُمُوعًا تَنْهَدِرُ عَنْ جَانِبِي خَدِّهِ
كَانَهَا الْجُمَانُ مُمَّ قَالَ يَا فُضَيْلُ شَهِدْتَ مَعَ عَمِّي زَيْدٍ قِتَالَ أَهْلِ الشَّامِ قُلْتُ نَعَمْ
فَقَالَ فَكَمْ قَتَلْتَ مِئَهُمْ قُلْتُ سِتَّةً قَالَ فَلَعْلَكَ شَالَّ فِي دَمَائِهِمْ قُلْتُ لَوْ كُثُرْ شَاكَّا
مَا قَتَلْتُهُمْ؛ وَقَتَى زَيْدَ كَشْتَهُ شَدَّ، مَرْكَبَيْهِ كَرِيمَهِ كَرِيمَهِ كَرِيمَهِ شَدَّ وَدرَ
آن جا خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم؛ با خود گفتم نباید خبر کشته شدن
زید را به حضرت بدهم؛ چون ممکن است حضرت بیتابی کند. وقتی بر
حضرت وارد شدم، فرمود: عمومیم زید چه کرد؟ بغض، گلوییم را گرفت؛ فرمود:
او را کشتنند؟ گفتم: بله؛ قسم به خدا او را کشتنند، فرمود: آیا جنازه اش را هم بر
دار آویختند؟ گفتم بله؛ قسم به خدا که جنازه اش را هم دار زندند. راوی

بودند، انباط اطلاق می شد. (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲)، به تعبیر استاد، انسان های بی فرهنگ و عوام بودند.

می‌گوید: حضرت به گریه افتاد و اشک‌هایش همچون دانه‌های ڈراز دو طرف صورت مبارکش می‌ریخت. سپس فرمود: فضیل! آیا در جنگ با اهل شام همراه عمومیم زید حضور داشتی؟ گفتم: بله؛ فرمود: چند نفر از آنان را کشتنی؟ عرض کردم: شش نفر. حضرت فرمود: آیا در این جنگ شک و شباهه‌ای داشتی؟ عرض کردم: اگر شک داشتم، آنان را نمی‌کشم.»

فَسَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَشْرَكَنِي اللَّهُ فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ مَا مَضَىٰ وَ اللَّهُ زَيْدٌ عَمِىٰ وَ أَصْحَابُهُ إِلَّا شُهَدَاءٌ مِثْلَ مَا مَضَىٰ عَلَيْهِ عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابُهُ؛^۱ در این موقع شنیدم که امام صادق می‌فرمود: خداوند! مرا نیز در ثواب این جنگ شریک گردان! قسم به خدا که عمومیم و یارانش شهید از دنیا رفتد، همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش.»

روایت پنجم در مدح قیام زید

حَدَّثَنَا أَمْمُدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَدَائِي^{الله} قَالَ حَدَّثَنَا عَلَيْهِ بْنُ إِنْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَزةَ بْنِ حُمَرَانَ قَالَ: دَخَلْتُ إِلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي يَا حَمَزَةُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قُلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ قَالَ فَبَكَى عَلَيْهِ حَقَّيَ بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحَيَّتِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَالَكَ أَكْثَرَ الْبُكَاءِ فَقَالَ ذَكَرْتُ عَمِى زَيْدًا وَ مَا صُنِعَ بِهِ فَبَكَيْتُ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا الَّذِى ذَكَرْتَ مِنْهُ فَقَالَ ذَكَرْتُ مَقْتَلَهُ وَ قَدْ أَصَابَ حَيْيَنَهُ سَهْمٌ فَجَاءَهُ ابْنُهُ يَحْيَى فَأَنْكَبَ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ أَبْشِرْ يَا أَبْنَاهُ فَإِنَّكَ تَرِدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۱. شیخ صدق، محمد بن علی، عینون أخبار الرضا علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۵۲.

قالَ أَجْلُ يَا بُنَيَّ مُمَدَّدًا فَتَنَعَ السَّهْمُ مِنْ جَبِينِهِ فَكَانَتْ نَفْسُهُ مَعَهُ فَحِيَءٌ
بِهِ إِلَى سَاقِيَةٍ تَجْرِي عِنْدَ بُسْتَانِ زَائِدَةٍ فَحُفِرَ لَهُ فِيهَا وَدُفِنَ وَأَجْرِيَ عَلَيْهِ الْمَاءُ؛
حمزة بن حمران می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود:
حمزه از کجا آمدی؟ گفتم: از کوفه. در این موقع حضرت گریست؛ به گونه ای
که اشک هایش، محاسن ش را خیس کرد. عرض کردم: یا بن رسول الله! چرا
این قدر گریستی؟ فرمود: به یاد عمومیم زید افتادم و آنچه به او کردند؛ لذا
گریستم. عرض کردم: کدام وضعیت او را یاد آوردید؟ فرمود: نحوه کشتن او را
که تیری به پیشانی اش رسید و پرسش یحیی، خود را به روی او انداخت و
گفت: ای پدر! بشارت بر تو که به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و
حسین علیهم السلام وارد می شوی فرمود: آری؛ پسر جانم! سپس آهنگری آوردنده و آن
تیر را از پیشانی اش بیرون کشید و به شهادت رسید. او را در ته جوی آب با غی
دفن کردند و آب بر آن جوی بستند.

«وَكَانَ مَعَهُمْ عَلَامُ سِنْدِيٍّ لِبَعْضِهِمْ فَذَهَبَ إِلَيْهِ يُوسُفُ بْنُ عُمَرَ مِنْ الْغَدِيرِ
فَأَخْبَرَهُ بِدُفْنِهِمْ إِيَّاهُ فَأَخْرَجَهُ يُوسُفُ بْنُ عُمَرَ فَصَلَبَهُ فِي الْكُنَاسَةِ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ أَمَرَ
بِهِ فَأَخْرِقَ بِالنَّارِ وَذُرِيَ فِي الْبَيْحِ فَلَعِنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَإِلَى اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ

۱. در دورانی که امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را علنًا سب می کردند، این ها، شعار و پرچم
شان اهل بیت بود. در همین قضیه قیام، یا قیام فرزندش کسی به روی تپه رفت و حضرت فاطمه علیهم السلام را
سب کرد. در کتاب تفسیر فرات جمله ای را دیده بودم که امام فرمودند: «قضوا امنا فاطمه علی منابر کم؛
حرمت مادر فاطمه را بر سر منبرهایشان، شکستند»، زید برای این قضیه ها و دفاع از اهل بیت علیهم السلام قیام
کرد. اهل بیت، نه تنها در زندگی، امان نداشتند، بلکه بدن هایشان؛ بعد از شهادت، در امان نبود.



أَشْكُو مَا تَرَلَ بِنَا أَهْلَ رَيْتَ نَسِيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ بِهِ نَسْتَعِيْنُ عَلَى عَدُوْنَا وَ هُوَ خَيْرٌ
مُسْتَعِيْنٍ؛^۱ وَ غَلام سَنْدِي جَاسُوس، بَا آنَهَا بُود. فَرَدَا نَزْدِ يُوسُفَ بْنَ عَمْرَ رَفْتَ وَ
أَوْ رَا از مَدْفَنِ زَيْدَ خَبَرَ كَرْدَ وَ يُوسُفَ بْنَ عَمْرَ اَوْ رَا بَيْرُونَ آورَدَ وَ دَرَكَنَاسَهَ
[= مَحْلِ رِيْخَتْنَ زَبَالَه] بَهِ دَارَ زَدَ وَ [پِيْكَرَ زَيْدَ] چَهَارَ سَالَ بَالَى دَارَ مَانَدَ وَ
سَبِّسَ دَسْتُورَ دَادَنَدَ كَهِ جَنَازَهَ رَا بَسُوزَانَندَ وَ خَاكَسْتَرَشَ رَا بَهِ بَادَ دَادَنَدَ. خَدا،
قَاتَلَ وَ خَاذَلَ اَوْ رَا [= كَسَانِيَ كَهِ اَوْ رَا تَنْهَا گَذَاشْتَنَدَ] لَعْنَتَ كَنَدَ وَ بَهِ خَدا شَكَایَتَ
كَنَمَ از آنَ چَهَ بَهِ ما خَانَوَادَهَ پِيْغَمْبَرَشَ، پَسَ اَزَ اوْ رسِيدَ وَ اَزَ اوْ يَارَى خَواهَمَ كَهِ
اوْ بَهْتَرَيَنَ يَارَ اَسْتَ].

آيا اين همه تأييد کفايت نمي کند؟ چگونه می گويند، هر پرچمی قبل از
ظهور قيام کند، طاغوت است؟ مگر قيام زيد، قبل از ظهرور نبوده است؟ شعار
خود زيد را ببينيد:

«وَ خَرَجَ سَنَةً إِحْدَى وَ عَشْرِينَ وَ مَائَةً، فَلَمَّا خَفَقَتِ الرَّاِيَةُ عَلَى رَأْسِهِ قَالَ: سَالٌ

۱۲۱، هنگامی که پرچم را برداشت، گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْمَلَ لِي دِيْنِي [اِشارَهَ بِهِ «الْيَوْمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ»] وَ اللَّهُ إِنِّي
كُنْتُ أَسْتَحْيِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ أُرْدَ عَلَيْهِ الْحَوْضَ غَدَ وَ لَمْ آمِرْ فِي اَمْتَهِ
بِمَعْرُوفٍ، وَ لَا أَنْهَى عَنْ مَنْكَرٍ؛ بَهِ خَدا قَسْمَ از رَسُولِ خَدا، خَجَالَتِ مَيْكَشَمَ كَهِ بَرَ
حَوْضَ كُوَثَرَ بَرَ اوْ وَارَدَ شَوْمَ؛ دَرَ حَالَى كَهِ، اَزَّامَرَانَ بَهِ مَعْرُوفَ وَ اَزَّمَنَكَرَ دَرَ اَمَتَهِ
اوْ نَبَاشَمَ».».

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی، الأُمَالِی، ص ۳۹۲.

حرف زید این بوده است که با چنین قیامی، به وظیفه خود عمل می‌کنم و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم. پس هدف زید، عمل به این دو فریضه الاهی بوده است.

روایت ششم در مدح قیام زید

و منه: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ الْحَسِينِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسِينُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَفِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَاتَمَ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ الْعَتَكِيِّ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: رَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ وَهُوَ مُتَسَانِدٌ إِلَى خَشْبَةِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ مَصْلُوبٌ، وَهُوَ يَقُولُ لِلنَّاسِ: «أَهَذَا تَفْعَلُونَ بِوْلَدِي؟»؛ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ مَوْلَى گُوييد: پیامبر خدا را در خواب دیدم، در حالی که به چوب درختی تکیه داده بود که زید بر آن درخت، به دار آویخته بود. پیامبر به مردم می گفت: آیا با فرزندم، این گونه رفتار می کنید؟!

بيان صاحب إستقصاء الاعتبار في شرح الاستبصار

محمد بن حسن بن شهید ثانی (متوفا: ۱۰۳۰ق)، صاحب کتاب *استقصاء الاعتبار* فی شرح الإستبصار است. ایشان نوه شهید ثانی و فرزند صاحب معالم است. محمد بن حسن بن شهید ثانی در باب طهارت، روایتی را از امام باقر^ع نقل و سپس در بررسی سندی روایت، بحثی را در باب زید شهید مطرح می‌کند. روایت چنین است:

١. مزي، تهذيب الكمال، ج.٢، (مزي شاگرد ابن تيميه ناصبى است)؛ بحرىنى، عبد الله بن نورالله، عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج.١٩، ص.٣٧١.

«قال: فأمّا ما رواه الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن منصور بن حازم، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر^{عليه السلام} في الرجل يتوضأً فينسى غسل ذكره، قال: يغسل ذكره ثم يعيّد الوضوء؛ ايشان پس از این که در مورد روایت توضیحی می دهد: «فحمول على الاستحباب والندب بدلالة الأخبار المتقدمة التي تضمنت أنّه لا يجب عليه إعادة الوضوء، ولا يجوز التناقض في أقوالهم». در بحث سندی روایت می فرماید:

لیس فیه ارتیاب إلّا من جهة سلیمان بن خالد، إلّا أنّ من عاصرناه من مشايخنا لم یتوقف فیه، و احتمال کونه غير ابن خالد الأقطع بعيد، بل یکاد أنّ یقطع بنفیه، و غير ابن خالد الأقطع قد ذکره الشیخ فی رجال الكاظم^{عليه السلام} من کتابه مهملاً؛ محمد بن حسن بن شهید ثانی می فرماید: این روایت مشکل سندی ندارد، مگر به سبب وجود سلیمان بن خالد [مشکل سلیمان بن خالد این است که در جبهه زید شهید شرکت کرده و زیر پرچم او بوده است. بنابراین، قیام زید هم مورد تأیید نیست] که مگر بگوییم، از مشايخ معاصر ما کسی [به منهج المقال مرحوم استرآبادی، (متوفا: ١٠٢٨ق) اشاره دارد] در سلیمان بن خالد توقف نکرده است و احتمال این که سلیمان بن خالد، غير از همان ابن خالد أقطع باشد، بعيد است و مرحوم شیخ، ايشان رادر رجال امام کاظم به صورت مهملاً، نقل کرده است [نه توثيق و نه تضعيف]

و يخطر الآن في البال إمكان أنّ يقال: إنّ سلیمان بن خالد الأقطع لا يضر حاله خروجه مع زید، إذ خروج زید على ما يظهر من بعض الأخبار أنّه لم یخالف المشروع؛ صاحب كتاب إستقصاء الاعتبار في شرح الإستبصار، می فرماید: چیزی که به ذهن ما می رسد، این است که خروج سلیمان به همراه زید، ضرری به اعتبارش

نمی‌زند؛ زیرا بنا به روایات، خروج زید و قیام او، مخالف شرع نبوده است.

«قد روى الكليني في الروضة عن على بن إبراهيم، عن صفوان بن يحيى، عن عيسى بن القاسم، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عليكم بتقوى الله إلى أن قال: ولا تقولوا خرجَ زيداً، فإنَّ زيداً كان عالماً و كان صدوقاً ولم يدعكم إلى نفسه إنْقاداً عاكماً إلى الرضا من آل محمد ولو ظهر لوفقاً بما دعاكم إليه، إنما خرج إلى سلطان مجتمع ليُقْضَهُ؛ أمّا صادق عليه السلام فرمود: بر شما باد به تقوّى الاهي تا اين که فرمود: و [برای توجیه کارتان] نگویید: زید خروج کرد [پس برای ما هم این کار جایز است]؛ زیرا زید مرد دانشمند و راستگویی بود و شما را به خودش دعوت نمی‌کرد، بلکه او شما را به رضای از آل محمد، دعوت می‌کرد. پس اگر [زيد] پیروز شده بود، به یقین شما را به همان کسی که به او دعوت کرده بود، می‌رساند، و جز این نبود که او بر حکومتی شورید که کاملاً آماده دفاع بود و می‌خواست آن را در هم بکوبد [علت شکست او این بود که با یک حکومت مقتدری طرف شد].»

نوه شهید ثانی در ادامه کلام خویش می‌فرماید:

«و هذا الحديث في ظاهر الحال لا ريب فيه، غير أن الاعتبار يشهد بأنّ روایة على بن إبراهيم عن صفوان بعيدة جدّاً، بل الظاهر أنّ الروایة بواسطة أبيه، لكن الذي رأيته من النسخة ما ذكرته، وعلى تقدير الألب فالرواية حسنة؛ سند روایت كافٍ در ظاهر مشكلى ندارد و تنها مشكّل سندي که وارد است، این است که على بن ابراهيم نمی‌تواند از صفوان نقل روایت کند، بلکه باید از پدرش، نقل کند و اگر از پدر نقل کند، روایت حسن است.»

۱. کليني، محمدبن یعقوب، کافي، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱.

روایت حسن است؛ زیرا ابراهیم بن هاشم امامی و ممدوح است؛ ولی توثیق خاص ندارد، هر چند ما کرارا، گفته‌ایم که ایشان فوق وثاقت است و اگر توثیق هم نشده باشد، ضرری نمی‌زند.

«وَفِي الْبَالِ أَنَّ فِي الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنَ الْكَافِ حَدِيثًا صَحِيحًا دَالِلًا عَلَى أَنَّ زِيدًا أَدَعَى إِلِمَامَةً أَوْ خَطْرَتْ فِي نَفْسِهِ فَالْتَّعَارُضُ مُوْجُودٌ، وَالْحَسَنَةُ عَلَى تَقْدِيرِ مَا ذُكْرَنَاهُ لَا تَكَافِئُ الصَّحِيحَةَ».

البته این روایت حسن به ظاهر، معارضی هم دارد و آن روایتی است که زید ادعای امامت کرده و یا این که به ذهننش خطور کرده است که او امام است؛ هر چند روایت حسن با روایت صحیحه، قابل تعارض نمی‌باشد.

«وَلَوْ بَنَيْنَا عَلَى ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ الَّتِي نَقَلْنَاهَا مِنَ الرُّوْضَةِ تَعَارَضَتِ الصَّحِيحَاتُ، وَغَيْرُ بَعِيدٍ تَوجِيهُ الْجَمْعِ بِأَنَّ زِيدًا فِي أَوْلَ الْأَمْرِ خَطَرَ فِي بَالِهِ الشُّكُّ ثُمَّ زَالَ، وَوقْتُ الْخُرُوجِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الشُّكُّ؛^۱ مَا دُوِّنَ رَوْاِيَةً رَابِّاً هُمْ جَمْعُ مَنْ كَنَّا بِهِمْ

به این است که زید در ابتدای امر در ذهننش خطور کرد که شاید، خودم امام باشم [[او که معصوم نبود]]؛ هر چند بلا فاصله چنین شکی از او زایل شد و وقت خروج، او از شک منزه بود.

نتیجه این که زید شهید هیچ مشکلی از نظر وثاقت و اعتبار ندارد و قیامش هم مشروع بوده است؛ زیرا قیامش در جهت خواست امام و برای احقاق حق بوده است نه دنیا طلبی.

۱. محمد بن حسن بن شهید ثانی، إستقصاء الاعتبار فى شرح الإستصار، ج ۱، ص ۳۷۸.

مقدمه

جلسه نهم

موضوع سخن، حکم قیام‌های قبل از ظهرور امام ع بود. بعضی از روایات در این زمینه را، به همراه اشکالات سندی و دلالی آن‌ها، مطرح کردیم و گفته‌یم که چنین روایاتی در مقام بیان نهی از قیام برای دیگران نمی‌باشد و سپس برای توجیه مذکور، مؤیداتی ذکر کردیم که یکی از آن‌ها، قیام زید بود که در روایات، مورد تأیید واقع شده است. در مقابل این دسته از روایات، اخباری است که شاید مفادش، مذمت زید و قیام زید باشد. مرحوم خوئی همه این روایات را نقل و سپس آن‌ها را یا توجیه و یا به دلیل ضعف سند رد می‌کند.

قبل از طرح این روایات، ابتدا نظر عامه را در مورد زید بیان می‌کنیم: مذاق عامه این است که خروج علیه حاکمیت را. هر که می‌خواهد باشد. رد می‌کنند. اگر قیام کننده بر حکومت، خصوصاً از اهل بیت باشد، مورد تأیید نیست. بنابراین، روایاتی که در مذمت زید - اگر واقعاً دلالتش تمام باشد - وارد شده است، با توجه به این مبنای (موافقت با عامه) باید در آن‌ها تجدید نظر کرد.

بيان ذهبي در مورد زيد

ذهبی در سیر أعلام النبلاء در زید می‌گوید:

زید بن علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابی الحسین الهاشمی العلوی المدنی
اکو ابی جعفر الباقر، وعبد الله، وعمر، وعلی، وحسین، وأمه ام ولد. روی عن ابیه
زین العابدین، وأخیه الباقر...، وکان ذا علم وجلاله و صلاح»

«هفا و خرج فاستشهد»؛ با کلمه هفا، طعنه خود را می‌زند و می‌گوید: زید
اشتباه کرد که به حرف عده‌ای گوش داد! نباید قیام می‌کرد.

«وفد علی متولی العراق یوسف بن عمر، فأحسن جائزته، ثم رد: [زید] بر حاکم
عراق وارد شد. حاکم او را گرامی داشت و سپس او را برگرداند.»

«فأَتَاهُ قَوْمٌ مِّنَ الْكُوفَةِ، فَقَالُوا: ارْجِعْ نَبِيَّكُمْ، فَإِنَّ يُوسُفَ بْنَ عَمِيرٍ، فَأَصْفَحْ لِلَّهِمَّ وَ
عَسْكَرَ، فَبَرَزَ لِحَرْبِهِ عَسْكَرُ يُوسُفَ، فَقُتِلَ فِي الْمَعرَكةِ، ثُمَّ صُلِبَ أَربعَ سَنِينَ؛ كَرْهَهُ
از کوفیان نزد او آمدند و گفتند که یوسف بن عمر [= استاندار عراق]، قادری
ندارد. پس زید به حرف این گروه اعتماد و سپاهی مجهز کرد. سپس در جنگ
کشته شد و چهار سال بر چوبه دار بود.»

«وقال الفسوی: كلام هشاما في دین، فأبی عليه، وأغلظ له؛ زید با هشام در مورد
پرداخت قرضی، گفت و گو کرد؛ ولی هشام، زیر بار نرفت و نسبت به او تندی کرد.»
قال عیسی بن یونس: جاءت الرافضة زیدا، فقالوا: تبراً من أبی بکر و عمر حتى
نصرک، قال: بل أتولاهمَا قالوا: إِذَا نَرْضَكُ، فَنَمْ قَيْلَهُمْ: الرافضة؛ تعدادی از
شیعیان نزد او آمدند و به او گفتند که از ابوبکر و عمر بیزاری بجوى تا تو را
یاری کنیم؛ ولی زید گفت: از آن‌ها پیروی می‌کنم. آن‌ها گفتند: پس ما تو را
رها می‌کنیم. از همین جا بود که به آن‌ها رافضه گفتند.»

«وَأَمَا الرِّيْدِيَّةُ، فَقَالُوا بِقُولِهِ، وَحَارَبُوا مَعَهُ؛ وَأَمَا زِيْدِيَّهُ قَوْلُ اُورَاقِبُولِ كَرْدَنْدُ وَهُمَراهُشْ جَنْجِيدَنْدُ».١

«... وَرَوْيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ الْعَتَكِيِّ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَأَنَّهُ مَتَسَانِدٌ إِلَى خَشْبَةِ زِيدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَهُوَ يَقُولُ: هَكَذَا تَفْعَلُونَ بُولْدِي؟!؛ جَرِيرٌ مَّا كَوَيْدَ: پِيَامِبَرَ رَا دَرِ خَوَابَ دِيدَمَ كَهْ بَهْ چَوبَهْ دَارِ زِيدَ تَكِيَّهْ زَدَهْ بُودَ وَمَّا فَرَمَوْدَ: اِينَ گُونَهْ بَهْ فَرِزَنْدَمَ رَفَتَارَ كَرْدَنْدُ.»

«قَالَ عَبَادُ الرَّوَاجِنِيِّ: أَبْنَائَا عُمَرُو بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ الصَّادِقِ، وَعِنْدَهُ نَاسٌ مِّنَ الرَّافِضِ، فَقَلَّتْ: إِنَّهُمْ بِيَرْؤُونَ مِنْ عَمَّكَ زِيدَ، فَقَالَ: بِرَأْيِ اللَّهِ مِنْ تَبْرَأَ مِنْهُ...؛ عُمَرُو گَفَّتَ: بَهْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدَ وَارَدَ شَدَمَ؛ دَرِ حَالِيَ كَهْ نَزَدَ اوْ تَعْدَادِي اَزْ شَيْعِيَّانَ بُودَنَدَ. بَهْ اوْ گَفَّتَمَ: بَعْضِي شَيْعِيَّانَ، اَزْ عَمُويَّتِ زِيدَ بِيَزَارِي مَّا جَوَيْنَدَ، فَرَمَوْدَ: خَداونَدَ بِيَزَارَ اَسْتَ اَزْ كَسِيَ كَهْ اَزْ زِيدَ بِيَزَارِي مَّا جَوَيْدَ.»

«قَلَّتْ: خَرَجَ مَتَأْوِلاً، وَقُتِلَ شَهِيدًا، وَلِيَتَهُ لَمْ يَخْرُجْ؛^۱ ذَهْبِيَّ مَّا كَوَيْدَ: زِيدَ اِجْتِهَادَ كَرَدَ وَخَرَجَ كَرَدَ وَشَهِيدَ شَدَ وَكَاشَ قِيَامَ نَكْرَدَهَ بُودَهَ.»

بعد هم، قضيه يحيى فرزند زيد را تعريف می کند. حرف دیگران هم غیر از این نیست که می گویند: کاش زید خروج نمی کرد و یا انگیزه او اغراض شخصی و مالی بوده است. لذا سعی می کنند او را کوچک جلوه بدھند. در مجموع آن ها، با قیامها موافق نیستند.

به نظر بند، روایات یا ظهور در مذمت زید ندارد و یا این که باید چنین روایاتی، بر تقيیه حمل شود.

۱. ذَهْبِيَّ، سِيرُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ، جَ ۵، صَ ۳۹۰.

بیان مرحوم خوئی

مرحوم خویی بعد از نقل روایت مادحه می فرماید:

«أن استفاضة الروايات أغنتنا عن النظر في إسنادها وإن كانت جلها بل كلها ضعيفة أو قابلة للمناقشة على أن في ما ذكرناه أولاً غنى وكفاية ومن أراد الاطلاع عليها فليراجع كتابي الأمالي والعيون للصدق و غيرهما؛ اين روايات، مستفيض است. لذا به بررسی سندی آن‌ها نیازی نیست؛ گرچه بیشتر یا تمام روايات مادحه ضعیف السند یا قابل مناقشه باشد. مطالبی که در ابتداء راجع به زید نقل کردیم، کافی است و اضافه بر این‌ها می‌توانید به کتاب‌های امالی و عيون شیخ صدوق و... مراجعه کنید».

«بق الكلام في الروايات التي تدل على عدم رضا الصادق عليهما السلام بخروج زيد أو على منقصة فيه وهي ما يلي؛ [بعد از نقل روایات مادحه] باقی مانده کلام، در روایاتی است که بر عدم رضایت امام صادق عليهما السلام از قیام زید و یا تضعیف و یا رد زید دلالت دارند.» لذا چنین روایاتی را نقل می‌کنیم.

سیان روایات ذامه

روایت اول در ذم قیام زید

« حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ خَالِدٍ الطَّيلِيِّسِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلَى الْوَشَاءِ، عَنْ أَبِي خِدَاشٍ، عَنْ عَلَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ .

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ حُمَّادِ الْقُعْدِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَمْرَاءِ بْنِ يَحْيَىٰ، عَنْ أَبِي الرَّيَّانِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ عَلَىٰ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ

أَبِي حَالِدٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ قَالَ لِي رَبِيدُ بْنُ عَلَىٰ إِيمَانِهِ وَأَنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا تَقُولُ يَا فَتَىٰ فِي رَجُلٍ مِّنْ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَنْصَرَكَ فَقُلْتُ إِنَّ كَانَ مَفْرُوضَ الطَّاعَةِ نَصَرْتُهُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ مَفْرُوضِي الطَّاعَةِ فَلِي أَفْعَلَ وَلِي أَنْ لَا أَفْعَلَ، فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَخْذْتُهُ وَاللَّهِ مِنْ يَبْنِ يَدِيهِ وَمِنْ حَلْفِهِ وَمَا تَرَكْتَ لَهُ مَحْرَجاً^۱؛

زراة بن اعين می گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم که زید علی بن علی به من گفت: ای جوانمرد! در باره مردی از آل محمد که از تو طلب یاری کند، نظرت چیست؟ گفتم: اگر واجب الاطاعه باشد، یاری اش می کنم؛ و گرنه در کمک کردن یا کمک نکردن مختارم. وقتی زید خارج شد، امام صادق علیه السلام به من فرمود: به خدا سوگند آنچنان راه را از همه طرف بر او بستی که هیچ راه گزیری برایش باقی نگذاشتی!.

«أَقُولُ: سند الرواية بكل طريقيه ضعيف فإن فيه مجاهيل».

مرحوم خوئی، دو طریق برای این روایت نقل می کند و هر دو طریق را به سبب وجود مجاهیل، «ضعیف» می داند.

روایت دوم در ذم قیام زید

ما رواه في ترجمة أبي جعفر الأحول محمد بن علي بن النعمان، عن حمدویه قال: وَ ذَكَرَ (أی حمدویه) أَنَّ مُؤْمِنَ الطَّاقِ قِيلَ لَهُ مَا الَّذِي جَرَى بَيْنَكَ وَبَيْنَ رَبِيدِ بْنِ عَلَىٰ فِي مَحْسَرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَبِيدُ بْنُ عَلَىٰ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلَىٰ بَلَغْنِي أَنَّكَ تَرْعُمُ أَنَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ إِمَاماً مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ وَكَانَ أَبُوكَ عَلَىٰ بْنُ الْحُسَيْنِ

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الكشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۱۵۲.

أَحَدُهُمْ، فَقَالَ وَكَيْفَ وَقَدْ كَانَ يُؤْتَى بِلُقْمَةٍ وَهِيَ حَارَّةٌ فَيُرْسِدُهَا لِيَدِهِ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهَا، أَفَتَرَى أَنَّهُ كَانَ يُشْفِقُ عَلَى مِنْ حَرَّ الْلُّقْمَةِ وَلَا يُشْفِقُ عَلَى مِنْ حَرَّ النَّارِ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَرِهٌ أَنْ يُخْبِرَكَ فَشَكَرَ فَلَا يَكُونُ لَهُ فِيكَ الشَّفَاعَةُ لَا وَاللهِ فِيكَ الْمُشِيَّةُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ الْأَنْبَابُ أَخَذْتُهُ مِنْ يَمِينِ يَدِيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ فَمَا تَرَكْتُ لَهُ مَحْرَجاً.«

وقال بعد ذلك: حدثني محمد بن مسعود، قال: حدثني إسحاق بن محمد البصري قال: حدثني أحمد بن صدقة الكاتب الأنباري عن أبي مالك الأنسى، قال: حدثني مؤمن الطاق - واسمه محمد بن على بن النعمان أبو جعفر الأحول - قال: كنت عند أبي عبد الله علیه السلام، وذكر قريبا من الرواية المقدمة، وتأقى في ترجمة محمد بن على بن النعمان؛ حمدویه می گوید: به مؤمن طاق گفته شد چه چیزی بین تو و بین زید در محضر امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد؟ مؤمن طاق گفت: زید گفت: ای محمد! به من خبر رسیده است که تو گمان می کنی در آل محمد، امام واجب الطاعه وجود دارد؟ گفتم: بله و پدر تو علی بن الحسين، یکی از آنها بود [گویا زید امامت را قبول ندارد]. زید گفت: چگونه این امر ممکن است [در حالی که چیزی از طرف پدرم به من نرسیده است]؟! پدری که لقمه داغ را برایم خنک می کرد و در دهانم می گذاشت، او حتی مواطن بود که حرارت یک لقمه مرا آزار ندهد؛ در حالی که در مورد این امر مهم که عدم قبولش باعث آتش دوزخ است، به من چیزی نگفته است. مؤمن طاق می گوید: به او گفتم: پدرت، امام سجاد علیه السلام کراحت داشت که این امر مهم را

به تو بگوید [و تو بر اثر نپذیرفتن] کافر گردی و در این صورت، قابلیت شفاعت را هم از دست می‌دادی. پس امام صادق ع فرمود: چنان راه را از همه طرف بر او بستی که هیچ راه گریزی برایش باقی نگذاشتی! طبق این روایت، زید در اعتقادش، مشکل داشت، به همین دلیل، آن را دال بر مذمت زید گرفته‌اند.

«أَقُولُ: الرِّوَايَةُ بِطَرِيقِهَا الْأَوَّلُ مَرْسَلَةٌ وَ بِطَرِيقِهَا الثَّانِي ضَعِيفَةٌ جَدًا، فَإِنِّي إِسْحَاقٌ ضَعِيفٌ وَ أَهْمَدٌ وَ أَبَا مَالِكٍ مَجْهُولَانَ»

مرحوم خوئی می‌فرماید: طریق اول روایت، «ضعیف» و طریق دوم آن «مرسله» است؛ زیرا إسحاق، ضعیف است و أَهْمَد و أَبَا مَالِك هم مجہول. نمی‌توان زید را با آن همه جلالت و بزرگی و وجود روایات بسیار در مدح او، با استناد به روایتی که راویان آن مجھول هستند، مورد تردید قرار دهیم. آیا احتمال ندارد که امویان، چنین روایاتی را جعل کرده باشند؟ وقتی علمایی، در بین ما هستند که روایاتی مثل «كُلُّ زَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» و یا «وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ مَثَلَ طَرَازٍ مِنْ وَكْرِيد...»؛ را از مجموعات امویان و حکومت‌ها می‌دانند تا جلو قیام شیعه گرفته شود؛ دیگر از قبیل این روایت، تکلیفش معلوم است. اگر این روایت درست باشد، معنایش آن است که زید بدیهیات شیعه را اعتقاد نداشته و این روش، شیوه تنقیص است که عادت حکومت‌های ظالم است.

روايت سوم در ذم قيام زيد

«ما رواه في ترجمة سعيد بن منصور: عن حَمْدَوِيَّهِ، قَالَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، قَالَ حَدَّثَنَا حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ، قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، فَجَاءَ سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ وَكَانَ مِنْ رُؤْسَاءِ الرَّذِيْدِيَّةِ، فَقَالَ مَا تَرَى فِي الشَّيْدِ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ يَشْرُبُ عِنْدَنَا قَالَ مَا أَصَدِّقُ عَلَى زَيْدٍ أَنَّهُ يَشْرُبُ مُسْكِرًا، قَالَ بَلَى قَدْ شَرِبَهُ، قَالَ فَإِنَّ كَانَ فَعَلَ فَإِنَّ زَيْدًا لَيْسَ بِنِي وَلَا وَصِيَّ نِي، إِنَّهَا هُوَ رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُخْطُئُ وَيُصِيبُ؛^۱ حنان بن سدير گفت: من نزد حسن بن حسين بودم که سعيد بن منصور، از سران زبديه، وارد شد و گفت: نظر تو در باره نبيذ [= نوعی شراب] چیست؟ زید شراب می آشامید.^۲ حسن گفت: من قبول نمی کنم که زید شراب بخورد. سعيد گفت: می خورد. حسن گفت: برفرض که شراب خورده باشد او که پیغمبر یا وصی پیغمبر نیست یکی از اولاد پیغمبر است که احتمال دارد اشتباہی از او سرزده باشد».

مفاد روایت این است که . نعوذ بالله . زید هم شرب مسکر می کرد. پس او نمی تواند مورد تأیید باشد؛ چه قیام بکند و چه قیام نکند.

«أقول: لا اعتماد على قول سعيد بن منصور، فإنه فاسد المذهب ولم يرد فيه

توثيق ولا مدع

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الكشی (إختیار معرفة الرجال)، ص ۲۳۲

۲. می خواسته است کار خودش را توجیه کند، یکی از همین وهابی ها در یکی از مصاحباتش پیامبر اکرم ﷺ را به شرب مسکر متهم کرد و اهل سنت به او حمله کردند که این حرف ها چیست؟ گفت: بله؛ در آن آب می ریخت و رقیقش می کرد! می خواهند کار خودشان را توجیه کند.

مرحوم خوئی می فرماید: به قول سعید بن منصور اعتمادی نمی باشد. او فاسد المذهب است و توثيق و مধحی هم در مورد او وارد نشده است.

روایت چهارم در ذم قیام زید

«حدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ حُمَّادَ بْنُ قُتَيْبَةَ الْقُتَيْبِيِّ؛ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ جُهْمَوْرِ، عَنْ بَكَارِ بْنِ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمَيِّ قَالَ، دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعَلْقَمَةً عَلَى زَيْدِ بْنِ عَلَىٰ، وَكَانَ عَلْقَمَةً أَكْبَرَ مِنْ أَبِي، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِهِ، وَكَانَ بَلَغُهُمَا أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مِنْ أَرْخَى عَلَيْهِ سَثْرَهُ، إِنَّا الْإِمَامُ مِنْ شَهَرِ سَيْفَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ أَخْرَاهُمَا يَا أَبا الْحُسَيْنِ أَخْبَرَنِي عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ أَكَانَ إِمَاماً وَهُوَ مُرْخَى عَلَيْهِ سَثْرَهُ أَوْ لَمْ يَكُنْ إِمَاماً حَتَّى خَرَجَ وَشَهَرَ سَيْفَهُ قَالَ، وَكَانَ زَيْدٌ يُبَصِّرُ الْكَلَامَ، قَالَ، فَسَكَّتَ فَلَمْ يُجْبِهِ، فَرَدَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ، كُلَّ ذَلِكَ لَا يُجْبِيهُ بِشَيْءٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنْ كَانَ عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَاماً فَقَدْ يَجُوَرُ أَنْ يَكُونَ بَعْدَهُ إِمامٌ مُرْخَى عَلَيْهِ سَثْرَهُ، وَإِنْ كَانَ عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَكُنْ إِمَاماً وَهُوَ مُرْخَى عَلَيْهِ سَثْرَهُ فَأَنْتَ مَا جَاءَ بِكَ هَاهُنَا، قَالَ، فَطَلَبَ إِلَى عَلْقَمَةَ أَنْ يَكُفَّ عَنْهُ! فَكَفَّ؛ بَكَارِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ حَضْرَمَيِّ گفت: ابو بکر و علقمه پیش زید بن علی رفتند. علقمه از پدرم، ابو بکر بزرگ‌تر بود. یکی طرف راست زید بن علی نشست و دیگری طرف چپ او. این دو شنیده بودند که زید گفته است کسی که در خانه بنشیند، امام نیست؛ امام کسی است که با شمشیر قیام کند. ابو بکر که جرأت پیش تری داشت گفت: یا ابا الحسین!

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الكشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۴۱۶.

[کنیه زید] بگو ببینم علی بن ابی طالب تا وقتی خانه نشین بود، امام نبود؟ وقتی با شمشیر قیام کرد، امام شد؟ زید که مرد زیرکی بود، چیزی نگفت. وی سه مرتبه نکته مذکور را گفت؛ اما زید هیچ جواب نداد. ابوبکر گفت اگر علی بن ابی طالب [در دوران خانه نشینی] امام بود، پس جایز است بعد از او نیز امام، خانه نشین باشد [یعنی امام صادق هم، امام است] در صورتی که علی بن ابی طالب در زمان خانه نشینی امام نباشد، تو چرا این جا آمده‌ای؟ علقمه، از پدرم ابی بکر تقاضا کرد که دست از او بردارد. پدرم هم، از ادامه سخن خودداری کرد.

اگر این روایت، صحیح باشد، بر مشکل اعتقادی زید دلالت دارد و قیام او هم، بالتابع با سؤال و تردید مواجه می‌شود.

«أقول: محمد بن جمهور ضعيف و بكار مجھول فلا اعتماد على الرواية؛^۱ مرحوم خوبی می‌فرماید: محمد بن جمهور ضعیف و حضرمی، مجھول است و ما نمی‌توانیم بر این روایت اعتماد کنیم.»

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۴۸.

جلسه دهم

مقدمه

موضوع صحبت ما بررسی حکم قیام‌ها و خروج قبل از ظهرور امام زمان ع بود. در ادامه بحث، قیام زید بن علی را مطرح کردیم و گفتیم که روایات متعددی در مدح زید و قیام او بیان شده است که آن‌ها را بیان کردیم؛ هرچند روایاتی هم وجود دارند که از آن‌ها، مذمت زید و عدم تأیید قیام او استفاده می‌شود. در جلسه قبل، تعدادی از این روایات را از معجم مرحوم خوئی بیان کردیم و إن شاء الله بعضی دیگر را هم ذکر می‌کنیم. البته، ابتدا کلامی را از مرحوم مجلسی در مرآة العقول درمورد زید، عرض می‌کنیم.

بیان مرحوم مجلسی در مورد روایات ذامه قیام زید

مرحوم مجلسی پس از این که روایت^۱ مفصلی را در مورد مذمت زید، نقل

۱. زید بن علی بن الحسین، خدمت امام باقر ع رسید و نامه‌هایی از اهل کوفه همراه داشت که او را به طرف خود خوانده و از اجتماع خود و دستور نهضت آگاهش کرده بودند، امام باقر ع به او فرمود: «این نامه‌ها از خود آن‌ها شروع شده یا جواب نامه‌ای است که به آن‌ها نوشته‌ای و ایشان را دعوت کرده‌ای؟ گفت: ایشان شروع کرده‌اند؛ زیرا حق ما رامی شناسند و قرابت ما را بار رسول خدا ع می‌دانند و در کتاب خدای عزو جل و جوب دوستی و اطاعت ما رامی بینند و فشار و گرفتاری و بلاکشیدن ما را



مشاهده می‌کنند. امام باقراطیا فرمود: اطاعت [مردم از پیشو] از طرف خدای عز و جل واجب گشته و روشنی است که خدا آن را در پیشینیان امضا کرده و در آخرين همچنان اجرامی کند، و اطاعت نسبت به یک نفر از ماست و دوستی نسبت به همه ما و امر خدا [امامت و وجوب اطاعت یا خروج و نهضت یا صبر بر اذیت] نسبت به اولیاپیش حاری می‌شود. طبق حکمی [متصل از امامی بامام دیگر] و فمانی قطعی و آشکار و حتمی بودنی انجام شدنی و اندازه‌ای بی‌کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم [حاصل این که امور مربوط به امام از طرف خدا اندازه و مدتی معین می‌شود و حتمی و قطعی ولا یتغیر است]. مباداً کسانی که ایمان ثابتی ندارند، تو را سبک کنند، ایشان تو را در برابر خواست خدا هیچ گونه بی‌نیازی ندهند، شتاب مکن که خدا به واسطه شتاب بندگانش شتاب نمی‌کند] زمان رسیدن دولت حق را پیش نمی‌اندازد] تو بر خدا سبقت مگیر که گفتاری ناتوانی کند و به خاکست اندارد. «زید در اینجا خشمگین شد و گفت: امام از ما خاندان آن کس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما خاندان کسی است که از حوزه خود، دفاع کند و چنان که سزاوار است در راه خدا جهاد و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند.

امام باقراطیا فرمود: «ای برادر! تو آنچه را به خود نسبت دادی، حقیقتاً هم در خود می‌بینی، به طوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر ﷺ بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی؟» [یعنی تو که خود را برای جهاد و زمامداری مسلمین آماده کرده‌ای چنین شایستگی را در خود سوغ داری؟] همانا خدای عز و جل حلال و حرامی وضع فرمود و چیزهایی را واجب کرده و مثل‌هایی زده و سنت‌هایی را مقرر داشته و برای امامی که به امر او قیام می‌کند نسبت به اطاعتی که برای او واجب ساخته، شببه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن وقتی انجام دهد یا در راه خدا پیش از فراسیدن موقعش جهاد کند. در صورتی که خدای عز و جل درباره شکار می‌فرماید: وقتی که محروم هستید شکار را نکشید؛ آیا کشتن شکار مهم‌تر است یا کشتن انسانی که خدایش محترم شمرده است؟ خدا برای هر چیز موعدی معین کرده است؛ چنان‌که می‌فرماید: چون از حرام در آمدید، شکار کنید؛ و فرموده است: شعائر خدا و ماه‌های حرام را حلال نکنید، و ماه‌ها را شماره معلومی قرار داد [=دوازده ماه] و چهار ماه از آن را حرام کرد و فرمود: چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نکنید؛ سپس فرمود: چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را در هر کجا یافتید، بکشید. پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است: قصد بستن

می‌کند؛ آن را «مجھول» می‌داند و سپس در مورد روایت بیانی دارند:

«ثم اعلم أن الأخبار اختلفت في حال زيد؛ پس بدان كه اخبار، در حال زيد مختلف هستند».

لطفاً در مورد عبارت «الأخبار اختلفت»، دقیق نیست. اخبار در احوال زید مختلف‌اند، نه این‌که دیدگاه‌های شیعه، متفاوت باشند؛ زیرا دیدگاه‌های شیعه، ظاهراً همه بر جلالت و اعتبار حضرت زید هستند و با این‌که او قبل از ظهور امام زمان علیه السلام، خروج کرده است.

عقد زناشویی نکنید تا مدت مقرر به سررسد [= عده زن سپری شود] پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته‌ای مقرر داشته است. اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت به امر خود یقین داری و کارت نزد تو روشن است خود دانی و گرنه امری را که به آن شک و تردید داری، پیرامونش نگرد، و برای از میان رفتن سلطنتی که روزی اش را تمام نکرده و به پایان خود نرسیده و موعد مقررش نیامده است. قیام مکن، که اگر پایانش برسد و روزی اش بریده شود و موعد مقررش برسد، حکم قطعی بریده شود [= فاصله‌ای که برای دولت حق رخ داده بود بریده شود] و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر [دولت باطل] خواری و زبونی در پی آرد، به خدا پناه می‌برم از امامی که از وقت شناسی گمراه گردد، [= وقت قیام و خروج خود را نشناسد] و فرمانبران نسبت به آن داناتر از فرمانده باشند [یعنی امام برحقی که به حکم خدا سکوت و گوشه‌گیری اختیار کرده از پیشوای باطلی که بی جا و بی موقع قیام کرده داناتر باشد]. برادرم! تو می‌خواهی ملت و آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و پیغمبرش را نافرمانی کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند؟ برادرم! تو را در پناه خدا می‌برم از این‌که فردا در کناسه به دارآویخته شوی. آن‌گاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد و فرمود: میان ما و آن‌که پرده ما را درید و حق ما را انکار و راز ما را فاش کرد و ما را به غیر جدمان نسبت داد و درباره ما چیزی گفت که خود نگفتیم، خدا داور باشد» (کلینی، محمد بن بعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۵۶).

«فَنَهَا مَا يَدِلُ عَلَى ذَمَّهُ بَلْ كَفَرَهُ لِدَلَالَتِهَا عَلَى أَنَّهُ ادْعَى الْإِمَامَةَ وَجَحْدَ إِمامَةَ أَئِمَّةِ الْحَقِّ وَهُوَ يُوجِبُ الْكُفْرَ كَهْذَا الْخَبْرِ، وَأَكْثُرُهَا يَدِلُ عَلَى كُونِهِ مشْكُورًا، وَأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَيْهِ الْإِمَامَةَ، وَأَنَّهُ كَانَ قَائِلًا يَدْعَى إِمامَةَ الْبَاقِرِ وَالصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَإِنَّا خَرَجْنَا لِطلبِ شَارِخِ الْحُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِلأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ يَدْعُونَا إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ حَمْدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ كَانَ عَازِمًا عَلَى أَنَّهُ إِنْ غَلَبَ عَلَى الْأَمْرِ فَوْسَهُ إِلَى أَفْضَلِهِمْ وَأَعْلَمِهِمْ، وَإِلَيْهِ ذَهَبَ أَكْثَرُ أَصْحَابِنَا بَلْ لَمْ أَرْفَقْنَا كَلَامَهُمْ غَيْرَهُ؛ بَعْضُنَا ازْأَنَ رَوَايَاتِهِ، بَرْ مَذْمُتِهِ وَهُنَّ كُفَّارٌ بِذَلِيلِهِ دَارِنِدُوا؛ زَبِرَا وَادْعَاءِي اِمامَتِهِ كَرِدَ وَامَّاتِهِ طَاهِرِيْنَ رَا منْكَرَ شَدَّ كَهْذَا الْخَيْرِ، مَوْجِبُ كَفَرِشِ گَرْدِيدَ؛ وَلِيَ بَيْشَ تَرْ رَوَايَاتِهِ بَرَّا يَنَ دَلَالَتِهِ دَارِنِدُوا كَهْذَا الْقِيَامِ زَيْدَ مُورَدُ قَدْرَدَانِيَّ أَئِمَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَرَارَ گَرْفَتَ، اوَ اِدعَاءِي اِمامَتِهِ نَكَرَدَ، بَلْ كَهْ بَهْ اِمامَتِهِ، صَادِقِيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَائِلَ گَرْدِيدَ. زَيْدَ بَرَّا خُونَخَواهِيَ اِمامَ حَسَينَ وَامِرَ بَهْ مَعْرُوفَ وَنَهْيَ ازْ منْكَرَ قِيَامَ كَرِدَ. اوَ مَرْدَمَ رَابِهِ سَمَّتِ رَضَايَتِ آَلِ مُحَمَّدَ [= اِمامَ وَقْتَ] دَعَوْتَ مِيَ كَرِدَ وَتَصْمِيمَ بَرَّا يَنَ دَاشَتَ كَهْ اَغْرِيَ قِيَامَ پَیْرَوْزَ شَوَّدَ، حَكْمَتِ رَابِهِ اَفْضَلَ وَاعْلَمَ اَهْلَ بَيْتَ [= اِمامَ صَادِقَ] بَسِپَارَدَ. بَيْشَ تَرْ اَصْحَابَ ما بَهْ سَوَى هَمِينَ مَبْنَا رَفْتَهَانَدَ، بَلْ كَهْ حَتَّى غَيْرَ ازْ اَيْنَ حَرْفَ، درْ كَلامَشَانَ نَدِيدَمَ».

«وَقَيْلٌ: إِنَّهُ كَانَ مَأْذُونًا مِنْ قَبْلِ إِلَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَرَا، وَيُؤَيِّدُهُ مَا اسْتَفِيَضَ مِنْ بَكَاءِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ، وَتَرْجِمَهُ وَدَعَائِهِ لَهُ، وَلَوْ كَانَ قَتْلُ عَلَى دَعَوِيِّ إِمامَةِ لَمْ يَسْتَحِقْ ذَلِكَ؛ نَيْزَ گَفْتَهُ شَدَّهُ اسْتَ كَهْ اوَ ازْ طَرْفِ اِمامَ، اذْنَ دَاشْتَهُ وَاَيْنَ اذْنَ بَهْ صُورَتِ رَازِيَ بُودَهُ اسْتَ وَمَؤَيِّدَ آنَ، رَوَايَاتِ «مَسْتَفِيَضَهُ» اَيِ اسْتَ، مَبْنَى بَرَّا يَنَ كَهْ اِمامَ صَادِقَ دَرْ شَهَادَتِ وَيِ گَرِيسَتَ وَبَرَ اوَ تَرْحَمَ وَبَرَایِشَ دَعَا كَرِدَ وَاَغْرِيَ زَيْدَ بَرَ اِدعَاءِ اِمامَتِهِ، كَشْتَهُ مِيَ شَدَّهُ؛ مَسْتَحِقَ چَنِينَ اَمْرَى ازْ طَرْفِ اِمامَ نَبَوَدَ.

«وَقَدْ رُوِيَ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرُو بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلَى فِي كُلِّ زَمَانٍ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَحْتَجُ إِلَيْهِ بِخَلْقِهِ، وَحِجَّةُ زَمَانِنَا أُخْرِيُّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ لَا يُضْلِلُ مِنْ تَبَعِهِ وَلَا يَهْتَدِي مِنْ خَالِفَهُ؛ هُمْ جُنَاحُ شِيخِ صَدُوقٍ بِهِ اسْنَادٌ خُودُشُ، از عُمَرُو بْنِ خَالِدٍ روایت می‌کند که زید می‌گفت: خداوند در هر زمان، به وسیله مردی از ما اهل بیت بر خلقش احتجاج می‌کند و حجت زمان ما، فرزند برادرم جعفر بن محمد است. هر کس از او تبعیت کند، گمراه نمی‌شود و هر کس با او مخالفت کند، هرگز هدایت نمی‌شود».

در اینجا روایتی، از امام رضا نقل می‌کند که ما در جلسات قبل بیان کرده‌ایم. لذا روایت بعدی را ملاحظه کنید:

«... وَرُوِيَ أَيْضًا بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَمَ قَرأَ الْكِتَابَ بِقُتْلِ زَيْدِ بْنِ كَعْبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ عَمَّى، إِنَّهُ كَانَ نَعْمَ الْعَمَّ، إِنَّ عَمَّى كَانَ رَجُلًا لِدُنْيَا وَآخِرَتِنَا، مَضِيَّ وَاللَّهُ عَمَّى شَهِيدًا كَشَهِدَاءَ اسْتَشَهِدَوْا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى وَالْحَسَنِ وَالْحَسِينِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ هَنَّكَامِيَّ كَهُ اِمَامُ صَادِقٍ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَهَادَتْ زَيْدَ رَاخْوَانَدَ، گَرِيْهَ كَرَدَ وَفَرَمَوْدَ: {إِنَّا إِلَهٖ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}». پاداش این مصیبت را از خدا می‌خواهم! خوب عمومی بود. شایسته مردی که برای دنیا و آخرت ما مفید بود. به خدا قسم شهید شد، مانند کسانی که با پیامبر و علی و حسن و حسین شهید شدند».

«وَرُوِيَ صَاحِبُ كِتَابِ كَفَالَّةِ الْأَثْرِ^۱ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَتْ عَلَى زَيْدِ بْنِ عَلَى عَلَيْهِ أَنَّهُ فَقَلَّتْ: إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا

۱. کفایة الظرف از خزار رازی (قرن ۴) راحتمناً مطالعه کنید. صلب اعتقادات ما را در یک جلد آورده است.

لکنی من العترة، قلت: فن یلی هذا الأمر بعدكم؟ قال: سبعة من الخلفاء والمهدى
منهم، قال: ثم دخلت على الباصرة فأخبرته بذلك فقال: صدق أخي زيد،
سیلی هذا الأمر بعدی سبعة من الأوصياء والمهدى منهم، ثم بکی وقال: کانی به
وقد صلب في الکناسة، يا ابن مسلم حدثني أبي عن أبيه الحسين قال: وضع
رسول الله ﷺ يده على كتفه، وقال: يا حسین یخرج من صلبک رجل یقال له
زید، یقتل مظلوماً، إذا کان یوم القيامة حشر هو وأصحابه إلى الجنة؛ خزار
نیشابوری صاحب کفایة الاثر به سند خودش از محمد بن مسلم چنین نقل
می کند: نزد زید بن علی رفتیم؛ گفتم: گروهی چنان گمان دارند که تو امامی.
گفت: نه؛ من از عترت پیامبرم. پرسیدم: چند نفر بعد از شما متصدی امامت
می شوند؟ گفت: هفت نفر که مهدی از آن‌ها است. محمد بن مسلم گفت:
خدمت حضرت امام باقر علیه السلام رسیدم و جریان را عرض کردم. حضرت فرمود:
برادرم، زید راست گفته است. پس از من، متصدی امامت هفت نفر می شوند
که مهدی از آن‌ها است. در این موقع، اشک از دیده امام باقر سرازیر شد و
فرمود: گویا می بینم که زید را در کناسه^۱ کوفه به دارآویخته‌اند. امام باقر
فرمود: پسر مسلم! پدرم از پدرش، نقل کرد که پیامبر دست برشانه من
گذاشت و فرمود: حسین! از نژاد تو فرزندی به نام زید خواهد آمد که او را

۱. «کناسه» محل ریختن زباله‌هاست. حضرت زید را، برای تحریر بیشتر در محل زباله‌ها به دار
زدن. سلفی‌ها نیز شهید قاضی نورالله شوستری را در بازار مال و حیوانات بردند، لباسش را
بیرون آورند و آن قدر با بوته‌های خار به او زدند که استخوان‌هایش نمایان شد. دیگر مسی روی
سرش گذاشتند و آتشش زدند. عالم بزرگواری بود. روش این‌ها این طور است (برای شرح حال
ایشان، به مقدمه احراق الحق جلد اول که مقدمه نجفی مرعشی است، مراجعه کنید).

مظلوم می کشند. روز قیامت او و یارانش، رهسپار بهشت برین می شوند».

«و روی أيضا عن عبد الله بن العلاء قال: قلت لزيد: أنت صاحب هذا الأمر؟

قال: لا و لكنى من العترة، قلت: فإلى من تأمننا؟ قال: عليك بصاحب الشعرو

أشار إلى الصادق عليه السلام؛ عبد الله بن علاء ميًّاً گوید: به زید بن علی گفتم: تو امام

هستی؟ گفت: نه. پرسیدم: پس ما باید به چه کسی مراجعه کنیم؟ گفت: بر تو

باد به کسی که موی بلند دارد؛ به حضرت صادق اشاره کرد.

«و روی بإسناده عن المتوكل بن هارون قال: لَقِيْتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدٍ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ وَ

هُوَ مُمْتَحِنٌ إِلَى خُرَاسَانَ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ رَجُلًا فِي عَقْلِهِ وَ فَصْلِهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ

فَقَالَ إِنَّهُ قُتِلَ وَ صُلِبَ بِالْكُنَّاسَةِ ثُمَّ بَكَى وَ بَكَيْتُ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا سَكَنَ

فُلِتْ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا الَّذِي أَخْرَجَهُ إِلَى قِتَالِ هَذَا الظَّاغِي وَ قَدْ عَلِمَ مِنْ

أَهْلِ الْكُوفَةِ مَا عَلِمَ فَقَالَ نَعَمْ لَقَدْ سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ؛ از متوكل بن هارون چنین

نقل شده است: پس از شهادت زید، پرسش، یحیی را موقعی که متوجه خراسان

بود، دیدم. مردی بسیار شایسته از نظر عقل و دانش بود. از پدرش سؤال کردم؛

گفت: او را کشتنند و در کناسه کوفه به دار آویختند. چنان شروع کرد به گریه که

من هم گریه ام گرفت؛ به گونه ای که بیهوش شد. پس از به هوش آمدن او،

گفت: یا ابن رسول الله! چه چیز باعث خروج پدرت شد با این که به تجربه

مردم کوفه را شناخته بود؟ یحیی گفت: من نیز از پدرم همین سؤال را کردم.».

فَقَالَ سَمِعْتُ أَبِيهِ عَلَيْهِ يَحْدِثُ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَيِّ عَلَيْهِ اللَّهُ وَبَرَّهُ يَدَهُ عَلَى صُلْبِي فَقَالَ يَا حُسَيْنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَاتَلُ لَهُ زَيْدٌ

يُقْتَلُ شَهِيدًا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَتَحَظَّى هُوَ وَ أَصْحَابُهُ رَقَابَ النَّاسِ وَ يَدْخُلُ

اَلْجَنَّةَ فَأَخْبَبْتُ اَنَّكُونَ كَمَا وَصَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

پدرم گفت: من از پدرم شنیدم که او از پدرش، حسین بن علی^{علیهم السلام} نقل می‌کرد که پیامبر دستش را روی ستون فقرات حضرت حسین قرار داد و فرمود: از نسل تو مردی به وجود می‌آید به نام زید که او را شهید می‌کنند. روز قیامت او و دوستانش از روی شانه‌های مردم می‌گذرند و داخل بهشت می‌شوند. پدرم فرمود: خواستم همان طور باشم که پیامبر مرا توصیف کرده است.

«عَمَّ قَالَ رَحِيمَ اللَّهُ أَبِي زَيْنَدًا كَانَ وَاللَّهِ أَحَدَ الْمُعَدِّيْنَ قَائِمٌ لَيْلَهُ صَاعِمٌ هَارِهُ
يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقَّ جَهَادِهِ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَكَذَا يَكُونُ
الْإِمامُ هَذِهِ الصِّفَةِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ أَبِي مَ يَكُنْ يَمَامٌ وَلَكِنْ مِنْ سَادَاتِ
الْكَرَامِ وَزُهَادِهِمْ وَكَانَ مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ آن گاه یحیی گفت: خدا
پدرم را رحمت کند! یکی از پارسایان بود. شب‌ها شب زنده دار بود و روزها روزه داشت و به واقع در راه خدا جنگ کرد. گفتم: این صفات که گفتی، صفات امام است. فرمود: نه؛ پدرم امام نبود؛ ولی از سادات بزرگ و پارسایان و پیکارکنندگان این خانواده بود.»

«قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَمَا إِنَّ أَبَاكَ قَدِ اذَعَى الْإِمَامَةَ وَخَرَجَ مُجَاهِدًا فِي سَبِيلِ
الَّهِ وَقَدْ جَاءَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَنِ ادَعَى الْإِمَامَةَ كَادِبًا فَقَالَ مَهْ يَا عَبْدَ اللَّهِ
إِنَّ أَبِي عَلِيِّلَ كَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ يَدَعِي مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَإِنَّمَا قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الْإِضَاضَةِ
مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَنِ بِذَلِكَ عَمِّي جَعْفَرًا قُلْتُ فَهُوَ الْيَوْمَ صَاحِبُ الْأَمْرِ قَالَ نَعَمْ هُوَ
أَفَقَهُ بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي أَخْبِرُكَ عَنْ أَبِي عَلِيِّلَ وَزُهْدِهِ وَعِبَادَتِهِ؛ گفتم:
ای پسر رسول خدا! آیا پدر تو بر اساس ادعای امامت خروج کرد؛ در حالی که از پیغمبر نقل شده است کسانی که امامت را بناحق ادعا کنند، دروغگویند.

یحیی گفت: این حرف را نزن؛ پدرم بزرگوارتر از آن بود که بدون حق چیزی را ادعا بکند. او می‌گفت: شما را به نفع پسندیده ترین شخص از خانواده پیامبر دعوت می‌کنم و منظورش عمومیم، حضرت صادق علیه السلام بود. گفتم: امروز او، امام است. گفت: آری؛ به خدا قسم او فقیه ترین فرد بنی هاشم است. سپس از فضل و عبادت زید، بسیار برایم گفت».

«الأخبار في ذلك كثيرة أورتها في كتابنا الكبير؛ مرحوم مجلسى مى فرماید: روایات در مدح زید و تأیید قیام او بسیار است که آن‌ها را در کتاب قطور خودم آورده‌ام».

«والحاصل أن الأنساب حسن الظن به وعدم القدح فيه، بل عدم التعرض لأمثاله من أولاد الأئمة إلا من ثبت الحكم بکفرهم والتبرى منهم كجعفر الكذاب وأصرابه؛ خلاصه کلام این است که باید به زید حسن ظن داشت و عیبی بر او نگرفت، بلکه بر امثال ایشان از اولاد ائمه، حق تعرض نداریم؛ مگر کسانی از آن‌ها که حکم به کفرشان ثابت شده است و ائمه از آن‌ها، تبریا جسته‌اند؛ مثل جعفر کذاب [و این که گفتیم که باید نسبت به اولاد ائمه، حسن ظن داشت به دلیل این روایت است]:

«لما رواه الرواندي في الخرائج عن الحسن بن راشد قال: ذكرت زيد بن علي فتنقضته عيذ أبا عبد الله فقال لا تفعل رحمة الله عمى أبا ف قال إن أريد الخروج على هذا الطاغية فقال لا تفعل فإني أخاف أن تكون المقصولة المصلوبة على ظهر الكوفة أما علمت يا زيد أنه لا يخرج أحد من ولد فاطمة على أحد من السلاطين قبل خروج السفياني إلا قيل لهم قال لا يا حسن إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على السار وفهم نزلت - ثم أورثنا الكتاب الذين

اَحْظَفَنَا مِنْ عِبَادِنَا فِيهِمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَايِقٌ بِالْخُيُّرَاتِ
 فَإِنَّ الظَّالِمَ لِنَفْسِهِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ وَ الْمُقْتَصِدُ الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ وَ السَّابِقُ
 بِالْخُيُّرَاتِ هُوَ الْإِمَامُ . ثُمَّ قَالَ يَا حَسَنُ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ لَأَيْمَرُجَ أَحَدُنَا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى
 يُقْرَأَ لِكُلِّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ؛ قطب راوندی در خرائج از حسن بن راشد چنین نقل
 می‌کند: در خدمت امام صادق علیه السلام سخن از زید بن علی شد؛ ازو بدگویی کرد؛
 حضرت فرمود: این کار رانکن! خدا عمومیم، زید را رحمت کند! خدمت پدرم آمد و
 گفت: من می‌خواهم براین ستمکار خروج کنم. حضرت فرمود: چنین کاری نکن،
 من می‌ترسم کشته شوی و پشت کوفه به دارت آویزند! مگر نمی‌دانی که هر یک
 از فرزندان فاطمه قبل از خروج سفیانی بر سلطانی خروج کند، کشته خواهد شد؟!
 آن گاه حضرت صادق به من رو کرد و فرمود: حسن بن راشد! فاطمه پاک سرشت
 است؛ خداوند ذریه او را بر آتش جهنم حرام کرده در باره آن‌ها این آیه نازل شده
 است: «مَ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِي أَصْطَفَنَا مِنْ عِبَادِنَا فِيهِمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ
 مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَايِقٌ بِالْخُيُّرَاتِ» ستم‌کننده به نفس خود کسی است که امام را
 نمی‌شناسد. میانه رو مقتصد کسی است که امام را می‌شناسد. سبقت‌گیرنده به کار
 نیک خود امام است. حسن! ما خانواده‌ای هستیم که هر یک از ما قبل از خارج
 شدن از دنیا به فضیلت هر صاحب فضلی [منظور اقرار به مقام امام وقت است]

اقرار خواهد کرد. علامه مجلسی در پایان این بحث می‌فرماید:

«... وَ قدْ بَسْطَتِ الْكَلَامُ فِيهِمْ وَ أَكْثَرُنَا مِنَ الْأَخْبَارِ الدَّالَّةِ عَلَى مَدْحُومِهِمْ أَوْ ذَمِّهِمْ
 فِي كِتَابِنَا الْكَبِيرِ فِي بَابِ أَحْوَالِ زَيْدٍ أَوْ غَيْرِهِ، فَنِ أَرَادَ تَحْقِيقَ الْمَقَامِ فَلِيَرْجِعَ إِلَيْهِ». ^۱

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۱۸.



جلسه یازدهم

مقدمه

موضوع سخن، راجع به زید شهید و روایات مختلفی است که در مورد ایشان وارد شده است. در جلسه قبل گفتیم که علامه مجلسی در جلد چهارم مرآة العقول در مورد زید معتقد است که در بین شیعه کسی نیست که راجع به او دیدگاه منفی داشته باشد. ایشان در جلد دوم نیز نظیر مطلب مذکور را . با اندک تفاوتی آورده است. بیان مرحوم مجلسی، در ذیل روایت مناظره ایشان با مؤمن الطاق، باب الاضطرار الى الحجة، حدیث پنجم آمده است.

ادامه کلام بزرگان در مورد زید

بیان دیگر مرحوم مجلسی در مورد روایات مربوط به قیام زید:

«واعلم أن الأخبار في حال زيد مختلفة، ففي بعضها ما يدل على أنه ادعى الإمامة فيكون كافرا، وفي كثير منها أنه كان يدعوا إلى الرضا من آل محمد وأنه كان غرضه دفع هؤلاء الكفرة ورد الحق إلى أهله؛ بدان كه اخبار، در احوال زید متفاوت است. بعضی از روایات، بر کفر ایشان دلالت دارد، به سبب ادعای امامت از سوی وی و در بسیاری از روایات آمده است که زید مردم را به سوی رضای ازل محمد دعوت می کرد و هدفش، دفع حکومت کافران و سپردن حق، به اهلش بوده است.».

«وربما يقال: إنه كان مأذونا عن الصادق عليه السلام باطنا وإن كان ينهاه بحسب الظاهر تقية وفيه» بعد؛ گفته شده است که زید از طرف امام صادق، اجازه داشت؛ هر چند بنا به تقيه، آن را پنهان می کرد و اين، بعيد است.

«وقيل: كان جهاده لدفع شرهم عنه وعن أهل البيت عليهما السلام كجهاد المرابطين في زمن الغيبة لدفع الكفرة، أو كمجاهد المرة عدوه على سبيل الدفع عن نفسه وحرمه وماله؛ گفته شده است که قيام زيد برای دفع شر حاکمان از خودش و از اهل بيت بوده است؛ مثل جهاد مرزبانان در زمان غیبت که برای دفع کافران، صورت می گیرد [امام سجاد عليه السلام در اوح حکومت امویان، برای مرزبانان از سرحدات کشور اسلامی دعا می کند که به «دعای ثغور» تعبیر شده است] و یا این که بگوییم قیام زید، مثل قیام مجاهدی است که از جان و مال و ناموس خود در برابر دشمن، دفاع می کند [و دفاع هم که به اذن نیازی ندارد].»

«وإجماله في القول لثلاث تختلف عنه العامة وتتضرر منه الخاصة، ولعل حمله على أحد هذه الوجوه أولى، فإن الأصل فيهم كونهم مشكورين مغفورين، وقد وردت الأخبار في النهي عن التعرض لأمثالهم بالذم...؛ 'مجمل گویی' [و عدم صراحة] زید، این بوده است که برخی از طرفدارانش عامه بودند [اهل کوفه، دوستدار اهل بیت بودند؛ ولی شیخین رانیز قبول داشتند و آن دوراً برا امیرالمؤمنین مقدم می داشتند] و شیعیان [در صورت شفاف گویی وی] ضرر می دیدند. بنابراین، حمل حالات زید بر یکی از این احتمالات، اولی است؛ زیرا اصل در قیام اهل بیت، مورد سپاس و مغفرت قرار گرفتن است و در روایات

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲، ص ۲۷۸.

بسیاری، از مذمّت به چنین افرادی، منع شده است.»

بیان مرحوم تستری در مورد زید:

مرحوم تستری در جلد چهارم قاموس الرجال، مطالبی را در مورد زید مطرح می‌کند و بعد از طرح اخبار ذامه، در مقام جواب برآمده است و دفاع می‌کند. یکی از اخبار ذامه را طبری نقل کرده است. البته طبری قائل است که زید یکی از طرفداران «شیخین» (حاکمان مدینه) بوده و این، مذمت است. بیان تستری:

«ما رواه الطبری عن أبي مخنف أنّ جمّعاً من أصحابه، قالوا له: ما قولك في أبي بكر و عمر؟ قال: رجّهم الله و غفر لهم! ما سمعت أحداً من أهل بيتي يتبرأ منهما، ولا يقول فيهما إلاّ خيراً، قالوا: فلم تطلب إذن بدم أهل هذا البيت؟ إلاّ أن وثبا على سلطانكم فنزعاه من أيديكم؟؛ عدها ای از یاران زید او پرسیدند: نظر تو راجع به ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: خداوند آن دو را رحمت کند و بیامرزد! من هیچ کدام از اهل بیت را نیافتیم که از این دو بیزاری بجوید و در مورد آنان جز خیر، چیز دیگری نمی‌گفتند. یارانش گفتند: کار آنها اگر ظلم نبوده؛ پس قیام و خونخواهی تو برای چه بوده است؟ آیا چیزی جز سلطنتی بوده است که از دست شما اهل بیت گرفته‌اند؟

«فقال لهم: إن أشدّ ما أقول في ما ذكرتكم: إنّا كُنّا أحقّ بسلطان الرسول من الناس أجمعين و أنّ القوم استأثروا علينا و دفعونا عنه، ولم يبلغ ذلك عندنا بهم كفراً، قد ولّوا فعدلوا في الناس و عملوا بالكتاب و السنّة! قالوا: فلم يظلمكم هؤلاء إذا كان أولئك لم يظلموك! فلم تدعوه إلى قتال قوم ليسوا لك بظالمين؟ فقال: إنّ هؤلاء ليسوا كأوليائكم، إنّ هؤلاء ظالمون لـي و لكم و لأنفسهم (إلى أن قال) ففارقوه فسمّاهم



الرافضة؛ زید گفت: تندترین چیزی که می‌توانم بگوییم، این است که ما از مردم به حکومت، سزاوارتر بودیم؛ ولی دیگران، بر ما برتری جستند و حکومت را از ما دریغ داشتند. البته چنین تصرفی تا مرز کفر نبود؛ چون اینان در بین مردم به عدالت رفتار کردند و به کتاب و سنت عمل کردند. یارانش گفتند: پس این حکومت هم به شما ستم نمی‌کند [چون این‌ها نیز دنباله رو، گذشتگان هستند]. پس چرا بآقا قومی که ظالم نیستند، مبارزه می‌کنید؟ زید گفت: این‌ها مثل گذشتگان نیستند؛ به ما و شما و خودشان ظلم کردند. [پس بر چنین مبنایی] از اطرافش پراکنده شدند و او را رها کردند. به همین دلیل، چنین افرادی را "رافضه" می‌نامند».

و أقول: اعتراض الشيعة الحقة عليه عين الواقع و حق أبلج، و جوابه باطل لجلج؛ لكن سبيل الخبر سبيل باقى أخبار ذمه، لابد من تأويله بالتقية من جمهور أصحابه؛ وإلا فقد عرفت أمره باللعن، وقال لسلامة بن كهيل، و من معه: بأنّ لازم تبرّئكم من أعداء أبي بكر و عمر تبرّئونكم من فاطمة سيدة نساء العالمين، لأنّ عداوتها معهما أمر لا ينكره أحد، واضح أنها ماتت وهي غضبي عليهما؛^۱ مرحوم تسترى مي فرماید: اعتراض شیعیان عین واقعیت و حقیقتی روشن بود و جواب زید باطل محض بود؛ لكن این خبر مثل اخبار ذامه دیگری که در مورد زید وارد شده است؛ باید به خاطر بیشتر یارانش، حمل بر تقیه شود] اگر زید می‌خواست به صراحت مطلبی بگوید، بسیاری از اطرافیانش را از

^۱. تسترى، محمد تقى، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۷۸.

دست می‌داد] و اگر نه، امر او به لعن دشمنان اهل بیت شناخته شده است. زید در جواب سلمة بن کهیل و اطرافیانش که گفتند ما از دشمنان ابوبکر و عمر بیزاری می‌جوییم؛ می‌گوید: پس شما باید از حضرت فاطمه [نعوذ بالله] تبری جویید؛ زیرا دشمنی حضرت زهرا با آن دو نفر، جای تردیدی نیست که حضرت زهرا در حالی از دنیا رفت که نسبت به آن دو نفر غضبناک بود.»

کلام شیخ مفید در مورد زید

«وَحَضَرَ الشِّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَيْدِهِ اللَّهُ بِسْجُدَ الْكُوفَةَ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهَا وَغَيْرِهِمْ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِينَ إِنْسَانًا فَابْتَدَرَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْزِيْدِيَّةِ أَرَادَ الْفِتْنَةَ وَالشِّنَاعَةَ فَقَالَ بِأَيِّ شَيْءٍ اسْتَجْزَرْتِ إِنْكَارِ إِمَامَةِ زِيدَ بْنِ عَلَىٰ؛ شِيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - أَيْدِهِ اللَّهُ - در مسجد کوفه حاضر شد. پس نزد او از اهل کوفه و غیر ایشان، بیش از پانصد نفر جمع شدند. در آن حال، مردی از «زیدیه» در میان آن جماعت که اراده فتنه و فساد داشت، به شیخ گفت: به چه دلیل انکار امامت زید بن علی علیه السلام را جایز داشتی؟»

«فَقَالَ لِهِ الشِّيْخُ إِنِّي قَدْ ظَنَنتُ عَلَىٰ ظُنُونَكَ بِاطْلَالِ وَقُولِي فِي زِيدِ لَا يَخْالِفُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْزِيْدِيَّةِ فَلَا يَجِبُ أَنْ يَتَصَوَّرَ مِذْهَبِي فِي ذَلِكَ بِالْخَلَافِ لَهُمْ؛ پس شیخ گفت: تو به من گمان باطلی برده‌ای و حال آن که سخن من در باره زید بن علی علیه السلام با سخن طایفه زیدیه مخالف نیست. پس سزاوار نباشد که مذهب

مرا در باره زید، مخالف مذهب ایشان قرار دهی؛»

«فَقَالَ لِهِ الرَّجُلُ وَمَا مِذْهَبُكَ فِي إِمَامَةِ زِيدَ بْنِ عَلَىٰ؛ آنَّ مَرْدَكَتْ: مِذْهَبُ تو در امامت زید بن علی علیه السلام، چیست؟.»

فقال له الشیخ أَنَا أَثْبَتْ مِنْ إِمَامَةِ زَيْدٍ مَا تَبَثَّتْ بِهِ الزَّيْدِيَّةُ وَأَنْفَعَ عَنْهُ مِنْ ذَلِكَ مَا
تَنْفِيهِ فَأَقُولُ إِنَّ زَيْدَ اللَّهِ كَانَ إِماماً فِي الْعِلْمِ وَالْزَّهْدِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَأَنْفَعَ عَنْهُ إِلَمَامَةِ الْمُوجَبَةِ لِصَاحْبِهِ الْعَصْمَةِ وَالنَّصِّ وَالْمَعْجَزِ وَهَذَا مَا لَا
يَخْالِفُنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنِ الزَّيْدِيَّةِ حَسْبِمَا قَدِمْتُ؛ فَسَمِعَ الشِّيخُ گَفْتَ: مِنْ اِنْ اِمَامَتْ
زَيْدَ اللَّهِ، ثَابَتْ مِنْ كَنْمٍ آنِچَه طَافِيَّه زَيْدِيَّه ثَابَتْ مِنْ كَنْمٍ وَآنِچَه طَافِيَّه زَيْدِيَّه اِزْ
اِمَامَتْ اوْ نَفِيَ مِنْ كَنْمٍ، مِنْ هُمْ آنَهَا رَانَفِي مِنْ كَنْمٍ وَمِنْ گَوِيَّمِ کَه زَيْدُ درِ عِلْمٍ
وَزَهْدٍ وَامْرٍ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٍ اِزْ مُنْكَرِ اِمامَ بُودَ وَنَفِي مِنْ كَنْمٍ اِزْ زَيْدٍ اِمامَتْ رَا به
اِینِ معنَایِ کَه نَصٌ اِزْ پَیْغَمْبَرِ یا اِمامِ دِیْگَرِ درِ بَارَهِ اوْ باشَدِ یا اِزْ وَیِّ مَعْجَزَهَاِی
سَرْزَدَه باشَدِ کَه دَلِيلَ اِمامَتْ اوْ شَوَدَ وَاوَزْ هَمَهِ خَطَاهَا مَعْصُومَ باشَدَ وَبَه
دَرْسَتِیِ، اِینِ کَه گَفْتَمِ چِیزِیِ اَسْتَ کَه هِیَچَه يَکِ اِزْ زَيْدِيَّه درِ اِینِ بَابِ باَنِ
مَخَالَفَتْ نَكْرَهَه اَسْتَ؟

«فِلم يَتَمَالِكَ جَمِيعَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ أَنْ شَكَرَوهُ وَدَعَوَالَهُ وَبَطَلَتْ حِيلَةُ
الرَّجُلِ فِيمَا أَرَادَ مِنَ التَّشْنِيْعِ وَالْفَتْنَةِ؛ فَسَمِعَ هُرْكَه اِزْ طَافِيَّه زَيْدِيَّه کَه درِ آنِ
مَجَلسِ حَاضِرٍ بُودَ، شَرَوَعَ کَه شَكَرْگَزارِیِ اِزْ شِيَخِ وَاوَرَادَعَ کَرَدَندَ وَحِيلَه آنِ
مَرَدَ کَه اَرَادَه فَتَنَهُ وَفَسَادَ درِ مُورَدِ شِيَخِ دَاشَتَ، بَاطَلَ شَدَّه». ۲

ما جواب شیخ را بَرِ عَقْلٍ وَفَهْمٍ وَتَدْبِيرٍ وَرَوْشَ تَبْلِيغٍ اوْ حَمْلِ مِنْ کَنِيْمِ. ۳

۱. شِيَخُ مَفِيدُ، الفَصُولُ الْمُخْتَارَةُ؛ ص: ۳۴۰.

۲. در این جا مناسب می دانم، جریانی را از زبان مرحوم والدم، بیان کنم. مرحوم والد، این جریان را
با یک واسطه از میرزا شیرازی که در سامرا بودند، نقل کردند و من این مطلب را در جزوی حدیث
خوبان آورده‌ام. جزوی ارزشمندی است و حاوی نکاتی است که من از مرحوم والد شنیده‌ام.

خدا شیخ مفید را رحمت کند! شرح حال ایشان را ببینند. امام زمان در رحلت ایشان اعلام عزا می‌کنند و می‌فرمایند: روز رحلت تو، روز بزرگی برای آل رسول است. آیا امام زمان با هر کس این طور برخورد می‌کند؟ تمام این حوزه‌ها از برکات شیخ مفید است؛ چون همه این‌ها به حوزه نجف برمی‌گردند و آن هم به شیخ طوسی و او هم شاگرد شیخ مفید بود. خود عامه وقتی شرح حال او را مطرح می‌کنند، ببینید چه می‌گویند. همین کتاب ذہبی «سیر اعلام النبلاء» را نگاه کنید. محمد بن محمد المعلمی، الملقب بالمفید الرافضی می‌گوید: خودش طلبه را برای حوزه گزینش می‌کرد؛ به کارگاه پارچه بافی

ایشان فرمودند: یکی از طلبه‌ها و شاگردان مرحوم میرزا قصد داشت به تبلیغ برود و به ایشان گفت برگه تأییدیه به من بدهید. ایشان اورامی شناخت که اخلاق تبلیغی ندارد. گفتند: همینجا باش، بهتر است. گفت: نه، می‌خواهم به تبلیغ بروم. بالاخره تأییدیه به امضای میرزا شیرازی بزرگ را گرفت. آن طلبه ماه تبلیغ تمام نشده بود که با سر شکسته برگشت. گفتند چه شد که برگشتی؟ معلوم شد اواز مرز عراق که رد شده بود، وارد مسجدی شده بود که شیخی بالای منبر بوده و جمع زیادی، پای صحبت‌ش بودند. دیده بود که صحبت‌هایش صحیح نیست، همانجا شروع کرده بود که آخوند! این‌ها چیست که می‌گویی؟ بیا پایین. این‌ها سندش ضعیف است و فلان! به هر حال سال‌ها پای درس میرزا شیرازی بوده و علم داشته! شیخ بالای منبر دید که اگر این‌جا کوتاه بیاید، مشکل می‌شود. رو به جمعیت کرد و گفت: یادتان می‌آید چند وقت پیش گفتمن: «شیطان یتشکل باشکال مختلفه؟»؛ گفتند بله! گفت یادتان می‌آید که گفتم در مسجد هم گاهی می‌آید؟ گفتند بله! گفت: این همان است. بیرونش کنید. مردم ریختند و این بیچاره را کتک مفصلی زندند و سروکله‌اش را شکستند. این طلبه دید، سالی که نکو است از بهارش پیدا است. لذا برگشت. میرزا گفت: شیخ مگر نگفتم تو به درد تبلیغ نمی‌خوری؟ می‌گذاشتی پایین بیاید می‌رفتی مصافحه‌ای می‌کردی و تقدیری می‌کردی و بعد یواشکی اشکالش را به او می‌گفتی! این آخوند محل است، نفوذ و آبرو دارد!



می‌رفت و بچه‌ها را آزمایش و گزینش می‌کرد. پدر بچه‌ها را پیدا می‌کرد و می‌گفت: پسرت روزی چه قدر مزد می‌گیرد؟ من دو برابر ش را به او می‌دهم، او را به حوزه بیاور. این گونه بچه‌های با استعداد را جذب می‌کرد. بعد می‌گوید: شیخ مفید دویست کتاب نوشته است که هیچ کدامش را من ندیدم، الحمد لله. پای درسش افرادی مثل شیخ طوسی بودند که در ۲۳ سالگی پای درس ایشان آمد و کتاب تهذیب (شرح مقنعه) را در حال حیات استاد نوشته است. در بعضی از جلد‌ها گفته است: «استادنا ایده الله»؛ یعنی زمانی که شیخ مفید زنده بوده، این را نوشته است. شیخ مفید کتاب‌های طرف مقابل را کاملاً مطالعه کرده بود و لذا خوب جواب داده است.

جلسه دوازدهم

موضوع سخن، حکم قیام‌های قبل از ظهور بود. بعضی از روایات در این زمینه را به همراه اشکالات سندی و دلالی آن‌ها، مطرح کردیم و گفتیم که در مقام نقض روایات ناهیه، روایاتی هستند که قیام‌هایی مثل قیام زید و مختار را تأیید می‌کنند. به همین مناسبت، و روایات مادحه و ذامه را در مورد زید مطرح کردیم و به این نتیجه رسیدیم که روایات مادحه در مورد وی فراوان است و روایات ذامه، معمولاً از نظر سند و دلالت مشکل دارند. مرحوم مجلسی فرموده است: من ندیدم کسی از شیعه، راجع به زید دیدگاه منفی داشته باشد. به نظرات مرحوم تستری هم پرداختیم که ایشان روایات ذم را رد کرده است. دیدگاه مرحوم مامقانی و فرزندشان را هم بیان کردیم که نظرشان در مورد زید کاملاً مثبت است. مرحوم خوئی نیز در جلد هفتم معجم رجال الحدیث، روایاتی در مذمت زید شهید نقل، ولی ظاهراً همه را رد می‌کند. فقط یک روایت را از لحاظ سندی می‌پذیرند که آن را نیز توجیه می‌کند. در ادامه به نقل چند روایت دیگر می‌پردازیم:

روایت پنجم در ذم قیام زید

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْيُسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَلَىٰ بْنِ أَبِي الْمُعِيرَةِ عَنْ أَبِي الصَّبَاحِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْفَضْلَ فَقَالَ لِي مَا وَرَأَكَ فَقُلْتُ سُرُورُ مِنْ عَمِّكَ رَزِيدٍ خَرَجَ يَرْتَعُمُ أَئْنَهُ أَبْنُ سَيِّدِهِ وَهُوَ قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَأَئْنَهُ أَبْنُ خَيْرَةِ الْإِمَامِ فَقَالَ كَذَبٌ لَّيْسَ هُوَ كَمَا قَالَ إِنْ خَرَجَ قُتِلَ؟»^۱ ابو الصّبّاح می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم؛ حضرت به من فرمود: چه خبر؟ عرض کرد: خبری مسرّت بخش از عمومیتان زید دارم؛ او خروج کرده است و می پندارد [یا مدعی است] که او همان ابن سبیله و او قائم این امّت و فرزند برگزیده کنیزان است، امام فرمود: دروغ پنداشته است، او چنان نیست که مدعی شده است، اگر خروج کند کشته خواهد شد.

شاهد در کلمه «کذب» و ادعای مهدویت از طرف زید است. پس این روایت، در مذمت زید می باشد. البته ادعای مهدویت در کلمات امام نیست و در کلمات راوی است. به نظر می رسد حرف هایی که به برخی نسبت داده می شود، یا از دوستان نادان و یا از دشمنان دانا است. اگر زید واقعاً انحرافی داشته باشد، امام موضع صریح می گیرند. ائمه معصومون علیهم السلام، چنین مواضعی را نسبت به افراد بسیاری، اتخاذ می کردند. یکی از مواضع امام در روایت زیر آمده است:

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیة، ص ۲۲۹.

«عَبَادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلِمِيِّ عَنْ هَارُونَ
 بْنِ الْجَهْمِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفِ الْخَافِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ^ع قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ
 الْمُؤْمِنِينَ^ع يَوْمًا جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِّنْ شِيعَتِهِ فَقَالَ
 لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنِّي أَدِينُهُ بِحُبِّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أَدِينُهُ بِحُبِّكَ فِي
 الْعَلَانِيَّةِ وَأَتَوَلَّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أَتَوَلَّكَ فِي الْعَلَانِيَّةِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَدَقْتَ
 أَمَّا فَأَنْخَذْتُ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا فَإِنَّ الْفَقْرَ أَشَرَّ إِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيِّلِ إِلَى قَرَارِ الْوَادِيِّ قَالَ
 فَوْلَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَبْكِي فَرَحًا لِِقَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ع صَدَقْتَ قَالَ وَكَانَ هُنَاكَ
 رَجُلٌ مِّنَ الْخُوارِجِ وَصَاحِبًا لَهُ قَرِيبًا مِّنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ^ع فَقَالَ أَحَدُهُمَا تَالَّهُ إِنْ
 رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ إِنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنِّي أُحِبُّكَ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَقَالَ لَهُ الْآخَرُ
 مَا أَنْكَرْتُ ذَلِكَ أَتَحُدُ بُدَّاً مِنْ أَنْ إِذَا قِيلَ لَهُ إِنِّي أُحِبُّكَ أَنْ يَقُولَ صَدَقْتَ أَتَعَمَّمُ أَنِّي
 أُحِبُّهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَإِنَا أَقْوُمُ فَأَقُولُ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لَهُ الرَّجُلُ فَيَرُدُّ عَلَيَّ مِثْلَ مَا رَدَ
 عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ فَقَامَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَةِ الرَّجُلِ الْأَوَّلِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ
 لَهُ كَذَبْتَ لَا وَاللَّهِ مَا تُحِبُّنِي وَلَا أُحِبُّكَ قَالَ فَبَكَى الْخَارِجِيُّ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 شَسْتَ قِبْلِنِي بِهَذَا وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ خَلَافَةُ ابْنِ سَطْرَبَدَ^ع يَدِكَ أَبِي يَعْلَمَ فَقَالَ عَلَيَّ عَلَيَّ مَا ذَاقَ
 عَلَى مَا عَمِلَ بِهِ زُرْيُقُ وَحَبْتُرُ فَقَالَ لَهُ اصْفِقْ لَعَنَ اللَّهِ الْإِنْسَنُ وَاللَّهُ لَكَأَنِّي بِكَ قَدْ
 قُتِلْتَ عَلَى صَلَالٍ وَوَطَئِ وَجْهَكَ دَوَابُ الْعِرَاقِ وَلَا يَعْرِفُكَ قَوْمُكَ قَالَ فَلَمْ يَلْبَثْ
 أَنْ خَرَجَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَهْرَوَانِ وَأَنْ خَرَجَ الرَّجُلُ مَعَهُمْ فَقُتِلَ»^۱

۱. امیرالمؤمنین بعد از جنگ صفين و قبل از جنگ با منافقان و خوارج، نشسته بودند که یکی از دوستداران حضرت آمد و گفت: خدا شاهد است که من تو را دوست دارم و از تو پیروی می‌کنم، حضرت فرمودند: «راست می‌گویی»، یکی از خوارج به کنار دستی خودش گفت: هر که می‌آید و

سند روایت

اما مستند روایت ابوالصباح که بر ذم زید دلالت داشت، مشتمل بر مجاهیل و ضعفا است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَّالَةَ عَنْ عَلَىِّ بْنِ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ...»

مرحوم خوئی می فرماید:

«أقول: الرواية ضعيفة بجهالة القاسم بن محمد وفي على بن أبي المغيرة كلام يأقُلُّ»^۱

روایت به جهت مجھول بودن قاسم بن محمد، "ضعیف" است. البته در روایت، فردی با نام «علی بن ابی مغیره» وجود دارد که او نیز محل بحث است.

چیزی می گوید، آقا می گوید راست می گویی، الان من هم می روم و چیزی می گوییم و او می گوید: «راست می گویی»، رفت و به حضرت عرض کرد: مولای من! تورا دوست دارم، حضرت فرمودند: «دروغ می گویی». شخص ناراحت شد و گفت: خدا شاهد است که دوستت دارم و... به حضرت گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، حضرت فرمودند: «بر چه؟» گفت: کتاب خدا و سنت رسول الله و سیره فلانی و فلانی؛ حضرت فرمودند: که دستت را روی دست من بگذار بر کتاب خدا و سنت رسول الله ... او تعجب کرد و گفت بیعت نمی کنم. حضرت فرمودند: «به زودی می بینم که سم اسبها، صورت را لگدمال می کنند، به گونه ای که پوست صورت کنده می شود که قابل شناسایی نباشی.» و همین شد (شیخ مفید، الإختصاص، ص ۳۱۲ و مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ۲۹۴).

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۵۱.

رواية ششم در ذم قیام زید

أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِنِ عَلَيْهِ بْنُ عُمَرَ الْمَعْرُوفُ بِالْحَاجِي
 قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ الْعَبَاسِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْيَضُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَمْدَنْ بْنُ مُوسَى الْأَسْدِيُّ عَنْ دَاؤَدَ
 بْنِ كَثِيرِ الرَّقِيقِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِإِشْكَانِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ لِي
 مَا الَّذِي أَبْطَأَ إِلَيْكَ يَا دَاؤَدُ عَنَّا فَقُلْتُ حَاجَةً عَرَضَتْ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ خَلَفَتْ هَذِهِ
 فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَائَكَ خَلَفْتُ هَذِهِ عَمَّكَ رَيْدًا تَرْكُتُهُ رَاكِبًا عَلَى فَرَسٍ مُنَقْلِدًا سَيِّفًا
 يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ سَلُونِي سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَبَيْنَ جَوَاحِشِ عِلْمٍ جَمْ قَدْ
 عَرَفْتُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَسْوِخِ وَالْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَإِنِّي أَعْلَمُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنِكُمْ
 فَقَالَ لِي يَا دَاؤَدُ لَقَدْ ذَهَبْتُ إِلَيَّ الْمَدَاهِبُ ثُمَّ نَادَيَ يَا سَمَاعَةَ بْنَ مِهْرَانَ اِيْتِنِي بِسَلَةِ
 الرُّطْبِ فَأَتَاهُ بِسَلَةٍ فِيهَا رُطْبٌ مِنْهَا رُطْبَةٌ فَأَكَلَهَا وَاسْتَخْرَجَ التَّوَاهَةَ مِنْ فِيهِ
 فَغَرَسَهَا فِي الْأَرْضِ فَفَلَقَتْ وَأَبْتَسَتْ وَأَظْلَعَتْ وَأَغْدَقَتْ فَصَرَبَ يِدَهُ إِلَى بُسْرَةِ مِنْ
 عَدْقٍ فَشَقَّهَا وَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا رَقًا أَيْضًا فَفَصَّهَ وَدَفَعَهُ إِلَيَّ وَقَالَ افْرَاهُ فَقَرَأَتْهُ وَإِذَا
 فِيهِ سَطْرَانِ السُّطُرِ الْأَوَّلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالثَّانِي إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ
 اللَّهِ أَثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ
 ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيِّ الْحُسَينِ بْنُ عَلَيِّ
 عَلَيِّ بْنُ الْحُسَينِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيِّ بْنُ مُوسَى مُحَمَّدٌ
 بْنُ عَلَيِّ عَلَيِّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلَيِّ الْخَلْفُ الْجُحَجَةُ ثُمَّ قَالَ يَا دَاؤَدُ أَتَدْرِي مَتَى
 كُتِبَ هَذَا فِي هَذَا قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ وَرَسُولُهُ وَأَشْتَمُ فَقَالَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِالْأَوَّلِ



عامٌ؛ داود بن کثیر رقیٰ می‌گوید: در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم؛ آن حضرت به من فرمود: چه چیز باعث تأخیر تو در آمدن نزد ما شده است؟^۲ عرض کردم: به دلیل کاری که در کوفه برایم پیش آمده بود. حضرت فرمود: وقتی در کوفه بودی، چه کسی آن جا بود؟ عرض کردم: فدایت شوم، عمومی شما، زید را دیدم که سوار اسبی است و شمشیری به گردنش انداخته و با صدای بلند فریاد می‌کشد: پیش از آن که مرا نیابید، نکات خود را از من بپرسید^۳ که نزد

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغيبة، ص ۱۸۷.

۲. داود رقی، شخصیت بزرگی است؛ هرچند مورد بحث و نظر است. بعضی روایات داریم که داود رقی رجعت می‌کند و در رکاب امام زمان خواهد بود؛ چون اهل رقه است، به او «رقی» می‌گویند؛ همان جایی که مزار حضرت عمار یاسراست.

۳. امام به داود می‌فرماید: «چرا دیر به دیر می‌آیی؟» ابن نشانه توجه امام به ایشان است. امام به برخی نظر دارد. به ابوحمزة ثمالی می‌فرماید: «انی لاستریج اذاریک؛ از دیدن تو، احساس راحتی می‌کنم» و یاد رحلت ابان بن تغلب، دست روی قلبشان می‌گذارند و می‌فرمایند «ان موته اوجع قلبی؛ رحلت او، دلم را به در آورد». به نقل میمون ابن عبدالله هم، حتماً نگاه کنید. عده‌ای آمده بودند، سؤال کنند و خبر نقل کنند که امام گفت: «بلند شوید»، امام را عصبانی کردند (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۴).

۴. شکی در علم زید نیست؛ ولی حدسم این است که برخی مسائل را اضافه کرده باشند. عبارت «سلوٰنی قبْلَ أَنْ تَقْدُّمُونِ» فقط به یک نفر مربوط است و او هم کسی نیست جز وجود مبارک امیرالمؤمنین. این تعبیر را حتی ائمه دیگر نگفته‌اند (جاهایی روایت شده است؛ ولی سندش مشکل دارد) مرحوم علامه امینی اسم شش، هفت نفر را در الغدیر می‌آورد که این عبارت را گفته‌اند و به مشکل دچار شدند. یکی از آن‌ها، چنین عبارتی را گفت، در آن حال زنی از او پرسید: روده مورچه جلو بدنش است یا عقب آن؟ مدعی در پاسخ درماند و یا ازو سؤال شد: آیا حضرت آدم به حج رفت؟ گفت بله. سائل پرسید: چه کسی او را حلق کرد؟ باز هم در پاسخ ماند.

من دانش فراوانی انباشته شده است؛ ناسخ را از منسوخ شناخته ام و مثالی و قرآن عظیم را می‌دانم و من هستم نشانه میان خدا و شما. پس آن حضرت به من فرمود: ای داود! این مسلک‌گرایی او فرقه‌گرایی تو را به خود مشغول کرده است. بعد صدا زد، ای سمعاء بن مهران! سبدی خرما نزد من بیاور، واو سبدی که حاوی خرما بود، نزد حضرت آورد. آن حضرت دانه‌ای خرما از آن برداشت و خورد و هسته آن را از دهان خود بیرون آورد و در زمین کاشت؛ آن هسته [با تصرف تکوینی] جوانه زد و شاخ و برگ و میوه داد. پس حضرت با دست خود به خرمای نارسی زد و آن را از خوشه چید و از درون آن، پوسته‌ای طریف به رنگ سفید بیرون آورد؛ آن را باز کرد و به دست من داد و فرمود: آن را بخوان؛ من آن را خواندم؛ در آن دو سطر مرقوم بود. سطر اول این جمله بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و سطر دوم این جملات بود: «همانا شمار ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید که چهار ماه از آن‌ها حرام است. آن دین مستقیم همین است»؛ یعنی بن امیر المؤمنین علیؑ ابن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علیؑ بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علیؑ بن موسی، محمد بن علی، علیؑ بن محمد، حسن بن علی، و آن بازمانده که حجّت خداوند بر روی زمین است. سپس آن حضرت فرمود: ای داود! آیا می‌دانی این [= مضمون، دو سطر] چه زمانی در این پوسته نازک نوشته شده است؟ عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند و شما خود آگاه‌ترید. حضرت فرمود:

دو هزار سال پیش از این که خداوند آدم را بیافریند؛ [یعنی از ازل، مشیت و خواست خداوند چنین بوده است].

برخی این روایت را دال بر مذمت زید گرفته‌اند؛ در حالی که ظاهراً چیزی از ذم به زید در این روایت نیست و درواقع، امام موقعیت خود و ائمه طاهرین را در جواب داود تشریح می‌کند؛ ضمن این که هشداری به داود می‌دهد. به این مضمون، روایات متعددی داریم. این روایت دو طریق دارد: یکی از طریق نعمانی و دیگری از طریق مقتضب الأثر فِ النَّصْ عَلَى الْأَئْمَةِ إِلَيْنَا عَشَرَ، که هر دو طریق مشکل سندی دارند. طرق مقتضب الأثر این‌گونه است: «قالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُكْرَمٍ الطَّسْتِيُّ؛ قَالَ حَدَّثَنِي أَمَّا الطَّرِيقُ الْأَوَّلُ فَفِيهِ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ (الْمَعْمَرُ)؛ لَمْ يُوَثِّقْ وَكَذَلِكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسِينِيُّ وَعَبْدُاللهِ بْنُ كَثِيرٍ ضَعِيفٌ وَكَذَلِكَ أَمَّا الطَّرِيقُ الثَّانِيُّ فَفِيهِ أَبُو عَيَاشَ أَمَّادَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ وَهُوَ ضَعِيفٌ وَكَذَلِكَ عَبْدُ الصَّمَدَ مَجْهُولٌ وَدَاؤُدُ الرَّقِّ لَمْ يُتَبَثِّتْ وَثَاقَتُهُ». ^۱

بيان مرحوم خوئی

«أقول: الرواية ضعيفة بكل طرقها:

اما الطريق الأول ففيه على بن عمر (المعمر): لم يوثق وكذلك جعفر بن محمد الحسيني و عبيد بن كثير ضعيف و (أبي) أحمد مجھول و داود الرق لم تثبت وثاقته. وأما الطريق الثاني: ففيه ابن عياش أَمَّادَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ وَهُوَ ضَعِيفٌ وَكَذَلِكَ عَبْدُ الصَّمَدَ مَجْهُولٌ وَدَاؤُدُ الرَّقِّ لَمْ يُتَبَثِّتْ وَثَاقَتُهُ». ^۲

۱. این مضمون در کتاب‌های اهل سنت هم هست. کتاب فردوس الاخبار دیلمی که پنج جلد است. من آن‌جا، چنین روایتی را دیدم. روایات؛ این مضمون بسیار است.

۲. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۵۵.

طبق بیان مرحوم خوئی، هر دو طریق روایت، «ضعیف» است. در طریق اول چهار نفر و در طریق دوم، سه نفر مشکل دارند. البته بندۀ، نسبت به داود نظر دیگری دارد.

روایت هفتم در ذم قیام زید

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حُمَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَازِدِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ بْنِ دَأْبٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْكُفَوَةُ يَذْعُونَهُ فِيهَا إِلَى دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلَىٰ وَمَعْهُ كُتُبٌ مِّنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَذْعُونَهُ فِيهَا إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَيُخْبِرُوهُ بِإِجْتِمَاعِهِمْ وَيَأْمُرُوهُ بِالْتَّرْوِيجِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الْكُتُبُ أَنْتَدَاءُ مِنْهُمْ أَوْ جَوَابٌ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَدَعْوَهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ بَلٌ أَنْتَدَاءُ مِنَ الْقَوْمِ لِعَرْفِتُهُمْ بِحَقِّنَا وَبِرَوَاتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلِمَا حِدَدْنَاهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ مِنْ وُجُوبِ مَوْدَتِنَا وَفَرْضِ طَاعَتِنَا وَلِمَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الصِّيقِ وَالضَّنَّاكِ وَالْبَلَاءِ»

زید بن علی بن الحسین، خدمت امام باقر^ع رسید و نامه‌هایی از اهل کوفه همراه داشت که اهل کوفه او را به طرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش کرده و پیشنهاد نهضت داده بودند. امام باقر^ع به او فرمود: این نامه‌ها از خود آن‌ها شروع شده یا جواب نامه‌ای است که به آن‌ها نوشته و آنان را دعوت کرده‌ای؟ زید گفت: ایشان شروع کرده‌اند؛ زیرا حق ما را می‌شناسند؛ قرابت ما را با رسول خدا^ع می‌دانند؛ در کتاب خدای عز و جل و جوب دوستی و اطاعت ما را می‌بینند و فشار و گرفتاری و بلاکشیدن ما را مشاهده می‌کنند.^۱

۱. مقاتل الطالبيين را بینید. هر شش زن از اهل بیت با یک عبا یا پیراهن زندگی می‌کردند و

«فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عِنْدَ إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُتُّهُ أَمْصَاها فِي الْأَوْلَىٰنَ وَكَذَلِكَ يُجْرِيهَا فِي الْآخِرَيْنَ وَالطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَا وَالْمُكَوَّدَةُ لِلْجَمِيعِ وَأَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي لِأَوْلِائِهِ بِحُكْمٍ مَوْضُولٍ وَقَضَاءٍ مَفْصُولٍ وَحَثْمٌ مَقْضِيٌّ وَقَدَرٌ مَقْدُورٌ وَأَجَلٌ مُسَمَّىٌ لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ فَلَا يَسْتَخِفَنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنِوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَلَا شَسِيقَ اللَّهَ فَتَعْجِزُكَ الْبِلَيْهُ فَتَصْرَعَكَ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت [مردم از پیشوا] از طرف خدای عزو جل واجب و روشنی است که خدا آن را در پیشینیان امضا کرده است و در آخرين همچنان اجرا می کند، و اطاعت نسبت به یک نفر، اطاعت از ما و دوستی نسبت به همه ما است و امر خدا [= امامت و وجوب اطاعت یا خروج و نهضت یا صبر بر اذیت] نسبت به اولیايش جاری می شود. طبق حکمی [متصل از امامی به امام دیگر] و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودنی انجام شدنی و اندازه‌ای بی کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم می باشد [حاصل این که امور مربوط به امام از طرف خدا اندازه و مدتی معین می شود و حتمی و قطعی و لا یتغیر است] مبادا کسانی که ایمان ثابتی ندارند، تو را سبک کنند، ایشان تو را در برابر خواست خدا هیچ گونه بی نیازی ندهند. شتاب مکن که خدا به واسطه شتاب بندگانش شتاب نمی کند [و زمان

لباس‌ها برای نماز به ترتیب دست به دست می کردند. شوهرها و مردها و فرزندانشان، یا زندان یا فراری و یا مقتول بودند. اگر کسی امکانات جزئی به آن‌ها می داد، خبر به استاندار می رسید، به او شلاق می زدند. سیاست آن‌ها این بود که با اعمال شاقه شیعیان را در فقر قرار بدنهند (مامقانی، عبدالله، تتفیح المقال فی شرح معرفة الرجال، ج ۳، ص ۱۲۸).

رسیدن دولت حق را پیش نمی‌اندازد] تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانست کند و به خاکت اندازد.»

«قالَ فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مِنْ جَلْسٍ فِي يَيْتَهِ وَأَرْخَى سِرْثُرَهُ وَشَبَطَ عَنِ الْجِهَادِ وَلَكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مِنْ مَنْعَ حَوْزَتَهُ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَدَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ؛ زید در اینجا خشمگین شد و گفت: امام از ما خاندان، کسی نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما خاندان، کسی است که از حوزه خود، دفاع کند و چنان که سزاوار است در راه خدا جهاد کند و از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند.»

«قالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا هُلْ تَعْرُفُ يَا أَخِي مِنْ تَفْسِيكَ شَيْئًا مِمَّا نَسَبْتُهَا إِلَيْهِ فَتَحِيءَ عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَوْ تَصْرِيبٍ بِهِ مَثَلًا فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَلَّ حَلَالًا وَ حَرَمَ حَرَاماً وَ فَرَضَ فَرَائِضَ وَ ضَرَبَ أَمْثَالًا وَ سَنَ سُنَّا وَ لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ شُبْهَةً فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ حَكْلَهُ أَوْ يُحْجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ . وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّيْدِ: (لَا تَأْتُشُوا الصَّيْدَ وَ أَئْتُمْ حُرُمًّا) أَفَقَتْلُ الصَّيْدِ أَعْظَمُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ * وَ جَاءَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَلَالًا وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ إِذَا حَلَّتُمُ فَاصْطَادُوا) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ (لَا تُحْلِلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ) فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةً حُرُمًا وَ قَالَ: (فَسِيَحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ) ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدُّتُمُوهُمْ) فَجَعَلَ لِذَلِكَ حَلَالًا وَ قَالَ: (وَ لَا تَغْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ)؛ آن‌گاه امام باقر^ع فرمود: ای برادر! آیا تو آنچه را به خود



نسبت دادی، حقیقتاً هم در خود می‌بینی، به طوری که بتوانی برای آن، دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر ﷺ بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی؟ [آیا تو که خود را برای جهاد و زمامداری مسلمین آماده کرده‌ای، چنین شایستگی را در خود سراغ داری؟] خدای عز و جل، حلال و حرامی وضع و چیزهایی را واجب کرده و مثل‌هایی زده و سنت‌هایی را مقرر داشته و برای امامی که به امر او قیام می‌کند، نسبت به اطاعتی که برای او واجب کرده، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته است تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن وقتیش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرار رسیدن موقعش جهاد کند. در صورتی که خدای عز و جل در باره شکار می‌فرماید: «وقتی که محرم هستید، شکار را نکشید» آیا کشتن شکار مهم‌تر است یا کشتن انسانی که خدایش محترم شمرده است؟ خدا برای هر چیز، موعدی معین کرده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «چون از احرام در آمدید، شکار کنید» و فرموده است: «شعائر خدا و ماه‌های حرام را حلال نکنید» و ماه‌ها را شماره معلومی قرار داد [دوازده ماه] و چهار ماه از آن را حرام کرد و فرمود: «چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نمی‌کنید». سپس فرمود: «چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را در هر کجا یافتید، بکشید.» پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است: «قصد بستن عقد زناشویی نکنید تا مدت مقرر به سر رسد» [= عده زن سپری شود].

«فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا فَإِنْ كُنْتَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رِبَّكَ وَيَقِينٍ مِّنْ أَمْرِكَ وَتَبِيَانٍ مِّنْ شَأْنِكَ فَشَأْنَكَ وَإِلَّا فَلَا تَرْوَمَنَ أَمْرًا أَثْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ

شُبْهٰةٍ وَلَا تَتَعَاطَلْ رَوَالْ مُلْكٍ لَمْ تَنْقَضِ أَكُلُهُ وَلَمْ يَنْقُطْ مَدَاهُ وَلَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ
أَجَلَهُ فَإِنْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَانْقَطَعَ أَكُلُهُ وَبَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلُهُ لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ وَتَتَابَعَ
النِّظَامُ وَلَأَعْقَبَ اللّٰهَ فِي التَّابِعِ وَالْمُتَبَعِ الذَّلِّ وَالصَّغَارِ؛ پس، خداوند برای هر
چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته‌ای مقرر داشته است. اکنون اگر تو از
پروردگارت گواهی و نسبت به امر خود یقین داری و کار نزد تو، روشن است، خود
دانی؛ و گرنه امری را که نسبت به آن شک و تردید داری، از آن فاصله بگیر و
برای از میان رفتن سلطنتی که روزی اش را تمام نکرده و به پایان خود نرسیده و
موعد مقرر ش نیامده است، قیام مکن، که اگر پایانش برسد و روزی اش بريده
شود و موعد مقرر ش برسد، حکم قطعی بريده می‌شود [و فاصله‌ای که بين آن
سلطنت و دولت حق وجود دارد، بريده می‌شود] و نظام حق پیوسته می‌گردد و
خدا برای فرمانده و فرمانبر (دولت باطل) خواری و زیونی در پی آرد.»

«أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَثِيَّةٍ فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمُتَبَعِ أَتُرِيدُ يَا
أَخِي أَنْ تُخْيِي مِلَّةَ قَوْمٍ . قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَعَصَوْا رَسُولَهُ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ
هُدًى مِنَ اللّٰهِ وَادَّعُوا الْخِلَافَةَ بِلَا بُرْهَانٍ مِنَ اللّٰهِ وَلَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ أُعِيذُكَ بِاللّٰهِ يَا
أَخِي أَنْ تَكُونَ غَدًا الْمُتَصْلُوبَ . بِالْكُنَاسَةِ ثُمَّ ازْفَصَتْ عَيْنَاهُ وَسَالَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ
قَالَ اللّٰهُ يَبْيَنَنَا وَبَيْنَ مَنْ هَتَّكَ سِرْتَنَا وَجَحَدَنَا حَقَّنَا وَأَفْشَى سِرَّنَا وَنَسَبَنَا إِلَى
غَيْرِ جَدِّنَا وَقَالَ فِينَا مَا لَمْ تُؤْلِهُ فِي أَثْفِسَنَا^۱؛ به خدا پناه می‌برم از امامی که از
وقت شناسی گمراه گردد، [وقت قیام و خروج خود را نشناسد] و فرمانبران

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۵۷



نسبت به آن از فرمانده داناتر باشند. برادرم! تو می‌خواهی ملت و آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافرشدن و پیغمبرش را نافرمانی کردند و بدون رهبری از سوی خدا، پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش، ادعای خلافت کردند؟ برادرم! تو را در پناه خدا می‌برم از این که فردا در کناسه به دارآویخته شوی. آن‌گاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد و فرمود: خدا داوری کند میان ما و آن که پرده ما را درید و حق ما را انکار و راز ما را فاش کرد و ما را به غیر جدمان نسبت داد و در باره ما چیزی گفت که خود نگفته‌یم.»

برای فهم این روایت به مرآة العقول^۱ فی شرح أخبار آل الرسول(ج ۴، ص ۱۱۸) مراجعه کنید. این روایت ظاهرش قدح و مذمت است؛ هرچند، مشکل سندی دارد. مرحوم مجلسی این روایت را «مجھول» می‌داند؛ ضمن این‌که روایت «عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ بْنِ دَأْبٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ [إِثْلَا]» «مرسله» است.

۱. مرحوم مجلسی در ذیل این روایت، بیانی دارند که ما آن بیان را در جلسه یازدهم (۱۲/۹۲/۱۸) توضیح دادیم.

جلسه سیزدهم

مقدمه

آخرین روایتی که در مورد مذمت زید مطرح شده، روایتی است که مرحوم کلینی در جلد اول کتاب شریف کافی، بابُ الْاَصْطِرَارِ إِلَى الْحُجَّةِ، نقل می‌کند:

روایت هشتم در ذم قیام زید

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَنَّ رَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الْمُصَدَّقَةَ بَعْثَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَحْفَفٌ قَالَ فَأَشَيَّثُهُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِنَّا أَخْرُجْ مَعَهُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ حَرَجْتُ مَعَهُ قَالَ فَقَالَ لِي فَإِنَّا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أَجَاهِدُ هُؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَأَخْرُجْ مَعِي قَالَ قُلْتُ لَا مَا أَفْعُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي أَتَرَغَبُ بِنَفْسِكَ عَنِّي قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ

۱. «إن طرقك طارق منا» اي دخل عليك بالليل خوفاً من الظلمة طارق منا أهل البيت يدعوك إلى معاونته في رفع شر الظلمة أخرج معه لمعاونته؟ وقد يطلق الطارق على مطلق النازل ليلاً كان أو نهاراً فقلت له: إن كان أباك أو أخيك «اي إن كان الطارق أو مرسله إماماً مفترض الطاعة كأبيك وأخيك يدعوني إلى الخروج معه خرج معه» (مجلسي، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲، ص ۲۷۸).

۲. «إنها هي نفس واحدة لا يليس لها نفسان إن أتلفت إحداها في معصية الله تداركت بال الأخرى طاعة الله».

فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ نَاجٍ وَالْخَارُجُ مَعَكَ هَالِكٌ وَإِنْ لَا تَكُنْ اللَّهُ حُجَّةٌ فِي الْأَرْضِ
فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ وَالْخَارُجُ مَعَكَ سَوَاءٌ»

احول می‌گوید: زید بن علی بن حسین عليه السلام زمانی که متواری و پنهان بود،
مرا خواست؛ نزدش رفتم؛ به من گفت: ای ابا جعفر! اگر از ما خانواده کسی
[برای یاری] نزد تو آید چه جواب می‌دهی؟ آیا با او به جبهه جنگ می‌روی؟
به او گفتم: اگر پدرت یا برادرت مرا بخواهند، می‌روم. زید گفت: من
می‌خواهم به جنگ این قوم بروم، با من بیا! گفتم: نه، قربانت گردم. به من
گفت: جان خودت را بمن ترجیح می‌دهی؟! گفتم: من یک نفرم [و یک جان
بیش ندارم]. اگر در روی زمین امامی باشد جز تو، هر کس از تو کناره گیرد،
نجات می‌یابد و هر کس با تو آید هلاک می‌شود و اگر برای خدا، امامی روی
زمین نباشد، کسی که از تو کناره کند، با کسی که تو را همراهی کند، برابر است.
«قَالَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلَى الْجِنَانِ فَيَقُولُنِي الْبَصَعَةَ
السَّمِيمَةَ وَيُبَرِّدُ لِي الْلُّقْمَةَ الْحَارَّةَ حَتَّى تَبُرُّدَ شَفَقَةً عَلَى وَمَمْ يُشْفِقُ عَلَى مِنْ حَرِّ
النَّارِ إِذَا أَخْبَرَكَ بِاللَّذِينَ وَمَمْ يُخْرِنِي بِهِ؛ زید به من گفت: ای ابا جعفر! من با پدرم
سر یک سفره می‌نشستم؛ او پاره گوشت چرب را برایم لقمه می‌کرد و لقمه داغ را
به عنوان دلسوزی، برایم سرد می‌کرد؛ آیا او از گرمی آتش دوزخ به من دلسوزی
نکرده است؟ و از روش دینداری به تو خبر داده؛ اما به من خبر نداده است؟!

فلا بد لي من أن أنظر لها ولا أضعها، وقيل: المعنى لست إلا رجلا واحدا ليس لي أتباع فلا ينفعك نصرتي، ومحتمل أن يراد أن الحجة نفس واحدة، ومعلوم أن أخاك أو ابن أخيك حجة فكيف تكون أنت حجة، والأول أظهره» (همان، ص ٢٧٩).

«فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْكَ مِنْ حَرِّ النَّارِ مُخْبِرَكَ خَافَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ فَتَدْخُلَ النَّارَ وَأَخْبَرَنِي أَنَا فَإِنْ قِيلَتْ نَجْوَتْ وَإِنْ لَمْ أَقْبِلْ لَمْ يُبَالِ أَنْ أَدْخُلَ النَّارَ؛ عرض کرد: قربانی گردم، چون از آتش دوزخ به تو دلسوزی کرده، خبرت نداده است؛ زیرا می‌ترسید که تو نپذیری و به آن سبب به دوزخ وارد شوی؛ ولی به من خبر داده که اگر بپذیرم، نجات یابم و اگر نپذیرم از دوزخ رفتن، من باکی بر او نباشد [؛ زیرا هر چه باشم فرزند او نیستم]».

۱- *لِيُوسُفَ يَا بْنَ لَا تَفْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِحْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا لَمْ يُخْبِرُهُمْ حَقَّيْ كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَلِكِنْ كَتَمْهُمْ ذَلِكَ فَكَذَا أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ؛ سپس به او گفت: قربانی گردم، شما بهترید یا پیغمبران. فرمود: پیغمبران، گفت: یوسف به یعقوب می‌گوید: داستان خوابت را به برادرات مگو، مبادا برایت نیرنگی بزنند. او خوابش را نگفت و پنهان داشت که برایش نیرنگی نریزند، همچنین پدر تو مطلب را از تو پنهان کرد؛ زیرا بر تو بیم داشت».*

«فَالْفَقَالَ أَمَا وَاللهِ لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْكِدَيْنَةِ أَنِّي أُفْتَلُ وَأَصْلَبُ بِالْكُنَاسَةِ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَشْلٌ وَصَلْيٌ فَحَاجَبْتُ فَحَدَّثَتْ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَائِدًا بِعَقَالَةِ زَيْدٍ وَمَا قُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي أَخْذِنَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شَمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ وَلَمْ تَشْرُكْ لَهُ مَشْلَكًا يَسْلُكُهُ؛ زید فرمود: اکنون که چنین می‌گویی، بدان که مولایت [= امام صادق] در مدینه به من خبر داد که من کشته می‌شوم و در کناسه کوفه به دار زده

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۱۷۴.

می شوم و خبر داد کتابی نزد اوست که کشتن و به دار رفتن من در آن نوشته است. احوال گوید: من به حج رفتم و گفت و گوی خودم را با زید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم؛ فرمود: تو که راه پیش و پس و راست و چپ وزیر و زیر را بر او بستی و نگذاشتی به راهی قدم بردارد [یعنی محاکومش کردی].»

مفاد روایت

ظاهر روایت این است که مذمت زید است. بارها گفته ایم که در مورد شخصیت و جلالت زید، کسی از شیعه تردید ندارد. لذا حدیثی که در مذمت زید وارد شود، در اعتبارش هیچ تأملی نمی کنند؛ مثلاً مرحوم خویی در شرح عروة الوثقی -باب صلاة بر میت^۱- روایتی را نقل می کند که در سندش، زید است. ایشان می فرماید: شأن و جلالت زید بالاست و ما هیچ بحثی در آن، نداریم. نظر همین است. پس باید روایات ذامه را توجیه کرد.

بررسی سند روایت

مجلسی در مرآة العقول، می فرماید: «موثق كال صحيح». ^۲

بیان مرحوم خوئی

«أقول: هذه الرواية وإن كانت بحسب السند قوية إلا أن دلالتها على قدح زيد تتوقف على دلالتها على عدم اعتراف زيد بوجود حجة غيره وإنه لو كان لا يخبره أبوه بذلك وقد ناظره الأ Howell (مؤمن الطاق) في ذلك وذكر أن عدم إخبار أبيه

۱. خویی، ابوالقاسم، التتفییح فی شرح العروة الوثقی، ج ۹، ص ۲۴۸.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲، ص ۲۷۷.

إِيَّاه بِذَلِكَ كَانَ شَفْقَةً مِنْهُ عَلَيْهِ وَهَذِهِ فَاسِدَةٌ جَزْمًا؛ اِيَّاه رَوَايَتُ، گرچه از نظر سند قوی است؛ زمانی حاکی از قدح زید است که خود روایت دلالت کند بر این که زید به امامت غیر از خودش اعتراف نداشته است و اگر امامتی بود، امام زین العابدین به ایشان خبر می‌داد و مؤمن الطاق هم مناظره کرده که امام هست؛ ولی پدرت به دلیل دلسوزی بر توبه تو خبر نداده است تا گمراهاتر نشوی [اگر بخواهیم چنین برداشتی داشته باشیم] یقیناً فاسد است».

«بيان ذلك: أن الأحول كان من الفضلاء المبرزين وكان عارفاً بمقام الإمامة و مزاياها فكيف يمكن أن ينسب إلى السجاد عليه السلام أنه لم يخبر زيداً بالإمام بعده شفقة منه عليه و هل يجوز إخفاء الإمامة من جهة الشفقة النسبية على أن زيداً و العياذ بالله . لو كان بحيث لو أخبره السجاد عليه السلام بالإمام بعده لم يقبله فهو كان من المعاندين فكيف يمكن أن يكون . مع ذلك . مورداً لشفقة الإمام عليه السلام؟؛ مؤمن طاق از فضلایی بود که به مقام امامت و شؤون امامت عارف بود . پس چگونه ممکن است که به امام سجاد نسبت دهد که امام از امامت خود به زید - به سبب شفقت بر فرزندش در صورت عدم پذیرش - خبر نداده است . آیا واقعاً اخفای امامت از جهت شفقت جائز است؟»

پس باید کلام را توجیه کرد:

«فالصحيح أن الرواية غير ناظرة إلى ذلك بل المراد بها أن زيداً حيث طلب من الأحول الخروج معه وهو كان من المعاريف وكان في خروجه معه تقوية لأمر زيد اعتذر الأحول عن ذلك بأن الخروج لا يكون إلا مع الإمام والإفلاخارج يكون حالاً كما والمتخلف ناجياً و حينئذ لم يتمكن زيد من جوابه بأنه مأذون من قبل الإمام وأن خروجه بإذنه لأنه كان من الأسرار التي لا يجوز له كشفها أجابه بنحو آخر وهو أنه

عارف بوظيفته وأحكام دينه واستدل عليه بأنه كيف يمكن أن يخبرك أبى بمعالم الدين ولا يخبرني بها مع كثرة شفقتة على وأشار بذلك إلى أنه لا يرتكب شيئاً لا يجوز له إلا أنه لم يصرح بالإذن خوفاً من الانتشار وتوجه الخطر إلى الإمام عليه السلام ولكن الأحوال لم يفهم مراد زيد فقال: عدم إخباره كان من شفقتة عليك وأراد بذلك: أنه لا يجوز لك الخروج بدون إذن الإمام وقد أخبرني بذلك السجاد ولم يخبرك بذلك شفقة منه عليك فتحير زيد في الجواب فقال والله لئن قلت ذلك لقد حدثني صاحبك بالمدينة أنى أقتل وأصلب بالكتناسة وأراد بذلك بيان أن خروجه ليس لطلب الرئاسة والزعامة بل هو يعلم بأنّه يقتل ويصلب فخروجه لأمر لا يريد بيانه؛ پس صحيح این است که روایت به این جریان ناظر نمی باشد. زید از مؤمن الطاق طلب همکاری کرد و اگر مؤمن الطاق خروج می کرد، برای زید، مایه تقویت بود. زید اینجا نتوانست، به او تصريح کند که از امام اجازه دارم چون رازی بین او و بین امام صادق بوده است و نباید کشف بشود [در مسئله مختار نیز، نظر من این است که خود امام پشت قضیه بودند؛ ولی موقعیت، اجازه تصريح نمی داده است].

به هر حال چون زید نتوانست، مسئله را صریحاً بیان کند [چه بسا برای حفظ جان امام، کسی نباید از این راز خبردار می شد؛ چون اگر حکومت می فهمید که قیام با دستور امام بوده است، جان حضرت به خطر می افتاد]. چون نتوانست آن را صریحاً بیان کند؛ آن را به گونه دیگری بیان کرد [و این هم کنایه است که من تابع و مقلد و وظیفه شناسم. تو می دانی امام کیست، من نمی دانم؟ قطعاً پدرم گفته است. با اشاره می خواهد بگوید که جز در چارچوب تکلیفم، کاری نمی کنم.] مؤمن الطاق فاضل و عالی است و باید مطلب غیر مستقیم زید را متوجه شود؛ ولی

نتوانست مطلب را با رموز و اشاره بگیرد. برای همین جواب دیگری داد و منظورش این بود که بدون اجازه امام حق خروج نداری. زید بیان کرد که امام صادق سرنوشت قیام مرا گفته و همین معلوم است که قیام من برای دنیا نیست؛ هر چند مؤمن الطاق، کنایه را متوجه نشد و مناظره را پیش امام برد.

«هذا و إن الأحول لم يصل إلى ما أراده زيد فحج و حدث أبا عبد الله عليه السلام، بالقصة وأما قول أبي عبد الله عليه السلام أخذته من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شاله ومن فوق رأسه ومن تحت قدميه ولم تترك له مسلكاً يسلكه فهو لا يدل على قدح زيد وإنما يدل على حسن مناظرة الأحول في عدم إجابته زيداً في الخروج معه حيث إنه لم يكن مأذوناً في ذلك من قبل الإمام عليه السلام والمفروض أنه لم يكن عالماً بأن زيداً كان مأذوناً من قبله؛ پس احول به مراد زيد پی نبرد و بعد به حج رفت و قصه دیدار خود را برای امام صادق بیان کرد. امام فرمود: همه راهها را براو بستی. مطلبی که امام گفت، ذم زید نیست، بلکه حسن بحث مؤمن الطاق است که زیر بار زید نرفتی و خودت راه نجات دادی؛ زیراً مؤمن الطاق که اذن خروج نداشته و از اذن زید هم مطلع نبوده است، پس به وظیفه اش عمل کرده است».

«وَيُؤكِّد مَا ذَكَرْنَا مَا فِي عَدَةٍ مِّن الْرَوَايَاتِ مِنْ اعْتِرَافِ زَيْدٍ بِإِمَامَةِ أَئْمَّةِ الْهُدَى لِعَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ تَقْدَمَتْ جَمْلَةٌ مِّنْهَا فَتَحَصَّلُ مَا ذَكَرْنَا أَنَّ زَيْدًا جَلِيلٌ مَمْدُوحٌ وَلَيْسَ هُنَا شَيْءٌ يَدْلِي عَلَى قَدْحٍ فِيهِ أَوْ أَخْرَافَهُ؛ وَمَحْقِقًاً أَزْآنَچَهُ مَا ذَكَرْ كَرْدِيْمَ. بَنَا بَرْ تَعْدَادِي از روایات . زید به امامت ائمه هدا، اعتراف داشته است و نتیجه کلام

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۵۵.

این است که زید جلیل و ممدوح است و چیزی که بر انحراف و قدح او باشد، دلالت نداریم».

پس نظر مرحوم خویی این است که هم زید و هم قیامش مورد تأیید است.

نتیجه کلی

همه روایاتی که مفادشان، مذمت زید بود . جز این روایت . مشکل سندی داشتند. این روایت نیز از نظر سندی مشکلی نداشت؛ اما از لحاظ دلالت، قابل مناقشه بود، پس همه روایات ذامه، مشکل سندی و یا دلالی دارند.



جلسه چهاردهم

مقدمه

بحث ما بررسی روایاتی بود که برای عدم مشروعیت قیام قبل از ظهرور امام زمان ع، به آن ها استدلال شده بود. یکی از روایاتی که فراوان به آن استناد می کنند، روایتی است که مرحوم کلینی در کافی شریف، آن را بیان کرده است:

روایت سوم ناهی از قیام

«عَنْهُ عَنْ أَمْدَنْ حُمَّدِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلَ قَالَ: كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ أبو بصیر از امام صادق ع چنین روایت می کند: هر پرچمی که پیش از قیام حضرت قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت و سرکش است که در برابر خدای عز و جل [چون بت های ساختگی] پرستیده می شود.»

اولین کسی که این روایت را در کتابش نقل کرده، مرحوم کلینی است. شکی نداریم که کتاب شریف روضه از خود کلینی است. تشکیکی که از بعضی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

متاخران^۱ شنیده شده، ظاهراً بی مورد است. بزرگانی مثل شیخ طوسی و صاحب معالم العلما و نجاشی تصریح کرده و حتی عناوین ابواب را هم بیان کرده و گفته‌اند که این کتاب جزء کافی شریف است. البته این سخن به این معنا نیست که تمام روایات کافی صحیح است.^۲

منابع روایت

کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵
نعمانی، الغيبة، ص ۱۱۵، ح ۹ (در سند مقداری تفاوت دارد؛ ولی متن همین است)؛

۱. این شبهه در مستدرک از طرف ملا خلیل قزوینی بیان شده و خود مرحوم نوری به آن جواب می‌دهد: «ولكن في رياض العلماء في ترجمة العالم الجليل المولى خليل القزويني: و من أغرب أقواله القول بأن الكافي بأجمعه قد شاهده الصاحب إليشاد واستحسنه، وأنه كلّ ما وقع فيه لفظ: (و روی) فهو مروی عن الصاحب إليشاد بلا واسطة، وأن جميع أخبارها حق واجب العمل بها، حتى أنه ليس فيه خبر للثقة ونحوها، وأن الروضة ليس من تألف الكلینی، بل هو من تأليف ابن إدريس و ان ساعده في الأخير بعض الأصحاب، وربما ينسب هذا القول الأخير إلى الشهید الثانی، ولكن لم يثبت».

جواب مرحوم نوری: «ولا يخفى ما في الكلام الأخير بعد تصريح هؤلاء الأعلام و اتخاذ سياق الروضة وسائر كتب الكافي وعدم وجود ما ينافيه وما به يصلح نسبته إلى الحلي و نقل الأصحاب عنها قدیما و حدیثا کنقولهم عن غيرها من كتب الكافي والله العاصم ومنه التوفيق» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة، ج ۳، ص ۵۳۶).

به نظر بنده اصلًا، به طرح شبهه و جواب شبهه نیازی نیست؛ چون انتساب کتاب، کاملاً واضح است.

۲. خدمت «آیت الله خرسان» یکی از بزرگان نجف اشرف اشرف در سفر زیارتی نوروز بودیم که ایشان هم تاکید داشت که ما نگفته‌یم و نمی‌گوییم تمام کافی شریف صحیح است. ما این حرف را نمی‌زنیم و این حرف اخباریان است. هر کتابی جز قرآن کریم یا خذ و یترک! بعضی از مطالبش اخذ می‌شود و بعض از مطالبش را اخذ نمی‌کنیم. فرمایش مرحوم خوبی رادر مقدمه کتاب شریف معجم بینیل، ایشان می‌فرماید: کسانی که می‌گویند همه کافی صحیح است این حرف درستی نیست.



شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲؛

مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۳ (مرحوم مجلسی)، معاصر مرحوم حر عاملی هستند و از هم روایت هم نقل می‌کنند، اثبات الهدایة روایاتی را از بحار الانوار، نقل می‌کند و تصدیق هم می‌کند؛

فیض کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۲۴۹.^۱

سنده روایت

«عَنْ أَمْدَادِ بْنِ حُمَّادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مَحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ».

حسین بن مختار مشکل دارد.

گاهی اوقات که می‌گوییم روایات ناهی از قیام مشکل سندی دارند، شاید برای برخی تازگی داشته باشد و لذا می‌گویند روایات را صاحب وسائل الشیعه نقل کرده است. بله؛ ایشان نقل کرده است؛ ولی مگر ایشان تعهد کرده که

۱. مرحوم فیض، همان روایات کتب اربعه راییان می‌کنند و گاهی بیاناتی نیز ذیل روایات، نقل می‌فرماید که انصافاً ارزشمند است؛ مخصوصاً اگر چاپ‌های قدیمی سه جلدی را داشته باشید، مزید بر فایده است و بیانات مرحوم شعرانی را هم دارد. حالا چرا واقعی مثل کتاب‌های دیگر بروز و ظهور نداشته است؟ از مرحوم والد وقتی در این مورد سؤال کردم، تعبیرشان این بود که تبویب را به هم زده است و تبویب ایشان، غیرمألوف است، تبویب واقعی، مثل تبویب وسائل نیست. صاحب شرایع اولین کسی بود که کتاب‌های فقهی را این طور تبویب کرد. کتاب‌های قبل از محقق حلی این تبویب را ندارند. فرمایش آیت الله العظمی شیخ محمد علی اراکی را که از اعاظم دینی ما بوده است، بیینید که چقدر محقق حلی تبویب‌های متین، حساب شده و فنی بوده است که بعد از ایشان هر کس کتاب فقهی نوشته، طبق همان تبویب حرکت کد و حتی کتاب‌های حدیثی مثل کتاب شریف مرحوم حر عاملی باز همان تبویب است.



هرچه نقل کند، صحیح باشد؟ به فرض، اگر هم صحیح باشد، نظر خودشان است. در همین باب نگاه کنید، چنین عنوانی ملاحظه می‌شود: «باب حکم الخروج بالسیف»، نه باب حرمة الخروج بالسیف. اصلاً عناوین وسایل، فتاویٰ خودشان است. گاهی حکمی را از روایت استفاده می‌کنند و فتوا می‌دهند، مثلاً وجوب کذا، حرمت کذا، و اگر بفرمایند: باب حکم، بدان معناست که در این مورد نظری ندارند و به نتیجه نهایی نرسیده‌اند.

پس مشکل این روایت -خصوصاً حسین بن مختار- مشکل سندی است. راجع به ایشان دو نظر است: عده‌ای او را تضعیف کرده‌اند. شیخ طوسی تصريح کرده که وی ثقه نیست و واقعی است. بر همین اساس، علامه حلی هم او را تضعیف کرده است. محقق حلی در کتاب شریف خود، «المعتبر» روایتی را نقل می‌کند که در سندش همین فرد است و روایت را به دلیل او «تضییف» می‌کند. جمع دیگری مثل مرحوم شیخ بهایی در مشرق الشمسین در ذیل روایتی می‌فرماید: به این روایت نمی‌شود استناد کرد؛ چون در سندش حسین بن مختار است که واقعی است.^۱

عده‌ای، مثل ابن عقده، حسین بن مختار را قبول دارد. ابن عقده خودش مشکل عقیدتی دارد و زیدی است؛ ولی مورد وثوق است. مرحوم نعمانی در مقدمه الغيبة از ایشان تعبیرات مهمی دارد و همچنین شیخ طوسی و دیگران.

۱. سؤال یکی از دانش پژوهان: شاید بگوییم که این روایت را قبل از انحراف، نقل کرده است؟ این مبناست. یاد می‌آید زمانی که درس رجال آیت الله شبیری زنجانی می‌رفتیم، ایشان بین قبل از انحراف و بعد از انحراف، تفاوت می‌گذشتند. کبرویا این حرف خوبی است؛ ولی از کجا معلوم که روایت را قبل از انحراف نقل کرده است. باید قراین بر این مسئله، احراز شود.



بيان مرحوم خوئي

«و حکى العلامة في الخلاصة، عن ابن عقدة، عن علي بن الحسن: أنه كوفي، ثقة.
أقول: ذكره العلامة في القسم الثاني من الباب من فصل الحاء و ترك العمل
بروايته من جهة بنايه على أنه واقفي؛ علامه حلی در بخش دوم خلاصة الاقوال
نظر ابن عقدة را مطرح می کند و می گوید: حسين بن مختار واقفى است. ابن
عقدة به نقل از على بن الحسن، او راثقه می داند؛ ولی بعد می فرماید: من به
روايات او عمل نمی کنم؛ چون واقفى است.»

«والأصل في ذلك شهادة الشيخ في رجاله على وقته ويرده؛ اصل انتساب به
واقفى بودن حسين بن مختار به شيخ طوسی در رجال شان برمی گردد و این،
قابل مناقشه است.».

«اولاً: أن الوقف لا يمنع العمل بالرواية بعد كون راويها ثقة، و الحسين بن المختار ثقة
كما عرفت؛ اولاً، صرف واقفى بودن . به شرط ثقه بودن راوي . مانع از عمل به
روايت او نمی شود و حسين بن مختار ثقه است؛ همان طور که دانستيم (به
عبارة) دیگر، انحراف در مذهب موجب ضعف نمی شود. منافاتی ندارد که
صدق و راستگو باشد؛ ولی منحرف باشد. مثل افرادی که عامی هستند، مثل
غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث؛ ولی قبولشان دارند).

«وثانياً: أنه لم يثبت وقفه لشهادة المفيد بأنه من أهل الورع من الشيعة و روی في
الكافی:الجزء ۱ كتاب الحجة ۴ في باب الإشارة و النص على أبي الحسن الرضا علیه السلام
(٧٢)، الحديث ۹ بسند صحيح، عن الحسين بن المختار وصية الكاظم علیه السلام إلى أبي
الحسن الرضا علیه السلام؛ دوم: واقفى بودن ایشان ثابت نیست، چون شیخ مفید
شهادت داده است که وی از پرهیزکاران شیعه است؛ ضمناً ایشان طبق روایت

کافی، ناقل روایت نص بر امامت امام رضا از قول امام کاظم، می باشد؛ چون
واقفی ها امامت امام رضا را قبول ندارند».

و رواه الصدوق بسندين صحيحين مثله العيون: باب نص أبى الحسن موسى
بن جعفر^ع، على ابنه الرضا على بن موسى بن جعفر^ع بالإمامية والوصية (۴)،
الحاديـث ۲۳ و ۲۴، و هذا لا يجتمع مع وقفـة؛ و هـمـچـنـینـ شـیـخـ صـدـوقـ،ـ به دـوـ سـنـدـ
صـحـيـحـ درـ كـتـابـ العـيـونـ خـودـ،ـ هـمـیـنـ روـایـتـ رـاـزـ حـسـینـ بنـ مـخـتـارـ نـقـلـ مـیـ کـنـدـ
وـ اـيـنـ روـایـاتـ،ـ باـ وـاقـفـیـ بـودـنـ حـسـینـ بنـ مـخـتـارـ،ـ جـمـعـ نـمـیـ شـودـ».

على أن سكوت النجاشي والشيخ نفسه في الفهرست، من ذكر مذهبـهـ وـ
الغمضـ فيهـ شـاهـدـ عـلـىـ عدمـ وـقـفـةـ؛ـ وـ دـيـگـرـ اـيـنـ کـهـ،ـ نـجـاشـیـ وـ شـیـخـ طـوـسـیـ درـ
رـجـالـ شـانـ،ـ اـزـ مـذـهـبـ حـسـینـ بنـ مـخـتـارـ،ـ سـخـنـ نـگـفـتـهـ اـنـدـ وـ هـمـیـنـ عدمـ بـیـانـ
مـذـهـبـ،ـ شـاهـدـ بـرـ وـاقـفـیـ بـودـنـ حـسـینـ بنـ مـخـتـارـ اـسـتـ».

وـ کـیـفـ کـانـ فـالـرـجـلـ مـنـ الثـقـاتـ بلاـشـکـالـ؛ـ وـ بـهـ هـرـ حـالـ،ـ بـدـونـ شـکـ،ـ
حـسـینـ بنـ مـخـتـارـ ثـقـهـ اـسـتـ».

در جواب مرحوم خوئی باید گفت که طبق مبنای شما، انحراف در مذهب
موجب ضعف نمی شود؛ البته به شرطی که وثاقت راوی ثابت شده باشد. شما از
کجا وثاقت حسین بن مختار را به دست آورده اید تا مبنای خودتان را در مورد او،
جاری کنید؟ و از طرفی تصريح شیخ طوسی به واقفی بودن او قرینه است براین که
سکوت او در فهرست، شاهد بر عدم انحراف او نیست، بلکه او واقفی است.

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۵۵.

جلسه پانزدهم

مقدمه

موضوع سخن، حکم قیام‌های قبل از ظهور امام زمان ع بود. بعضی برای عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی به روایاتی استناد کرده‌اند که یکی از آن‌ها، روایت «كُلُّ رَأْيٍ شُفِعٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحُبُهَا طَاغُونْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ»^۱ است که از امام صادق نقل شده است. ما در جلسه قبل، در مورد سند روایت بحث کردیم و در ادامه تتمه آن را بیان می‌کیم:

بررسی سند روایت

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّبَنْ قَالَ...»

یکی از روات در سند روایت، حسین بن مختار است که در ایشان اختلاف است. بعضی از معاصران مثل مرحوم خویی و مرحوم مامقانی و حتی مرحوم تستری، ایشان را توثیق می‌کنند. از طرفی دیگر، اشخاصی مانند علامه حلی، ایشان را تضعیف کرده و به نقل از علی بن فضال می‌گوید که دروغگو و متهم است. عده‌ای هم مثل شیخ طوسی، رمی به وقف کرده‌اند.

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.



بنابراین، قبول او به سادگی ممکن نیست؛ ضمن این‌که رد او کار آسانی نمی‌باشد؛ خصوصاً طبق مبنای ما که اکثار روایت، موجب قبول روایت راوی می‌شود و ایشان بیش از صد روایت در کتب اربعه دارد. شخصیتی چون شیخ مفید ایشان را توثیق کرده و او را جزء اجلا می‌شمارد. پس توثیق یا عدم ثاقبت حسین بن مختار مورد بحث است و اگر سند را هم پیذیریم، باز بحث دلالت مطرح است.

البته این روایت، به همین مضمون به طریق دیگری نیز از امام باقر وارد شده است. مرحوم نعمانی در الغيبة، سه روایت را با سه سند نقل می‌کند که قیام قبل از ظهرور را مردود می‌شمارد.^۱

روایت چهارم ناهی از قیام

(روایت اول الغيبة نعمانی)

«وَأَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَمْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ رَبَاحٍ الزَّهْرَىٰ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَاسِ بْنُ عِيسَى الْحُسَيْنِيٌّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَالِكٍ بْنِ أَعْيَنَ الْجَهْنَىٰ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ رَأْيَةِ الْقَائِمِ عليه السلام صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛^۲ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ازْ احْمَدْ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ رَبَاحٍ زَهْرَىٰ ازْ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبَّاسٍ بْنُ عِيسَى حَسِينِي ازْ حَسَنِ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَهَ وَ اوازْ پَدْرَش وَ او ازْ مَالِكِ بْنِ اعْيَنَ جَهْنَىٰ وَ او ازْ ابِي جَعْفَرِ اِمام

۱. این سه روایت را مرحوم نعمانی در کتاب الغيبة، ص ۱۱۴ باب ۵ حدیث ۹ و ۱۱ و ۱۲ نقل کرده است.

۲. نعمانی، ابن ابی زینب، الغيبة، ص ۱۱۴.

باقر^ع چنین نقل می‌کند: هر پرچمی که پیش از پرچم حضرت قائم برآفراشته شود، پرچمدارش طاغوت و نا حق است».

حسن بن علی بن ابی حمزه بطائی از پدرش نقل می‌کند و پدرش از بنیان گزاران واقفیه است، تا جایی که ابن غضائی گفته است : «أصل الوقف، وأشدّ الخلق عداوة للولى من بعد أبي إبراهيم^ع»؛^۱ دشمن‌ترین دشمنان امام رضا است».

۱. ۲.
جذب
معجزه

مرحوم خوئی در مورد ایشان می‌فرماید:
«الجهة الثانية في بيان حاله من جهة الوثاقة وعدمه المعروف أنه ضعيف». (معروف است که ضعیف است).

«وقيل إنه ثقة واستدل على ذلك بوجوه...» فلا يكُن الحكم بوثاقته وبالنتيجة يعامل معه معاملة الضعيف». ^۲

مرحوم آقای خویی، شش وجه برای اثبات وثاقتش از زبان دیگران بیان می‌کند و در نهایت می‌فرمایند که حکم به وثاقت ایشان ممکن نیست و او ضعیف است.

البته نظر ما قبلًا همین بود که پدر را. علی بن ابی حمزه بطائی. ضعیف می‌دانستیم؛ ولی در مباحث فقهی مان، تجدید نظری کردیم و به مناسبتی، بحث مفصلی را در مورد ایشان در خارج فقه مطرح کردیم و از نظر قبل برگشتیم. ایشان بالغ بر پانصد روایت در کتب اربعه دارد و کسی که پانصد

۱. ابن غضائی، الرجال، ص ۸۳.

۲. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۲۶.



روایت نقل می‌کند، بعید است این طور باشد که درباره‌اش نقل شده است. پس روایتش - به شرط عدم معارض - مقبول است؛ ولی به هر حال، در سند این روایت، علی بن ابی حمزة محل بحث است و مشهور این است که او را قبول نمی‌کنند. البته این که ما او را ثقه بدانیم، بحث دیگری است. پس نمی‌توان گفت که اسناد روایات ناهی از قیام، صحیح هستند و مشکلی ندارند. بعضی از بزرگان، از همان ابتدا روایت را رد می‌کنند.

روایت پنجم ناهی از قیام

(روايت دوم الغيبة نعماني)

«وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارِ بِقُمَّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَانَ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِنِ مُسْكَانٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنِ الْجُهْنَى قَالَ سَعْثُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ^ع يَقُولُ كُلُّ رَأْيٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ^ع صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ». ^۱

بورسی سند روایت

وثاقت محمد بن حسان رازی (یکی از روایت) ثابت نیست و ابن غضائی تصویری دارد که او ضعیف است؛ هر چند ما به کتاب ایشان و مطالبی که به ایشان نسبت می‌دهند، اعتمادی نداریم و تضعیف محمد بن حسان رازی به استناد حرف او نمی‌باشد، بلکه وثاقتش برای ما ثابت نیست.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیبه، ص. ۱۱۴.

فالرجل لم تثبت وثاقته وإن كان ضعفه لم يثبت أيضا، فإن عبارة النجاشي لا تدل على ضعفه في نفسه وتضعيف ابن الغضائري لا يعتمد عليه، لأن نسبة الكتاب إليه لم تثبت.^۱

البته غير از محمد بن حسان رازى، افراد دیگرى هم در روایت هستند که مجھول می باشند.

روایت ششم ناهی از قیام

(روایت سوم الغيبة نعمانی)

وَأَخْبَرَنَا عَلَيْ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدِينِيِّجُوْ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَغِيْنَ الْجَهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ يَقُولُ كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ أَوْ قَالَ تَخْرُجُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَاءِمِ صَاحِبُهَا طَاغِوتُ.^۲

بورسی سند روایت

در این سند هم، افرادی هستند که مشکل دارند، مانند علی بن احمد بنندنیجی که به ضعف او تصریح شده است. مرحوم خوئی در مورد او می فرماید: «البندینجی أبو الحسن سکن الرملة ضعیف متهاافت (تناقض گو) لا یلتفت إلیه ذکره ابن الغضائري». ^۳

پس روایتی که از امام صادق نقل شده است: «كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۹۱.

۲. نعمانی، ابن ابی زینب، الغيبة، ص ۱۱۵.

۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۵۶ (مراجعةه کنید به خلاصه الأقوال، ۳۶۵).

الْقَائِم...»؛ طریق دیگری به همین مضمون دارد که به سه سند از امام باقر علیہ السلام نقل شده است و هر سه دارای مشکل هستند. ضمناً «مالک بن اعین جهنی» که در هر سه سند آمده، مورد بحث است.

بیان مرحوم مامقانی

مرحوم مامقانی می‌فرماید: در مورد «مالک بن اعین جهنی» سه قول است:

- قول اول: روایت او «صحیح» است (نظر علامه و شهید)؛
- قول دوم: او ممدوح است و حدیثش «حسن» است، این (نظر مرحوم مجلسی). دلیل «حسن» بودن حدیث او این است که توثیق صریحی ندارد.
- قول سوم: تضعیف وی است (نظر صریح جزایری) که مستفاد از قول شهید ثانی می‌باشد.

مرحوم مامقانی در اخر می‌فرماید: «و الأقوى هو الأقل ولا أقل من الثاني». ^۱
 اقوا همان قول اول است و یا این که حداقل به قول دوم متلزم می‌شویم.
 پس مرحوم مامقانی، ایشان را پذیرفته و توثیق می‌کند.

مالک بن اعین جهنی در کلام مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در جلد ۱۴ معجم، بحث مفصلی راجع به «مالک بن اعین جهنی» دارند. ایشان فرمایش شیخ طوسی، برقی و کشی راجع به او را نقل می‌کند؛ ولی در هیچ کدام، توثیقی نسبت به «مالک بن اعین جهنی» نشده است.
 مبنای مرحوم خوئی در ابتدا این بود که هر راوی از روات کامل الزيارت ثقه

۱. مامقانی، عبدالله، تنبیح المقال فی شرح معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۶ (چاپ قدیم).

است. البته باید به این نکته توجه کرد که منظور ابن قولویه (مؤلف کامل الزیارات) توثیق مشايخ بلاواسطه است و یا توثیق کل اسناد می‌باشد؟ ما مدتی اصرار داشتیم که توثیق کل اسناد است و بین توثیق عام و توثیق خاص تفاوتی نمی‌باشد؛ ولی بعد از تحقیق، متوجه شدیم که توثیق ابن قولویه به مشايخ خودش و کسانی که از آن‌ها نقل می‌کند، اختصاص دارد و مشايخ با واسطه را در برنمی‌گیرد. بنابراین، «مالک بن اعین جهنه» توثیق خاصی ندارد و کسی که می‌خواهد او را توثیق کند، باید مبنای «قبل» مرحوم خوبی را داشته باشد و ایشان هم، ظاهراً بر همین مبنای استناد می‌کند. ایشان می‌فرماید: «أقول: المتحصل مما ذكرنا أن مالك بن أعين الجهنفي لا ينبغي الشك في كونه شيئاً إمامياً حسن العقيدة، وهو ثقة بشهادة ابن قولوبيه، وعلىه فرواياته معتبرة».^۱

پس «مالک بن اعین جهنه» در طریق دوم این روایت، به استناد مبنای قبلی مرحوم خوبی، ثقه است. هر چند خود ایشان، از این مبنای برگشتند و در چاپ‌های بعد عبارات را تغییر دادند که در این صورت، «مالک بن اعین جهنه» توثیقی ندارد.

مرحوم خوبی روایاتی، راجع به «مالک بن اعین جهنه» نقل می‌کند که عمده‌تاً خودش راوی است. از این روایات می‌خواهند استفاده کنند که «مالک بن اعین جهنه» هم حسن العقیده و هم معتبر است.

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۵۸.



روایات مربوط به «مالک بن اعین جهنه» در کلام مرحوم خوئی

روایت اول:

«عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ حُمَّادٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ يَحْيَى الْخَلْيَى عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنَّمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مَالِكُ أَنَّمِّ شِيعَتُنَا أَلَا تَرَى أَنَّكَ تُفْرِطُ فِي أَمْرِنَا إِنَّهُ لَا يُقْدَرُ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ فَكَمَا لَا يُقْدَرُ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ كَذَلِكَ لَا يُعْدَرُ عَلَى صِفَتِنَا وَكَمَا لَا يُثْدَرُ عَلَى صِفَتِنَا كَذَلِكَ لَا يُقْدَرُ عَلَى صِفَةِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَى الْمُؤْمِنَ فَيُصَافِحُهُ فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْتَظِرُ إِلَيْهِمَا وَالذُّنُوبَ تَسْحَاتُ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَسْحَاثُ الْوَرْقُ مِنَ الشَّجَرِ حَتَّى يَفْرَقَا فَكَيْفَ يُقْدَرُ عَلَى صِفَةِ مَنْ هُوَ كَذَلِكَ؛ مالک جهنه می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای مالک! گمان میر که شما شیعیان در باره ما مبالغه می‌کنید. همانا خدا را نتوان وصف کرد، و چنان که خدا را نتوان وصف کرد، ما را نیز نتوان وصف کرد و چنان که ما را نتوان وصف کرد، مؤمن را نیز نتوان وصف کرد؛ زیرا مؤمن با مؤمن ملاقات می‌کند و به او دست می‌دهد. پس همواره خدا به آن‌ها توجه فرماید و گناهان از رخسارشان مانند برگ درخت فرو می‌ریزد تا از یک دیگر جدا شوند، پس چگونه وصف کسی که چنین باشد، می‌توان وصف کرد؟»

روایت دوم:

«عَنْ أَبِنِ مُسْكَانَ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنَّمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مَالِكُ أَمَا تَرَضَّحْتَ أَنْ تُقْيِمُوا الصَّلَاةَ وَتُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَتَكْفُوا وَتَذَلْلُوا الْجَنَّةَ يَا مَالِكُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ أَئْمَمُوا يَامَمٍ فِي الدُّنْيَا إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَلْعَنُهُمْ وَيَلْعَنُونَهُ إِلَّا أَنَّمِّ

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۱۸۰.

وَمَنْ كَانَ عَلَى مِثْلِ حَالِكُمْ يَا مَالِكُ إِنَّ الْمُسْتَقْبَلَةَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَشَهِيدٌ
إِنْزِلَةُ الصَّارِبِ بِسَيِّفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ مالک جهنی می گوید: امام صادق علیہ السلام به
من فرمود: ای مالک! آیا خشنود نیستید که نماز بخوانید و زکات بپردازید و [از
گناه] خوددار باشید و به بھشت بروید؟ ای مالک! هیچ مردمی نیستند که در
دین از کسی پیروی کنند، جز آن که روز قیامت آن پیشوا، آن مردم را العنت
کند و آنان نیز، او را العنت کنند، جز شما و هر که هم عقیده شما است. ای
مالک! به خدا سوگند هر که از شما براین امر [و عقیده] بمیرد شهید مرده و
همانند کسی است که در راه خدا شمشیر زده است».

این روایت، مدح «مالک بن اعین جهنی» است و به سلامت عقیده مالک اشاره
دارد: اما روای خودش است. ما مضمون روایت را با تمام وجود می پذیریم و به
سندهش نیز کاری نداریم؛ چون صلب عقاید ماست؛ ولی اگر راوی، روایتی را در
مدح خودش نقل کند، مرحوم خویی می گویند: مستلزم دور است؛ ولی امام
خمینی تعبیر دیگری دارد: «یشیر سوء الظن؛ نسبت به او سوء ظن پیدا می کنیم».

روایت سوم:

«وَعَنْ مَالِكِ الْجَهْنَيِّ قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ وَجَعَلْتُ أُفْكِرُ
فِي نَفْسِي وَأَقُولُ لَقَدْ عَظَمَكَ اللَّهُ وَكَرَمَكَ وَجَعَلَكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ فَالْتَّفَتَ إِلَيَّ وَ
قَالَ يَا مَالِكَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مَمَّا تَذَهَّبُ إِلَيْهِ؛^۲ مالک جهنی می گوید: من در خدمت
ابی جعفر علیہ السلام نشسته بودم؛ پس به جانب آن حضرت نظر کردم و در دل خود

۱. همان، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲. اربلی، کشف الغمة فی معرفة الأنتمة، ج ۲، ص ۱۴۰.

می‌گفتم: چه بزرگ ساخته خدای تعالیٰ تورا و گرامی گردانیده تورا و تورا حجت بر خلق خود قرار داده است. آن حضرت، به سمت من نگاه کرد و گفت: ای مالک! امر بزرگ تراز آن است که تو بر آن می‌روی». ^۱

این روایت را مرحوم اربلی (۶۹۲ق) در کتاب کشف الغمة نقل می‌کند. هم مرحوم اربلی شخص بزرگی است و هم کتاب او انصافاً ارزشمند است. مرحوم اربلی در بین عامه زندگی می‌کرد و برای این که آن‌ها به کتاب‌های ماتوجه کنند، با ادبیاتی خاص نوشت و با تعبیرات و ادبیات خاص خودش، حرفش را زده است. هیچ اشاره به جریان مقتول حسین علیه السلام نکرده است؛ ولی فقط، دو سطر حرف زده که هرکس آن روضه را ببیند، واقعاً منقلب می‌شود.^۲ مرحوم علامه امینی نسبت به ایشان می‌فرماید: «حیثیت به ثغور المذهب؛^۳ مربیان مذهب ما بود».

از این روایت نیز سلامت عقیده مالک جهنهی برداشت می‌شود. البته روایت دیگری وجود دارد که دال بر عدم سلامت عقیده وی می‌باشد:

روایت چهارم:

«عَنْ مَالِكِ الْجُهْنِيِّ قَالَ كُتَّابًا بِالْمَدِينَةِ حِينَ أَجْلَبَتِ الشِّيَعَةُ وَصَارُوا فِرْقَةً فَتَنَّحَّيْنَا عَنِ الْمَدِينَةِ نَاحِيَةً ثُمَّ خَلَوْنَا فَجَعَلْنَا نَذْكُرُ فَضَائِلَهُمْ وَمَا قَالَتِ الشِّيَعَةُ إِلَى أَنْ حَظَرَ بِبَالِنَا الرُّبُوبِيَّةَ فَكَا شَعَرْنَا بِشَيْءٍ إِذَا خَنْبَرَ بِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ وَاقْفُ عَلَى حَمَارِ فَلَمْ نَدْرِ مِنْ أَئِنَّ جَاءَ فَقَالَ يَا مَالِكُ وَيَا خَالِدُ مَتَى أَحْدَثْتُمَا الْكَلَامَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ فَقُلْنَا مَا حَظَرَ بِبَالِنَا إِلَّا السَّاعَةَ فَقَالَ أَعْلَمَا أَنَّ لَنَا رَبّاً يَكُلُونَا بِاللَّيْلِ وَالَّهَارِ نَعْبُدُهُ يَا

۱. همان، ص ۵۰۳.

۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۵، ص ۴۴۶.

مَالِكُ وَيَا خَالِدُ قُولُوا فِيَّا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ فَكَرَرَهَا عَلَيْنَا مِرَارًا وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى جَمَارِهِ؛^۱ مالک جهنی روایت می‌کند که ما جماعت شیعیان در مدینه بودیم، [لذا هنگام زد و خورد] از آن جا بیرون آمدیم و چند فرقه شدیم و از مدینه دور گشتمیم. سپس با یکدیگر در فضائل ائمه طاهرین چیزها می‌گفتیم و بعضی از شیعیان، چیزی [در مورد ائمه] گفتند که از آن، در خاطر ما روبیت آن‌ها خطور کرد. متوجه چیزی نبودیم که ناگاه امام صادق علیه السلام را سوار بر مرکبی دیدیم و ندانستیم که از کجا می‌آید. فرمود: یا مالک و یا خالد! از کجا کلام را در روبیت شروع کرده‌اید؟ گفتیم: در خاطر ما خطور نکرده بود، مگر این زمان. فرمود: بدانید که ما را پوردمگاری است که ما را در شب و روز نگاه می‌دارد و ما او را می‌پرسیم. ای مالک و ای خالد! بگویید در باب ما آیچه می‌خواهید؛ اما ما را مخلوق دانید، و این کلام را بر ما مکرر فرمود و بر مرکب نشسته بود.

روایاتی که خود ایشان (مالک جهنی) نقل می‌کند، سلامت عقیده را می‌رساند، مگر روایت اخیر که امام، خطورات ذهنی آن‌ها را تصحیح کردند. آیا از این روایات، توثیق ایشان هم استفاده می‌شود؟ از روایت اول، وثاقت ایشان ثابت می‌شود؛ ولی راوی خودش است و طریق دوم روایت نیز مورد اختلاف است.

مرحوم خوئی و مامقانی، ایشان را قبول می‌کنند؛ ولی ما توثیقی پیدا نکردیم و چیزی نداریم که وثاقت ایشان را از آن استفاده کنیم، جز همین روایاتی که راوی، خودش است. پس طریق دوم هم مشکل سندی دارد.

۱. اربلی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۹۸.

جلسه شانزدهم

مقدمه^۴

موضوع صحبت ما حکم قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان ع بود. بعضی برای عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی به روایاتی استناد کرده‌اند که یکی از آن‌ها، این روایت است: «كُلُّ رَايَةٍ تُرَجَّعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱ که از امام صادق نقل شده است. گفته‌یم که این روایت از نظر سند مشکل دارد و مورد اختلاف است. سپس روایتی به همین مضمون از امام باقر به سه سند نقل شد که آن هم دارای اشکالات سندی بود. اکنون به سراغ دلالت روایات می‌رویم که آیا این دسته روایات، بر نفی و منع و نهی از تمام قیام‌های قبل از ظهرور دلالت دارند؟

دلالت روایات ناهیه

آیا روایات ناهیه، بر عدم مشروعیت قیام دلالت دارند؟ در جواب باید گفت: دعوت دو نوع است: دعوت حق و دعوت باطل. دعوت حق، برای بر پا داشتن حق و بازگرداندن حق به دست اهل بیت است که هدف زید شهید

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

نیز چنین بود. این قیام‌ها با چنین اهداف و انگیزه‌ای مورد تأیید امام معصوم است. نوع دیگر آن، دعوت باطل است. در این دعوت، قیام کننده، مردم را به سوی خودش دعوت می‌کند تا خودش را مطرح کند. این دعوت در مقابل و عرض اهل بیت است و منظور از روایت «کُلُّ رَأْيٍ شُرَفٌ...» همین مورد است. مؤید این جواب، روایتی است که از امام باقر وارد شده است:

«**حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْكِنْدِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَابِنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ وَالْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَكَرِيَّا التَّنَفَاصِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَطْهَارِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ النَّاسُ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْتَزَلَةً مَنْ اتَّبَعَ هَارُونَ إِلَيْهَا وَمَنِ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَإِنَّ أَبَا بَكْرَ دَعَا فَأَبَى عَلَيْهِ إِلَّا الْقُرْآنَ وَإِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبَى عَلَيْهِ إِلَّا الْقُرْآنَ وَإِنَّ عُثْمَانَ دَعَا فَأَبَى عَلَيْهِ إِلَّا الْقُرْآنَ وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُوهُ إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يُبَيَّلُهُ وَمَنْ رَفَعَ رَأْيَةَ صَلَالَةِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛**^۱ زکریای نقاض می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

مردم پس از رحلت رسول خدا علیه السلام همانند کسانی شدند که جمعی از هارون و گروهی از گوساله پیروی کردند و همانا ابو بکر مردم را [به خویش] دعوت کرد و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و عمر هم چنین مردم را دعوت کرد و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و [از پی آن دو] عثمان مردم را [به بیعت خویش] خواند، و علی علیه السلام [همان طور] جز به قرآن عمل نکرد و تا هنگام ظهور دجال، هیچ کس نیست که مردم را به خویش دعوت کند، جزان که جمعی پیرو پیدا کند، و هر کس پرچم گمراهی برافرازد، سرکش و باطل باشد.

پس روایت «كُلُّ رَأْيَةٍ شُرَفٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ...»، به وسیله این روایت: «... وَمِنْ رَفْعِ رَأْيَةٍ ضَلَالَةٍ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ»، قید می خورد. بنابراین، منظور از «كُلُّ رَأْيَةٍ» هر پرچمی نمی باشد، بلکه «رَأْيَةٍ ضَلَالَةٍ» می باشد؛ مگر بگوییم که هر دو مثبتین هستند و با هم تعارض ندارند.

بيان شبھه

ملاک بطلان در این روایت، دعوت‌های عرضی نیست، بلکه ملاک، اصل قیام قبل از ظهرور است. در روایت «كُلُّ رَأْيَةٍ فِي عَرْضِ رَأْيَةِ أَمَامٍ» دعوت عرضی نیامده است. پس ملاک، قبلیت است؛ یعنی هر قیامی که قبل از ظهرور صورت بگیرد، باطل است؛ گرچه قیام‌کننده، به سوی خودش هم دعوت نکند.

جواب شبھه

اول: ما احتمال قوی می‌دهیم که این سخن روایات، «قضايای خارجیه» است، نه «قضايای حقیقیه»؛ یعنی ناظر به آنچه در آن زمان، اتفاق افتاده است. در دوران صادقین این‌گونه قیام‌ها فراوان بوده است.

دوم: قیام‌هایی که در آن زمان اتفاق افتاد و یا قبلًا صورت گرفته بود، از طرف ائمه معصوم علیهم السلام مورد تأیید قرار گرفت که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.
 الف) قیام یمانی: بیشتر صاحب‌نظران، پرچم یمانی را مثبت می‌دانند. البته بندۀ، نظر خاصی در این باره دارم و در کتب یمانی مطرح کردم. در روایت چنین آمده است: «... وَلَيْسَ فِي الرَّأْيَاتِ رَأْيَةٌ أَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَأْيَةُ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُونَا إِلَى صَاحِبِكُمْ...».¹

¹. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیة، ص ۲۵۶.

پس کسانی که می‌گویند هر رایتی طاغوت است، نقضش به رایت یمانی است.

ب) قیام از مشرق، امام باقر می‌فرماید: «كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْكُثْرِقِ يَظْلِبُونَ الْحُقْ...».^۱

ج) قیام مختار، فرمایش امام زین العابدین در مورد قیام مختار معروف است: «... فقال: يا عَمَّ لَوْ أَنْ عَبْدَا زَخِيَا تَعَصَّبَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لَوْجَبَ عَلَى النَّاسِ مَعَاوِنَتِهِ...».^۲

زنج: طایفه‌ای از بلاد سودان هستند. هنوز هم در سودان عده‌ای از انسان‌هایی هستند که متمدن نیستند و در جنگل‌ها زندگی می‌کنند و گاهی لخت و عربان بیرون می‌آینند. حالا به ۱۴۰۰ سال قبل برگردید. امام می‌فرماید اگر چنین فردی، در حمایت از اهل بیت پرچم دست بگیرد، همه باید کمک کنند.

د) قیام زید، که به تفصیل در مورد آن، بحث کردیم. امام صادق فرمود: «... و لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِيِّ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ...».^۳

ه) قیام شهید فخ: قیام حسین بن علی، معروف به «شهید فخ»، در

۱. همان، ص ۲۷۳.

۲. جزائی، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار بِالْإِنْجِلِيزِ، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. کلینی، محمدبن یعقوب، الكافی، ج ۸، ص ۲۶۴.

۱. "فخ" چاهی است قریب یک فرسخی مکه، سر راه تنعیم و شهید فخ، حسین، فرزند علی بن حسن بن امام حسن مجتبی است و در ایام موسی هادی پسر مهدی عباسی خروج کرد. فخ الان، در مکه است. من به آن جا، رفتهم، قبور را تخریب کرده و بسته‌اند تا آثار جنایت آن‌ها



ابتدا خلافت موسی هادی رخ داده است. موسی پسر مهدی و مهدی پسر منصور است. تا جایی که بنده تبع کرده‌ام، حتی یک روایت در مذمت شهید فخر وارد نشده است. مادر ایشان، دختر عبداللہ بن حسن بود^۱ که پسرش محمد، به عنوان مهدی در زمان امام صادق قیام کرد. پس محمد عبداللہ بن حسن دایی او است. در کافی شریف یک روایت درباره ایشان آمده است.^۲ مرحوم مجلسی در مرآۃ العقول، ضمن بحث مفصلی در ذیل این روایت، می‌فرماید: «وَأَقُولُ: وَإِنْ كَانَ أَكْثَرُ هَذِهِ الْأَخْبَارِ مِنْ رَوَايَاتِ الزِّيْدِيَّةِ لَكُنْ لَمْ أَسْتَبِعْ صَحَّةَ بَعْضِهَا».^۳

گرچه بیشتر این اخبار، از روایات، زیدیه است؛ صحت بعضی از آن‌ها، بعید نیست. تواتر اجمالی دارد، یعنی اجمالاً بعضی از آن‌ها از امام صادر شده است و مشکل ندارد.

مشخص نشود. راستی اگر پیامبر اکرم به ایذا اهل بیت علیہ السلام سفارش می‌فرمود، بیشتر از این نمی‌توانستند. با اهل بیت برخورد کردند. این‌ها سنت امویان است. دین این‌ها، اسلام نیست، بلکه دین امویان است. پیامبر کجا با اهل بیت این طور برخورد کردند؟ این‌ها با بدترین شیوه برخورد کردند. حرف ابو ریحان بیرونی است که «عَمَلَ بِالْحَسِنِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَشَيْعَتِهِ مَا لَمْ يُعَمَلْ لِأَمْمَةِ بَشَرَاهُمْ، مِنَ الْقَتْلِ بِالْعَطْشِ وَالْحَرَقِ بِالنَّارِ وَقَتْلِ بِالسَّيْفِ».

۱. ابوالفرج اصفهانی در مورد او می‌گوید: «وَعَلَى بْنِ الْحَسِنِ بْنِ الْحَسِنِ وَيَكْنَى أَبَا الْحَسِنِ وَكَانَ يَقَالُ لَهُ عَلَى الْحَيْرِ، وَعَلَى الْأَغْرِي وَعَلَى الْعَابِدِ، وَكَانَ يَقَالُ لَهُ وَلِزْوَجِهِ زَيْنَبِ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسِنِ الْزَّوْجِ الصَّالِحِ».

۲. کلینی، محمدمبن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳. مجلسی، محمد باقر، *مرآۃ العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۴، ص ۱۵۷.

مرحوم مامقانی روایات را مطرح و سپس مقداری، در مورد میزان اعتبار روایات بحث کرده و بعد از آن، بحث مفصلی درباره قیام‌ها مطرح می‌کند و در آخر، شهید فخ و قیام او را تأیید می‌کند.

مرحوم تستری، صاحب قاموس الرجال که معمولاً به تنقیح المقال ناظر است و معمولاً اشکال می‌گیرد، فقط در یک مورد درباره بحث فخ که تعبیر امام چیست، سخن می‌گوید و هیچ اشکالی وارد نمی‌کند. گویا تمام حرف‌های مامقانی را پذیرفته است و برای من شگفت انگیز بود که نقلی از ایشان بر خلاف نظر مامقانی ندیدم.

سان مرحوم خوئی، دو مورد شهید فخر

أقوال. ورد في عدة روايات ما يدل على حسنها، ولكنها بأجمعها ضعيفة لا يعتمد على شيء منها.

مرحوم خوئی می فرماید: عده‌ای از روایات در تأیید او وارد شده‌اند؛ ولکن همه آن‌ها ضعیف هستند و به هیچ کدام از آن‌ها اعتماد نمی‌شود. ایشان پس از این‌که روایتی از کافی را نقل می‌کند، می فرماید: «و هذه الرواية ضعيفة السند أيضاً ولا يعتمد عليها». ^۱

اشکال به پیان مرحوم خوئی

سؤال ما از مرحوم خوئی این است: با توجه به این که مبنای شما این است که «استفاضه ما را از بررسی سندی، بی نیاز می کند» و حد استفاضه نیز از سه تا

^{٤٢} خوئي، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٤٢.



ده روایت می‌باشد و ما در مورد شهید فخ، هفت روایت در مدح ایشان داریم و حتی یک روایت ذامه نداریم؛ پس چگونه شما می‌فرمایید که به این روایات اعتماد نمی‌شود؛ در حالی که طبق مبنای شما، باید به این روایات اعتماد کرد؟ مرحوم مجلسی، عبارت امام کاظم به شهید فخ را به گونه‌ای توضیح می‌دهد که افاده مدح، صد در صد است. این روایت در کافی شریف آمده است. بیان روایت:

«وَبِهَذَا الْإِنْسَانِدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: لَكَ حَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَيٍّ الْمَقْتُولُ . بِفَخٍ وَاحْتَوَى عَلَى الْمُدِينَةِ دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ إِلَى الْبَيْعَةِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ عَمٍّ لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنَ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَيَخْرُجُ مِنِي مَا لَا أُرِيدُ كَمَا حَرَجَ مِنِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مِنْ يُكْنِي يُرِيدُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْرًا فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَإِنْ كَرِهْتَهُ مَأْهُلْكَ عَلَيْهِ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيْهِ وَدَعْهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحُسَيْنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حِينَ وَدَعَهُ يَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجَدَ الصَّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَانًا وَيَسْتَرُونَ شِرْكًا وَ**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** أَخْتَسِبْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ مُّمَّ حَرَجَ الْحُسَيْنُ وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ! : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَفْضَلٍ مَوْلَى گوید: چون حسین بن علی مقتول در فخ، خروج کرد و مدینه را به تصرف درآورد، موسی بن جعفر را برای بیعت طلب کرد. حضرت تشریف آورد و به او فرمود: پسر عموم! به من چیزی تکلیف

مکن که پسر عمومیت (محمد بن عبد الله) به عمومیت امام صادق علیه السلام آن را تکلیف کرد، تا از من چیزی که نمی‌خواهم سرزند؛ چنان که از امام صادق علیه السلام چیزی سرزد که نمی‌خواست. حسین به حضرت عرض کرد: مطلبی بود که من به شما عرض کردم: اگر خواهی در آن وارد شو و اگر نخواهی شما را برآن مجبور نمی‌کنم، خدا یاور است و سپس خدا حافظی کرد.

ابوالحسن موسی بن جعفر هنگام خدا حافظی به او فرمود: پسر عموم! تو کشته خواهی شد؛ پس نیکو جنگ کن، زیرا این مردم فاسقند، اظهار ایمان می‌کنند و در دل مشرکند و **﴿إِنَّا لِهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾**. من مصیبت شما جماعت را [خویشانم را] به حساب خدا می‌گذارم. سپس حسین خروج کرد و کارش بدان جا رسید که رسید، یعنی همگی کشته شدند؛ چنان که آن حضرت علیه السلام فرمود.

غیر از امام هر کسی بود، همین کار را می‌کرد که شهید فخر کرد. (چون امام تکلیف خاص خود را دارد) استاندار مدینه چه طور با اهل بیت برخورد می‌کرد؟ هر روز باید خودشان را معرفی می‌کردند. دائم بازداشت و تحقیر و شکنجه نسبت به اهل بیت روا می‌داشت. حسین بن علی (شهید فخر) برای دفع ظلم و جلوگیری از منکر قیام کرد. این همه روایت در باب نهی از منکر وارد شده است و قیام شهید فخر هم، یکی از مصادق‌های مبارزه با منکر بود. پس این طور نیست که هر قیامی مردود باشد. قیام‌های در راه امر به معروف و نهی از منکر مورد تأییدند. شاهد در جمله امام کاظم به حسین بن علی است: **«أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ»**.

بيان مرحوم مجلسى

مرحوم مجلسى در ذیل عبارت «أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ» می فرماید:
 «أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ إِذَا أَطْلَبَ أَجْرًا مَصِيبَتُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَصْبَرَ فِيهَا طَلْبًا لِلأَجْرِ،
 أَوْ أَخْلَنَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْدَرَجَاتِ الْعَالِيَّةِ، بَنَاءً عَلَى أَنْ غَرَضُهُمُ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا
 دُعْوَى الْإِمَامَةِ، وَالْأُولَى أَظْهَرَهُ، وَمِنْ بَيَانِ لِلضمير البارز فِي أَحْتَسِبُكُمْ؛ إِمامًا
 می فرماید: من نزد خداوند، به وسیله صبر بر مصیبت شما، طلب اجرمی کنم یا
 گمان دارم که شما نزد خداوند، درجات عالی دارید؛ چون هدف این‌ها، نهی از
 منکر بوده است، نه ادعای امامت...».

از این عبارت امام، تأیید قیام استفاده می‌شود. اگر این قیام، مورد رضایت
 نبود، چگونه امام درخواست درجات می‌کند؟ البته مرحوم مجلسى روایت را
 ضعیف می‌داند. مرحوم مازندرانی هم می‌فرماید:
 «قوله (احتسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ) أَيْ اعْدَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ وَاعْتَدَاهُ،
 جرانوی به وجه الله تعالى».¹

¹. مجلسى، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٤، ص ١٥٧.

¹. صالح، مازندرانی، شرح الكافی -الأصول والروضۃ، ج ٦، ص ٣٢٧.

مقدمه

سخن در حکم قیام‌های قبل از ظهور امام زمان^ع بود. یکی از روایاتی که بعضی برای عدم مشروعیت قیام‌ها، به آن استناد کرده‌اند، روایت «کُلُّ زَيَّةٍ تُرْقَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» است. گفتیم که روایت به مشکل سندی و دلالی مبتلا است و گفتیم که منظور امام، قیام‌های عرضی است که مورد تأیید نمی‌باشد؛ والا قیام‌های طولی مورد تأیید است که به بعضی از آن‌ها (مثل قیام یمانی، مختار، زید و شهید فخر) اشاره کردیم و موارد دیگری را هم، بیان می‌کنیم. در جلسه قبل، مقداری نسبت به قیام حسین بن علی (معروف به شهید فخر) صحبت کردیم و اکنون تتمه آن:

قیام شهید فخر در بیان بزرگان

مرحوم مامقانی در تنقیح الرجال در مورد حسین بن علی (شهید فخر) می‌فرماید:

۱. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

و بالجملة؛ ففي الوجينة والبلغة أئمّه م Murdoch، وفيه ذمّ أيضًا؛ در وجيزة وبلغه او را مدح كردها اند و در مورد او، ذم هم وارد شده است.

«وأقول: لعل الذم دعوته الإمام عليه السلام إلى البيعة، أو إقدامه على إراقة الدماء من دون ميزان شرعى، ولا إمامية من الله سبحانه؛ مرحوم مامقانى مى فرماید: شاید ذم حسین بن علی، به جهت دعوت از امام کاظم برای بیعت بوده است و یا اقدام برکاری کرده که خون مسلمین بدون میزان شرعی ریخته شود و او دارای مقام امامت از طرف خداوند نبوده است».

«ويكن الجواب عن ذلك بما ينفعك هن وفي تراجم سائر الخارجين من أهل هذا البيت عليهم السلام بأن يقال: لا ينبغي التأمل في أن خروج من خرج منهم، كما يمكن أن يكون لطلب الملك والسلطنة الدنيا، فكذا يمكن أن يكون لتجديد المطالبة بحقوق الأمة عليهم السلام التي جعلها الله تعالى لهم إقامة للحجّة على الغاصبين للخلافة، وقطعاً لإعذارهم يوم القيمة، وإن أهل البيت عليهم السلام ما زالوا يطالبون بحقهم وينعون، لا أنهم أهملوا حقهم فبقيت الخلافة بغير مطالب بها؛ مرحوم مامقانى در دفاع از قیام او و سایر اهل بیت می فرماید: چرا ما در قیام این بزرگواران تأمل می کنیم؟ زیرا همان طور که ممکن است انگیزه قیامشان دنیاطلبی بوده باشد، ممکن است قیام آنها برای تجدید مطالبه حقوق اهل بیت باشد؛ اهل بیتی که خداوند آنها را حاجت بر خلق خود قرار داده است. [این قیامها برای آن است که] عذری برای دیگران باقی نگذارد و گفته نشود که اهل بیت دنبال حقوق خود نبودند، بلکه آنها حقوق خود را مطالبه کردند؛ ولی دیگران مانع این کار شدند».

«ويوضح هذا المعنى الذى ذكرناه ما رواه أبو الفرج، عن يحيى بن عبد الله بن الحسن، أئّه قال: لما حبس أبي وآله بالمدينة، بعث إليه محمد يقول له: يقتل رجل من آل محمد عليه السلام خير من أن يقتل بضعة عشر رجلاً يريد بذلك أنه يسلم نفسه ليسlam أخيه وإخوته، فقال عبد الله رسوله: قل له: فليأخذ في الأرض مذهبها، فهو الله ما يحتاج عند الله غداً إلا آننا خلقنا وفينا من يطلب هذا الأمر؛^١ آنچه، چنین معنایی را روشن می‌کند، چیزی است که ابوالفرج اصفهانی از يحيى بن عبد الله بن حسن [برادر محمد بن عبد الله و دایی شهید فخر] نقل می‌کند که او گفت: زمانی که پدرم و خانواده‌ام را در مدینه، زندان کردند، محمد بن عبد الله [همان شخصی است که ادعای مهدویت کرد] شخصی را فرستاد که بگوید: یک نفر از ما اهل بیت کشته شود، بهتر است از این که چند نفر کشته شوند. این‌ها [با زندان کردن شما] می‌خواهند که ما خود را تسليم کنیم. عبد الله بن حسن گفت:... در بین ما کسانی هستند که حق را مطالبه می‌کنند.»

«و حينئذ نقول: إنَّ من كان مقصدَه من الخروجُ الملكُ والدنيا، كمحمدُ بن عبد اللهِ بن الحسنِ، و عيسى بن زيدٍ كان يمنعه إمامُ الوقتِ أشدَّ المنعِ، وكان يدعو الإمامَ إلى البيعةِ فيمتنعُ، فيسمعُ الإمامَ عليه السلام كلماتَ خشنةً، ويضيقُ عليه، وقد يحبسه، وكان خروجه لذلك بغير رضا الإمام عليه السلام، و موجباً لفسقهِ و عدمِ أجرهِ على عملهِ، ومن كان منهم مقصدَهُ، الثاني، كزيد ابن على عليه السلام، و الحسين -هذا- كان يدعو الإمامَ عليه السلام إلى البيعةِ دعوةً صوريةً حمايةً للحمرى، فيمتنعُ ولا يسيءُ هو مع

١. مامقانی، عبد الله، تقيق المقال في معرفة علم الرجال، ج ٢٢، ص ٢٨٥ و عن مقاتل الطالبين، ص ٤٧.



الإمام عليه السلام الأدب، وينعه الإمام تقية في الظاهر، ويرضى بفعله في الباطن، ويترضى عليه بعد شهادته، ويظهر أنّه لو كان نال، لسلم الأمر إلى أهله، كما ورد في حقّ زيد بن علي عليه السلام كما يأتي في ترجمته، وورد في حقّ هذا أيضاً ما يفيد ذلك؛ عدها إلى از این‌ها، هدف از قیام شان، دنیاطلبی بوده است، مثل محمد بن عبد الله بن الحسن و عیسیٰ بن زید که امام عصرشان، آن‌ها را به شدت از قیام منع و امام از بیعت با آن‌ها، امتناع کرد و آن‌ها نسبت به امام بی ادبی کردند و کلمات توهین آمیز زدند... عدها ای دیگر، مثل زید بن علی که امام را به صورت صوری به قیام دعوت؛ ولی و امام امتناع کرد؛ ولی از این‌ها، رفتار جسارت آمیزی صورت نگرفت و امام، در ظاهر زید را از قیام منع می‌کرد و در باطن به فعلش راضی بود و برای او بعد از شهادتش طلب رحمت می‌کرد و افرادی مثل زید، اگر پیروز می‌شدند، حکومت را به اهلش واگذار می‌کردند. پس همان‌طور که در مورد زید شهید این‌گونه وارد شده است در مورد حسین بن علی هم وارد شده است».

«فقد روی أبو الفرج في مقاتل الطالبيين: إِنَّهُ لَمَا كَانَتْ بِيَعْثَابَةُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - صاحب فخ - قال: أَبَا يَعْكُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنْنَةِ رَسُولِهِ، وَعَلَى أَنْ يَطَاعَ اللَّهُ وَلَا يَعْصِي، وَأَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام; مقاتل الطالبيين می‌گوید: شهید فخ هنگام بیعت با مردم می‌گفت: با شما بر کتاب خدا و سنت پیامبر بیعت می‌کنم و بر این که خداوند اطاعت شود و معصیت نشود و شما را به رضای آل محمد عليهم السلام دعوت می‌کنم».

«وَعَنْ عَلَى بْنِ الْعَبَاسِ مَسْنَدًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَطَانِ قَالَ: سَمِعْتَ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ - صَاحِبَ الْفَخِ - وَيَحِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: مَا خَرْجَنَاهُ شَاوِرْنَا

موسی بن جعفر[علیه السلام]، فأمرنا بالخروج؛ على بن عباس از ابراهیم بن اسحاق نقل می کند که صاحب فخر و یحیی بن عبدالله می گفتند: ما قیام نکردیم مگر این که با موسی بن جعفر[علیه السلام] مشورت کردیم. پس آن حضرت امر به خروج کرد» این روایت هم، نقض روایاتی است که قیام قبل از ظهور را باطل می دانند، آن را رد می کنند.

«عن عَدَّةٍ مِّنْ رِجَالِهِ أَتَهُمْ قَالُوا: جَاءَ الْجَنْدُ بِالرَّؤُوسِ إِلَى مُوسَى بْنِ عَيْسَى الْعَبَاسِيِّ، وَفِيهَا رَأْسُ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِّنْ وَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلَى فَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا مِّنْهُمْ إِلَّا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ[علیه السلام]، قَالَ لَهُ: هَذَا رَأْسُ الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: {نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}؛ مَضِيَ وَاللَّهُ مُسْلِمًا صَالِحًا صَوْمًا أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ، نَاهِيَا عَنِ الْمُنْكَرِ، مَا كَانَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ مُثِلَّهُ، فَلَمْ يَجِدْ بَشِيءَ؛ سربازان تعدادی از سرهای بریده را برای موسی بن عیسی عباسی آوردند. او [فرمانده عملیات کشتار بود] در میان سرهای رأس حسین بن علی بود و نزد موسی بن عیسی، جماعتی از فرزندان حسن و حسین بودند [شايد احضارشان کرده بود]؛ کسی از افراد جز موسی بن جعفر چیزی نگفت؛ ایشان فرمودند: این رأس حسین بن علی است؟ گفت: بله. امام فرمودند: {إِنَّا لَهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}، به خدا قسم، به شهادت رسید، در حالی که مسلمان و صالح و کثیر الصوم و آمر به معروف و ناهی از منکر بود. مثل او در میان اهل بیتش، پیدا نمی شود. پس کسی جواب او را نداد».

پس امام کاظم، بعد از شهادت هم، مهر تأیید زدند بنابر این، قیام هایی که در عرض نباشد و هدفش امر به معروف و نهی از منکر و احیای مطالبه حق باشد، مورد تأیید است. مرحوم مامقانی در ادامه می فرماید:

«وإذ قد عرفت ذلك كله ظهر لك كون الرجل من الثقات بشهادة الإمام موسى بن جعفر عليه السلام بذلك في الخبر الأخير، المؤيد بما مر من كون أجر الشهيد معه أجر شهيدين، وبيكاء النبي صلوات الله عليه وآله وسلامه، وإخبار الصادق عليه السلام بسبق روحه جسده إلى الجنة.. وغير ذلك، والله العالم؛ وازاي مطالب بر می آيد که شهید فخ از موثقان است؛ زیرا در خبر اخیر، امام موسی بن جعفر به ایمان او گواهی دادند و نیز روایتی که اجر او را، اجر دو شهید می داند و گریه پیامبر بر او و خبر دادن امام صادق که وقتی روحش از جسد جدا شد، جلوتر از جسمش به بهشت رفت...».

پاسخ به یک بوداشت

اگر گفته شود که بین دوران غیبت امام زمان عليه السلام و حضور ائمه طاهرين تفاوت است ولذا روایات ناهی از قیام به دوران غیبت مربوط است و شامل

۱. «و عن محمد بن علي الباقي عليه السلام قال: مَرَّ النَّبِيُّ صلوات الله عليه وآله وسلامه بِفَخْ فَنَزَلَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ تَصُلِّ الثَّالِثَةَ بَكَى وَهُوَ فِي الْصَّلَاةِ فِي الْأَنْاسِ وَقَالُوا: بِكِينَا لِبَكَائِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَزَلَ عَلَى جَبَرِيلَ لَمَّا صَلَّى الرَّكْعَةَ الْأُولَى، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدَ إِنَّ رِجَالَ مِنْ وَلَدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَأَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنَ» (روايات الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج ٢، ص ٣٠٨).

۲. «و عن النضر بن قرواش قال: أكريت جعفر بن محمد عليه السلام من المدينة، فلما حملنا من بطن من، قال لي: إذا انتهيت إلى فخ فأعلمني فإني أخشى أن تغلبني عيني، فلقتنا بلغت حركة الحمل فجلس فقال: حلّ محملي فتنحّيت عن الجادة وأخذت بعيه فتوضاً وصلّى ثم تركب فقللت: جعلت فداك أفهمو من مناسك الحجّ؟ قال: لا و لكن يقتل هاهنا رجل من أهل بيتي في عصابة تسقي أرواحهم أجسادهم في الجنة» (همان، ج ٢، ص ٣٩).

۳. مامقاني، عبدالله، تتفقح المقال في معرفة علم الرجال، ج ٢٢، ص ٢٨٥.

۴. پس علت تأیید قیامها مقابله با ظلم و ستم و نهی از منکر بوده است. این طور نیست که ما استنباط کنیم در طول تاریخ علما و فقهایی بودند که از جان مایه گذاشتند. شرف الدین را بینید که با فرانسوی‌ها درگیر شد و کتابخانه‌اش را آتش زندند و آواره‌اش کردند. این‌ها برای دنیا این کار را نمی‌کردند.

عصر ائمه طاهرين، نمی باشد؛ در جواب چنین برداشتی باید گفت که روایت اطلاق دارد و عمومیت را می رساند. عبارت «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ» در «كُلُّ رَايَةٍ تُرَفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ...»؛ اعم از این است که در زمان ائمه دیگر باشد، یا نباشد. تقييد چنین روایتي، بر اساس چه ملاکی می باشد؟ [دلili بر تقييد وجود ندارد]. با اين که امامان معصوم قیام در دوران خودشان را نهی می کنند.

بيان مرحوم مامقاني در مورد قيامها

مرحوم مامقاني در الفوائد الرجالية، بحث قيامها را مطرح می کند و می فرماید: «الفائدہ السابع والعشرون. یسبق الی بعض الاوهام منافات خروج...؛ بعضی، توهם کرده‌اند که قیام قبل از ظهور امام زمان علیه السلام، با عدالت منافات دارد؛ گرچه این قیام، توسط اولاد ائمه طاهرين صورت گيرد؛ زیرا چنین قیام‌هایی، سبب کشته شدن افرادی می شود و همین امر باعث خروج قیام کنندگان از عدالت می گردد و گرچه در مورد اين افراد، مدحی هم از جانب ائمه صورت گرفته باشد.».

لکن التأمل الصادق يقضى أن خروج من خرج منهم، كما يمكن أن يكون لطلب الملك والسلطنة والدنيا، فكذا يمكن أن يكون لتجديد المطالبة بحقوق الأئمة عليهم السلام التي جعلها الله تعالى لهم إقامة للحججة على الغاصبين للخلافة، وقطعاً لإعذارهم يوم القيمة، وإن أهل البيت عليهم السلام ما زالوا يطالبون بحقهم وينعون، لا أنهم أهملوا حقهم فبقيت الخلافة بغير مطالب بها؛ در جواب چنین توهمني باید گفت: همان طور که ممکن است انگیزه قیامشان دنیاطلبی باشد؛ ممکن است انگیزه قیام آن‌ها تجدید مطالبه حقوق اهل بیت باشد. اهل بیتی که خداوند آن‌ها را حجت بر خلق خود قرار داده است. [این قیام‌ها برای آن است که] عذری برای

دیگران باقی نگذارد و گفته نشود که اهل بیت دنبال حقوق خود نبودند، بلکه آن‌ها حقوق خود را مطالبه کردند، ولی دیگران آن‌ها را از حقوقشان منع کردند. در اینجا ایشان، روایاتی را ذکر می‌کند و می‌فرماید که از این روایات، تأیید قیام‌ها استفاده می‌شود و در ادامه می‌فرماید:

﴿فَيَنْبُغِي لِلْمُجْتَهِدِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ بِذَلِّ قَامٍ جَهَدَهُ فِي تَمِيزِ الْقَسْمِ الْأَوَّلِ مِنَ الْقَسْمِ الثَّانِي وَإِعْطَاءِ كُلِّ مِنْهُمَا حَقَّهُ مِنَ الْجُرْحِ وَالْتَّعْدِيلِ﴾^۱
پس بر مجتهد لازم است که دقیقت کند و بین قسم اول [= قیام برای کسب حکومت و دنیاطلبی] و قسم دوم [= قیام برای مطالبه حقوق اهل بیت و نهی از منکر]، تفاوت گذارد و قسم اولی را نپذیرد و قسم دومی را قبول کند.»

شخصیت حسین بن علی در کلام تکملة الرجال

آفای کاظمی در تکملة الرجال مطلبی را از وافى بالوفیات صفدی نقل می‌کند؛

ترجمه عبارت:

صاحب فخر، حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب، علوی بود و مادرش، زینب، دختر عبدالله بن حسن است؛ [یعنی مادر شهید فخر، خواهر محمد بن عبدالله بن حسن است]؛ والد حسین. عبدالله. بسیار عبادت می‌کرد و حسین هم به نیکویی پرورش یافت و صاحب فضیلت گشت. شجاع و بخشندۀ بود. وقتی بر مهدی وارد شد، مهدی او را در بغداد خیلی احترام کرد و ۲۰ هزار متنقال طلا به او داد. در همان عراق همه را بین فامیل‌ها و گرفتارها پخش کرد و مقووض به مدینه برگشت. پوشش او قبایی بود و تشک و رواندازی داشت. وقتی

۱. مامقانی، عبدالله، الفوائد الرجالیه، ج ۲، ص ۳۱۱.

پسر مهدی، هادی به حکومت رسید، استاندار مدینه را عوض کرد و یکی از فرزندان خلیفه دوم را تعیین کرد. او شروع کرد به سختگیری نسبت به طالبین [= یعنی فرزندان علی از نسل غیر حضرت فاطمه] و آن‌ها را مجبور کرد به اقامت اجباری. در این میان، فردی برای خروج از شهر اجازه خواست؛ اجازه نداد و گفت: باید ضامن بیاوری؛ حسین فخ ضامن شد. آن فرد در موعد مقرر برنگشت. حسین گفت مهلت بده تا دنبالش بروم، قبول نکرد و حرف‌های تند به حسین زد و دستور داد تا به زندانش بیندازنند، حسین قسم یاد کرد که او را فردا بیاورد؛ لذا آزادش کردند. ایشان رفت و بستگانش را برای قیام جمع کرد؛ زیرا که بیش از این نمی‌شد سکوت کرد [و آن‌ها با او بیعت کردند.]

روز دهم ذی القعده (سال ۱۶۹ق) قیام کرد [هنوز امام کاظم زندانی نشده بودند]. هر کس چیزی درخواست می‌کرد، به او می‌داد. خیلی مرید و علاقه‌مند داشت. هر چه از پدر و مادر به او، ارث رسیده بود، فروخت و به مردم داد. با قیام او استاندار فرار کرد و مدینه به دست ایشان افتاد و ایرانی‌ها و حجاج عجم از او حمایت کردند. به طرف مکه حرکت کرد و نزدیک فخ که رسید، درگیر شد و... سرانجام به شهادت رسیدند.

پس از شهادت، فرمانده جنایتکار عملیات، سر مطهر وی را نزد هادی آورد و آن را مقابل او به نحو مغرونه‌ای پرت کرد. موسی هادی از این عمل، ناراحت شد و گفت: با سر او مدارا کن که این سر طالوت و جالوت نمی‌باشد.^۱

۱. کاظمی، عبدالنبی، تکملة الرجال، ج ۲، ص ۴۱۵ و صلاح الدین خلیل بن ایوب صفدی، الوفی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۴۵۴.

مقدمه

گفته شد که بعضی، برای عدم جواز قیام‌های قبل از قیام به روایاتی استناد کرده‌اند که یکی از آن‌ها روایت «**كُلُّ رَأْيٍ تُرَقُّعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُونُ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**^۱» می‌باشد. این روایت، علاوه بر مشکلات سندی و دلالی دارای به نقض‌هایی است. این نقض‌ها، قیام‌هایی بوده که مورد تأیید ائمه قرار گرفته است. در جلسات قبل، نقض‌هایی را بیان کردیم و اکنون موارد دیگر را ذکر می‌کنیم. البته قبل از پرداختن به نقض‌ها، تتمه‌ای نسبت به جلسه قبل - از مرحوم مامقانی در جلد دوم الفوائد الرجالیه - عرض می‌کنیم:

بيان مرحوم مامقانی در الفوائد الرجالیه

«ربما بعض من لا درية له، تأمل في بعض الرجال الثقات او الموثقين... وأسند تأمله الى خروجه مع زيد...»

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

چه بساکسانی که درایت رجالی ندارند، در موثقان و حسان تأمل می‌کنند و دلیل تردیدشان در چنین افرادی، همراهی کردن آن‌ها با زید در قیام است. کسانی که چنین تردیدی نسبت به ثقافت روا می‌دارند، ناشی از احاطه علمی ناقص آنان می‌باشد.

«لَا عَرْفَتُ مِنْ أَنْ زِيَادًا وَنَحْوَهُ بَخْرُوجُهُمْ لَمْ يَخَالِفُوا الْمُشْرُوعَ وَإِنَّا خَرَجْنَا لِمَقْصِدٍ^۱ صَحِيحٍ».

چون زید و امثال زید با قیام شان، مرتکب خلاف شرع نشدن و قیام شان به انگیزه صحیح بوده است، پس این طور نیست که همه قیام‌ها را رد کنیم؛ زیرا روایات فراوانی داریم که زید به هدف صحیح قیام کرده است. به چنین معنایی که ما اشاره کردیم، بعضی مثل شیخ محمد در کتاب *استقصاء الاعتبار* فی شرح الإستبصرار، اعتراف کرده‌اند. سپس، مرحوم مامقانی، روایاتی با چنین معنایی ذکر می‌کنند و در آخر بحث می‌فرمایند:

«فَإِنَّهُ نَصٌّ فِي أَنَّ الْخَرْجَ مَعَ زِيَادٍ مُحَكَّمٌ لِلْعِدْلَةِ...»^۲

این روایت نص در این است که خروج و همراهی با زید، نشانه عدالت آن افراد و سبب قول به عدالت آن‌ها می‌باشد؛ نه این که بگوییم شرکت این‌ها در قیام زید، سبب خروج آن‌ها از عدالت می‌شود.

۱. مامقانی، عبدالله، *الفوائد الرجالية*، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۱۷. یادم هست که مرحوم خوبی همچین مبنای را نسبت به برخی، مثل رشید حجری دارند و می‌فرمود که ما دلیل روشنی بر وثاقت ایشان، جز شهادتش نداریم.

قیام یحیی بن عبدالله بن حسن

یکی دیگر از موارد نقض، قیام یحیی بن عبدالله بن حسن، برادر محمد بن عبدالله بن حسن می‌باشد. مرحوم کلینی در کافی شریف، روایتی را در باب یحیی بن عبدالله بن حسن، نقل می‌کند: «...عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَريِّ قَالَ: كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَمَّا بَعْدَ فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَفْوِي اللَّهِ وَبِهَا أُوصِيَكَ فَإِنَّمَا وَصِيَةَ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَوَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ...». ^۱

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، ذیل این حدیث بیانی دارد و سپس راجع به یحیی بن عبدالله بن حسن مفصل بحث می‌کند. البته مرحوم مجلسی، یحیی بن عبدالله بن حسن را تأیید نمی‌کند؛ چون ایشان حرکت بنی الحسن را کاملاً منحرف می‌داند.

بیان مرحوم مجلسی در مرآة العقول

«ولنذكر بعض أحوال يحيى: اعلم أن الزيدية أثبتوا له مدائح كثيرة حتى رووا أن الصادق عليه السلام حضرته الوفاة أوصى إلى يحيى وإلى موسى وإلى أم ولد، فكان يلي أمر تركاته والأصغر من ولده جاريًا على أيديهم، وهذا باطل لما عرفت من كيفية وصيته عليه السلام وأخraf بنى الحسن عن أمتنا عليهما السلام كان من أوضح الواضحات، وإنما وضعوا ذلك تقوية لأمرهم؛ بدان أنه زيديه برأي يحيى بن عبدالله فضائل فراوانى برشمردها ند تا جايى كه روایت کردها ند امام صادق عليه السلام هنگام رحلت،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۶۶.

به یحیی و موسی و ام ولد، وصیت کرده است و ایشان امور امام را اداره می‌کرد. [مرحوم مجلسی می‌فرماید]: چنین بیانی در مورد یحیی صحیح نیست؛ زیرا کیفیت وصیت امام صادق این‌گونه بوده است [تا وصی او مشخص نگردد] و همچنین مسیر بنی الحسن از آئمه ما فاصله گرفت و چنین تغییر مسیری، از واضحات است. بنابراین، فضایل برای یحیی از موضوعات این گروه است تا خودشان را تقویت کنند.».

«... و روی أبو الفرج في المقاتل بأسانيد عن جماعة أنهم قالوا: إن يحيى بن عبد الله ابن الحسن لما قتل أصحاب فخ كان في فلهم فاستتر مدة يجول في البلدان و يطلب موضعًا يلجأ إليه، و علم الفضل بن يحيى بمكانه في بعض النواحي فأمره بالانتقال عنه و قصد الدليم، و كتب له منشورًا لا يعرض له أحد، فمضى متذكرة حتى ورد الدليم و بلغ الرشيد خبره و هو في بعض الطريق، فولى الفضل بن يحيى نواحي المشرق وأمره بالخروج إلى يحيى، فلما علم الفضل بمكان يحيى كتب إليه إني أريد أن أحدث بك عهدا وأخشى أن تبتلى بي وأبتلى بك؛ ابوالفرح در مقاتل از جماعتی نقل می‌کند که یحیی بن عبدالله، جزء باقی ماندگان شهدای فخ بود که خود را مخفی کرده و مدت‌ها آواره بود و دائم دنبال پناهگاهی می‌گشت. [در این زمان] فضل بن یحیی، از مخفیگاه او مطلع شد و لذا امر کرد که از مکانش خارج شود و نامه‌ای برایش نوشت که کسی متعرض او نمی‌شود. یحیی وارد دیلم شد. خبر ورود او به رشید رسید؛ در حالی که او در مسیر بود. رشید به فضل بن یحیی دستور داد تا خود را به یحیی برساند و نامه‌ای هم به یحیی نوشت که تعهد می‌کنم در امان باشی، لذا به دیلم برو». لذا به دیلم برو».



«فَلِمَا جَاءَ الْفَضْلَ إِلَى بَلَادِ الدِّيلِمِ قَالَ يَحِيَّ: اللَّهُمَّ اشْكُرْ لِي إِخْافَتِي قُلُوبُ الظَّالِمِينَ، اللَّهُمَّ إِنْ تَقْضِ لَنَا النَّصْرَ فَإِنَّا نَرِيدُ إِعْزَازَ دِينِكَ، وَإِنْ تَقْضِ لَنَا النَّصْرَ فَبِمَا تَحْتَارُ لَأُولَئِكَ وَأَبْنَاءِ أُولَئِكَ مَنْ كَرِيمُ الْمَآبُ وَسُنْنُ الثَّوَابِ، فَبَلِغْ ذَلِكَ الْفَضْلَ فَقَالَ: يَدْعُوا اللَّهُ أَنْ يُرِزِّقَهُ السَّلَامَةَ فَقَدْ رَزَقَهَا... ؛ هَنَّجَامِيَّ كَهْ فَضْلُ بَهْ دِيلِمْ رَسِيدِ، يَحِيَّ گَفْتَ: خَدَايَا! شَكْرَتْ كَهْ دَشْمَنَانَ رَاتِرسَانَدَمْ. بَارْ خَدَايَا! أَگْرِ نَصْرَتْ بَرَاهِيْ ماْ مَقْدَرْ كَنِيْ، ماْ بَهْ وَسِيلَهِ آنَ، عَزْتْ دِينَتْ رَاهِيْ طَلَبِيْمِ وَأَگْرِ پَيْرُوزِيْ رَاهِيْ دَشْمَنَانَ ماْ اَخْتِيَارْ مَيْ كَنِيْ، بَرَاهِيْ ماْ عَاقِبَتْ بَهْ خَيْرِيْ رَاهِيْ رَاقِمِ بَزْنِ! دَعَاهِيْ يَحِيَّ بَهْ گَوشْ فَضْلِ رَسِيدِ، فَضْلَ گَفْتَ: اَزْ خَداونَدْ طَلَبِ سَلامَتِيْ وَعَافِيَتْ بَكْنَ [سَرَانِجَامِ يَحِيَّ رَاهِيْ بَهْ بَغْدَادِ مَيْ بَرَندَ].»

«...قَالَ أَبُو الْفَرِحْ وَقَدْ اخْتَلَفَ فِي مَقْتَلِهِ كَيْفَ كَانَ، فَرَوْيِ عنْ رَجُلِ كَانَ مَعَ يَحِيَّ فِي الْمَطْبِقِ قَالَ: كَنْتُ قَرِيبًا مِنْهُ فَكَانَ فِي أَضَيقِ الْبَيْوَتِ وَأَظْلَمُهَا، فَبَيْنَا خَنْ ذاتِ لَيْلَةٍ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ الْأَقْفَالِ، وَقَدْ مَضَى مِنَ الْلَّيْلَةِ هَجْعَةً، فَإِذَا هَارُونَ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى بَرْذُونَ لَهُ، فَوَقَفَ ثُمَّ قَالَ: أَيْنَ هَذَا؟ يَعْنِي يَحِيَّ قَالُوا: فِي هَذَا الْبَيْتِ، قَالَ: عَلَى بَهْ فَأَدْنِي إِلَيْهِ فَجَعَلَ هَارُونَ يَكْلِمُهُ بَشِيءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَقَالَ: خَذُوهُ فَأَخْذَ فَضْرِبَهُ مائَةً عَصَاصًا وَيَحِيَّ يَنَاشِدُهُ اللَّهُ وَالرَّحْمَنَ وَالْقَرَابَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَقُولُ: بِقَرَابَتِيْ مِنْكَ، فَيَقُولُ: مَا بَيْنِي وَبَيْنِكَ قَرَابَةٌ، ثُمَّ حَمَلَ فَرْدًا إِلَى مَوْضِعِهِ، فَقَالَ: كَمْ أَجْرِيتُمْ عَلَيْهِ؟ قَالُوا: أَرْبَعَةَ أَرْغَفَةٍ وَثَمَانِيَّةَ أَرْطَالَ مَاءٍ، قَالَ: اجْعَلُوهُ عَلَى النَّصْفِ؛ أَبُو الْفَرِحْ مَيْ گَوِيدَ: دَرْ نَحْوَهُ كَشْتَنَ اوْ اخْتَلَافَ نَظَرَ اسْتَ. مَرْدَى كَهْ دَرْ سِيَاهَ چَالَهَای عَبَاسِیْ هَمَرَاهِ يَحِيَّ بُودَه اسْتَ، مَيْ گَوِيدَ: مِنْ نَزَدِيْكَ يَحِيَّ دَرْ زَنْدَانَ بُودَمْ؛ اوْ رَادِرْ تَنْگَ تَرِينَ وَتَارِيَكَ تَرِينَ اتَاقَهَا زَنْدَانَ كَرَدَه بُودَنَدَ. نَاجَهَانَ دَرْ نِيمَهِ شَبِيْ صَدَائِيْ قَفْلَهَا رَا شَنِيدِيْمَ كَهْ دَرَهَا رَا باَزَ كَرَدَنَدَ. هَارُونَ

سوار بر مرکب، وارد شد؛ ایستاد و گفت: یحیی کجاست؟ گفتند: در این اتاق است. هارون گفت: او را بیاورید. هارون به او مطالبی گفت که نفهمیدم. سپس گفت: او را نگه دارید. پس صد ضربه عصا [= شلاق] بر سر یحیی زد. یحیی او را قسم داد که به خاطر خدا و رسول خدا و قربات او این کار را نکن. هارون گفت: بین من و تو قرباتی نمی‌باشد. سپس یحیی را به سلولش بردند. هارون گفت: جیره غذایی او چه قدر است؟ گفتند: چهار قرص نان و هشت رطل آب. گفت: جیره را نصف کنید».

«ثم خرج و مکث لیالی ثم سمعنا وقعا، فإذا نحن به حتى دخل فوقه موقفه فقال: على به فاخرج ففعل به مثل فعله ذلك و ضربه مائة عصا أخرى ويحيى ينشده، فقال: كم أجريتم عليه؟ قالوا: رغيفين وأربعة أرطال ماء، قال: اجعلوه على النصف، ثم خرج وعاد الثالثة وقد مرض يحيى وثقل فلما دخل قال: على به قالوا: هو علييل مدنف به، قال: كم أجريتم عليه؟ قالوا: رغيفا ورطلين ماء قال: اجعلوه على النصف، ثم خرج فلم يلبث يحيى أن مات، فأخرج إلى الناس ودفن؛ سپس هارون خارج شد وبعد از چند شب، دوباره وارد شد و همان جا توقف کرد و گفت: یحیی را بیاورید. پس مثل دفعه قبل، صد ضربه عصا [= شلاق] به او زد و یحیی او را قسم می‌داد که این کار را نکن. هارون دوباره از جیره غذایی او سؤال کرد، گفتند: دو قرص نان و چهار رطل آب. پس دستور داد که آن را نصف کنند و هارون برای بار سوم برگشت، در حالی که یحیی مریض شده بود. گفت: او را بیاورید. گفتند: مریض و علیل است و توان حرکت کردن ندارد. هارون دوباره بر نصف کردن جیره غذایی او دستور داد و از زندان بیرون رفت و بعد از مدت کوتاهی، یحیی از دنیا رفت. جسدش به مردم داده شد و دفن گردید».

«و عن إبراهيم بن رياح أنه بني عليه أسطوانة بالرافقة وهو حي؛ و از ابراهيم بن رياح نقل شده است که يحيى را در حالی که زنده بود، در ستون دیواری گذاشتند.».

«و عن علي بن محمد بن سليمان أنه دس إليه في الليل من خنقه حتى تلف؛ و از على بن محمد بن سليمان نقل شده است که او را در شب خفه کردند.».

«... و حدثني أحمد بن سعيد عن يحيى بن الحسن قال: كان إدريس بن محمد بن يحيى بن عبد الله يقول: قتل جدي بالجوع والعطش في الحبس؛^۱ يحيى بن حسن می گوید: ادريس می گفت: جد من، از شدت گرسنگی و تشنگی در زندان از دنیا رفت.».

بيان مرحوم خوئی در مورد يحيی بن عبد الله

«و كيف كان، فالمتحصل مما ذكرنا أن الرجل ممدوح، وقد قتل مظلوماً شهيداً، ولكن المجلسي^{پیر} ذكر في المرأة أن صاحب الدليل مجهول، والظاهر أنه استند في ذلك إلى ما ورد في ذمه وعدم إذعانه بأهل بيته العصمة والطهارة؛ مرحوم خوئی می فرماید: حاصل آنچه ذکر کردیم، این است که يحيی بن عبد الله، ممدوح است و مظلومانه به شهادت رسیده است. [پس چرا] مرحوم مجلسی در مرآة العقول می فرماید: صاحب دلیلم، مجهول است. ظاهر این است که مجلسی، به روایتی استناد کرده است که در مذمت يحيی وارد شده است و مفاد روایت این است که يحيی، به اهل بيته عصمت و طهارت اعتقادی

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۶۸.

ندارد [بنده متواضعانه، به علامه مجلسی عرض می‌کنم که این روایت را، خودتان تضعیف کرده‌اید و از طرفی دیگر، روایتی هم در مدح یحیی وجود دارد؛ پس چگونه می‌فرمایید که یحیی مجھول است؟] اما روایتی که مرحوم مجلسی به ان استناد کرده، این روایت است:

«قد روی محمد بن یعقوب، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن حسان، عن محمد بن رنجویه، عن عبد الله بن الحكم الارمنی، عن عبد الله بن إبراهیم محمد الجعفری قال: كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَبِهَا أُوصِيكَ فَإِنَّهَا وَصِيَةُ اللَّهِ فِي الْأَقْلَمِينَ وَوَصِيَّتُهُ فِي الْآخَرِينَ خَبَرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَى مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَى دِينِهِ وَنَشَرَ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحْبِبِكَ مَعَ خِذْلَانِكَ وَقَدْ شَارَوْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ احْتَجَبَهَا وَاحْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ وَقَدِيمًا أَدَعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ وَبَسَطْمُمْ آمَالَكُمْ إِلَى مَا مُمْطِكُمُ اللَّهُ فَالشَّهَوِيْمُ وَأَضْلَلْتُمْ وَأَنَا حَذَرُكَ مَا حَذَرَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي»^۱; یحیی بن عبد الله بن حسن به موسی بن جعفر نوشته: اما بعد:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۶۶. ادامه روایت این است: «...فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ وَعَلَى مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ اللَّهُ وَظَاعَيْهِ إِلَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَحْذَرُكَ اللَّهُ وَنَفْسِي وَأَعْلَمُكَ الْيَمَ عَذَابِهِ وَشَدِيدَ عِقَابِهِ وَتَكَامُلَ تَقْنَاتِهِ وَأُوصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَتَشْيِئُ النَّعْمَ أَكَانِي كَتَبْكَ شَذُورُ فِيهِ أَنِّي مُدَعٍّ وَأَنِّي مِنْ قَبْلِ وَمَا سَيَعْتَ ذَلِكَ مِنِّي وَسَنُتَكَبِّ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ وَمَ بَدَعْ حِرْصُ الدُّنْيَا وَمَظَالِمُهَا لِأَهْلِهَا مَظْلَمًا لِآخِرِهِمْ حَتَّى يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَظْلَبَ آخِرِهِمْ فِي دُنْيَا هُمْ وَذَكَرْتُ أَنِّي ثَبَّتْتُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدِيَكَ وَمَا مَنَعَنِي مِنْ مَذْكُولِكَ الَّذِي أَثَّرَ فِيهِ لَوْكُنْتُ رَاغِبًا ضَعْفًَ عَنْ سُنَّةِ وَلَا قَلَّةَ بَصِيرَةَ بِمُجَاجَةِ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ أَنْشَاجًا وَغَرَائِبَ وَغَرَائِزَ فَأَخْبَرْتُنِي عَنْ حَرَقَيْنِ أَشَأَكَ عَنْهُمَا مَا الْعَثَرُ فِي

من خودم را به تقوای خدا سفارش می‌کنم، و تو راهم به آن سفارش می‌کنم؛ زیرا تقواء سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان. یکی از یاوران دین خدا و ناشران اطاعت‌ش، بر من وارد شد و خبر داد که بر من ترحم کرده‌ای [که کشته می‌شوم] و ما را کمک نخواهی کرد؟ من با تو، در مورد دعوت به سوی رضا از آل محمد ﷺ، مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم، پدرتان حاضر نشد. شما از زمان قدیم چیزی را ادعا می‌کنید [ادعای امامت] که شایسته آن نیستید. و آرزوی خود را به جایی کشانیده اید که خدا به شما عطا نکرده است، پس هوا پرست و گمراه شدید، و من تو را بر حذر می‌دارم از آنچه خدا، تو را نسبت به خود بر حذر داشته است.»

مرحوم خوئی، پس از ذکر روایت کافی شریف می‌فرماید:
 «ولكن هذه الرواية غير صحيحة، فلا يمكن الاعتماد عليها فإن رواتها ضعفاء جداً، فإنهم بين ضعيف و مجہول، إلا عبد الله بن إبراهيم بن محمد الجعفرى، فالصحيح أن الرجل من المدوحين؛ اين روایت، غير صحیحه است؛ پس نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ زیرا راویانش از ضعفا هستند و بین ضعیف و

بَدِنِكَ وَمَا الصَّالِحُ فِي إِنْسَانٍ إِلَّا كُثُرٌ إِلَيْهِ يُخْبِرُ ذَلِكَ وَأَنَّ مُتَّقَمٌ إِلَيْكَ أُحَدِّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ وَأَحْتُكَ عَلَيْهِ وَطَاعِيَهِ وَأَنْ تَظَلُّبَ لِنَفْسِكَ أَمَانًا قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَطْفَارُ وَيُلْزِمَكَ الْجُنَاحُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَتَرَوْحَ إِلَى النَّفْسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَلَا تَجِدُهُ حَتَّى يَكُنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ يُبَتِّهِ وَفَضِّلَهُ وَرَقَّةَ الْخَلِيفَةِ أَبْقَاهُ اللَّهُ فَيُؤْمِنَكَ وَيَرْجِعَكَ وَيَجْفَفِظُ فِيهِكَ أُرْحَامَ رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَشْبَعَ الْهُدَى إِنَّا قَدْ أَوْجَيْنَا إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَبَ وَتَوَلَّ قَالَ الْجُغُورِيُّ فَبَلَغَنِي أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ يَلِلَّهُ وَقَعَ فِي يَدَيْ هَارِزُونَ قَلَّا قَرَأَهُ قَالَ النَّاسُ يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ بِرِّيٌّ مَمَّا يُؤْمِنُ بِهِ.»

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۶۵.

مجھول قرار گرفته‌اند، مگر عبد‌الله بن إبراهیم بن محمد جعفری. پس صحیح این است که بگوییم یحیی بن عبدالله بن حسن از ممدوحین است». مرحوم تستری هم به استناد همین روایت (کافی، ج ۱، ص ۳۶۶)، نسبت به یحیی بن عبدالله، سخت موضع می‌گیرد و می‌فرماید: این شخص مشکل عقیدتی دارد.

خود مرحوم مجلسی هم که این روایت را نقل می‌کند، می‌فرماید: روایت نوزدهم ضعیف است.^۱ البته مرحوم خوئی، مطالب دیگری را نیز از اونقل می‌کند که یکی از آن مطالب، نقل از شیخ صدوق است که یحیی بن عبدالله، مستحاج بالدعوه بوده است و سپس چند روایت را نقل می‌کند. اما روایت شیخ صدوق:

روایت مرحوم صدوق

«روى الصدوق بإسناده، عن على بن محمد النوفلي يقول استحلف الزبير بن بكار رجلاً من الطالبين (إلى أن قال): و أما أبوه عبد الله بن مصعب فإنه مرق عهد يحيى بن عبد الله بن المحسن وأهانه بين يدي الرشيد وقال: اقتله يا أمير المؤمنين فإنه لا أمان له فقال يحيى للرشيد: إنه خرج مع أخي بالأمس وأنشد أشعار له فأنكرها فحلقه يحيى بالبراءة وتعجب العقوبة، فحم من وقته ومات بعد ثلاثة، وانكسر قبره مرات؛ كسى از آل زبیر، عليه او گزارش داده بود که مرا به قیام دعوت کرده است [آل زبیر همیشه با اهل بیت مشکل داشتند] عبد الله بن مصعب عهد نامه را پاره کرد و جلو هارون به ایشان توهین کرد و از

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۶۰.

هارون خواست که او را بکشد. یحیی به رشید گفت که این فرد دیروز عليه تو برنامه‌هایی داشت و حالا به دوستی با تو تظاهر می‌کند و اشعارش هم این بود. فوراً می‌گوید: من نگفتم، یحیی می‌گوید: قسم بخور که من این کار را نکردم. همین که قسم خورد، تب کرد و سه روز بعد مرد و چند بار قبرش خسف و فرو رفت و سرنوشت بدنش معلوم نشد».

روایتی دیگر از رجال کشی

«و تقدم عن الكشى في ترجمة محمد بن أبي زينب بسنده الصحيح، عن ابن المغيرة قال: كنت عند أبي الحسن عليه السلام، أنا و يحيى بن عبد الله الحسن وقال يحيى: جعلت فداك إنهم يزعمون أنك تعلم الغيب فقال سبحان الله ضع يدك على رأسى فوالله ما بقيت في جسدى شعره، ولا في رأسى إلا قامت، ثم قال لا والله ما هي إلا رواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ابن ابي عمير از ابن مغيرة چنین نقل کرده است: من در خدمت حضرت موسى بن جعفر عليه السلام با يحيى بن عبد الله بن حسين بودم. یحیی گفت: فدایت شوم، آن‌ها معتقدند که شما علم غیب داری حضرت فرمود: سبحان الله دست خود را بر روی سرم بگذار! تمام موهای بدن و سرم راست شد. سپس فرمود: به خدا چنین نیست، مگر از راه روایت از طریق پیامبر اکرم ﷺ و در ادامه روایتی دیگر نقل می‌کند».

روایت دیگر

«روی محمد بن یعقوب، عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَمْهَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الدَّيْلَمِ قَالَ سَعَتْ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ لِمَيِّلَةٍ يَقُولُ وَعِنْدَهُ أَنَّا شُمْمَشُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَجَباً لِلثَّانِي أَنَّهُمْ أَحَذُّوا عَلَيْهِمْ

كُلُّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَمِلُوا بِهِ وَاهْتَدُوا وَ يَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ مَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَ
خَنْ خَنْ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ دُرِّيَّتُهُ فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ
أَفَيَرَوْنَ أَهْلَهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدُوا وَ جَهَنَّمَ خَنْ خَنْ وَ ضَلَّلْنَا إِنَّ هَذَا لَمَحَّالٌ؛ صاحب دیلم
می گوید: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام، هنگامی که جماعتی از اهل کوفه
خدمتش بودند، می فرمود: شگفتا از این مردم که علم را از رسول خدا علیه السلام
گرفتند و به آن عمل کردند و هدایت شدند، و باز عقیده دارند که اهل بیت
علم او را نگرفته‌اند. ما هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی خدا در منازل ما
فروود آمده و علم از ما به ایشان رسیده است. آیا عقیده دارند که آن‌ها دانستند
و هدایت یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟! چنین چیزی محال است».
این روایت را خود یحیی بن عبد الله نقل می‌کند. پس معنایش، قبول
امامت ائمه طاهرين است و مشکل عقیدتی ندارد.

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۶۳.



جلسه نوزدهم

مقدمه

موضوع سخن، قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان ع و حکم آن‌هاست. گفتیم روایاتی وارد شده‌اند که مفاد آن‌ها نفی قیام‌ها از طرف ائمه طاهرین است. این دسته از روایات از نظر سند و دلالت بررسی و اشکالات متنی و وجود معارضات، بیان و از طرفی گفته شد که روایات ناهی از قیام، با قیام‌هایی مواجه هستند که از طرف ائمه طاهرین، مورد تأیید قرار گرفته‌اند. به عبارتی، چنین قیام‌هایی، نقض روایات ناهی از قیام هستند.

در جلسات قبل، به تعدادی از نقض‌ها اشاره کردیم و اکنون مورد بعدی را

بررسی می‌کنیم:

قیام مختار

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار . نقل از جعفر بن نما . عبارتی را از امام سجاد درباره قیام مختار بیان می‌کند. امام می‌فرماید: «فقال: يا عَمْ لِوَأَنْ عَبْدَا زَنجِيَا تَعَصّبْ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لَوْجَبْ عَلَى النَّاسِ مَعَاوِنَتِهِ؛ اَغْرِبَرْدَهَايِ اَزْ حَبْشَهِ، پیشانی بند دفاع از حریم اهل بیت بست، بر مردم یاری او واجب است».



ما در مورد این جریان در چند محور بحث می‌کنیم:

محور اول: بیان روایت و اصل صدور آن؛

محور دوم: تأملی در فقه الحديث؛

محور سوم: اعتبار مؤلف (جعفر بن نما).

محور اول. بیان روایت

«وَلَا اسْتَقَرَ فِي دَارَةِ اخْتِلَافِ الشِّيَعَةِ إِلَيْهِ وَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ وَاتَّفَقُوا عَلَى الرَّضَا بِهِ وَكَانَ قَدْ بُوِيعَ لَهُ وَهُوَ فِي السَّجْنِ وَلَمْ يَزِلْ يَكْثُرُونَ وَأَمْرُهُمْ يَقْوِيُ وَيَشْتَدُ حَتَّى عَزَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْزَبِيرِ الْوَالِيَيْنِ مِنْ قَبْلِهِ وَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ وَإِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ طَلْحَةَ الْمَذْكُورَيْنِ وَبَعْثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُطَيْعٍ وَآلِيَا عَلَى الْكُوفَةِ وَالْحَارِثَ بْنَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي رِبِيعَةِ عَلَى الْبَصْرَةِ؛ هَنَّكَامِيَ كَمَا مُخْتَارٌ دَرَ خَانَهُ خَوْدَ مُسْتَقْرَرٍ شَدَّ، شَيْعَيَانَ نَزَدَ أَوْ رَفَتَ وَآمَدَ دَاشْتَنَدَ وَدَرَ اطْرَافَشَ اجْتِمَاعَ كَرْدَنَدَ وَعَمَوْمَأَ بَهْ رِيَاسَتَ وَى مَتَفَقَ شَدَنَدَ. مَوْقِعِيَ كَمَا مُخْتَارٌ دَرَ زَنْدَانَ بَودَ، بَا وَبَيْعَتَ شَدَهَ بَودَ. كَارَ وَتَعْدَادَ طَرْفَدَارَانَ مُخْتَارَ هَمْچَنَانَ زَيَادَ وَتَقوِيَتَ مَيْشَدَ تَا اِينَ كَمَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَبِيرَ دَوَ نَفَرَازَ وَالْيَانَ خَوْدَ (عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ وَإِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ طَلْحَةَ سَابِقَ الذَّكَرِ) رَا مَعْزُولَ كَرَدَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُطَيْعٍ رَا وَالِيَ كُوفَهَ وَحَارِثَ بْنَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي رِبِيعَهَ رَا وَالِيَ بَصَرَهَ قَرَارَ دَادَ.

«فَدَخَلَ ابْنَ مُطَيْعٍ إِلَيْهَا وَبَعْثَ المُخْتَارِ إِلَى أَصْحَابِهِ فَجَمَعُهُمْ فِي الدَّوْرِ حَوْلَهُ وَأَرَادَ أَنْ يَثْبِتَ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ. فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْ شَبَامَ عَظِيمِ الْشَّرْفِ وَهُوَ عَبْدُ الرَّجْمَنِ بْنَ شَرِيعٍ فَلَقَ جَمَاعَةً مِنْهُمْ سَعْدَ بْنَ مَنْقَذٍ وَسَعْرَ بْنَ أَبِي سَعْرَ الْحَنْفَ وَالْأَسْوَدِ الْكَنْدَى وَقَدَّامَةَ بْنَ مَالِكَ الْجَشْمِيِّ وَقَدْ اجْتَمَعُوا فَقَالُوا لَهُ إِنَّ



المختار ي يريد الخروج بنا للأخذ بالثأر وقد بايعناه ولا نعلم أرسله إلينا محمد بن الحنفية أم لا فانهضوا بنا إليه خبره بما قدم به علينا فإن رخص لنا ابتعناه وإن هنا تركناه؛ وقتى ابن مطیع وارد کوفه شد، مختار به دنبال یاران خود فرستاد و آنان را در خانه خود در اطراف خویش جمع کرد و تصمیم گرفت بر اهل کوفه خروج کند. مردی از یاران مختار عبد الرحمن بن شریح از قبیله شام که شخصی بزرگوار بود . با گروهی از اصحاب مختار ملاقات کرد که از جمله آنان، سعد بن منقد، سعر بن ابی سعر حنفی، اسود کندی و قدامة بن مالک جشمی بودند. آنان اجتماع کرده بودند و به او گفتند: مختار در نظر دارد با ما خروج و خون امام حسین را مطالبه کند. ما با مختار بیعت کرده‌ایم؛ نمی‌دانیم آیا مختار را محمد بن حنفیه به سوی ما فرستاده یا نه. برخیزید تا نزد محمد بن حنفیه برویم او را از اوضاع مختار آگاه کنیم. اگر محمد بن حنفیه اجازه داد ما تابع مختار می‌شویم، والا او را رها خواهیم کرد».

«وجاءوا إلى ابن الحنفية فسألهم عن الناس فخبروه وقالوا لنا إليك حاجة قال سر أم علانية قلنا بل سر قال رويدا إذن ثم مكث قليلاً وتنحى ودعانا فبدأ عبد الرحمن بن شریح بحمد الله والثناء وقال أما بعد فإنكم أهل بيت خصم الله بالفضيلة وشرفكم بالنبوة وعظم حكم على هذه الأمة وقد أصبتم بحسين مصيبة عمت المسلمين وقد قدم المختار يزعم أنه جاء من قبلكم وقد دعانا إلى كتاب الله وسنة نبيه والطلب بدماء أهل البيت فبايعناه على ذلك فإن أمرتنا باتباعه اتبعناه وإن نهيتنا اجتنبناه؛ آن گروه از کوفه خارج و بر محمد بن حنفیه وارد شدند. محمد از اوضاع کوفه جویا شد و آنان وی را با خبر کردند. بعده او گفتند: ما به تو حاجتی داریم. گفت: مخفیانه یا آشکار؟ گفتیم:

مخفيانه. محمد گفت: چند دقیقه‌ای صبر کنید. سپس اندکی مکث کرد و از ما دور شد و ما را خواست. عبد الرحمن بن شریح شروع کرد به سخن و پس از این که حمد و ثنای خدا را به جای آورد، گفت: شما خاندانی هستید که خدا شما را به فضیلت اختصاص داده و شما را به وسیله مقام نبوت شرافت داده و حق شما را بر این امت بزرگ کرده است. شما دچار مصیبت [= شهادت] حسین علیه السلام شده‌اید که عموم مسلمانان هم به این مصیبت دچار شده‌اند.

مختار نزد ما آمد و گمان می‌کند از طرف شما آمده است. [زمان تقيه بوده و افراد نمی‌توانستند با امام سجاد ارتباط داشته باشند]. وی ما را طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول او و خونخواهی خون اهل بیت دعوت کرده است. ما هم با این شروط با وی بیعت کرده‌ایم. اکنون اگر تو ما را دستور دهی، از او بیعت کنیم، می‌پذیریم و اگر ما را نهی کنی، از او دوری و اجتناب خواهیم کرد.

«فَلِمَا سَمِعَ كَلَامَهُ وَ كَلَامَ غَيْرِهِ حَمْدَ اللَّهِ وَ أَئْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَى عَلَى النَّبِيِّ وَ قَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتُمْ مَا خَصَنَا اللَّهُ فَإِنَّ الْفَضْلَ لِلَّهِ يُؤْتَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ أَمَا مَصِيبَتُنَا بِالْحَسِينِ فَذَلِكَ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ أَمَا الْطَّلْبُ بِدِمَائِنَا . قَالَ جَعْفَرُ بْنُ نَعْمَانَ مَا مَصْنُفُ هَذَا الْكِتَابِ فَقَدْ رُوِيَتْ عَنِ الْوَالِدِ بِرَّ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ قَوْمُوا بِنَا إِلَى إِمَامٍ وَ إِمَامُكُمْ عَلَى بْنُ الْحَسِينِ؛ مَوْقِعُهُ كَمْ مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّةَ سَخَنَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ

۱. در جلالت محمد بن حنفیه شکی نیست. اگر کسی در محمد بن حنفیه تأمل دارد، به نظر من صدرصد بی مورد است. ایشان جلیل و بزرگوار است. این که امام به محمد حنفیه می‌گویند: «هرچه می خواهی انجام بده!»؛ این خودش، تأیید است».



دیگران را شنید سپاس خدا را به جای آورد و درود بر حضرت محمد ﷺ فرستاد و فرمود: آنچه را راجع به فضیلت ما خاندان گفتید، فضل و فضیلت از خدا است که به هر کس بخواهد عطا می‌کند. خدا صاحب فضل بزرگی است و مصیبی که به واسطه حسین، ما به آن دچار شدیم؛ در قرآن حکیم است؛ اما راجع به خونخواهی امام حسین، برخیزید تا نزد امام من و شما، یعنی حضرت علی بن الحسین علیهم السلام برویم و از او سؤال کنیم».

فلمَا دَخَلَ وَ دَخَلُوا عَلَيْهِ أَخْبَرُ خَبْرِهِمُ الَّذِي جَاءَ وَالْأَجْلَهُ قَالَ يَا عَمَ لَوْ أَنْ عَبْدًا زَنجِيَا تَعَصُّبَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لَوْجَبَ عَلَى النَّاسِ مَوَازِرَتِهِ وَ قَدْ وَلَيْتَكَ هَذَا الْأَمْرَ فَاصْنَعْ مَا شَئْتَ فَخَرَجُوا وَ قَدْ سَمِعُوا كَلَامَهُ وَ هُمْ يَقُولُونَ أَذْنَ لَنَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ الْأَبْشِرُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةُ؛ هَنَّكَامِيَّ كَهْ بَهْ حَضُورُ حَضْرَتِ سَجَادَ مَشْرُفَ شَدَنَدَ وَ مُحَمَّدُ، جَرِيَانَ آنَانَ رَابِرَى آنَ بَزَرْگَوارَ شَرْحَ دَادَ، حَضْرَتِ اِمامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَرَمَوْدَ: اَى عَمَوَ! اَكْرَبَرَدَهَ اَى اَزْحَبَشَهَ، پِيشَانِي بَنَدَ دَفَاعَ اَزْحَرِيمَ اَهْلَ بَيْتَ بَسَتَ، بَرْ مَرَدَمَ يَارَى اوْ وَاجَبَ اَسْتَ. مَنْ تُورَ اَصَاحِبَ اَخْتِيَارَ قَرَارَ دَادَ؛ هَرَ عَمَلِيَ كَهْ مَى خَوَاهِي اَنْجَامَ بَدَهَ، وَقْتِيَ آنَ گَرُوهَ سَخَنَ حَضْرَتِ سَجَادَ رَ شَنِيدَنَدَ، مَى گَفَنَنَدَ: زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّهَ بَهْ مَا اَجَازَهَ دَادَنَدَ». مَتَنْ رَوَايَتَ، قِيَامَ رَاتَأَيَيَدَ مَى كَنَدَ وَ صَاحِبَ پَرَچَمَ نِيزَ كَهْ طَاغُوتَ نِيَسَتَ، بَلَكَهْ اِمامَ، بَهْ وَى اَجَازَهَ قِيَامَ دَادَنَدَ؛ حَتَى قَاعِدَهَ كَلَى هَمْ فَرَمَوْدَنَدَ كَهْ هَرَكَسَ بَرَايَ دَفَاعَ اَزْحَرِيمَ مَا قِيَامَ بَكَنَدَ، بَرْ هَمَهَ يَارَى اوْ، وَاجَبَ اَسْتَ.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵



محور دوم: تأملی در فقه الحدیث

زنج: طایفه‌ای از بلاد سودان هستند. بعضی از آن‌ها در منطقه مغرب و حبشه زندگی می‌کنند و بعضی از این‌ها، کنار رود نیل، یعنی افریقایی هستند. هنوز هم در سودان عده‌ای از انسان‌های بی‌تمدن هستند که در جنگل زندگی می‌کنند و گاهی لخت و عریان بیرون می‌آینند. حالا به ۱۴۰۰ سال قبل برگردید. امام می‌فرماید اگر چنین فردی، در حمایت از اهل بیت پرچم دست بگیرد، همه باید کمک کنند. حال اگر کسی مثل زید که عالم و بصیر و به دنیا بی‌رغبت است و برای احیای معروف و دفع ظلم، قیام کرد؛ به طریق اولی، یاری رساندن او واجب است.

محور سوم : اعتبار مؤلف (جعفر بن نما)

مرحوم مجلسی در تکمله بحث امام حسین علیه السلام، مربوط به کتاب اخذ الثأر جعفر بن نما می‌گوید:

أقوال ولنورد هنا رسالة شرح الثأر الذي ألفه الشيخ الفاضل البارع جعفر بن محمد بن غا فإنه مشتملة على جل أحوال المختار و من قتلته من الأشرار على وجه الاختصار ليشفى به صدور المؤمنين الآخيار و ليظهر منها بعض أحوال المختار...؛^۱ در این جا رساله شرح ثأر را می‌آوریم که شیخ فاضل پرهیزکار آن را تألیف کرده است. این رساله مشتمل است بر احوال مختار و کسانی از اشرار که به دست او کشته شده‌اند و مایه شفای قلب مؤمنان شده‌اند.

۱. همان، ص ۳۴۶.



بيان مرحوم مامقانى

مرحوم مامقانى در تنقیح المقال، مطلبی راجع به ابن نما دارد. فرزند ایشان هم، مرحوم شیخ محیی الدین، نیز تعلیقی در تأیید فرمایش پدر دارد. ایشان می‌فرماید:

«العنون [ابن نما] من الاعلام الافضل؛ ابن نما از علمای فاضل است».

«المترجم من الاعلام الطائفه و رواة الافضل، الثقة والحديث من جهته صحيح بلا کلام؛^۱ ابن نما از بزرگان مذهب ماست و موثق است و حدیث از طرف ایشان صحیح است».

مختار در کلام مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در کتاب معجم خود، بحث مفصلی راجع به مختار داردند. ایشان می‌فرماید:

«ويكفي في حسن حال المختار إدخاله السرور في قلوب أهل البيت س بقتله قتلة الحسين عليهما السلام، وهذه خدمة عظيمة لأهل البيت عليهم السلام يستحق بها الجراء من قبلهم أفالهم يحتمل أن رسول الله صلى الله عليه وسلم وأهل البيت عليهما السلام يغضبون النظر عن ذلك، وهم معدن الكرم والإحسان؛ در حسن حال مختار همین بس که باکشتن قاتلان امام حسین شادی را به قلوب اهل بیت وارد کرد^۲ و این خدمت بزرگی به اهل بیت است و مستحق پاداش بزرگی است. آیا احتمال دارد که پیامبر و

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی احوال الرجال*، ج ۱۶، ص ۷۲.

۲. من نمی‌دانم در آن تاریخ زینب کبرا در قید حیات بوده‌اند یا نه؛ چون بعضی گفته‌اند که ایشان دو سال بعد از حادثه کربلا از دنیا رفته و بعضی چهار سال گفته‌اند.

اهل بیت از این خدمت، چشم پوشی کنند؛ در حالی که آن‌ها معدن کرامت و احسان هستند.

و هذا محمد ابن الحنفية بين ما هو جالس في نفر من الشيعة وهو يعتب على المختار (في تأخير قتله عمر بن سعد) فاتم كلامه، إلا والرَّأْسَانُ عِنْدَهُ فَخْرٌ ساجداً وبسط كفيه وقال: اللَّهُمَّ لَا تَنْسِ هَذَا الْيَوْمَ لِلْمُخْتَارِ وَاجْزِئْهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ خَيْرَ الْجَزَاءِ، فَوَاللَّهِ مَا عَلَى الْمُخْتَارِ بَعْدَ هَذَا مِنْ عَتْبٍ؛^۱ محمد بن حنفیه در جمعی از شیعیان نشسته بود و دائم از مختار گله می‌کرد که چرا از قاتلان، انتقام نمی‌گیرد! هنوز کلامش به پایان نرسیده بود که دو سر [سر عبیدالله و عمر سعد] مقابله نهاده شد. محمد بن حنفیه به سجده افتاد و گفت: خدایا! جزای این عمل را در پرونده مختار ثبت کن و او را از طرف اهل بیت پیامبر بهترین جزا عنایت کن! به خدا قسم که بعد از این، بر مختار گلایه‌ای روا نیست.»

نقل جریانی در باب بزرگواری اهل بیت

می‌خواهم جریانی را نقل کنم. (البته نه این که به خواب اعتماد کنم؛ ولی بعضی رؤیاها شاهد صدق دارند). بنده این را از کسی شنیده‌ام که خودش در جریان بوده است. ایشان گفت طایفه‌ای در عراق هستند که عده‌ای از آن‌ها شیعه‌اند و عده‌ای سُنی. من از یکی آن‌ها پرسیدم: چگونه است که شما نیمی شیعه و نیمی سنی هستید؟ او پاسخ داد: همه ما پیرو مکتب خلفاً بودیم و روشنمان این بود که در راه زائران می‌نشستیم و آن‌ها را غارت و اذیت می‌کردیم. روزی زائری عبور

۱. خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۰۰.



می‌کرد، ما اموالش را غارت کردیم؛ او خیلی ناراحت شد؛ گفت می‌روم شکایت می‌کنم. گفتیم برو شکایت کن، اگر برگشتی و شکایت نکردی تو را می‌کشیم! آن فرد گفته بود که به کربلا رفتم و باز همت، زیارت کردم و به حضرت قمر بنی هاشم گله کردم. شب خواب دیدم که فرمودند: برو به او بگو که ما به تو کاری نداریم؛ چون زائری را که شما غارت شدید، از شما تقاضای آب کرده بود و شما به او، یک لیوان آب دادید؛ به خاطر همین کارتان از شما در می‌گذریم. هنگام بازگشت از زیارت، همان شخص جلو ما را گرفت. گفت شکایت کردی؟ داستان را برای او گفتیم. بعد از شنیدن داستان، رئیس، عده‌ای از طایفه‌اش را جمع کرد و توبه کردند و شیعه شدند. به راستی خاندانی که حتی یک لیوان آب را فراموش نمی‌کنند، آیا ممکن است نسبت به مختار که چنین کار بزرگی انجام داده و سور و شادی را در قلب اهل بیت وارد کرده است، بی‌اعتنای باشند و توجه نکنند؟]

بيان مرحوم قمي در وقایع الايام

مرحوم قمي در وقایع الايام مي فرماید:

«الروايات في المختار الشفهي مختلفه، لكن المسلم بأنه أدخل السرور والفرح إلى القلب الإمام زين العابدين بل إنه أدخل السرور والفرح إلى قلوب آل الرسول...»^۱ روایات درمورد مختار مختلف است؛ ولی از مسلمات است که مختار فرح و شادی را به قلب امام سجاد وارد کرده است. ادخال فرح به قلب امام، یعنی نهایت رضایت امام معصوم و این با «صاحبها طاغوت» جمع نمی‌شود؟ بلکه

۱. قمي، شيخ عباس، وقایع الايام، ص. ۴.

شادی را به قلب اهل بیت و بیوه زنان و یتیمان کربلا رساند. آنان که پنج سال عزادار بودند و در این مدت، هیچ زنی از بنی هاشم حنا نبست و سرمه‌ای نکشید و آشپزخانه‌ای روش نشد و این عزاداری ادامه داشت تا سر عبیدالله ملعون را دیدند و پس از مشاهده سر آن ملعون از عزا خارج شدند. البته امام سجاد تا آخر عمرشان، عزادار بودند. ضمناً روایتی در وسائل دیدم^۱ که در طول این پنج سال، امام سجاد، عهده دار غذای اهل بیت شدند و به آن‌ها گفتند که شما فقط عزاداری کنید و نگران غذا نباشید. اضافه بر این، مختار خانه‌های اهل بیت را آباد کرد و به مظلومان کمک می‌کرد، خوشابه حال مختار.

بيان ذهبي در مورد مختار

ذهبی در سیر اعلام النبلاء در مورد مختار می‌گوید:

«نشأ المختار بالمدينة يعرف بالليل إلى بنى هاشم، ثم سار إلى البصرة يظهر بها ذكر الحسين في أيام معاوية، فأخبر به عبید الله بن زياد، فأمسك، وضربه مئة ودرعه عباءة، ونفاه إلى الطائف؛^۲ مختار در مدینه بزرگ شد و از همان جوانی میل به بنی هاشم داشت؛ وی جزء هواداران بنی هاشم بود و از همان اول در خط امامت بود] در دوران اوج دیکتاتوری معاویه در بصره تبلیغ امام حسین می‌کرد! عبیدالله بن زياد از جريان مطلع شد. پس دستگیرش کردند و صد ضربه شلاق به او زدند و او را پس از خلع لباس، به طائف تبعید کردند».

۱. برقی، احمدبن محمد، *المحاسن*، ج ۲، ص ۴۲، باب ۲۵، ص ۱۵۹؛ حر عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعه*، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناصرة*، ج ۴، ص ۱۶۰ و صوم عاشورا، ص ۱۴۹.

۲. ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۴۴.

جلسه بیستم

مقدمه

بحث ما بررسی روایات در زمینه قیام قبل از ظهور امام زمان ع است. روایت «کُلُّ رَأْيٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ بررسی سندی و دلالی شد و سپس از قیام‌هایی سخن به میان آمد که قبل از ظهور بوده و مورد تأیید قرار گرفته است. در جلسه قبل، مقداری راجع به قیام مختار صحبت کردیم و اکنون باقی مطالب را بیان می‌کنیم:

ادامه کلام در مورد مختار

به نظر بnde با مراجعه به کتاب‌های مخالفان و دگراندیشان و همچنین تعبیرات ناشایست و مواضع تندی که در برابر مختار مطرح شده است، می‌توان گفت چنین مواضعی، یکی از دلایل اعتبار مختار نزد ما است. طبق تتبیعی که من داشتم، ندیدم که حتی یکی از دگراندیشان، سخنی ازاو به میان بیاورد و الفاظ رکیک و حملات شدید، پسوند حرف‌هایش نشود. از این‌ها می‌توان فهمید که او مورد غضب جریان اموی و مورد تأیید اهل بیت بوده است. این نکته را مرحوم ابن نما در کتاب خودشان متذکر شده‌اند. حملات تبلیغی، برای این است که سیاه نمایی کنند و چهره را مشوش نشان دهند. ابن نما حملات طرف

مقابل را به تبلیغات و جویانی امیان علیه امیرالمؤمنین، تشییه می‌کند. این مسئله، یک جریان است و من در شگفتمن که چرا برخی آگاه نیستند.

استاد بزرگوارم، حضرت آیت الله وحید خراسانی در بحث اصول که آیا نهی در عبادت مفسد هست یا نه؛ بحث صوم عاشورا^۱ را مطرح کردند و فرمودند که هریک از کتاب‌های حدیث و فقه آن‌ها را باز کردیم، دیدیم صوم عاشورا، شعار این‌ها شده است. از خود همین استفاده می‌کنیم که این مسئله‌ای است که مورد تأیید ما نمی‌باشد. حالا شما هم بیایید نسبت به مختار تحقیق کنید. هر کس از مخالفان، سخنی از مختار بر زبان جاری می‌کند، در همان سطر اول به او توهین می‌کند و تا پایان دست بردار نیست. فریادی که باید سر قاتلان امام حسین بکشند، سر مختار منتقم می‌کشند؛ گویا که مختار قاتل است! نگاه کنید که شمر را چگونه تبرئه می‌کنند و یا نسبت به عمر سعد می‌گویند: ثقه! حرف این است که مختار در خط آن‌ها نبوده است؛ چون سه تا خط که نیست. دو خط است: حزب الله است و حزب الشیطان. مختار جزء معصومان نیست؛ ولی شخصیت مورد تأییدی است. من هر وقت کنار مزار مختار شهید می‌روم، به او می‌گوییم: دست مویزاد و احسنت! ولی گله‌ام این است که چرا کمی احتیاط کردی؟ باید همه قاتلان را درو می‌کردی. چنین بیانی از روی تعصب نیست و استدلال دارد و بنده به مقدار اقتضای درس به عنوان نقض می‌خواهم این‌ها را مطرح کنم.

۱. نظر حقیر این است که روزه گرفتن در روز عاشورا، خلاف شرع است.

کلام ابن نما در مورد مختار

در جلسه قبل، بخشی از کلام ابن نما را در مورد جریان مختار ذکر کردیم و اکنون باقی آن: «قال جعفر بن نما مصنف هذا الشأر أعلم أن كثيرا من العلماء لا يحصل لهم التوفيق بفطنة توقعهم على معانى الألفاظ ولا روية تنقلهم من رقدة الغفلة إلى الاستيقاظ ولو تدبوا أقوال الأئمة في مدح المختار لعلموا أنه من السابقين المجاهدين الذين مدحهم الله تعالى جل جلاله في كتابه المبين و دعاء زين العابدين عليه السلام للمختار دليل واضح وبرهان لائحة على أنه عنده من المصطفين الأخيار ولو كان على غير الطريقة المشكورة و يعلم أنه مخالف له في اعتقاده لما كان يدعوه دعاء لا يستجاب و يقول فيه قوله قولا لا يستطاب وكان دعاوه عليه السلام عبيا و الإمام منزه عن ذلك وقد أسلفنا من أقوال الأئمة في مطاوى الكتاب تكرار مدحهم له ونهيهم عن ذمه ما فيه غنية لذوى الأبصار و بغية لذوى الاعتبار و إنما أعداؤه عملوا له مثالب ليأعدوه من قلوب الشيعة كما عمل أعداء أمير المؤمنين عليه السلام له مساوى و هلك بها كثير من حاد عن محبته و حال عن طاعته؛^۱ ابن نما می گوید: بسیاری از علماء توفیق دقت بر معانی الفاظ را ندارند و سیر حرکتی آن‌ها از غفلت به سوی بیداری نمی‌باشد. پس اگر در اقوال ائمه طاهرین در مدح مختار تدبیر کنند؛ هر آینه می‌دانند که مختار از مجاهدانی است که خداوند آن‌ها را در کتابش، ستوده است و همچنین دعای امام سجاد برای مختار، دلیل روشن و برهان محکمی است که مختار جزء برگزیدگان است و اگر مسیر مختار، ناحق بود و امام می‌دانست که او مشکل

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸۷.

اعتقادی دارد، برای او دعا نمی‌کرد؛ زیرا مستجاب نمی‌شد و دعای امام هم بیهوده بود؛ در حالی که امام از چنین حالاتی منزه می‌باشد و ما بارها اقوال ائمه را در جاهای مختلف کتاب نقل کردیم که مختار را مدح واژ مذمت او نهی می‌کردند و این نقل قول‌ها برای صاحبان بصیرت کفایت می‌کند. همانا دشمنان مختار، برای او جوسازی کرده‌اند [و دروغ‌هایی را به مختار از زبان ائمه نسبت داده‌اند]^۱ تا قلوب شیعیان را از او دور کنند؛ همان‌گونه که دشمنان امیرالمؤمنین علیه او، جوسازی کرده و دروغ و تهمت‌های زیادی را به آن حضرت، نسبت دادند و به وسیله همین جعلیات، بسیاری از محبان وی، به دلیل دوری از حضرت و اطاعت نکردن از او به هلاکت رسیدند.

بیان علامه امینی در مورد شخصیت مختار

علامه امینی در کتاب شریف الغدیر در مورد مختار می‌فرماید:

«وَمَنْ عَطَفَ عَلَى التَّارِيخِ وَالْحَدِيثِ وَالْعِلْمِ الرَّجَالِ نَظَرًا تَشْفَعُهَا بَصِيرَةً نَفَاذَةً،
عِلْمٌ أَنَّ الْمَخْتَارَ فِي الطَّلِيقَةِ مِنْ رِجَالَاتِ الدِّينِ وَالْمَهْدَى وَالْإِخْلَاصِ، وَأَنَّ نَهْضَتَهُ

۱. دشمنان گاهی به زبان ائمه، حدیث جعل می‌کردند. اگر از بحث دور نمی‌شدم، ده‌ها نمونه را می‌آوردم. همین روایت میمون بن عبد الله (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۴)، برای نمونه کفایت می‌کند. گروهی خدمت امام صادق رسیدند و به دروغ گفتند که احادیثی از جعفر بن محمد شنیده‌ایم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی که از او حدیث نقل می‌کنی خودش را ببینی و به تو بگوید این حدیث‌ها که از من نقل کرده‌اند، دروغ است و من از آن حدیث‌ها خبر ندارم و به کسی چنین نگفته‌ام؛ آیا او را تصدیق می‌کنی؟» گفت: نه. حضرت فرمود: «چرا؟» گفت: زیرا اشخاصی این حدیث‌ها را از قول او نقل کرده‌اند که اگر شهادت بدنهند به آزادی مردی از بردگی و بندگی، قبول می‌شود (روایت را ببینید).

الكريمة لم تكن إلا لإقامة العدل باستئصال شأفة الملحدين، واجتياح جذوم الظلم الأموي، وأنه بمنتج من المذهب الكيساني، وأن كل ما تبزوه من قذائف وطآمات لا مُقِيل لها من مستوى الحقيقة والصدق، ولذلك ترجم عليه الأئمّة الهداء سادتنا، السجّاد و الباقر و الصادق علیہم السلام، وبالغ في الثناء عليه الإمام الباقر علیہم السلام، ولم يزل مشكوراً عند أهل البيت الطاهرون وأعماله؛ كسى كه به تاريخ و حدیث و علم رجال نگاه ژرف و دقیقی بیندازد، می فهمد که مختار سرآمد مردان مؤمن و مخلص است و قیام با کرامتش برای اقامه عدل با ریشه کن کردن ملحدان و دفع ظلم امویان، همراه بود. مذهب مختار، کيسانی نبود [مذهب کيسانی بعد از رحلت محمد حنفیه، مطرح شد و مختار قبل از محمد حنفیه، به شهادت رسید] و هر تهمت و نسبت قبیحی به مختار از حقیقت دور است. به همین دلیل، ائمه معصوم، - امامان سجاد و باقر و صادق علیہم السلام - او را مدح کرده‌اند و بیشتر از همه، امام باقر، او را ستوده است. مختار و قیام او همیشه نزد ائمه، قابل سپاس بود».

«وقد أكابر و نزّههُ العلماء الأعلام منهم: سيدنا جمال الدين بن طاووس في رجاله، و آية الله العلامة في الخلاصة، و ابن داود في الرجال، و الفقيه ابن نما فيما أفرد فيه من رسالته المسماة بذوب النصار، و المحقق الأديبي في حديقة الشيعة، و صاحب المعالم في التحرير الطاوسى، و القاضى نور الله المرعشى في المجالس. وقد دافع عنه الشيخ أبو على في منتهى المقال، و غيرهم».

علمای ما نیز مختار را بزرگ دانسته و او را مدح کرده‌اند، از جمله ابن طاووس در رجال خود.

«وقد بلغ من إكبار السلف له أن شيخنا الشهيد الأول ذكر في مزاره زيارة مُختَصّ

بـه، و يـُزار بـها، و فـيـها الشـهـادـة الـصـرـيـحة بـصـلـاحـه و نـصـحـه فـي الـولـاـية و إـخـلاـصـه فـي طـاعـة اللهـ و مـحـبـة الإمامـ زـينـ العـابـدـينـ، و رـضـاـ رسولـ اللهـ و أمـيرـ المؤـمنـينـ. صـلـواتـ اللهـ عـلـيـهـماـ و آـهـمـاـ. عنـهـ، و آـئـهـ بـذـلـ نـفـسـهـ فـي رـضـاـ الـأـمـمـةـ و نـصـرـةـ العـتـرـةـ الطـاهـرـةـ و الأـخـذـ بـثـارـهـمـ؛ و بـزـرـگـانـ ماـ مـثـلـ شـهـيدـ اـوـلـ، بـرـايـ مـخـتـارـ زـيـارتـ نـامـهـ نـوـشـتـهـ اـنـدـ كـهـ بـهـ وـسـيلـهـ آـنـ زـيـارتـ مـىـ شـوـدـ. زـيـارتـنـامـهـ اـشـ حـكـایـتـ اـزـ اـخـلاـصـ وـ لـایـتمـدـارـیـ اـیـشـانـ اـسـتـ. اوـ مـحـبـتـ اـئـمـهـ طـاهـرـینـ رـاـ درـ قـلـبـ دـاشـتـهـ وـ جـانـ خـودـشـ رـاـ درـ رـاهـ رـضـایـتـ اـئـمـهـ طـاهـرـینـ وـ نـصـرـتـ وـ خـونـخـواـهـیـ آـنـهـاـ، نـثـارـ کـرـدـهـ اـسـتـ.»

«وـ الـوـيـارـةـ هـذـهـ تـوـجـدـ فـيـ كـتـابـ مـرـادـ المـرـيـدـ، وـ هوـ تـرـجمـةـ مـزـارـ الشـهـیدـ لـلـشـیـخـ عـلـیـ اـبـنـ الحـسـینـ الـحـائـرـیـ، وـ صـحـحـهـ الشـیـخـ نـظـامـ الدـینـ السـاـوـجـیـ مـؤـلـفـ نـظـامـ الـاقـوـالـ، وـ يـظـهـرـ مـنـهـ آـئـقـبـ المـخـتـارـ فـيـ ذـلـكـ الـعـصـرـ الـمـتـقـادـمـ كـانـ مـنـ جـمـلـةـ الـمـزـارـاتـ الـمـشـهـورـةـ عـنـدـ الشـیـعـةـ، وـ كـانـ عـلـیـهـ قـبـیـةـ مـعـرـوفـةـ كـمـاـ فـيـ رـحـلـةـ اـبـنـ بـطـوـطـةـ؛ زـيـارتـ مـخـتـارـ درـ كـتـابـ مـرـادـ المـرـيـدـ كـهـ تـرـجمـهـ مـزـارـ شـهـیدـ شـیـخـ عـلـیـ بـنـ حـسـینـ حـائـرـیـ اـسـتـ، آـمـدـهـ وـ مـؤـلـفـ كـتـابـ نـظـامـ الـاقـوـالـ، آـنـ رـاـ تـصـحـیـحـ کـرـدـهـ اـسـتـ. لـذـاـ اـزـ اـیـنـ مـوـارـدـ بـرـمـیـ آـیـدـ کـهـ قـبـرـ مـخـتـارـ درـ زـمـانـهـایـ گـذـشـتـهـ هـمـ، اـزـ مـزـارـهـایـ مشـهـورـ نـزـدـ شـیـعـهـ بـوـدـهـ وـ بـرـ قـبـرـشـ قـبـهـ مـعـرـوفـیـ بـوـدـهـ اـسـتـ؛ هـمـانـ گـونـهـ کـهـ اـبـنـ بـطـوـطـهـ، آـنـ رـاـ نـقـلـ کـرـدـهـ اـسـتـ.»

«وـ لـقـدـ تـصـدـیـ لـتـدوـینـ أـخـبـارـ المـخـتـارـ وـ سـیـرـتـهـ وـ فـتوـحـهـ وـ مـعـقـدـاتـهـ وـ أـعـمـالـهـ جـمـاعـةـ مـنـ الـأـعـلـامـ، فـنـهمـ ۱:ـ أـبـوـ مـخـنـفـ لـوـطـ بـنـ يـحـيـيـ الـأـزـدـیـ:ـ الـتـوـفـ (۱۵۷)، لـهـ كـتـابـ أـخـذـ الشـارـ فـيـ المـخـتـارـ.... ۲۱ـ الشـیـخـ مـیرـزاـ مـحـمـدـ عـلـیـ الـأـوـرـدـبـادـیـ لـهـ سـبـیـ؛ـ

١. اـمـینـیـ، عـبـدـالـحـسـینـ، الـغـدـیرـ، جـ ٢ـ، صـ ٤٨٨ـ.



به تحقیق برای تدوین اخبار مختار و سیره و فتوحات و اعتقادات و اعمال او، جماعتی از بزرگان در این مورد کتاب نوشته‌اند. علامه امینی، نام ۲۱ نفر از بزرگان را به همراه تألیفات شان، ذکر می‌کند که آخرین آن‌ها مرحوم غروی اردوبادی بادی (م. ۱۳۸۰ ق) می‌باشد.

خدا رحمت کند مرحوم اردوبادی را! چه مرد بزرگواری بود. اصلاً اهل‌هوا نبود و با خدا معامله کرده بود. زندگی اش را وقف اهل بیت کرده بود. کتاب الغدیر را تحقیق و ویرایش کرد؛ ولی حاضر نبود اسمش، روی کتاب ثبت شود. در کتاب غدیر، ۶۰ بیت در مورد مختار شهید آمده است.

چرا بعضی نسبت به مختار دید خوبی ندارند. آیا مسلمان باید یک گوشه بنشیند و دست روی دست بگذارد مثل خواجه ریبع و به امیرالمؤمنین بگوید من نمی‌فهمم جنگ‌های تو برای چیست، لذا مرا به مرز بفرست، یا این‌که داخل قبر به چله بنشیند و وقتی بشنوید امام حسین علیه السلام شهید شده است، بگوید: «لعن الله قاتله» و بعد از گفتن همین عبارت هم پشیمان بشود؛ این می‌شود زاهد! اما اگر شخصی، به معركه خطر برود و دمار از روزگار ستمگران درآورد، آدم خوبی نیست! من نمی‌دانم بعضی طبق چه ضابطه‌ای حکم می‌کنند؟!

بيان ذهبي در مورد مختار

«المختار بن أبي عبيد الثقفي الكذاب... ونشأ المختار، فكان من كبراء ثقييف، وذوى الرأى، والفصاحة، والشجاعة، والدهاء، وقلة الدين، وقد قال النبي ﷺ: يكون في ثقييف كذاب ومبيِّر فكان الكذاب هذا، ادعى أن الوحي يأتيه، وأنه يعلم

الغیب، وکان المبیر الحجاج، قبحهما الله؛^۱ ذهبی همان اول در مورد مختار می‌گوید: کذاب است. از بزرگان طایفه‌اش بود. نظریه پرداز و فصیح و شجاع و زیرک بود. او در دینش ضعیف بود. از پیامبر روایت شده است که در ثقیف، کذاب و کشنده‌ای است و کذاب، همین مختار است که ادعا کرد، وحی بر او نازل می‌شود و از غیب باخبر است.».

بيان تنقیح المقال در مورد مختار

آقای مامقانی با این‌که در مورد مختار تأمل دارد و ایشان را جزء حسان. نه ثقات. می‌داند، می‌گوید:

«لاشكال في اسلامه بل في كونه امامي المذهب بل الظاهر اتفاق الخاصة و العامة عليه. بل الحق انه كان يقول بامامة الامام السجاد. فتخلص من جميع ما ذكرنا ان رجل امامي المذهب فان سلطنته برخصة الامام و ان وثاقته غير ثابة نعم هو ممدوح مدرجأً له في الحسان؛^۲ شکی در شیعی بودن مختار وجود ندارد و این مسئله، مورد اتفاق شیعه و سنی است و حق این است که گفته شود، مختار پیرو امام سجاد بود. پس خلاصه کلام این است که مختار شیعی است و کارها و قیامش، به اذن امام بوده است، گرچه وثاقتش، ثابت نیست. [نمی‌گوید ثقه نیست، بلکه می‌گوید برای ما ثابت نیست،] این قدر ممدوح هست که جزء حسان باشد.».

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۳۹.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی معرفة علم الرجال، ج ۳، ص ۲۰۶ (چاپ سنگی).

جلسه بیست و یکم

مقدمه

موضوع سخن، راجع به قیام‌هایی است که قبل از ظهرور امام زمان ع صورت گرفته است و ائمه طاهرین، چنین قیام‌هایی را تأیید کرده‌اند و یا رایاتی که خود ائمه، از خروج آن‌ها خبر و به آن‌ها بشارت داده‌اند. در واقع چنین قیام‌ها، نقض روایاتی است، مثل این روایت: «كُلُّ رَأْيٍ تُرَفَّعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» یکی از این قیام‌ها، قیام مختار بود که هم خودش و هم قیامش تأیید شده است. در این مورد کلمات بزرگانی از ابن نما تا معاصران مانند مرحوم مامقانی و علامه امینی و قمی و خویی را نقل کردیم و اکنون بحث را ادامه خواهیم داد:

برخورد ائمه طاهرین با قیام‌ها

اگر قیامی مورد تأیید ائمه طاهرین نبود، آن بزرگواران به صراحة در برابر آن موضوع گرفته و یا به آن اعتنا نمی‌کردند. در این زمینه، به دو مورد اشاره می‌کنم:

قیام توابین

یکی از این قیام‌ها، «قیام توابین» به فرماندهی سلیمان صرد خرازی است. ایشان از صحابه است. ظاهراً از چهار هزار نفر شرکت‌کننده در قیام، هشت یا نه نفر زنده

مانند. شعارشان هم «یا لشارات الحسین» بود. من هرچه در مورد این قیام، تبع کردم، تأییدی از ائمه نیافتم. تنها چیزی که در این زمینه ملاحظه کردم، کلامی است از امیرالمؤمنین نسبت به خود سلیمان. ظاهراً ایشان، در جنگ صفين مجروح می‌شود و نزد حضرت برمی‌گردد، در حالی که انتظار شهادت داشت. امام می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ قُضِيَّ بِخَبَهٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾.^۱ پس، خود سلیمان صرد خزانی مورد تأیید است، هر چند در مورد قیام تأییدی صورت نگرفته است.

قیام مردم مدینه

یکی دیگر از این قیام‌ها، «قیام مردم مدینه» است. در مورد این قیام قبلاً بحث مفصلی شده و بنده از ائمه علیهم السلام در مورد چنین قیامی تأییدی نیافتم. البته عده‌ای را پناه دادند؛ زیرا امام سجاد، تا مدت‌ها بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بیرون از مدینه سکونت داشتند. در جریان سرکوب این قیام توسط جلادان یزید، صدھا نفر کشته شدند و هتک نوامیس شد. پس بعضی از قیام‌ها هم، مورد تأیید ائمه قرار نگرفته‌اند. در اینجا، بحث در مورد مختار را ادامه می‌دهیم:

بیان مرحوم خوئی در مورد مختار

مرحوم خوئی در معجم رجال الحديث در مورد جناب مختار، می‌فرماید: «وَالْأَخْبَارُ الْوَارَدَةُ فِي حَقِّهِ عَلَى قَسْمَيْنِ: مَادِحَةٌ وَذَامَةٌ أَمَا الْمَادِحَةُ فَهِيَ مُتَضَافِرَةٌ، مِنْهَا مَا ذُكِرَ الْكَشْشَى».

۱. المنقري، نصربن مزاحم، وقعة صفين، ص ۵۱۹.

إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَتْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَمْدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْقُمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَمْدٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلَى الْكُوفِيِّ، عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ جَارُودِ بْنِ الْمَنْذِرِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا امْتَشَطْتُ فِينَا هَاشِيَّةً وَلَا اخْتَضَبْتُ، حَتَّى بَعْثَ إِلَيْنَا الْمُخْتَارِ بْرُؤوسِ الَّذِينَ قُتِلُوا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَذِهِ الرَّوْاْيَةُ صَحِيحةٌ؛ رَوْيَاتِيَّ كَهْ دَرْبَارَهْ مُخْتَارَ وَارَدَ شَدَهْ، دُوْ دَسْتَهَ اَنْدَهْ رَوْيَاتِيَّ كَهْ دَرْ مدْحَ اوْ نَقْلَ شَدَهْ وَرَوْيَاتِيَّ كَهْ دَرْ مَذْمَتَ مُخْتَارَ وَارَدَ شَدَهَ اَنْدَهْ رَوْيَاتَ دَرْ مدْحَ مُخْتَارَ «مُتَضَافِرَه» اَسْتَهْ.

«متضافره در حدود «تواتر» و یا «استفاضه» می باشد. اگر مستفیض هم باشد، طبق مبنای ایشان، به بررسی سندی نیاز ندارد، گرچه آنها «ضعیف» باشند. مرحوم خوئی در ادامه بحث، چند روایت را که در مدح مختار است، نقل می کند.

روایات مادحه در کلام مرحوم خوئی

روایت اول:

«إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَتْلِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَمْدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْقُمِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَمْدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلَى الْكُوفِيِّ، عَنِ الْعَبَاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ جَارُودِ بْنِ الْمَنْذِرِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا امْتَشَطْتُ فِينَا هَاشِيَّةً وَلَا اخْتَضَبْتُ حَتَّى بَعْثَ إِلَيْنَا الْمُخْتَارِ بْرُؤوسِ الَّذِينَ قُتِلُوا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ جَارُودُ بْنُ الْمَنْذِرِ از امامِ مُحَمَّدِ باقر علیه السلام روایت می کند که هیچ زن هاشمیه ای از ما خاندان، شانه به سر نزد و خضاب نگرفت تا موقعی که مختار سر قاتلان امام حسین را نزد ما فرستاد.

آقای خوئی می فرمایند: «وَهَذِهِ الرَّوْيَةُ صَحِيحةٌ».



روایت دوم:

«حَدَّوْيٰ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُشَّى عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عَلِيَّا قَالَ: لَا تَسْبُوا الْمُخْتَارَ فَإِنَّهُ قَدْ قَتَلَ قَاتِلَنَا وَ طَلَبَ بِشَارِنَا وَ زَوْجَ أَرَامِنَا وَ فَسَّمَ فِينَا الْمَالَ عَلَى الْعُسْرَةِ؛ رَجَالٌ كَشِي از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند: مختار را دشنام ندهید؛ زیرا مختار قاتلان ما را کشت؛ برای ما خونخواهی کرد؛ بیوه زنان ما را شوهر داد و در موقع عسرت و تنگdestی مال را در میان ما تقسیم کرد.»

روایت سوم:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عُثْمَانُ بْنُ حَامِدٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَرْدَادَ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِينِ، عَنْ مُوسَى بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ، قَالَ دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرِ عَلِيَّا يَوْمَ النَّحْرِ وَ هُوَ مُتَكَبِّرٌ وَ قَدْ أُرْسِلَ إِلَى الْحَلَاقِ، فَقَعَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَتَنَاهَى يَدُهُ لِيُقْتَلَهَا فَتَعَاهُ، ثُمَّ قَالَ مَنْ أَثْنَ قَالَ أَنَا أَبُو الْحَكَمِ بْنُ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عَبَيْدِ الشَّفَعِيِّ، وَ كَانَ مُتَبَاعِدًا مِنْ أَبِي جَعْفَرِ عَلِيَّا فَقَدْ يَدَهُ إِلَيْهِ حَتَّى كَادَ يُقْعِدُهُ فِي حَجْرِهِ بَعْدَ مَنْعِهِ يَدُهُ، ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَكْثَرُوا فِي أَبِي وَ قَالُوا وَ القَوْلُ وَ اللَّهُ قَوْلُكَ قَالَ وَ اى شَيْءٍ يَقُولُونَ قَالَ يَقُولُونَ كَذَابٌ، وَ لَا تَأْمُرُنِي بِشَيْءٍ إِلَّا قِيلْتُهُ، فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَخْبَرَنِي أَبِي وَ اللَّهُ إِنَّ مَهْرَ أُمِّي كَانَ إِمَّا بَعَثَ بِهِ الْمُخْتَارُ أَوْ لَمْ يَبْنِ دُورَنَا وَ قَتَلَ قَاتِلَنَا وَ طَلَبَ بِدِمَائِنَا فَرَجَمَهُ اللَّهُ، وَ أَخْبَرَنِي وَ اللَّهُ أَبِي أَنَّهُ كَانَ لِيَمُرُّ عِنْدَ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ يُمْهَدُهَا

۱. عبدالله بن شريك، نوه سنان بن انس است؛ اما این کجا و آن کجا! حرفش راذھبی نقل می‌کند که ان الله اعدل من ان يدخل طلحه و زبیر الجنۃ؛ خدا عادل ترا این است که این‌ها را بهشت ببرد.



الْفِرَاشَ وَ يُثْنِي هَا الْوَسَائِدَ وَ مِنْهَا أَصَابَ الْحَدِيثَ، رَحْمَ اللَّهُ أَبَاكَ رَحْمَ اللَّهُ أَبَاكَ مَا
 تَرَكَ لَنَا حَقًا عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا طَلَبَهُ قَتَلَ قَتَلَشَنَا وَ طَلَبَ بِدِمَائِنَا؛ ابْن زَيْرَ ازْ عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ شَرِيكَ چنین نقل می کند: روز عید قربان ما به حضور امام محمد باقر علیه السلام
 مشرف شدیم؛ در حالی که امام تکیه کرده بود. حضرت باقر فرمود: یک حلاق
 [= شخصی که سر را می تراشد] نزد من بیاورید. من در مقابل آن بزرگوار
 نشسته بودم که دیدم پیرمردی از اهل کوفه نزد آن حضرت آمد و دست امام
 باقر را گرفت که ببوسد؛ ولی امام اجازه نداد. سپس حضرت باقر به او فرمود: تو
 کیستی؟ گفت: من حکم [= بفتح حاء و کاف] ابن مختار بن ابو عبیده ثقی
 هستم. امام باقر علیه السلام دست خود را دراز کرد و او را که با آن حضرت فاصله
 داشت، آورد و نزدیک خود جای داد. ولی به حضرت باقر گفت: خدا امور تورا
 اصلاح کند! مردم در باره پدرم حرف هایی دارند؛ ولی به خدا قسم آنچه تو
 بفرمایی، همان، حق است. امام باقر فرمود: مردم چه می گویند؟ گفت:
 می گویند: مختار کذاب بود؛ ولی من هر چه شما بفرمایید، قبول دارم.
 امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سبحان الله! به خدا قسم پدرم به من خبر داد
 که مهر مادرم از اموالی بود که مختار فرستاد. آیا نه چنین است که مختار
 خانه های ما را بنا کرد و دشمنان ما را کشت و خون های ما را مطالبه کرد؟!
 خدا او را رحمت کند! به خدا قسم، پدرم به من خبر داد که با فاطمه دختر
 حضرت امیر شبانه سخن می گفتند و پدرم رختخواب برای فاطمه آماده
 می کرد و متکا می آورد. پدرم این حدیث را از فاطمه شنید. خدا پدرت را رحمت
 کند! خدا پدرت را بیامرزد که حق ما را نزد احمدی نگذاشت، مگر آن که باز
 ستاند؛ قاتلان ما را کشت و برای ما خون خواهی کرد».

شاید اولین کسی که نسبت کذاب را به حضرت مختار داد که بود؟ در مصافی که بین لشکر مختار به فرماندهی ابراهیم بن الاشتیر پسر مالک اشترو لشکر شامی‌ها به فرماندهی ابن زیاد، رخ داد؛ اولین کسی که از طرف شامی‌ها رجز خواند؛ از مختار به عنوان کذاب یاد کرد. از این رجزها معلوم می‌شود که لشکر مختار و لشکر شامی‌ها دو جریان و خط هستند. نمی‌گوییم در رأس این جریان معصوم قرار دارد؛ ولی یک جریان، دفاع از ولایت است و در مقابل، جریان ضد ولایت قرار دارد. مخالفت با امیرالمؤمنین، مخالفت با رسول الله و مخالفت با رسول الله، مخالفت با خداوند است. «حربک حربی و سلمک سلمی» را خود اهل سنت، نقل کرده‌اند. بعد از واقعه صفين، شامی‌ها در واقعه‌ای مثل جنگ مختار، تلفات ندادند. ۲۴ هزار نفرشان به جهنم واصل شدند که چنین ضربه‌ای سابقه نداشته است.

بعد از این که دو لشکر، مقابل هم ایستادند، ابن ضبعان کلبی از سپاه شام خارج شد و رجز خواند و به مختار نسبت کذاب داد.

«وقف العسكران والتقي الجمعان فخرج ابن ضبعان الكلبى ونادى يا شيعة المختار الكذاب يا شيعة ابن الاشتير المتراب: أنا ابن ضبعان الکريم المفضل من عصبة يبرون من دين على كذاك كانوا في الزمان الأول.»

در رجز می‌گوید: من ابن ضبعان و از گروهی هستم که از دین علی، بیزاری می‌جوییم و این بیزاری روش ما است. فردی از طایفه همدان جوابش را داد، واقعاً این طایفه در کنار حضرت بودند و وفادار به آن حضرت.

«فخرج إليه الأحوص بن شداد الهمданى وهو يقول:



أَنَا ابْنُ شَدَادٍ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ
لَأَصْلِينَ الْقَوْمَ فِيمَنْ يَصْطَلِيُّ
جَرْنَارَ الْحَرْبِ حَتَّى تَنْجُلِيُّ
لَسْتُ لِعُثْمَانَ بْنَ أَرْوَى بُولِيٍّ
مِنْ بَرِّ دِينِ حَضْرَتِ عَلَى عَلِيٍّ هُسْطَمْ وَعُثْمَانَ رَا دُوْسْتَ نَدَارَمْ وَامْرُوزَ عَدَهَاءِ
از شما را به هلاکت می‌رسانیم.

روایت چهارم:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي الْخُزَاعِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْعَمْرِيُّ الْمَكِّيُّ، قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، أَنَّ عَلِيًّا بْنَ الْحُسَيْنِ عَلِيَّا لَكَ أَنِّي بِرَأْسِ عَبْيَدِ اللَّهِ بْنِ زَيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ فَخَرَّ سَاجِداً وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْرَكَ لِي شَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُحْتَارَ حَيْرًا؛ هَنَّكَامِي كَه سِرَابِنْ زِيَادْ وَسِرَعْمَرْ
بن سعد را نزد حضرت علی بن الحسین آوردند، آن حضرت خدای را سجده کرد و فرمود: سپاس مخصوص خدایی است که خون ما را از دشمنان طلب کرد. خدا به مختار جزای خیر عطا فرماید!»

روایات ذامه در کلام مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در ادامه، روایاتی را هم که در مذمت مختار وارد شده‌اند، بیان می‌فرماید:

روایت اول:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْمُخْتَارَ أُرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸۱.

بِعِشْرِينَ الْفَ دِينَارٍ فَقَبِلَهَا وَبَعْدَهَا دَارَ عَقِيلَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَدَارُهُمُ الَّتِي هُدِمَتْ قَالَ إِنَّمَا بَعَثَ إِلَيْهِ يَازِبَ بْنَ عَيْنَ الْفَ دِينَارٍ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ الْكَلَامُ الَّذِي أَظْهَرَهُ فَرَدَّهَا وَأَمَّا يَقْبَلُهَا؛ مختار مبلغ بیست هزار دینار برای امام زین العابدین فرستاد، آن بزرگوار، پول‌ها را قبول کرد و خانه عقیل بن ابی طالب را که خراب شده بود، ساخت. بعدا که مختار، آن کلام خود را ظاهر کرد، مجددًا مبلغ چهل هزار دینار برای امام سجاد فرستاد؛ ولی حضرت سجاد آن مبلغ را نپذیرفت.»

«وَالْمُخْتَارُ هُوَ الَّذِي دَعَا النَّاسَ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ ابْنُ الْحُنَفَيَّةَ وَسُوْلَ الْكَيْسَانِيَّةَ وَهُمُ الْمُخْتَارِيَّةُ وَكَانَ لَقْبُهُ كَيْسَانٌ وَلُقْبُ بِكَيْسَانٍ لِصَاحِبِ شُرَطِهِ الْمُكَبَّيِ أَبَا عَمْرَةَ وَكَانَ اسْمُهُ كَيْسَانٌ وَقَيْلَ إِنَّهُ سُمِّيَ كَيْسَانٌ بِكَيْسَانٍ مَوْلَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ الَّذِي حَمَلَهُ عَلَى الظَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ وَدَلَّهُ عَلَى قَتْلَتِهِ وَكَانَ صَاحِبَ سِرِّهِ وَالْغَالِبِ عَلَى أَفْرِهِ وَكَانَ لَا يَبْلُغُهُ عَنْ رَجْلِ مِنْ أَعْدَاءِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ فِي دَارٍ أَوْ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا قَصَدَهُ وَهَدَمَ الدَّارَ بِأَسْرِهَا وَقَتَلَ كُلَّ مَنْ فِيهَا مِنْ ذِي رُوحٍ؛ مختار مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت می‌کرد. آنان که مختاریه بودند به «کیسانیه» نامیده شدند. لقب مختار، «کیسان» بود. مختار بدین سبب به کیسان لقب یافت که نام امیر لشکرش، یعنی ابو عمره کیسان بود. گفته شده است. بدین لحاظ لقب کیسان یافت که کیسان نام یکی از غلامان حضرت امیر بود. وی همان کسی بود که مختار را برای طلب خون امام حسین وادر و او را به مکان قاتلان امام حسین علیهم السلام راهنمایی می‌کرد. او محروم اسرار مختار و بر امر او غالب بود. هیچ گزارشی از دشمنان امام حسین به او نمی‌رسید که آن دشمن در فلان خانه یا فلان موضع است، مگر این که وی متوجه آن شخص می‌شد و همه آن خانه را خراب می‌کرد و هر ذی روحی را که در آن خانه بود، می‌کشت.»

وَكُلُّ دَارٍ بِالْكُوفَةِ خَرَابٌ فَهِيَ مِنَاهَدَمَهَا وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَضْرِبُونَ هَبَالَ المُشَلَّ فَإِذَا
افْتَقَرَ إِنْسَانٌ قَالُوا دَخَلَ أَبُو عَمْرَةَ بَيْتَهُ حَتَّى قَالَ فِيهِ الشَّاعِرُ:
إِبْلِيسُ مِنَافِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي عَمْرَةَ يُغْوِيَكَ وَيُظْغِيَكَ وَلَا يُعْطِيَكَ كِسْرَةً
وَهُرْ خَانَهُ اَى که در کوفه خراب شده بود، وی آن را خراب کرده بود. اهل
کوفه این ابو عمره را ضرب المثل قرار داده بودند. هرگاه شخصی فقیر
می شد، می گفتند: ابو عمره داخل خانه اش شده است. کار او به جایی رسیده
بود که شاعر در باره اش گفته است:

إِبْلِيسُ بَأْفِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي عَمْرَةَ
يُغْوِيَكَ وَيُظْغِيَكَ وَلَا يُعْطِيَكَ كِسْرَةً
يعنى شيطان با آن همه شیطنت هایی که دارد، باز هم از ابو عمره بهتر است.
شیطان تو را گمراه و سرکش می کند، ولی تو را به شکست و خرابی دچار نمی کند.
مرحوم خوئی بعد از نقل این روایت می فرماید:

وَهَذِهِ الرَّوَايَاتُ ضَعِيفَةُ الْأَسْنَادِ جَدًا، عَلَى أَنَّ الثَّانِيَةَ مِنْهَا فِيهَا تَهَافُتٌ وَ
تَنَاقُضٌ وَلَوْ صَحَّتْ فَهِيَ لَا تَزِيدُ عَلَى الرَّوَايَاتِ الْذَامَةِ الْوَارَدَةِ فِي حَقِّ زَرَّاءَ وَمُحَمَّدِ
بْنِ مُسْلِمٍ وَبَرِيدٍ وَأَضْرَابِهِمْ؛ اِنَّ رَوَايَتَ وَرَاوِيَاتَ اِزْ اِنْ قَبِيلَ، اِنَّ نَظَرَ سَنَدِ
«ضَعِيفٍ» اِسْتَ وَدَرِ رَوَايَتِ دُومَ تَنَاقُضٌ مَلَاحِظَهُ مَيْشَوْدَ. اِنَّ اِنَّ رَوَايَتَ ذَامَهُ،
بَهْ فَرَضَ هُمْ صَحِيحٌ بَاشَدُ، اِعْتِبَارَشُ بِيْشَ اِزْ رَوَايَاتِي نِيَسْتَ کَهْ دَرِ مَذْمَتِ
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزَرَّاءَ وَبَرِيدٍ وَ...، وَارَدَ شَدَهَانَدْ. هَمَانَ طُورَکَهْ ذَمْ دَرِ مَوْرَدِ
چَنِينَ اِفْرَادِی رَاکَسِی نِپَذِيرَفَتَهْ وَآنَ رَا تَوْجِيَهَ کَرَدَهَانَدْ؛ ذَمْ دَرِ مَوْرَدِ مَخْتَارِ هُمْ
بَایِدْ تَوْجِيَهَ شَوَدْ.

در اینجا مرحوم خوئی، روایتی از شیخ صدوq را که سبب مذمت مختار است، نقل کرده و سپس به آن جواب می دهد.

«و روی الصدق^{هیئت} مرسلاً أن الحسن س ما صار في مظلم سبات، ضربه أحدهم بخنجر مسموم، فعمل فيه الخنجر، فأمر^{هیئت} أن يعدل به إلى بطن جريحي، وعليها عم المختار بن أبي عبيدة مسعود بن قيلة فقال المختار لعمه: تعال حتى تأخذ الحسن و نسلمه إلى معاوية فيجعل لنا العراق فنظر بذلك الشيعة من قول المختار لعمه، فهموا بقتل المختار فتلطف عمه لمسألة الشيعة بالعفو عن المختار ففعلوا؛ شیخ صدوق در علل الشرایع، روایتی «مرسل» ذکر می کند: هنگامی که امام حسن مشغول نماز بود، یکی از آنان، تیری به جانب آن بزرگوار پرتاب کرد؛ ولی چون امام زره بر تن داشت، مؤثر واقع نشد. وقتی امام حسن به سبات مدائی رسید، یکی از لشکریان خود حضرت، خنجر مسمومی به ران امام حسن زد که کارگر شد. سپس آن بزرگوار دستور داد تا حضرتش را به سوی منطقه بطن جريحي که عمومی مختار والی آن جا بود، بازگرداند؛ در اینجا مختار به عمومیش پیشنهاد کرد که امام حسن را به معاویه تحويل دهیم تا معاویه عراق را به ما واگذار کند. وقتی شیعیان از آنچه مختار که به عمومی خود گفته بود، آگاه شدند، تصمیم گرفتند مختار را به قتل برسانند؛ ولی عمومی مختار به وی لطفی کرد و از شیعیان خواست تا او را عفو کردنند».

جواب از روایت ذامه

«و هذه الرواية لإرسالها غير قابلة للاعتماد عليها، على أن لو صحت لامك أن يقال إن طلب المختار هذا لم يكن طلباً جدياً وإنما أراد بذلك أن يستكشف رأي عممه، فإن علم أن عممه يريد ذلك لقامت باستخلاص الحسن^{هیئت}، فكان قوله هذا



شفقة منه على الحسن علیه السلام. وقد ذكر بعض الأفضل أنه وجد روایة بذلك عن

العصوم علیه السلام

اولاًً: این روایت مرسل است:

ثانیاً: بنا به فرض که روایت، صحیح باشد، می‌توان گفت که طلب مختار، جدی نبوده است، بلکه می‌خواسته نظر عمویش را بداند و او را امتحان کند [چون وضعیتی بود که دائم، استانداران با تأیید حکومت معاویه، به سوی او پناهنده می‌شدند؛ لذا مختار خوف آن داشت که عمویش هم، چنین کاری بکند]. تا اگر چنین تصمیمی دارد، برای حفظ جان امام تدبیری بیندیشد و این سخن وی در مقام شفقت بر جان امام بوده است و این، ضعف مختار نیست. بعضی از افضل، گفته‌اند که به چنین معنایی، از امام معصوم روایت صادر شده است.

بيان اشكالى ديكىر، مبنى بر تضعييف مختار

مرحوم خوئي اشكال ديكىرى را كه بعضى بر مختار وارد كرده‌اند، بيان مى‌كند و سپس به آن جواب مى‌دهد.

«بق هنا أمور: الأول: أنه ذهب بعض العلماء إلى أن المختار بن أبي عبيدة لم يكن حسن العقيدة وكان مستحقاً للدخول النار و بذلك يدخل جهنم ولكنها يخرج منها بشفاعة الحسين عليه السلام و مال إلى هذا القول شيخنا المجلسي و جعله وجهها للجمع بين الأخبار المختلفة الواردة في هذا الباب؛ مختار عقيده سالمي نداشه است [چون بعضی از صحابه (شیخین) را دوست داشت]؛ بنا براین، مستحق آتش است. البته به شفاعت امام حسین، از جهنم خارج می‌شود. مرحوم

مجلسی نیز به این مطلب، میل پیدا کرده است تا به طریقی بین اخبار مختلف در مورد مختار جمع کند. ضمناً برای چنین نظری، دو روایت نقل می‌کند:

روایت اول:

«وَاسْتَنَدَ الْقَائِلُ بِذَلِكَ إِلَى رَوَايَتَيْنِ الْأَوَّلِيَّ: مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ يَإِسْنَادَهُ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَمْهَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَمْهَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلَيِّ الْفَقِيْسِيِّ عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ قَالَ: قَالَ لِي يَجُوزُ الشَّيْءُ الصِّرَاطَ يَتَلَوُهُ عَلَيْهِ وَيَتَلَوُ عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَيَتَلَوُ الْحَسَنَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا تَوَسَّطُوهُ تَادِي الْمُخْتَارِ الْحُسَيْنَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي طَلَبْتُ بِشَأْرِكَ فَيَقُولُ الشَّيْءُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ أَحِبْهُ فَيَنْفَضُ الْحُسَيْنُ فِي النَّارِ كَانَهُ عُقَابٌ كَاسِرٌ فَيُخْرُجُ الْمُخْتَارُ حُمَّةً وَلَوْشَقَ عَنْ قَلْبِهِ لَوْجِدَ حُجْهَمًا فِي قَلْبِهِ؛ اِمام صادق علیه السلام می فرماید: در روز قیامت، رسول خدا از پل صراط عبور می‌کند، در حالی که امام علی پشت سر ایشان و امام حسن پشت سر امام علی و امام حسین پشت سر امام حسن قرار دارند. وقتی اینان به میانه صراط می‌رسند، مختار [از میان جهنم] صدا می‌زند: يا ابا عبدالله! من انتقام خون تو را گرفتم. رسول خدا به امام حسین می‌فرماید: جواب او را بده! پس امام حسین چون عقاب شکاری به فریادش می‌رسد و او را از آتش نجات می‌دهد؛ در حالی که مختار [از آتش جهنم] سیاه شده است، و اگر قلب او شکافته شود، محبت آن دو نفر در قلبش یافت می‌شود [یعنی به سبب محبت شیخین به آتش جهنم مبتلا شده است].».

روایت دوم:

«السرائر أَبَانُ بْنُ تَعْلِبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِشَفِيرِ النَّارِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَيَصِحُّ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْثِنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ شَلَاثًا قَالَ فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ شَلَاثًا أَغْثِنِي فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنَ أَغْثِنِي أَنَا قَاتِلُ أَعْدَائِكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدِ احْتَاجَ عَلَيْكَ قَالَ فَيَنْتَصِرُ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ عَقَابٌ كَاسِرٌ قَالَ فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَمَنْ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الْمُخْتَازُ قُلْتُ لَهُ وَمِنْ عُذْبَاتِ النَّارِ وَقَدْ فَعَلَ مَا فَعَلَ قَالَ إِنَّهُ قَالَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْهُمَا شَيْءٌ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ جَهَنَّمَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا شَيْءٌ لَأَكَبَّهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمَا؛ در کتاب سرائر از سمعاه چنین روایت می‌کند: از امام محمد باقر علیه السلام چنین شنیدم: موقعی که روز قیامت فرامی‌رسد، پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد. شخصی که در جهنم است، سه مرتبه فریاد می‌زند: يا رسول الله! به فریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد. سه مرتبه فریاد می‌زند: يا امیر المؤمنین! به فریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نمی‌دهد. سپس سه مرتبه فریاد می‌زند: يا حسین! به فریادم برس، من اقاتل دشمنان تو هستم. پیامبر خدا به امام حسین می‌فرماید: وی بر تو اتمام حجت کرد. امام حسین علیه السلام پس از این جریان، نظیر عقاب شکاری به فریادش می‌رسد و او را از آتش نجات می‌دهد. راوی می‌گوید: من به امام صادق گفتیم: فدایت شوم، آن شخص که در آتش است، کیست؟ امام فرمود:

مختار است. گفتم: برای چه در آتش معذب خواهد شد، در صورتی که قاتلان امام حسین را کشت؟! فرمود: برای این که اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت. قسم به حق خدایی که حضرت محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد، اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از [محبت آنان] باشد، خدا ایشان را از ناحیه صورت، داخل آتش جهنم خواهد کرد.

جواب از اشکال

مرحوم خوئی در جواب از چنین اشکالی (سالم نبودن عقیده مختار) می‌فرماید:

«أقول: الروايات ضعيفتان، أما رواية التهذيب فبالإسناد أولاً، وبأممية بن على القيسي ثانياً، وأما ما رواه في السرائر فلأن جعفر بن إبراهيم الحضرمي لم تثبت وثاقته على أن رواية أبان عنه، وروايته عن زرعة عجيبة فإن جعفر بن إبراهيم، إن كان هو الذي عده الشيخ من أصحاب الرضا علیهم السلام فلا يمكن رواية أبان عنه، وإن كان هو الذي عده البرق من أصحاب البارقي علیهم السلام فروايته عن زرعة عجيبة، وقد أشرنا في ترجمة محمد بن إدريس، إلى أن كتاب ابن إدريس فيه، تخليط؛ هردو روایت «ضعیف» هستند: روایت تهذیب اولاً، به سبب «مرسله بودن» و ثانیاً، به دلیل وجود امیة بن علی القيسی «ضعیف» است. روایت سرائر نیز به این دلیل ضعیف است که وثاقت جعفر بن ابراهیم الحضرمی اثبات نشده است. علاوه بر آن، روایت کردن ابان بن تغلب از جعفر بن ابراهیم الحضرمی، و

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۹۴.

روایت او از زرعة بن محمد الحضرمی عجیب است، برای این‌که اگر جعفر بن ابراهیم کسی باشد که شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضا بر شمرده است؛ در این صورت، ابان بن تغلب نمی‌تواند از او روایت کند، و اگر همان باشد که برقی او را از اصحاب امام باقر بر شمرده است؛ در این صورت، روایت جعفر بن ابراهیم از زرعة بن محمد الحضرمی عجیب خواهد بود، ضمناً این‌که در کتاب محمد بن ادریس (السرائر) تخلیط وجود دارد.



جلسه بیست و دوم

مقدمه

موضوع سخن، راجع به مختار بود. در جلسات قبل، نسبت به قیام و شخصیت وی مقداری صحبت کردیم و اکنون بحث را ادامه می‌دهیم:

مختار و قیام او در کلام بزرگان

مرحوم مازندرانی حائزی در منتهی المقال فی احوال الرجال در مورد مختار می‌فرماید:

«وَأَمّا عَدْمُ جَوَازِ سَبَبِ فَلَاءِ إِشْكَالِ فِيهِ وَلَا شَبَهَةِ تَعْتِيرِيهِ وَإِنْ لَمْ يَرِدْ فِي ذَلِكَ خَبْرٌ، فَكَيْفَ مَعْ وَرُودِهِ مَعْ حَسْنِ الطَّرِيقِ كَمَا نَصَّ عَلَيْهِ الْعَالَمَةُ وَقَبْلَهُ تَحْرِيرُ الطَّاوُسِيِّ وَهَشَامِ مَصَّحَّفِ هَاشِمٍ كَمَا ذَكَرْهُ شَهْ وَبَعْدِهِ الْفَاضِلُ عَبْدُ النَّبِيِّ الْجَزَائِرِيِّ وَبَعْدَهُمَا الْأَسْتَاذُ الْعَالَمَةُ وَتَابِعُ الْعَالَمَةِ فِي ذَلِكَ تَحْرِيرِ الطَّاوُسِيِّ فَإِنَّهُ فِي رَجَالِهِ كَذَلِكُ؛ دَرْ عَدْمُ جَوَازِ سَبَبِ مختار وَجَسَارَتْ بِهِ أَوْ شَكِّي نَمِيَ باشَد؛ گَرْچَهُ روَايَتِي هُمْ دَرْ جَايِزِ نَبُودَنِ سَبَبَ أَوْ وَارِدِ نَشَدَهُ باشَد وَحَالَ آنَ كَه روَايَتِ دَرْ بَابِ نَهِيَ از سَبَبِ مختار دَارِيَمِ كَه مشَكَلِ سَندِي هُمْ نَدارَد. عَالَمَهُ حلَّ، وَقَبْلَ از اَوْ هُمْ، تَحْرِيرُ طَاوُسِيِّ وَ... بِهِ اَيْنَ مَطْلَبُ، اَشَارَهُ دَاشْتَهَ اَنَّد».



وَأَمَّا قِبْلُ رَوَايَتِهِ عَلَى فِرْضِ تَحْقِيقِهَا فَأَنْتَ خَبِيرٌ بِأَنَّ تَرْحِمَ عَالَمَ مِنْ عَلَمَائِنَا عَلَى الرَّاوِي يَقْتَضِي حَسْنَهُ وَقِبْلَةُ قَوْلِهِ فَكِيفَ بِتَرْحِمَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ عَلَى مَا مَرَّ عَنْ أَبْنَ عَقْدَةِ؛ إِذَا رَوَى تَرْحِمَةَ اللَّهِ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ] بِرَوَايَتِهِ، إِنَّ عَالَمَ تَرْحِمَ [رَحْمَةَ اللَّهِ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ] بِرَوَايَتِهِ كَنْدَ مِنْ تَوَانِيهِ بِپَذِيرِيْمِ؛ زِيَّرَا [دَرْ قِبْلَةِ رَوَايَتِهِ]، إِنَّ عَالَمَ تَرْحِمَ وَإِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ] بِرَوَايَتِهِ كَنْدَ، أَوْ حَسْنَ الْحَالِ اسْتَ وَإِنَّ رَجُلَيْنِ تَرْحِمَيْنِ ازْ طَرْفِ اِمامِ صَادِقِ صُورَتِ گَيْرِدَ، بِهِ طَرِيقَ اولَى آنِ شَخْصِ مُورَدِ قِبْلَةِ اسْتَ وَطَبِقَ نَقْلَ أَبْنَ عَقْدَةِ، نَسْبَتْ بِهِ مُخْتَارَ ازْ جَانِبِ اِمامِ صَادِقِ، تَرْحِمَ شَدَّهُ اسْتَ».

وَقَالَ طَسْ بَعْدَ الْقَدْحِ فِي رَوَايَاتِ الذَّمِّ: إِذَا عَرَفْتَ هَذَا فَإِنَّ الرَّجْحَانَ فِي جَانِبِ الشَّكْرِ وَالْمَدْحِ وَلَوْمَ يَكْنِيْنَ تَهْمَةً فَكِيفَ وَمُثْلِهِ مَوْضِعٌ أَنْ يَتَّهَمَ فِيهِ الرَّوَاةُ وَيَسْتَغْشِيْنَ فِيمَا يَقُولُ عَنْهُ الْمَحْدُثُونَ لِعِيُوبِ تَحْتَاجَ إِلَى نَظَرٍ؛ در تحریر طاووسی بعد از «ضعیف السنده» دانستن روایات ذامه، می فرماید: اگر شخص مورد اتهام نباشد، رجحان با روایات مادحه است و در مورد شخصیتی مثل مختار که به چنین کار بزرگی دست زده است، قطعاً باید در روات روایات ذامه شک کرد و آنها را مورد اتهام قرار داد.

هَتَّاكَ تَرَازِ امْوَيَانِ نَدَاشْتَيْمِ وَهَمْيَنِ بَسْ كَهْ قَرَآنِ ازَّآنَهَا بِهِ «شَجَرَهُ خَبِيشَهُ وَمَلْعُونَهُ» تَعْبِيرَ كَرْدَهُ اسْتَ. وَقْتَيْ اَحْسَاسِ مِنْ كَرْدَنَدَ كَهْ دَنِيَايِشَانَ در خطر است، خط قرمزی نداشتند و به هر کاری دست می زدند. از همین باب می توان، شخصیت مختار را کشف ائمی کنیم. حکومتی که با امام حسین و اهل

۱. مازندرانی حائری، مُتَهَى المَقَال فِي احْوَالِ الرِّجَالِ، ج ۶، ص ۲۴۳

بیت او، با نهایت قساوت برخورد می‌کند، طرفدار خاصی هم برای مختار نیست. مختار در چنان جو خفقانی که بر عاقبت کار خود آگاه است، قیام می‌کند. لذا اگر هدف اخروی نداشته باشد، خلاف عقل است. اگر هدف مختار دنیا بود، با آن‌ها همدست می‌شد، عاقبت امر او را بینید که با چه وضعی با او برخورد کردند؛ آیا چنین فردی طاغوت است؟ و قاتلان او بر حق هستند؟ لذا باید در روایات ناهیه، تجدیدنظر کرد.. دست آن‌ها باز بود، همان‌طور که با تبلیغات سوء، ترور شخصیت می‌کردند، کارخانه‌های جعل حدیث شان هم فعال بود، همان‌طور که در مذمت مختار و حتی امیرالمؤمنین، حدیث جعل می‌کردند، احادیثی هم که بوی قیام در برابر ستمنگران داشته باشد، طور دیگری وانمود و جعل خواهند کرد. باید اوضاع را خوب در نظر گرفت و بررسی کرد و شخصیت مختار و ظرف زمانی او را هم، در نظر گرفت. همین کفایت می‌کند که بدانیم هدف مختار خدا بود، نه دنیا.

بيان مرحوم مامقاني در تنقیح المقال فى علم الرجال

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال فى علم الرجال در مورد مختار می‌فرماید:

«الجهة الثانية في أن حكومته هل كانت على باطل أم كان مرجحاً في ذلك من قبل على بن الحسين عليهما السلام الظاهر الثاني لخبر ابن نعيم المتقدم ولرضا الأئمة عليهما السلام باتفاقه من قتل بنى أمية وسبّهم وسرهم ونهب أموالهم وغير ذلك كما مررت الإشارة إلى ذلك في الأخبار المزبورة في مدحه الناطقة بشكرهم فعله وجرائمهم اياته خيراً والترحّم عليه مراراً عديدة في مجلس واحد وعن رسالة ابن نعيم انت قال فيبعث براس ابن زياد إلى على بن الحسين عليهما السلام فادخل عليه وهو يتغدى فقال عليهما السلام



ادخلت على ابن زياد وهو يتغدى ورأس ابى بین يديه فقلت اللهم لا تتنى حتى
ترىنى رأس ابن زياد وانا اتغدى فالحمد لله الذى اجاب دعوى وقال ايضا فلما
رأى الرؤس محمد بن الحنفية خر ساجدا ودعى للمختار وقال جزاء الله خير الجزاء
فقد ادرك لنا ثارنا ووجب حقه على كل من ولد عبد المطلب ابن هاشم؛ جهت
دوم: آيا حکومت مختار ناحق بوده و یا با اذن امام سجاد بوده است؟ ظاهر،
دومن درست است [حکومت حق بوده است] به دليل خبر ابن نما که گذشت
و رضایت ائمه طاهرين به افعال مختار . مثل کشتن بنی امية و اسارت شان و
غارت اموال آنها . که به وسیله تشکراز فعل او و ترحم بر او به دفعات
مختلف صورت گرفته است و این که ائمه در برابر کار او، می گفتند: خدا جزای
خیرش دهد، و یا طبق بیان ابن نما در رساله اش که گفته بود: وقتی سر ابن
زياد را آوردند، امام مشغول تناول طعام بودند و فرمودند که ابن زياد مشغول
غذا خوردن بود که سر پدرم، جلو او بود؛ آن جا من دعا کردم که خدایا! همین
صحنه را برای من پیش بیاور که مشغول غذا خوردن باشم و سر ابن زياد را
بیاورند. وقتی سرها را نزد محمد بن حنفیه آوردند، او به سجده افتاد و برای
مختار دعا کرد که خداوند به او جزای خیر دهد. جناب مختار به گردن تمام
سدادات، بلکه تمام فرزندان عبدالمطلب حق دارد».

«وعن مجالس الشیخ ره و ابن نما عن المنھال بن عمرو قال ولما قطع المختار
یدی حرمۃ بن کاھل و رجلیه و احرقه بالثار قلت سبحان الله فقال...»
از کتاب مجالس شیخ و ابن نما نیز نقل شده است که امام، پس از انتقام
مختار از قاتلان، برای او دعا کردن.

«والروايات المربوطة نقلها عن الكشي المتضمنة لدعاء السجاد والباقي عليه ثالثاً أيضاً تدلّ على المطلوب وقصور السنّد فيها غير ضائز بعد تعاضدها وكونها مرويّة في الكتب المعترفة الكثيرة مع سلامتها عن معارض يعتمد عليه وهي بمجموعها تفيد الثابت حجيّته في احوال الرجال، فتلخّص من جميع ما ذكرنا انّ الرجل اماميّ المذهب فان سلطنته برخصة من الإمام علي عليه السلام؛ علاوه برمواردي كه ذكر شد وهمجنبين روایاتی که از کشی در مدح مختار وارد شده است، بر اعتبار مختار دلالت دارد و اگر بگوییم سند این روایات ضعیف است، باز ضرری نمی زند؛ زیرا معارضی که قابل اعتماد باشد، وجود ندارد [چون تعارض باید بین حجتین باشد و این روایات ذاته مشکل دارد ولا حجت است؛ لذا نمی تواند با حجت تعارض کند]. پس خلاصه کلام این است که مختار شیعی بوده و حکومتش به اذن امام بوده است».

البته مرحوم مامقانی بعد از این، بیانی دارند که قابل تأمل است. ایشان می فرماید:

«و ان وثاقته غير ثابتة نعم هو مدح مدرجاته في الحسان ولو لا الآترّح
مولينا الباق على عليه ثلث مرات في كلام واحد لكتفي في ادراجه في الحسان»^١؛
ممکن است که مختار در رتبه ثقات نباشد؛ ولی در رتبه حسان که هست؛ زیرا
اگر هیچ مدحی برای او وارد نشده باشد، جز مدح امام باقر که سه بار در کلام
واحدی، او را مدح کرده‌اند، برای قرار گرفتن او در درجه حسان کفايت می‌کند».

١. مامقانی، عبدالله، تنبیح المقال في معرفة علم الرجال، ج ٣، ص ٢٠٦.



به نظر بندۀ هم، جناب مختار از سلامت عقیده برخوردار بود و تا آخر عمر، این گونه باقی ماند. چرا با وجود این همه روایات مادحه، باز مختار را زیر سؤال می‌برند؟ برخی هارون الرشید را، با آن همه جنایات تبرئه می‌کنند (هارونی که پیامبر اکرم از او به «عفریت» تعبیر کرده است)، پس چرا مختار را با این همه مدح را کنار می‌زنند؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
رَبِّ الْعٰالَمِينَ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
يَعْلَمُ مَا فِي الْأَوْرَاقِ
وَمَا يَعْلَمُ
لَهُ الْعِزَّةُ
لَهُ الْحُكْمُ
لَهُ الْحَمْدُ
لَهُ الْأَكْبَرُ

بيان مسعودی در مروج الذهب و معادن الجوهر

«وتتبع مصعب الشيعة بالقتل بالكوفة وغيرها، وأقى مجرم المختار فدعاهن إلى البراءة منه، ففعلن إلا حرمتين له إحداها بنت سُمَرَّةَ بْن جندب الفزارى، والثانية بنت النعمان بن بشير الأنصارى، وقالتا: كيف نتبراً من رجل يقول ربى الله؟ كان صائم نهار قائم ليله، قد بذل دمه الله ولرسوله في طلب قتلة ابن بنت رسول الله ﷺ وأهله وشيعته، فأمكنته الله منهم حتى شفى النفوس؛^۱ مصعب، شيعيان را در کوفه و غیرکوفه به قتل می‌رساند. زنان و نوامیس^۲ مختار را نزد

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. گروگانگیری زنان، شیوه بنی امیه بود، بنده در جلد دوم کتاب مع الرکب الحسینی، به نام الایام المکیة، این بحث را مطرح کردم که چرا امام حسین علیه السلام اصرار داشتند زنان را با خودشان همراه بیرون. یکی از هدف‌ها، ترس از گروگانگیری بود. این‌ها برای فشار و رسیدن به خواسته‌های خود، گروگان می‌گرفتند. امویان، پیمان شکن و خائن بودند و هیچ خط قرمزی نداشتند. جریان عمرو بن حمق را ببینید؛ این صحابی بزرگوار که مخفی بود، همسرش را گروگان گرفتند و دو سال زندانی کردند. وقتی عمرو بن حمق را یافتند، ببینید که چگونه با او برخورد کردند. من در کتاب شناخت صحابه این‌ها را مطرح کرده‌ام. نیمه شب سر بریده عمرو بن حمق را به دامن همسرش پرت کردند. قساوت و سنگدلی تا چه حد؟ آل زبیر هم از این‌ها بهتر نبودند.

او آوردند؛ مصعب از آن‌ها خواست تا از مختار بیزاری بجویند. همه آن‌ها جز دو نفر از همسرانش (دختر سمرة بن جندب و دختر نعمان بن بشیر انصاری) از مختار تبری جستند. این دو گفتند: چگونه از فردی تبری بجوییم که موحد بود و اهل قیام و صیام بود و کسی بود که جانش را در راه کشتن قاتلان حسین نثار کرد و توانست با کشتن آن‌ها، جان‌ها را خنک سازد؟!»

بيان طبرى در تاریخ طبری

طبری در تاریخ خود در مورد جریان مختار می‌گوید:

«وَتَجَرَّدَ الْمُخْتَارُ لِقْتَلَةِ الْحَسِينِ إِلَيْهِ فَقَالَ: مَا مِنْ دِينِنَا تَرَكَ قَوْمٌ قَتَلُوا الْحَسِينَ عَلَيْهِ أَيْمَانُهُ يَسْعُونَ أَحْيَاءً فِي الدُّنْيَا أَمْنِينَ! بَئْسُ نَاصِرُ آلِ مُحَمَّدٍ! أَنَا إِذْنُ الْكَذَابِ كَمَا سَوَّفْتُ، فَإِنِّي أَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي سَيِّفًا ضَرَبَهُمْ بِهِ وَرَحْمًا طَعَنَهُمْ بِهِ، وَ طَالِبًا وَتَرْهِمًا وَالْقَائِمَ بِحَقِّهِمْ؛ إِنَّهُ كَانَ حَقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَقْتَلَ مَنْ قَتَلَهُمْ وَأَنْ يَذَلَّ مَنْ جَهَلَ حَقَّهُمْ؛ وَقَالَ: اطْلُبُوا لِي قَتْلَةَ الْحَسِينِ عَلَيْهِ أَيْمَانُهُ لَا يَسْوَغُ لِي الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ حَتَّى اطْهَرَ الْأَرْضَ مِنْهُمْ؛^۱ طبری می‌گوید: وقتی که مختار آماده کشتن قاتلان حسین شد، گفت: دین ما اجازه نمی‌دهد که قاتلان حسین، آزادانه و در آرامش زندگی کنند و اگر ساکت بنشینیم، بدیاری برای آل محمد هستیم... خداوند مرا شمشیر و نیزه قرار داد تا بر جان قاتلان بتازم. خداوند راشکر می‌کنم که مرا را خونخواه قاتلان قرار داد. بعد فرمود: بروید دنبال قاتلان حسین؛ زیرا برای من خوردن و آشامیدن حرام است تا زمین را از لوث وجود قاتلان پاک کنم».

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۷-۶۱.

این جملات را شخص متعصبه مثل طبری نقل می‌کند. گویا نتوانسته است این‌ها را سانسور کند. قیام مختار در کوفه، در مقابل حکومتی که شرق و غرب عالم در دستش است، آیا می‌تواند انگیزه دنیایی داشته باشد؟ به چه دلیل، مختار را رد می‌کنیم؟ آیا به خاطر یک روایت که می‌گوید: هر پرچمی قبل از قیام، طاغوت است، این همه روایت را که راجع به مختار و زید شهید و شهید فخ و... داریم به خاطر یک روایت رد می‌کنیم؟! چرا در این روایت تأمل و یا آن را توجیه نمی‌کنیم؟ مثلاً چنین روایتی در کتاب بخاری هست: حضرت ابراهیم سه تا دروغ گفته است! مگر می‌شود که ابراهیم اولو‌العزم دروغ بگوید؟ او می‌گوید: ولی روایت صحیح است! گویا تکذیب راوی برای آن‌ها از تکذیب پیامبر خیلی آسان‌تر است. این جا همین است. این همه روایت را به سبب یک روایت، کنار می‌زنند؟!

جلسه بیست و سوم

مقدمه

بحث ما، راجع به مختار و قیام او بود. مرحوم خوئی، اشکالاتی را که راجع به مختار و جریان او بود، بیان کرده و سپس در مقام جواب برآمده است. ما بخشی از کلام ایشان را در جلسات قبل بیان کردیم و اکنون ضمن مرور بر اشکالات قبلی، تتمه را بیان می‌کنیم:

بیان اشکال و جواب در مورد مختار

اشکال جفای مختار در حق امام حسن علیه السلام

یکی از اشکالات به جناب مختار این است که وقتی امام حسن به ساباط مداری رسید، یکی از لشکریان خود حضرت، خنجر مسمومی به ران مبارک امام حسن زد که کارگر شد. سپس آن بزرگوار دستور داد تا وی را به سوی قبیله جریحی که عمومی مختار والی آن جا بود، بازگرددانند. در اینجا مختار به عمومیش پیشنهاد کرد که امام حسن را به معاویه تحويل دهیم تا معاویه عراق را به ما واگذار کند. وقتی شیعیان از این قول مختار آگاه شدند، تصمیم گرفتند مختار را به قتل برسانند؛ ولی عمومی مختار از شیعیان خواست تا او را عفو کنند.



جواب اشکال

اولاً: این روایت «مرسل» است.

ثانیاً: بنا به فرض که روایت، «صحیح» هم باشد، می‌توان گفت که طلب مختار، جدی نبوده است، بلکه می‌خواسته عمومیش را امتحان کند که آیا او هم مانند دیگر فرمانداران قصد همدستی و پناهندگی به معاویه را دارد یا نه؟ مرحوم خوئی می‌فرمایند: بعضی از افضل گفته‌اند که روایتی با چنین معنایی از امام معصوم، صادر شده است؛ هر چند آن روایت را نقل نکرده‌اند.

اشکال دیگر بر مختار

روایتی هست که هریک از ائمه، گرفتار یک کذاب هستند که بر آن‌ها دروغ می‌بندد و امام حسین علیه السلام، هم به مختار مبتلا بود.^۱

جواب اشکال

احتمال دارد که روایت، تحریف شده است چون مختار، در کوفه بود و امام حسین علیه السلام در مدینه؛ چگونه امام حسین مورد ابتلای مختار بودند؟ ضمن این‌که ما هیچ روایتی، ولو به سند ضعیف از دروغ بستن مختار به امام حسین علیه السلام نداریم و هیچ بعید نیست که آن مختار شخص دیگری باشد. مرحوم خوئی، سپس گله ابن نما را نقل می‌کنند که خیلی از علماء توفیق دقت در معنای روایات را پیدا نکرده‌اند و ظاهراً روایت را اخذ می‌کنند.

۱. «نعم تقدم في ترجمة محمد بن أبي زينب رواية صحيحة و فيها كان أبو عبد الله الحسين بن علي عليهما السلام مختاراً وقد ذكر في تلك الرواية رسول الله عليه السلام والأئمة الأطهار عليهم السلام وأن كلامهم كان مبتلياً بكم يكذب عليه» (خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۹۸).



اشکال دیگر

کتاب سرائر از سمعاه روایت می‌کند که امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: مختار روز قیامت در آتش است و به شفاعت امام حسین نجات پیدا می‌کند.

جواب اشکال

اولاً، چنین بیانی در دو روایت آمده است که هر دو روایت، «ضعیف» هستند. روایت اول را شیخ در تهذیب نقل کرده است که مرسل است و ثانیاً، کسی که نقل کرده است، امية بن علی قیسی است که او را نمی‌شناسیم. اما روایت دوم که سرائر در مستطرفات نقل کرده است، در طریق آن، شخصی به نام جعفر بن ابراهیم حضرمی است که وثاقتش ثابت نیست؛ ضمن این‌که، ابان روایت را از جعفر حضرمی نقل می‌کند؛ در حالی‌که آن‌ها در یک طبقه نیستند و یا زرعه از ایشان نقل کنده این دو نیز در یک طبقه نیستند. پس هر دو روایت، مشکل دارند. سپس مرحوم خوئی، حرفى را از ابن داود و او از کشی نقل می‌کند^۱، مبنی بر این‌که روایاتی که در مذمت مختار است، عامه وضع کرده‌اند و از جعلیات است.^۲

من در اینجا نکته‌ای عرض کنم که وقتی ابن داود این مطلب را از کشی نقل می‌کند که عامه این روایات را وضع کردند، چه بعده دارد، همان روایاتی

۱. در چاپ‌های فعلی نیست.

۲. «هذا وقد قال ابن داود فيما تقدم منه (٤٧٨) بعد ما ذكر روایات المدح وما روی فيه (المختار) مما ينافي ذلك، قال الكشی نسبة إلى وضع العامة أشبہ» (خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۰۰).



که در مذمت مطلق قیام‌ها هم وارد شده است، این چنین باشد؟ به عنوان احتمال می‌گوییم.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

«أقول: ما نسبه ابن داود إلى الكشى، لم نجده في اختيار الكشى، ولعل نسخة أصل الكشى كان عنده وكان هذا مذكور فيه؛ آنچه را ابن داود به كشى نسبت داده است، ما در رجال كشى نيافتيم و شاید نسخه اصلی پیش ابن داود بوده باشد که در آن چنین مطلبی ذکر شده است».

وقد ذكرنا أنه مضافاً إلى ضعف أسناد الروايات الدamaة، يمكن جملها على صدورها عن المقصوم تقية، ويكتفى في حسن حال المختار إدخاله السرور في قلوب أهل البيت سبقه قتله قتلة الحسين عليهما السلام، وهذه خدمة عظيمة لأهل البيت عليهما السلام يتحقق بها الجزاء من قبلهم أفالهم يتحمل أن رسول الله ﷺ وأهل البيت عليهما السلام يغضون النظر عن ذلك، وهم معدن الكرم والإحسان؛ وما قبله كفتيه تمام روایات ذامه در حق مختار، «ضعیف» است و اگر ضعیف هم نباشد باید حمل بر تقيه گردد. در حسن حال مختار همین بس که او با کشتن قاتلان حسین، اهل بیت را خوشحال کرد و این خدمت بزرگی است که مستحق پاداش قابل توجهی از طرف اهل بیت است. آیا ممکن است که اهل بیت عصمت و طهارت که معدن کرامت و احسان هستند، از چنین کار بزرگی قدردانی نکنند؟!»

اشکال دیگر

قیام مختار به اذن امام نبوده و مختار از پیش خودش، دست به چنین قیامی زده است.

«آن خروج المختار و طلبه بثأر الحسين علیه السلام و قتله لقتلة الحسين علیه السلام لا شک ف
أنه كان مرضيا عند الله و عند رسوله والأئمة الظاهريين علیهم السلام وقد أخبره ميثم و هما
كانا في حبس عبید الله بن زياد بأنه يفلت و يخرج ثائراً بعدم الحسين علیه السلام... و يظهر
من بعض الروايات أن هذا كان بإذن خاص من السجاد علیه السلام...»؛^۱ شکی
نمی باشد که خروج مختار و خونخواهی امام حسین و کشنن قاتلان او مورد
رضایت خداوند و پیامبر و ائمه اطهار می باشد. میثم تمار هم قبل از قیام
مختار به این قضیه اشاره کرده و به مختار خبر می دهد که ما کشته می شویم؛
ولی تو از زندان نجات پیدا می کنی و قیام خواهی کرد، ضمن این که ما روایت
داریم که قیام مختار با اذن خاص، از امام سجاد علیه السلام بوده است.»

منظور روایت ابن نما است. امام که لازم نیست سخنرانی کند و بیانیه
بدهد. همین که اشاره ای کند، بس است. هم امام، اجازه داد و هم اختیار را
به محمد حنفیه داد. مرحوم خوئی سپس، جریانی را نقل می کنند که مانقل
کردیم. برخی تشکیک می کنند که مختار مثله کرد؛ به فرض هم که چنین
کاری کرده باشد، مگر آنها مثله نکردند؟ مگر همینها نبودند که نسبت به
حضرت علی اکبر: «قطعوه إرباً إرباً»! مگر نسبت به امام حسین کاری نکردند
که امام را در بوریا گذاشتند؟ بعد هم ده اسب آماده کردند و نعل ها را عوض
کردند و بر بدن ها دواندند؟ دلتان برای این طرف بسوزد. اگر این کار را هم

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

کرده باشد، مگر اخبارش به امام سجاد و امام باقر و امام صادق نرسیده است؟ با این فرض، آن‌ها برای مختار طلب مغفرت کرده‌اند. ملاک رضایت ائمه است و ائمه از او راضی بودند.

اشکال دیگر

«أنه نسب بعض العامة المختار إلى الكيسانية، وقد استشهد لذلك بما في الكشي من قوله: والمختار هو الذي دعا الناس إلى محمد بن علي بن أبي طالب بن الحنفية، وسموا الكيسانية وهم المختارية، وكان بقية كيسان إلى آخر ما تقدم؛ اين اشكال را در اصل، بعضی از عامه مطرح و به حرف مرحوم کشی استناد می کنند که گفته است: مختار کسی است که مردم را به سوی محمد حنفیه دعوت کرد که اینان کيسانیه نامیده شدند».

جواب اشکال

«و هذا القول باطل جزما، فإن محمد ابن الحنفية لم يدع الإمامة لنفسه حتى يدعو المختار الناس إليه وقد قتل المختار و محمد ابن الحنفية حي، وإنما حدثت الكيسانية بعد وفاة محمد ابن الحنفية وأما أن لقب مختار، هو كيسان فإن صح ذلك ففيشأ ما تقدم في رواية الكشي من قول أمير المؤمنين عليه السلام له مرتين يا كيس، يا كيس فتحي كلمة كيس، وقيل كيسان؛^١ اين حرف باطل است؛ چون أصلاً محمد بن حنفية برای خودش ادعای امامت نکرد تا مختار هم در پی دعوت او باشد. کيسانی و اعتقاد به مهدویت محمد حنفیه بعد از رحلت او

۱. همان، ص ۱۰۲.

اتفاق افتاد و حال آن که مختار قبل از رحلت محمد حنفیه، شهید شده بود. پس این تهمت اساساً باطل است و منشاء کلمه کیسان، به عنوان لقب مختار اگر صحیح باشد، بر اساس روایتی است که کشی از امیر المؤمنین نقل می‌کند، مبنی بر این که به مختار دو بار فرمود: «یا کیس».

بیان مرحوم تستری در مورد مختار

مرحوم تستری در قاموس الرجال، بحث مشرووحی راجع به مختار دارد. ایشان روایاتی را که در مدح و ذم جناب مختار وارد شده است، بیان و در ابتدا روایات مادحه را نقل می‌کنند. پنج روایت است که ما آن‌ها را در جلسات قبل، بیان کرده‌ایم، لذا فقط اشاره‌ای می‌کنیم.

روايات مادحه

اول: «... عن أبي جعفر^{عليه السلام} قال: لا تسبوا المختار، فإنه قتل قتلتنا...»؛
 دوم: «... عن عبد الله بن شريك قال: دخلنا على أبي جعفر^{عليه السلام} يوم النحر...»؛
 فقال: سبحان الله! أخبرني أبي: والله إِنَّ مهرَ أمِّي كَانَ مَا بَعْثَ بِهِ الْمُخْتَار...»؛
 سوم: «... عن الأصبغ قال: رأيت المختار على فخذ أمير المؤمنين^{عليه السلام} وهو يسح على رأسه ويقول: يا كيس! يا كيس!»؛
 چهارم: «... عن الصادق^{عليه السلام} قال: ما امتشطت فينا هاشمية ولا اختضبت حتى
 بعث إلينا المختار برؤوس الذين قتلوا الحسين^{عليه السلام}»؛
 پنجم: «... عن عمر بن علي بن الحسين: أن علي بن الحسين^{عليه السلام} قال: لما أتى
 برأس عبيد الله بن زياد وأرس عمر ابن سعد قال: فخر ساجدا وقال: الحمد لله
 الذي أدرك لي ثأري من أعدائي، وجزي المختار خيراً».

روايات ذامه

مرحوم تستری پس از نقل روایات مادحه، روایات ذامه را نقل می‌کند؛ اما

روايات ذامه:

اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عُثْمَانُ بْنُ حَامِدٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَرْدَادَ الرَّازِيُّ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمَرْخَرْفِ، عَنْ حَبِيبِ الْحَشَعَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الْمُخْتَارُ يَكْذِبُ عَلَى عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ خَشْعَمِي از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت می‌کند: مختار به حضرت علی بن الحسین علیه السلام دروغ می‌بست».

دوم:

«جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنِي الْعَبَيْدِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرُو، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَتَبَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عَبَيْدٍ إِلَى عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْثَ إِلَيْهِ هَدَائِيَا مِنَ الْعِرَاقِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى بَابِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ الْأَذْنُ يَسْتَأْذِنُ لَهُمْ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُهُ فَقَالَ أَمِيطُوا عَنْ بَابِي فَلَمَّا لَأَقْبَلُ هَدَائِيَا الْكَذَابِينَ وَ لَا أَقْرَا كُتُبَهُمْ، فَحَوَّلُوا الْعُنُوانَ وَ كَتَبُوا الْمُهْدَى مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيِّ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: وَ اللَّهِ لَقَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ بِكِتَابٍ مَا أَعْطَاهُ فِيهِ شَيْئًا إِنَّمَا كَتَبَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ خَيْرٍ مَنْ طَشَى وَ مَشَى، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا الْمُشْنُى فَأَنَا أَعْرِفُهُ فَأَيُّ شَيْءٍ الطَّشَنُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند: مختار، نامه‌ای برای علی بن الحسین نوشته و از عراق هدایایی تقدیم کرد. هنگامی که فرستادگان مختار برابر

خانه حضرت زین العابدین آمدند و کسی رفت تا برای آنان اجازه ورود بگیرد؛ شخصی از طرف حضرت سجاد خارج شد و به آنان گفت که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: از در خانه من دور شوید؛ زیرا من هدیه‌های دروغ‌گویان را نمی‌پذیرم و نامه‌های آنان را نمی‌خوانم. آنان نام حضرت سجاد را محو کردند و در عوض، نام محمد بن حنفیه را نوشتند. امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: مختار در آن نامه چیزی برای امام سجاد ننوشته بود، غیر از این که نوشه بود: یا بن خیر! من طشی و مشمی. ابو بصیر می‌گوید: به حضرت باقر گفتم: من معنای کلمه مشی را می‌دانم. معنای کلمه طشی چیست؟ فرمود: حیات و زندگی کردن...».

بر اساس آنچه عنوان شد، متن این روایت مشوش است.

سوم:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْمُخْتَارَ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِعِشْرِينَ الْفَ دِينَارٍ فَتَقْبَلَهَا وَبَيْهَا دَارَ عَقِيلٌ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَدَارَهُمُ الَّتِي هُدِمَتْ قَالَ ثُمَّ إِنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِأَرْبَعِينَ الْفَ دِينَارٍ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ الْكَلَامُ الَّذِي أَظْهَرَهُ فَرَدَهَا وَلَمْ يَقْبَلْهَا؛ عَمْرِينَ عَلَى روایت می‌کند که مختار مبلغ بیست هزار دینار برای امام زین العابدین فرستاد. آن بزرگوار آن پول‌ها را قبول کرد و خانه عقیل بن ابی طالب را که خراب شده بود، تعمیر کرد. بعداً که مختار آن کلام خود را ظاهر کرد نیز مبلغ چهل هزار دینار برای امام سجاد فرستاد؛ ولی حضرت سجاد آن مبلغ را نپذیرفت.»

چهارم:

شاید حرف کشی باشد، نه روایت.

«وَالْمُخْتَارُ هُوَ الَّذِي دَعَا النَّاسَ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الْأَنْبَيَةُ وَسُ౦وا الْكَيْسَانِيَّةَ وَهُمُ الْمُخْتَارِيَّةُ وَكَانَ قَبْهُ كَيْسَانٌ وَلُقِبَ بِكَيْسَانٍ لِصَاحِبِ شُرَطِهِ الْمُكَكَّيِّ أَبَا عَمْرَةَ وَكَانَ اسْمُهُ كَيْسَانٌ وَقِيلَ إِنَّهُ سَمِّيَ كَيْسَانًا بِكَيْسَانٍ مَوْلَى عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ الَّذِي حَمَلَهُ عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الْأَنْبَيَةُ وَدَلَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ وَكَانَ صَاحِبَ سِرِّهِ وَالْغَالِبَ عَلَى أَمْرِهِ وَكَانَ لَا يَبْلُغُهُ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَعْدَاءِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ فِي دَارِ أُوْرِي فِي مَوْضِعٍ إِلَّا قَصَدَهُ وَهَدَمَ الدَّارَ بِأَشْرِهَا وَقَتَلَ كُلَّ مَنْ فِيهَا مِنْ ذِي رُوحٍ وَكُلُّ دَارٍ بِالْكُوفَةِ خَرَابٌ فَهِيَ مَمَّا هَدَمَهَا وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَصْرِبُونَ هَبَا الْمُثَلَّ...»
مختار مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت می کرد. آنان که مختاریه بودند به کیسانیه نامیده شدند. لقب مختار، کیسان بود. مختار بدین جهت به کیسان لقب یافت که نام امیر لشکرش، یعنی ابو عمره، کیسان بود. گفته شده است. بدین لحاظ لقب کیسان را یافت که کیسان نام یکی از غلامان حضرت امیر بود. وی همان کسی بود که مختار را برای طلب خون امام حسین وادار و او را به مکان قاتلان امام حسین علیهم السلام راهنمایی می کرد. او محروم اسرار مختار و بر امر او غالب بود. هیچ خبری از دشمنان امام حسین به او نمی رسید که در فلان خانه یا فلان موضع است، مگر این که وی متوجه آن شخص می شد و همه آن خانه را خراب می کرد و هر ذی روحی را که در آن خانه بود، می کشت. هر خانه ای که در کوفه خراب شده بود، وی آن را خراب کرده بود. اهل کوفه ابو عمره را ضرب المثل قرار داده بودند.

قبلًاً گفتیم که مرحوم خوئی می فرمودند، روایات ذامه کاملاً ضعیف و بر فرض صحت قابل توجیه هستند. اکنون روایتی را نقل می کنیم که حمل بر تقيیه است و گویای این مسئله است:

پنجم:

وَقَالَ الشَّيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ الْمُخْتَارِ قِيلَ بَعْثَ الْمُخْتَارِ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحَسِينِ إِلَيْهِ عِائَةُ الْفِيْدِ دِرْهَمٌ فَكَرِهَ أَنْ يَقْبَلَهَا مِنْهُ وَخَافَ أَنْ يَرْدَهَا فَتَرَكَهَا فِي بَيْتٍ فَلَمَّا قُتِلَ الْمُخْتَارُ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ الْمُلْكِ يُخْبِرُهُ بِهَا فَكَتَبَ إِلَيْهِ خُذْهَا طَبِيعَةً هَبَنِيَّةً فَكَانَ عَلِيٌّ يَلْعَنُ الْمُخْتَارَ وَيَقُولُ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَيْنَا لَآنَ الْمُخْتَارَ كَانَ يَرْعُمُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ؛ شیخ حسن بن سلیمان در کتاب مختصر می گوید: گفته شده است که مختار بن ابو عبید مبلغ صد هزار درهم برای حضرت امام زین العابدین فرستاد؛ اما چون امام ع دوست نداشت که آن پول را قبول کند و خائف بود که آن را برگرداند؛ لذا آن را در خانه ای نهاد. وقتی مختار کشته شد، امام سجاد جریان آن پول را برای عبد الملک مروان نوشت. عبد الملک در جواب آن بزرگوار نوشت: آن پول را تصاحب کن، گوارا باشد. [از این استفاده می شود که تقيیه ای در کار بوده است] آن حضرت مختار را العنت می کرد و می فرمود: این مختار بر خدا و ما دروغ می بست و گمان می کرد: وحی بر او نازل می شود».

بدترین تهمت‌ها را می‌زنند تا او را از رده خارج کنند و از اعتبار بیندازند. این تهمت را عامه وارد کردند که ایشان ادعای نزول وحی و جبریل داشته است. گفتند: وقتی نزد مختار رفتیم، او گفت: الان جبریل را جایی فرستادم. غلامی



به نام جبریل داشته است. همین را به عنوان ضعف بزرگ می‌کنند.^۱

ششم:

وَعَنِ التَّهْذِيبِ، عَنِ الصَّادِقِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ^{بِشَفَّيرِ النَّارِ}
وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحَسِينُ فَيَصِحُّ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْثِنِي يَا
رَسُولَ اللَّهِ ثَلَاثًا قَالَ فَلَا يُحِبِّيهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا
أَغْثِنِي فَلَا يُحِبِّيهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ أَغْثِنِي أَنَا قاتِلُ
أَعْدَائِكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدِ احْتَاجَ عَلَيْكَ قَالَ فَيُنَقْضُ عَلَيْهِ كَانَهُ عَقَابُ
كَاسِرٌ قَالَ فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَقُلْتُ لِي عَبْدُ اللَّهِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَمَنْ هَذَا جَعْلُتُ فِدَاكَ
قَالَ الْمُخْتَارُ قُلْتُ لَهُ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَقَدْ فَعَلَ مَا فَعَلَ قَالَ إِنَّهُ قَالَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا
مِنْهُمَا شَيْءٌ وَالَّذِي بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا^{بِالْحَقِّ} لِوَأَنَّ جَبَرِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا
شَيْءٌ لَا كَبَّهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمَا.

روایت مذکور در جلسات قبل ترجمه شده است: البته این روایت را طریحی در منتخب، به گونه دیگری نقل می‌کند. به جای عبارت «إِنَّهُ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا مِنْهُمَا شَيْءٌ...»، می‌گوید:

«إِنَّ الْمُخْتَارَ كَانَ يُحِبُّ السُّلْطَنَةَ وَكَانَ يُحِبُّ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَزَخْرَفَهَا، وَأَنَّ حَتَّى
الدُّنْيَا رَأَسَ كُلَّ خَطِيئَةٍ، لَأَنَّ النَّبِيَّ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} قَالَ: وَالَّذِي بَعْشَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا! لَوْ أَنَّ
جَبَرِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا ذَرَّةً مِنْ حَبَّ الدُّنْيَا لَا كَبَّهُمَا اللَّهُ عَلَى وُجُوهِهِمَا فِي
النَّارِ».

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ص ۳۴۴.

روشن است که این روایات، از جعلیات حکومت نسبت به مختار است.
می خواهند مختار را از اعتبار ساقط کنند؛ لذا به او برقسپ دنیاطلبی می زنند.
به همین دلیل مرحوم تستری روایت دیگری را نقل می کند:

بيان روایت

و عن المجالس، عن المنهال بن عمرو: لما قطع المختار يدي حرملة و رجليه و
أحرقه بالنار، قلت: سبحان الله! فقال لي: يا منهال إن التسبيح حسن ففي
سبحت؟ قلت: دخلت في سفرى هذا منصرف من مكة على علي بن الحسين عليهما السلام
قال: ما فعل حرملة؟ قلت: تركته حيا بالكوفة، فرفع يديه جمیعا و قال: «اللهم
اذقه حر الحديد اللهم اذقه حر النار» فقال لي المختار: أسمعت علي بن
الحسين عليهما السلام يقول هذا؟ فقلت: والله! لقد سمعته يقول هذا، فنزل عن دابتته و صلى
ركعتين فأطال السجود، ثم قام فركب وقد احترق حرملة؛ و ركب معه و سرنا
فحاذيت داري، فقلت: أيها الأمير! إن رأيت أن تشرفني و تكرمني و تنزل عندي و
تحرم بطعامي، فقال: تعلمني أن علي بن الحسين عليهما السلام دعا بأربع دعوات فأجابه الله
على يدي، ثم تأمرني أن آكل! هذا يوم صوم شكر الله على ما عملته بتوفيقه!^۱
منهال می گوید: هنگامی که مختار دست و پای حرمله را قطع کرد و او را آتش
زد؛ من گفتم: سبحان الله. مختار گفت تسبیح خوب است؛ ولی چرا الان
گفتی؟ گفتم: وقتی از مکه بر می گشتم خدمت امام زین العابدین رسیدم که
امام سراغ حرمله را گرفتند. گفتم زنده است. امام دستها را برداشت و گفت:
الله اذقه حر الحديد. اللهم اذقه حر النار؛ خدايا! حرارت آتش و آهن را به او

۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۶.

بچشان! مختار گفت: این را از امام زین العابدین شنیدی؟ گفتم: بله والله.
 فوراً از مرکب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده طولانی به جا آورد و
 چون سوار شد که برود، در حالی که کار حرم‌له تمام شده بود. بعد می‌گوید
 همین طور که با هم می‌رفتیم، به در خانه رسیدیم و من تعارف کردم که وارد
 بشوید و با هم صبحانه بخوریم. مختار گفت: به من خبردادی که امام زین
 العابدین چهار دعا کرده و این دعاها به دست من برآورده شده و بعد می‌گویی
 بیا غذا بخوریم؟ امروز روز روزه است و باید به شکرانه این چهار کاری که به
 دست من انجام شده است، روزه باشیم.

بچشان!
 مختار
 امام زین العابدین
 شنیدی

جلسه بیست و چهار

مقدمه

بحث راجع به مختار و قیام او بود. تا جایی که ما تتبع داشتیم، نظر برخی از علماء این بود که قیام مختار به اذن و اشاره معصوم بوده است. اکنون تتمه بحث مربوط به مختار:

راجع به قیام مختار، مطالبی در کتاب‌های دگراندیشان هست که حکایت از عمق اعتقاد و ولایتمداری مختار دارد. زمانی که حاکمیت و حکومتی قوی است، مخالفان، سعی می‌کنند با حکومت روبه رو نشوند و یا با حکومت کنار بیایند؛ ولی نکاتی را در تواریخ می‌بینیم که مختار تصريح می‌کند من انتقام خون امام حسین را می‌گیرم و پیامدهای آن را می‌پذیرم.

بيان طبرى در مورد مختار

«روى الطبرى أيضاً أن المختار لما كان في حبس ابن طلحة من قبل ابن الزبير بالكوفة كان كرايرا يقول: أما و رب البحار! لا قتلنَّ كُلَّ جبار حتى إذا أقتلت عمود الدين و رأيت شعب صدع المسلمين و شفيت غليل صدور المؤمنين و أدركـت بـشـأـر النـبـيـيـنـ لم يـكـبـرـ عـلـىـ زـوـالـ الدـنـيـاـ وـ لـمـ أـحـفـلـ بـالـمـوـتـ إـذـأـقـ؛ طـبـرـىـ چـنـىـنـ نـقـلـ»^۱

۱. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۵۸۱.



می‌کند؛ زمانی که مختار در حبس ابن زبیر بود، کراً این جمله را می‌گفت: به خداوند دریاها، هر گردنکشی را می‌کشم تا پایه‌های دین را اقامه کنم و جمعیت نابسامان مسلمانان را سامان دهم و همچنین، دل داغدیده مؤمنان را شفا بخشم و انتقام خون انبیا را بگیرم و پس از این، از مردن باکی ندارم».

بلاذری (ندیم متوکل عباسی) در انساب الاشراف می‌گوید:

و قد روی عن ابن عباس: أَتَهُ ذَكْرُ عَنْهُ مُخْتَارًا؟ فَقَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَاتِبُونَ؛ از ابن عباس نقل شده است که نام مختار پیش او به میان آمد، گفت: ملائکه باید بر او درود بفرستند».

طبری در جایی دیگر از تاریخ خود در مورد مختار می‌گوید:

و قال لجمع من قتلتنه: قتلتمن من امرتم بالصلة عليه في الصلاة؟! ولما قتل عمر بن سعد و ابنته حفصا قال: هذا بالحسين وهذا بعلی بن الحسين ولا سواه، والله! لو قتلت ثلاثة أرباع قريش ما وفوا أقلة من أنا ملله؛^۳ مختار به جمعی از قاتلان امام حسین که دستگیر شده بودند، فرمود: شما کسی را کشتید که خداوند در نماز به شما، دستور داده، بر او صلوات بفرستید. [در نماز هم می‌گویید: اللهم صل على محمد وآل محمد؟ آل محمد کیانند؟] وقتی خبر کشته شدن عمر سعد و پسرش را به مختار خبر دادند، فرمود: این دو، با حسین و فرزندش علی برابری نمی‌کنند. به خدا قسم: اگر سه چهارم قريش را می‌کشتم با بند انگشت امام حسین، برابری نمی‌کرد.

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۴۶.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱۵۷.

این حرف‌ها به زمان اقتدار امویان مربوط است که حتی امام معصوم موضع تقدیم را انتخاب می‌کند. در چنین موقعیتی، چنین موضع‌گیری، حکایت از منتهای شجاعت و از آن مهم‌تر منتهای ولایتمداری اوست.

«روی أيضاً أَنَّ الْمُخَالِفِينَ لَمَا أَرَادُوا خَلَعُهُ قَالَ شَبَثٌ فِي مَا طَعِنَ عَلَيْهِ: وَأَظَهَرَ هُوَ وَسَبَائِيَّتِهِ الْبَرَاءَةَ مِنْ أَسْلَافِنَا الصَّالِحِينَ؛^۱ وَقَتْيَ كَهْ مُخَالِفَانَ بِرَكَنَارِيِّ مُخْتَارَ رَا ارَادَهْ كَرَدَنَدَ، شَبَثَ بَلَنَدَ شَدَ وَگَفَتْ: عَلَتْ مُخَالَفَتْ مِنْ بَا وَأَيْنَ اسْتَ كَهْ مُخْتَارَ با سلفی‌ها مشکل دارد و از سلف ما تبری می‌جوید».

تاریخ شبث را نگاه کنید، می‌بینید که هر ساعتی یک رنگ بود. زمانی با مدعايان پیامبری همراه شد و سپس علیه آن‌ها قیام کرد. مدتی با این زیاد مخالف بود؛ ولی دوباره با او همدست شد. زمانی هم با مختار بود؛ ولی پس از مدتی، مقابله او قرار گرفت.

چرا بعضی در وثاقت مختار شک می‌کنند؟ خدا رحمت کند مرحوم مامقانی را که بسیار به مذهب خدمت کرد؛ ولی من از ایشان نمی‌پذیرم که فرمودند: مختار «حسن» است، باید می‌گفت که مختار «ثقة» است. طبری و دیگران نقل می‌کنند که وقتی امام حسین، مسلم را به کوفه فرستاد، فرمود: به منزل «اوْتَقَ النَّاسَ» وارد شو و لذا مسلم وارد خانه مختار شد. این زوایا را باید مطالعه و دقت کرد و اما ادامه کلام طبری:

«وَكَانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ^۲ نَزَلَ أَوْلَأً فِي وَرُودِهِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ، فَدَعَا النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِهِ، وَ

۱. همان، ص ۴۴.

۲. حضرت مسلم فوق وثاقت است. بعضی حرف‌ها نسبت به ایشان بیوی اموی می‌دهد؛ این که



خرج إلى القرى لأخذ البيعة؛ وجعل مسلم بيته وبين المختار ميعاداً لخروجه، وإنما خرج مسلم قبل ميعاده لأخذ ابن زياد هانياً وحبسه؛ فرجع المختار في ميعاده وقد كان مسلم قتل فأخذه ابن زياد وحبسه؛ مسلم بن عقيل در اول ورود به كوفه بر مختار وارد شد ومردم را براي بيعت دعوت کرد و به سوي روستاهای اطراف برای اخذ بيعت رهسپار شد. مسلم و مختار، قراری برای قیام گذاشتند؛ ولی مسلم قبل از موعد مقرر، دست به قیام زد؛ زیرا ابن زياد، هاني را دستگیر کرد. لذا وقتی مختار در موعد تعیین شده برگشت، مسلم کشته شده بود و مختار هم به دستور ابن زياد دستگیر و زندانی شد».

«قال الطبرى، قال له ابن زياد: أنت المُقبل فى الجموع لتنصر ابن عقيل؟ فقال: لم أفعل، ولكنّي أقبلت ونزلت تحت راية عمرو بن حرث و بتّ معه وأصبحت، فقال عمرو بن حرث: صدق؛ فرفع عبید الله القصيبي فاعتراض به وجه المختار فخطب به عينه فشتراها وقال: أولى لك! أما والله! لو لا شهادة عمرو لك لضررت عنك، انطلقا به إلى السجن؛ فلم يزل في السجن حتى قتل الحسين عليه السلام؛ طبرى می گوید: ابن زياد رو به مختار کرد و گفت: تو نیروها را برای یاری مسلم بن عقيل بسیج کردی؟ مختار گفت: من چنین کاری نکرم؛ ولی زیر پرچم عمرو

مثلاً آن حضرت در راه گم شدند و راهنمای از تشنگی مرد و حضرت مسلم به امام نامه نوشت که این راه شوم است، اجازه بدھید برگردم و امام جواب داد که ضعیف النفس هستی و این گونه حرف‌ها، این‌ها، از امویان است.

۱. کم‌تر از هانی حرف به میان می‌آید؛ در حالی که جزء بزرگان است و مظلوم از دنیا رفت. شش اشکال به ایشان وارد کرده‌اند که من همه را جواب دادم.

بن حریث قرار گرفتم. [مگر شما پرچم امان برپا نکردید؟] عمرو هم تصدیق کرد. ابن زیاد با چوب به سر و صورت مختار زد؛ به طوری که چشم مختار پاره شد. بعد گفت همین سزاوار توست، و اگر این مأمور نمی‌گفت که با او بودی، به خدا قسم همین الان تورا می‌کشتم! سپس او را زندانی کرد و تا شهادت امام حسین علیه السلام در زندان بود.

«روای الطبری عن ابن العرق مولی ثقیف: أَتَهُ سَأْلُ الْمُخْتَارِ عَنْ شَتْرِ عَيْنِهِ، فَقَالَ: خَبْطٌ عَيْنِي أَبْنَ الزَّانِيَةِ بِالْقَضِيبِ خَبْطَةً صَارَتْ إِلَى مَا تَرَى، قُتْلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْطُعْ أَنَامِلَهُ وَأَبَاجِلَهُ وَأَعْصَاءَهُ إِرْبَإِرْبَا! فَقَلَّتْ: مَا عَلِمْكَ بِذَلِكَ؟ فَقَالَ: احْفَظْهُ عَنِّي حَتَّى تَرِي مَصْدَاقَهُ؛ إِنَّ الْفَتْنَةَ قَدْ أَرْعَدَتْ وَأَبْرَقَتْ وَكَانَ قَدْ انبَعَثْتُ فَوْطَئِتْ فِي خَطَامَهَا، فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ وَسَمِعْتَ بِهِ مَكَانَ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ فَقِيلَ: إِنَّ الْمُخْتَارَ فِي عَصَابَةِ الْمُسْلِمِينَ يَطْلُبُ بَدْمَ الْمُظْلُومِ الشَّهِيدَ الْمُقْتُولَ بِالْطَّفْ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَابْنَ سَيِّدِهِمْ الْحَسِينَ بْنَ عَلَيْهِ؛ فَوْرَبَكَ! لَا قُتْلَنِي بِقَتْلِهِ عَدَّةُ الْقَتْلَى الَّتِي قُتْلَتْ عَلَى دَمِيَّ بْنِ زَكْرِيَّا علیه السلام. فَقَلَّتْ لَهُ: سَبَحَانَ اللَّهِ! وَهَذِهِ اعْجُوبَةٌ مَعَ [الْاحْدُوثَةِ] الْأُولِيِّ؛ فَقَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ، فَاحْفَظْهُ عَنِّي حَتَّى تَرِي مَصْدَاقَهُ. قَالَ: فَوْاللهِ مَاتَتْ حَتَّى رَأَيْتَ كُلَّ مَا قَالَهُ، فَوَاللهِ لَئَنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْقَوْمِ إِلَيْهِ لَقِدْ اثْبَتْ لَهُ، وَلَئَنْ كَانَ ذَلِكَ رَأْيَا رَاهَ وَشَيْئاً قَنَّاهُ لَقَدْ كَانَ؛ أَبْنَ عَرْقٍ، وَابْسْتَهْ ثَقِيفٌ گوید: از مختار پرسیدم که چشمت چه شده است؟ گفت: حرام زاده با چوب به چشم من زد و چنین شد که می‌بینی. سپس گفت: خدا مرا بکشد اگر انگشتان و رگ‌ها و اعضایش را قطعه قطعه نکنم! از گفتار وی در شگفت شدم و گفتمن: از کجا چنین دانسته‌ای؟ گفت: همین است که می‌گوییم؛ به یاد داشته باش تا



درستی آن را ببینی. اگر شنیدی من قیام کردم، به مردم بگو که انگیزه‌ام خونخواهی مظلوم و شهید کربلا، سید مسلمین و فرزند سید مسلمین است. قسم به پوردگار که به قصاص قتل وی، به تعداد کسانی که به عوض خون یحیی بن زکریا کشته شدند، خواهم کشت. گفتم: سبحان الله، این اعجوبه ای است با قصه قدیم [در قضیه حضرت یحیی هفتادهزار خون ریخته شد تا این خون از جوشش ایستاد. مگر در قضیه مختار چند نفر کشته شدند؟] ۲۴ هزار نفر؛ در صورتی که قسم خورده بود که هفتاد هزار نفر را بکشد. اهل شام، بعد از جنگ صفين - که ۹۲ هزار نفرشان به هلاکت رسیده بودند - در هیچ حادثه‌ای مثل قیام مختار تحقیر و ذلیل نشدند. خود ابن زیاد فرمانده‌ی می‌کرد. هنگامی که مختار او را کشت، با کفش روی سرش رفت و بعد کفش خود را شست و گفت نجس شد؛ زیرا روی سرا این ناصبی رفت. [ابن عرق می‌گوید: به خدا نمردم تا این‌که هر آنچه را گفته بود، دیدم که اتفاق افتاد. آری، او هر چه را تمنا می‌کرد، به آن دست می‌یافت].

«قال ابن العرق: فحدّثت بهذا الحديث الحجاج فضحك الحجاج وقال: و كان المختار يقول أيضاً: «و رافعة ذيلها و داعية ويلها بدجلة أو حولها» قال ابن العرق: فقلت للحجاج أترى هذا كان شيئاً كان يخترعه و تخزضاً يتخرّصه؟ فقال: والله ما أدرى ما هذا الذي تسأله عنـه، ولكن الله دره! اـی رجل دنيـا و مسرـع حـرب و مقـارع أعدـاءـكـان؛ ابن عـرقـ مـیـگـوـیدـ: اـینـ حـدـیـثـ رـاـبـاـ حـجـاجـ بـنـ یـوسـفـ گـفـتـمـ. وـیـ

۱. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۷۳-۵۷۱.

خندید و به من گفت، مختار می‌گفت: کسی که دنبالهٔ خویش را به دجله یا اطراف آن بکشد، بانگ واویلا می‌زند. به حاجاج گفتم: آیا این چیزها را به تخمین می‌گفت یا از علمی بود که به او داده شده بود؟ گفت: به خدا آنچه را می‌پرسی، نمی‌دانم؛ ولی چه مردی بود به دینداری و جنگ افروزی و سرکوب دشمنان! در ذیل این بیان، پاورقی عبارتی دارد که این است:

«وَأَقُولُ: إِنَّ الْحَجَاجَ عَلِمَ أَنَّ مَا أَخْبَرَهُ الْمُخْتَارُ مَا بَلَغَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَقْرَئُ بَعْثَلَةَ، وَأَمَّا عَجَبَهُ مِنَ الْمُخْتَارِ وَعَجَبَهُ بِهِ مَعَ اخْتِلَافِهِمَا فِي أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا فَلَكُونَ كُلَّ مِنْهُمَا مِنْ ثَقِيفٍ وَلِعَدَاوَةٍ كُلَّهُمَا مَعَ ابْنِ الرَّبِيعِ، وَقَالُوا: عَدُوُّ الْعَدُوِّ صَدِيقٌ».

حجاج می‌دانست، کسی که به مختار خبر داده است علی ابن ابیطالب^ع است؛ ولی اقرار نمی‌کرد؛ چون حاجاج بنای تعریف از امیرالمؤمنین را نداشت؛ ولی با وجود این که ناصبی بود از مختار ولایتمدار تعریف کرد؛ چون هردو از یک خاندان بودند و دشمن مشترکی مانند ابن زبیر داشتند.

در جریان زیاد ابن ابیه که می‌خواست علیه ارتداد حجر شهادت بدنهند، چهل نفر شهادت دادند که یکی از آن‌ها، شریح قاضی بود. ابن زبیر از مختار هم خواست که چنین شهادتی بدهد؛ ولی مختار خودش را با خدعاًی، خلاص کرد و شهادت نداد.^۱

قیام مختار یکی از قیام‌هایی است که قبل از ظهور صورت گرفته و از خودش و از قیامش این همه تعریف و تمجید ده است.

۱. همان، ص. ۵۷۰.

مقدمه

موضوع سخن در حکم قیام‌های قبل از ظهور امام زمان ع بود. بعضی به استناد روایاتی مثل روایت «**كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْقَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ**»؛ به عدم جواز چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. ما علاوه بر بررسی سندی و دلالی روایات، گفتیم که قیام‌هایی وجود دارند که مورد تأیید ائمه طاهرين واقع شده‌اند. این قیام‌ها نقض بر روایت «**كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْقَعُ...**» می‌باشد. البته قیام‌هایی هم وجود دارند که ائمه طاهرين از آن‌ها خبر داده و آن را تأیید کرده‌اند و از مردم هم خواسته‌اند که از آن‌ها، پیروی کنند. از این قیام‌ها و رایات، رایت و قیام یمانی، سید حسنی و خراسانی را می‌توان نام برد.

قیام یمانی

البته حقیر نسبت به این قیام‌ها، مخصوصاً قیام یمانی نظر دیگری دارم. ما شکی در اصل یمانی نداریم که از علائم ظهور است، بلکه در مثبت بودن این حرکت تأمل داریم. این سخن به این معنا نیست که دیگران تابع نظر ما

باشد. معروف این است که پرچم یمانی مورد تأیید است. روایتی را از کتاب شریف غیبت نعمانی نقل می‌کنیم. روایت مفصل است و ما بخش مربوط به بحث را مطرح می‌کنیم:

بيان روایت

«...مَمَّ قَالَ عَلَيْهِ الْحُرُوجُ السُّفِيَّانِيُّ وَ الْيَمَانِيُّ وَ الْخُرَاسَانِيُّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَيْظَامٌ الْحَرَزِيَّبُعْ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَيُلْمَنْ نَاوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الرَّأْيَاتِ رَأْيَةً أَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَأْيَةُ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُونَ إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى التَّاسِ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَنْهَضَ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَأْيَتَهُ رَأْيَةُ هُدَى وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْشُوَى عَلَيْهِ فَنَّ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ التَّارِيَّةِ يَدْعُونَ إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ...»^۱ خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز می‌باشد، مانند گردن بنده که دانه‌های آن منظم و یکی از پی دیگری است. در آن وقت منتظران از هر جهت ناالمید می‌گردند. وای برکسانی که با آن‌ها مخالفت کنند. در میان آن‌ها پرچم حقی، جز پرچم یمانی نیست. جمعیت او در طریق حق گام برمنی دارند؛ زیرا او مردم را به پیروی از صاحب شما دعوت می‌کند. وقتی یمانی قیام کرد، فروش اسلحه بر هر مسلمانی حرام است. وقتی او خروج کرد به طرف وی بروید؛ زیرا الشکر او لشکر بر حق است و نمی‌باید که مسلمانی از وی سرپیچی کند. هر کس از دعوت وی سرپیچید، از اهل دوزخ

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیبة، ص ۲۵۶.

به شمار می‌رود؛ زیرا وی مردم را دعوت به حق و راه راست می‌کند. پس همه رایات قیام کننده، باطل نیستند. رایاتی باطل هستند که در عرض باشند. پیروی از رایات در طول که به حق دعوت کند. مشکلی ندارند. قیام یمانی از قیام‌های قبل از ظهرور است که مورد تأیید امام و تمجید آن حضرت واقع شده است.

بيان چند نکته

نکته اول:

ما بحث یمانی را دو سال قبل، مفصلًاً مطرح و تمام روایات یمانی را بررسی و نظر نهایی را مطرح کردیم والآن جایی منتشر شده است. در این جلسه نمی‌خواهم تکرار کنم. نظر ما این است که این روایات مشکل سندی دارد. خصوصاً روایت اول. لذا برای مثبت بودن قیام یمانی، دلیل محکمی نمی‌توانید ارائه کنید.

روایت «صحیح» و حتی روایت «حسن» در این زمینه وجود ندارد. ما شکی در اصل علامت بودن یمانی نداریم. بیش از بیست روایت در این زمینه داریم که کفایت می‌کند؛ اما علامت بودن امری است و مثبت بودن چهره یمانی مطلب دیگری. قداست یمانی از طریق علامت ظهور بودن استفاده نمی‌شود؛ چون علامتی برای شیء مقدس، به آن قداست نمی‌دهد و نیاز خاص به دلیل است. اینجا مشکل سندی وجود دارد؛ مؤیداتی نیز برای سخن ما موجود است.

احمد بن یوسف در سند روایت، هیچ توثیقی ندارد. ما به کتاب‌های رجالی متعددی مراجعه کردیم؛ اما نتوانستیم ایشان را حتی به «رتبه حسن»

برسانیم. این روایت در بردارنده سه حکم شرعی در دوران غیبت کبرا است؛ مثل حرمت بیع سلاح در آن دوران و حرمت سرپیچی و تخلف از یمانی و همچنین وجوب پیروی و تبعیت از او.

حسب تبع ما، احدی از فقهاء از زمان شیخ صدوق تا امروز به مضمون این روایت در کتاب‌های فقهی، نفیاً یا اثباتاً اشاره نکرده است؛ با این‌که در کتاب‌های فقهی به برخی احکام در دوران غیبت، مثل خود قیام اشاره شده است. اضافه بر آن می‌فرماید: «اهدی الرایة»، یعنی هر سه پرچم، هدایتگر هستند؟ چه کسی به این ملتزم است که رایت سفیانی هدایتگر باشد؟ اضافه بر آن، این روایت دو سه صفحه است که ممکن است تلفیقی باشد که در این صورت، احتمال دارد سندي که در اول ذکر شده است، به بقیه روایت مربوط نباشد.

نکته دوم:

برخی، برداشت دیگری از بحث ما نداشته باشند. هرگز نمی‌خواهم جریان‌های مرموزی را که اخیراً به راه افتاده است، تأیید کنم؛ یعنی مدعیانی که هرچه عناوین ممدوحه در روایات آمده است، بر خودشان تطبیق می‌دهند. هم یمانی است و هم حسنی است و هم سفیر پنجم و هم فرزند امام زمان و نیز آن حضرت است. در حالی که هنوز خود آقا نیامده‌اند! ما قبلًا گفتیم که شاید به جانشین بعدی نوبت نرسد! اصلًاً این‌ها ارزش بحث ندارد.^۱ دائم خودشان را تطبیق می‌دهند.

۱. من در شبکه ماهواره‌ای عربی ولایت، یک ماه قبل درباره یمانی سوالی بود که جواب دادم و گفتم که ما اصلش را قبول داریم؛ ولی مثبت بودنش را قبول نداریم. بعضی از بزرگان به من تلفن کردند

نکته سوم

روایاتی که با این مضمون (پرچم هدایت) راجع به یمانی نقل شده است، طبق مطالعات من دو روایت بیشتر نیست که این دو روایت با غمض نظر از سند آن - حاوی دو نکته است: اول، قیام‌های قبل از ظهور، مورد تأیید است؛ دوم، قیام‌های «يَدْعُونَ إِلَى الْحُقْقِ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ» نهی نشده‌اند و محکوم نیستند؛ بلکه مورد تأیید هستند. شیخ مفید در ارشاد، روایت را مرسلاً از سیف بن عمیر نقل می‌کند.

یکی از این دو، روایت غیبت نعمانی است (باب ۱۴، ح ۱۳، ص ۲۶۴) و روایت دوم، روایتی است که شیخ مفید در ارشاد، مرسلا از سیف بن عمیر نقل می‌کند:

«سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَدْحُورُ قَالَ خُرُوجُ الشَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَاسَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيَةً أَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ لِأَنَّهُ يَدْعُونَ إِلَى الْحُقْقِ».^۱

البته این روایت را شیخ طوسی هم در کتاب خودشان نقل کرده‌اند:

«وَعَنْهُ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَدْحُورِ قَالَ خُرُوجُ الشَّلَاثَةِ الْخُرَاسَانِيِّ وَالسُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيَةً بِأَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحُقْقِ»^۱

که مردم و شیعیان یمن از شما ناراحت شده‌اند؛ چرا منکر یمانی شدید؟ من عرض کردم که ما منکر یمانی نشدیم. در مشتبه بودن و اهدا بودنش تشکیک کردم.

۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الغیة، ص ۴۴۷.

ولی سایر روایات فقط از علامیت و حتمیت یمانی خبر دارد و ما هم در بحث بر این دو روایت، به عنوان نقض، تاکید داریم.

نکته چهارم:

سند روایت این گونه است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ أَبْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبِ أَبْوَ الْحَسَنِ الْجَعْفِيِّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزةَ عَنْ أَبِيهِ وَوُهَيْبٍ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ».¹

اوّلاً: این روایت «مرسل» است.

ثانیاً: اگر متن، همین باشد، باز در سندش، فردی به نام ابن قتبیه است. مرحوم خوئی در مورد ایشان می‌فرماید: «فَإِنَّ الْمَدَارِكَ مِنْ أَنَّ عَلَىَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ قَتِيبَةَ الْغَيْرِ مَوْثِقٍ وَلَا مَدْحُوحٌ مَدْحُوحٌ يَعْتَدُ بِهِ»² و حق همین است.

احمد بن محمد بن سعید ابن عقدہ، زیدی و موثق است.

ابن عقدہ می‌گوید: احمد ابن یوسف ابن یعقوب ابوالحسن جعفی از کتابش برای من خواند: «قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ أَبِي حَمْزةَ عَنْ أَبِيهِ [یک طریق] وَ از طریق دیگر «وَوُهَيْبٍ بْنِ حَفْصٍ» که هر دو طریق از ابابصیر و او از امام باقر نقل می‌کند.

۱. شیخ مفید، محمدين نعمان، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۶۰.



اگر از تمام افراد در سند چشم‌پوشی کنیم، از احمد بن یوسف نمی‌توانیم عبور کنیم.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لم اقف على ترجمة الرجل الا على رواية احمد؛ من روایتی را از احمد جز همین روایت، پیدا نکردم».

لذا اگر خواسته باشیم، اعتبارش را از همین طریق اخذ کنیم، به دور منجر می‌شود. مثل روایت حرمت ازدواج موقت را که سبرة نقل کرده و او تنها راوی این حدیث است. لذا اعتبار سبرة به دلیل نقل همین روایت و همچنین اعتبار روایت به دلیل نقل سبرة، دور می‌شود. به عبارتی دیگر گفته می‌شود که سبرة کیست؟ می‌گویند راوی همین حدیث! راوی این حدیث کیست؟ می‌گویند: سبرة! این که دور شد؛ ولی کسانی که گفتند ازدواج موقت حلال است، لااقل بیست نفر از صحابی و تابعین هستند.

در اینجا نیز این گونه است؛ زیرا نمی‌دانیم احمد بن یوسف کیست، مگر این که تابع مبانی اهل سنت بشویم. طبق مبانی بعضی از آن‌ها، اگر یک ثقه از مجھول العین و یا مجھول الصفة نقل کرد از جهالت عین و یا جهالت عین و وصف بیرون می‌آید؛ ولی آیا ما این مبنای را قبول داریم؟ این مبنای ابن حبان است که حتی خود اهل سنت نیز در این مبنای تأمل دارند و لذا عده‌ای کتاب الثقاہ او را زیر سؤال می‌برند.

ابن عقده ثقه است و او از احمد بن یوسف مجھول نقل می‌کند؛ ولی آیا روایة الثقة از شخص مجھول، به او وثاقت می‌دهد؟

دو روایت در تأیید قیام یمانی داریم که قیامی قبل از ظهرور است و منصوص العلة هم هست. پس نمی‌توان گفت که هر قیامی قبل از ظهرور باطل است.

روايات سود

پرچم دیگری که ائمه طاهرین، به آن بشارت داده‌اند، رایات سود (پرچم‌های سیاه اهل مشرق) است. من نظر نهایی را نسبت به این پرچم‌ها داده‌ام که چقدر مورد تأیید است.

از فرقیین در زمینه رایات سود روایاتی رسیده است. در عامه از افرادی مثل ابن حماد و یا حاکم نیشابوری در مستدرک (در نظر اهل سنت، وی امام الحديث است) در این زمینه، روایت وارد شده است.^۱ از خاصه نیز روایاتی وارد شده‌اند که ابتدا آن‌ها را بیان می‌کنیم:

روايت خاصه

«حَدَّثَنَا أَمْمُدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَى بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمْمَدِ بْنِ عُمَرِ الْحَلَّيِ عَنِ الْحُسَينِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ يَجْيَى بْنِ سَامٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابُلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ بْنِ إِيَّا أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ حَرَجُوا بِالْمُشْرِقِ يَظْلِبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ تُمَّ يَظْلِبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْكَلُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُوهُمْ إِلَيْ صَاحِبِكُمْ فَتَلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَّا إِنِّي لَوْ أَذْرَكْتُ ذَلِكَ لَا سَيَقْبَيْنَتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ

۱. ما به تفصیل، روایات را در معجم الاحادیث المهدی، ج ۴، ص ۴۰۷ آورده‌ایم.



هَذَا الْأَمْرِ؛^۱ ابو خالد کابلی از امام باقر علیہ السلام چنین روایت کرده است: گویی می‌بینم که قومی در مشرق خروج کرده‌اند و خواستار حقّ‌اند؛ ولی به ایشان داده نمی‌شود. باز خواستار آن می‌شوند و به آنان داده نمی‌شود. پس چون چنین می‌بینند، شمشیرهای خود را بر گردن خویش می‌افکنند. در آن هنگام، آنچه می‌طلبند به ایشان بدهند؛ ولی ایشان از پذیرفتن آن خودداری می‌کنند تا این‌که قیام کنند و آن را به کسی باز ندهند؛ مگر به صاحب شما. کشتگانشان شهیدند. هان که اگر من آن روز را درک می‌کردم، جان خود را برای یاری صاحب این امر نگاه می‌داشتم».

این روایت، قیام قبل از ظهرور را تأیید می‌کند، چون می‌فرماید: «قَثَلَهُمْ شُهَدَاءً».

نمی‌خواهم وارد بررسی سندی بشوم؛ چون طرف مقابل ما این‌ها را می‌پذیرد و ما فعلًا این روایات را به عنوان نقض ذکر می‌کنیم. هر چند نظر خودم چیز دیگری است. این روایت از طریق عامه هم با چنین مضمونی از ابن مسعود، نقل شده است. کرارا گفته‌ام که نظر ما نسبت به ابن مسعود ثابت نیست. البته بعضی از معاصران، مثل مرحوم مامقانی تلاش می‌کنند که او را تبرئه و تقدیس و توثیق کنند و ادله‌ای هم ذکر می‌کنند. از قدمًا هم، سید مرتضی می‌فرماید که اتفاق امت بر وثاقت ابن مسعود می‌باشد، هر چند مرحوم خوئی بحث مفصلی در این زمینه دارند و مشرح‌تر از ایشان، بیان

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیة؛ ص ۲۷۳ و مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

مرحوم تستری است که تمام ادله را رد و همان حرف ابن شاذان را تکرار می‌کنند که «والی القوم و مال معهم و قال بهم».

روایت اول عامه در مورد رایات سود

قال: حدّثنا نعيم، حدّثنا محمد بن فضيل و عبد الله بن إدرييس و جرير عن يزيد بن أبي زياد عن إبراهيم عن علقة عن عبد الله، قال: بينما نحن عند رسول الله ﷺ، إذ جاء فتية من بني هاشم، فتغير لونه، فقلنا: يا رسول الله ما نزال نرى في وجهك شيئاً نكرهه، قال: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ اخْتارَ اللَّهَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِ هَوَلَاءَ سَيْلُقُونَ بَعْدَ بَلَاءٍ وَتَطْرِيدَا وَتَشْرِيدَا حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ هَاهُنَا مِنْ خَوْ الْمَشْرُقِ، أَصْحَابُ رَأْيَاتِ سُودٍ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ مَرْتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ، فَيَقَاتِلُونَ فِي نِصْرَوْنَ، فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبِلُوهُنَّا حَتَّى يَدْفَعُوهُنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلأُهَا عَدْلًا كَمَا ملئُوهَا ظُلْمًا، فَنَأْدِرُ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلِيأَتْهُمْ وَلُوْجُوا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّهُ الْمَهْدِي».^۲

بنده اول این روایت را از خاصه نقل کردم و سپس از ابن حماد به عنوان شاهد و مؤید بیان کردم؛ زیرا این‌ها قابل اعتماد نیستند.^۱

۱. الحبو: «أن يمشي على يديه و ركبتيه أو استه» (النهاية، لابن الأثير، ج ۱، ص ۳۳۶).

۲. ابن حماد، نعيم، الفتنه، التشريف بالمن فى التعريف بالفتنه، ص ۱۱۸، ج ۱، ص ۳۱۰.
۱. امروزه هم، عده‌ای جlad و آدمکش و فرزندان هند جگرخوار با عنوان جهاد نکاح، فساد و فتنه و فحشا به راه انداخته‌اند. منکر و فحشا بیان نیست که مرتکب نشده باشند. دشمنی آن‌ها نسبت به اهل بیت و شیعیان، مخفی نیست. شعارهایشان هم که خودشان از ماهواره‌ها پخش می‌کنند، مشخص است: «یالثارات المعاویه»، «یالثارات اليزيد» و یا حرف آن نظریه‌پردازان: «اللهم اجعلنا من

رواية دوم عامة در مورد رایات سود

«أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرُ بْنُ دَارِمُ الْحَافِظُ، بِالْكُوفَةِ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنُ سَعِيدَ الْقَرْشِيِّ، ثَنَا يَزِيدُ بْنُ مُحَمَّدَ الشَّقْفِيِّ، ثَنَا حَنَانَ بْنَ سَدِيرٍ، عَنْ عُمَرِ بْنِ قَيْسِ الْمَلَائِيِّ، عَنْ الْحُكْمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنَ قَيْسٍ، وَعَبِيْدَةَ السَّلْمَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، قَالَ: أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُسْتَبْشِرًا يَعْرِفُ السَّرُورَ فِي وَجْهِهِ، فَأَسْأَلْنَاهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرَنَا بِهِ، وَلَا سَكَتَنَا إِلَّا ابْتَدَأْنَا، حَتَّى مَرَّ فَتِيَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ فِي الْمَسْجِدِ الْعَلِيِّ الْمَكَانِ، فَلَمَّا رَأَاهُمُ التَّزْمَهُمُ^۱ وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ، فَقَلَنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَزَّلْتَ نَرِي فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيْلَقِي أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَطْرِيدًا وَتَشْرِيدًا فِي الْبَلَادِ، حَتَّى تَرْفَعَ رَأِيَّاتُ سُودِ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ، فَيَقْاتَلُونَ فِي نَصْرَهُ، فَنَأْدِرُكُهُ مِنْكُمْ أَوْ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلِيَأْتِ إِمَامُ أَهْلِ بَيْتِي وَلَوْ حَبَوْا عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّهَا رَأِيَّاتُ هَدِيَّتِي يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجْلِ مَنْ

جنود السفياني»؛ حاکی از جریان ان‌ها می‌باشد. کتاب البدء و التاریخ را نگاه کنید، نویسنده اش آفای بلخی، ۳۲۲ هجری فوت شده است. در آن‌جا نقل می‌کند که سفیانی، لشکرکش را به مدینه می‌فرستد که «یینشون قبر النبی و فاطمه». حالا برایشان سخت است که چرا شما روایت دارید که امام زمان، قبر برخی از صحابه را نبیش قبر می‌کند. سفیانی قبر پیامبر را طبق نقل خودشان نبیش می‌کند؛ ببینید. مدینه را به شهر ارواح تبدیل می‌کنند. آیا این‌ها که امروز ظلم و ستم می‌کنند، مدافع امام زمانند؟ چه انسان عاقلی این روایت را به این‌ها تطبیق می‌دهد؟ این‌ها با پیامبر هم مشکل دارند. این‌ها کسانی هستند که دو میلیون دلار برای تخریب قبر حضرت زینب جایزه تعیین و نیز قبر حضرت حجرین عدى و حضرت عمار را نبیش می‌کنند.

۱. التزمه: عائقه و ضمه إلیه.

أهل بيتي يواطئ^۱ اسمه اسمي، واسم أبيه اسم أبي، فيملک الأرض فيملاها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.^۲

مؤلف محترم عصر الظهور - آقای کورانی - می فرماید: از این روایات چند نکته استفاده می شود:

اول: رایات سود تواتر معنوی دارد؛ چون به طرق متعدد از صحابه نقل شده است. اگر تواتر به همین مضمون باشد، از بررسی سندی بی نیاز است.

دوم: منظور از قوم مشرق و رایات سود، همین ایرانی‌ها و قیام انقلاب آن‌ها می‌باشد. چنین قیامی نزد صحابه امر مسلمی بوده است و عده‌ای از تابعین هم به آن، معتقد بوده‌اند و حتی یک نفر و یا در یک خبر، چنین روایاتی را برابر ایرانی‌ها، تطبیق نداده است.

سوم: این‌که حرکت ایرانی‌ها با دشمنی و اعلام جنگ علیه آن‌ها، مواجه می‌شود. الان نیز این‌گونه است که هرکس شیعه باشد و خط اسلام صحیح و آل محمد را دنبال کند، به هر نحوی او را مورد فشار قرار می‌دهند.

۱. يواطئ : يماثل ويوافق.

۲. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، المستدرک على الصحيحين، ج ۴، ص ۴۶۴.

جلسه بیست و ششم

مقدمه

موضوع صحبت ما به حکم قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان ع مربوط بود. بعضی به استناد روایاتی، به عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. به همین دلیل بر آن شدیم که روایات مستند آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. در جلسات قبل، سه روایت ناهی از قیام (به علاوه سه روایت در مضمون روایت سوم) را بیان و از نظر سندی و دلالی بررسی و موارد نقض را هم، بیان کردیم. اکنون روایت بعدی را که به آن، به منظور نهی از قیام استناد شده است، بیان می‌کنیم.

روایت هفتم ناهی از قیام

«حُمَيْدُ بْنُ زَيَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ حُمَّادٍ الْكَنْدِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَخْوَلِ وَالْفَضَّلِّيِّ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَكَرِيَا التَّقَاضِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَيِّدُهُ يَقُولُ النَّاسُ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَةً مَنِ اتَّبَعَ هَارُونَ ع وَمَنِ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَإِنَّ أَبَا بَكْرَ دَعَا فَأَبَيْ عَلِيٍّ ع إِلَّا الْقُرْآنَ وَإِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبَيْ عَلِيٍّ ع إِلَّا الْقُرْآنَ وَإِنَّ عُثْمَانَ دَعَا فَأَبَيْ عَلِيٍّ ع إِلَّا الْقُرْآنَ وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُونَ إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَحْدُ مَنْ يُبَايِعُهُ وَمَنْ رَفَعَ رَأْيَةَ ضَلَالٍ

فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛^۱ زکریای نقاض می‌گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: مردم پس از رحلت رسول خدا علیه السلام همانند کسانی شدند که جمعی از هارون و گروهی از گوساله پیروی کردند و همانا ابو بکر مردم را [به بیعت خویش] دعوت کرد، و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و عمر هم چنین مردم را دعوت کرد و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و [از پی آن دو] عثمان مردم را [به بیعت خویش] خواند، و علی علیه السلام؛ جز به قرآن عمل نکرد و تا هنگام ظهور دجال هیچ کس نیست که مردم را به خویش دعوت کند؛ جزان که جمعی پیرو پیدا کند، و هر کس پرچم گمراهی برافرازد، سرکش و باطل است». شاهد در روایت عبارت: «وَإِنَّهُ لَيَسْ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَجْرِيَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيِّدُ مَنْ يُبَارِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَأْيَةً ضَلَالَةً فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» می‌باشد.

بيان مرحوم مجلسی در مرآۃ العقول

مرحوم مجلسی در مرآۃ العقول، ذیل حدیث چنین بیانی دارد: روایت از نظر سند «مجھول» است. سپس ایشان در مورد عبارت «وَإِنَّ أَبَابِكْرِ دَعَاء» توضیحی می‌دهد:

« قوله وإن أبا بكر دعاء علية السلام إلى موافقته أو جميع الناس إلى بيعته و موافقته فلم يعمل أمير المؤمنين علية السلام في زمانه إلا بالقرآن ولم يوافقه في بدعيه،^۲ يعني أبو بكر، أمير المؤمنين را به طور خصوصی به بیعت دعوت کرد و یا این که دعوت همگانی بود؛ اما أمير المؤمنان جز به قرآن عمل نکرد و با بدعتگزاری

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۷.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآۃ العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۳۴۷.



های او شریک نشد؛ ضمناً از کلمه «دعا» استفاده می‌شود که فلانی داعیه رهبری و خلافت داشت و چون این ادعا از نظر حضرت، مردود و باطل بود؛ لذا حضرت آن را نپذیرفت.

نکته:

در این روایت آمده است که صاحب هر پرچم قبل از دجال، طاغوت است. آیا دجال از علامات ظهور است؟ ما به تفصیل بحث کردیم که در روایات ما به دجال، توجه چندانی نشده است. کتاب‌های دگراندیشان در مورد دجال، خیلی بزرگنمایی کرده و تصویری غیر واقعی از او ترسیم کرده‌اند. در برخی روایات آمده است که دجال بعد از ظهور می‌آید و از علامات نیست؛ فقط در کلمات مرحوم مجلسی اول دیدم که ده روز قبل از ظهور امام زمان ع، خروج می‌کند.

در این روایت آمده است، کسی که پرچم گمراهی، قبل از دجال بردارد، طاغوت است. فعلاً کاری به سند و حرف مجلسی نداریم؛ کجای این روایت دلالت دارد که هر قیام و خروجی قبل از ظهور ممنوع است؟ این روایت که قید دارد. در روایت آمده است که «مَنْ رَفَعَ رَايَةَ ضَلَالٍ»؛ اگر کسی پرچم گمراهی نه پرچم هدایت. را برافراشت، صاحب پرچم، طاغوت است. همین روایت را می‌توان قرینه بر روایات «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْفَقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» قرار داد که مراد همه قیام‌ها نیستند؛ بلکه رایات ضلال و گمراهی، باطل و صاحب‌ش طاغوت است.

روایت هشتم ناهی از قیام

«...قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلٍ التَّقِيُّ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكِّلٍ بْنِ هَارُونَ قَالَ:

ئُمَّهَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ-عَلَيْهِ السَّلَامُ-: مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامٍ فَأَمْنَى أَحَدُ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَسْعَشَ حَقًا إِلَّا اصْطَلَمَهُ الْبَلِيلَيْةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيعَتِنَا؛ مَتَوَكِّلُ بْنُ هَارُونَ ثَقَفَى از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل می کند: احدی از خاندان ما قبل از قیام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ. برای دفع ظلم و احیای حق . خروج نمی کند، جز این که مورد ابتلای بليات قرار گرفته و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است».

این روایت در صحیفه سجادیه آمده است و شاید به نظر عده‌ای، سند صحیفه سجادیه در همین روایت است. صحیفه سجادیه از متولک بن هارون ثقفى نقل شده است؛ سند این گونه است:

سند صحیفه سجادیه

«قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلٍ التَّقِيُّ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِيهِ: مُتَوَكِّلٌ بْنُ هَارُونَ. قَالَ: لَقِيْتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدٍ بْنَ عَلَى-عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى خُرَاسَانَ بَعْدَ فَتْلِ أَبِيهِ فَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قُلْتُ: مِنَ الْحِجَّ فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَبَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ وَأَخْفَى السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ-عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَخْبَرَتْهُ بِخَبَرِهِ وَخَبَرِهِمْ وَخُرْنِهِمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدٍ بْنِ عَلَى-عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى-عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشَارَ عَلَى أَبِي بَشِّرٍ الْحُرْوَجِ وَعَرَفَهُ إِنْ هُوَ خَرَجَ وَفَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرُ أَمْرِهِ؛ مَتَوَكِّلُ بْنُ هَارُونَ ثَقَفَى مَوْلَانِي؟ یحیی بن زید بن علی را بعد از شهادت پدرش، در حالی که به سوی خراسان می رفت، ملاقات کردم. بر او سلام کردم. به من گفت: از کجا می آیی؟ گفتم: از حج؛ سپس از احوال خانواده و پسر عمویش در مدینه از من پرسید. همچنین از جزئیات احوال امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بسیار پرسید و در آن باب، مبالغه کرد. متولک گفت: خبر امام جعفر



صادق علیه السلام و خبر اقوام او را به اطلاع یحیی رساندم که همه بر شهادت پدرش اندوهگین هستند. یحیی به من گفت: عمومیم. امام محمد باقر علیه السلام. پدرم را به ترک خروج متذکر و او را آگاه کرد که اگر خروج کند و از شهر مدینه بیرون رود، کار او به کجا می‌رسد و چه مشکلاتی، بر این امر مترب می‌شود».

«فَهَلْ لَقِيَتِ ابْنَ عَيَّى جَعْفَرَ بْنَ حُمَّادٍ - علیه السلام قُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِي قُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : إِنِّي ذَكَرْتُ خَيْرِي ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَحِبْتُ أَنْ أَسْتَقْبِلَكَ بِمَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ . فَقَالَ : أَبِلَّكُوتْ تَخَوَّفْنِي ! هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ ، فَقُلْتُ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّكَ تُفْكِلُ وَ تُصْلِبُ كَمَا قُتِلَ أُبُوكَ وَ صُلِبَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَ قَالَ : «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» ، يَا مُتَوَكِّلَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَيَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِسَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّيْفَ فَجُمِعَا لَنَا وَ خُصَّ بِنُو عَيَّنَا بِالْعِلْمِ وَ حَدَّهُ ; پس یحیی گفت: آیا تو پسر عمومی من. امام جعفر صادق علیه السلام. را ملاقات کردی؟ گفتم: بلی. گفت: آیا از او شنیدی که از احوال من چیزی بگوید؟ گفتم: بلی. گفت: امام علیه السلام به چه چیز احوال مرا ذکر می‌کرد؟ مرا از آن خبر ده. گفتم: فدای تو شوم! دوست نمی‌دارم آنچه را از امام علیه السلام شنیده‌ام، به تو بگویم. یحیی گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ آنچه را شنیده‌ای، برایم بازگوکن. متوكل می‌گوید: به یحیی گفتم که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام چنین فرمود: به درستی که تو کشته می‌شوی^۱ و تو را بر دار می‌زنند؛ چنان که

۱. ابوالفرح اصفهانی در مقاتل الطالبین، ص ۱۵۰. می‌گوید: «قال: حدثنا سهل بن عامر، قال: حدثنا جعفر الأحر، قال: رأيت يحيى بن زيد مصلوبا على باب الجوزجان. قال عمرو بن عبد الغفار عن أبيه: فبعث

پدرت، زید را کشتند و بر دار زندن. پس رنگ صورتش تغییر کرد و سپس این آیهٔ کریمه را خواند: «يَهُوَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ خداوند محو می‌کند آنچه را می‌خواهد و اثبات می‌کند آنچه را می‌خواهد و ام الكتاب [که محو و اثبات در آن است] نزد او است. ای متوكل! به درستی که خدای تعالیٰ ما را به خلافت و امامت، تأیید کرد و از برای ما علم و شمشیر قرار داد. پس هر دو را از برای ما جمع نمود و به فرزندان عمومی ما، تنها علم را موهبت کرد.».

بيان استاد

کسانی که مثل مرحوم خوبی و مرحوم تستری در یحیی بن زید تأمل دارند، با استناد به این روایت حق دارند؛ چون این روایت، یحیی را تضعیف می‌کند.

بيان مرحوم خوبی در مورد یحیی بن زید

«أقول: يظهر من مقدمة الصحيفة أنه كان مستقلًا في أمره وغير تابع لابن عمه

برأسه إلى نصر بن سيار، فبعث به نصر إلى الوليد بن يزيد. فلم يزل مصليوبا حتى إذا جاءت المسودة فأذله وغسلوه وكفوه وحنطوه ثم دفنه فعمل ذلك خالد بن إبراهيم أبو داود البكري، وحانم بن خريعة وعيسى بن ماهان. وأراد أبو مسلم أن يتبع قتلة یحیی بن زید فقيل له: عليك بالديوان، فوضعه بين يديه و كان إذا مرّ به اسم رجل من أغان على یحیی قتله، حتى لم يدع أحداً قدر عليه من شهد قتله؛ جعفر احمر می‌گوید: یحیی بن زید را بر دروازه جوزجان به دارآویخته دیدم. عبدالغفار از پدرش نقل می‌کند که سر یحیی را برای نصر بن سیار فرستادند و نصر هم سر یحیی را برای ولید بن یزید فرستاد. جسد مطهر یحیی همچنان بردار آویخته بود تا این که رایات سود آن را پایین آوردند و غسل دادند و کفن و حنوط کردند و سپس بدنه را دفن کردند».

جعفر بن محمد^{علیه السلام}، و الله العالم؛^۱ از مقدمه صحیفه - همین روایت - ظاهر می شود که او، خود مستقل و مختار بوده و تابع امام صادق^{علیه السلام} نبوده است».

بيان مرحوم مامقانی در مورد يحيی بن زید

«عَدَّهُ الشَّيْخُ رَهْ تَارِيْخَ مِنْ اَصْحَابِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْاَخْرَى مُقْتَصِراً عَلَى اسْمِهِ وَاسْمِ اَبِيهِ وَجَدِّيهِ مِنْ اَصْحَابِ الْكَاظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَظَاهِرَهُ كَوْنِهِ اَمَامِيَاً لَاَنَّ حَالَهُ مُجَهُولٌ...».^۲

بيان مرحوم تستری در مورد يحيی بن زید

«قال: عَدَّهُ الشَّيْخُ فِي رِجَالِهِ فِي اَصْحَابِ الصَّادِقِ وَالْكَاظِمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...»

«قال: ظاهر الشیخ فی الرجال و روایة کفاية الطالب- عنه، عن أبيه کون الأئمّة اثني عشر- امامیته، قلت: أَمَّا عنوان الشیخ فی الرجال فأعمّ- كما عرفت فی المقدمة . و أَمَّا الروایة وإن کان لها ظہور لكن یرفع عنه الید بالنص، ففی أَوْلَ الصھیفة: عن متوكّل ابن هارون قال: لقيت يحيی بن زید...»

مرحوم تستری می فرماید: اولاً، عنوان شیخ در رجال، برای اصحاب ائمه طاهرين اعم است؛ یعنی منظور شیخ از اصحاب امام، این است که معاصر امام است نه این که شیعی می باشد. شیخ، ابن زیاد را هم جزء اصحاب امام حسین^{علیه السلام} نقل می کند که منظورش هم عصر ائمه می باشد.

ثانیاً، گفتید که او امامی است؛ چون روایتی نقل کرده که در امامی بودن او ظہور دارد. در جواب باید گفت که از این ظہور، به وسیله نص، رفع ید

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۵۱.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۳۱۶.

می‌کنیم و آن نص روایتی است که در اول صحیفه آمده است (همین روایتی که می‌خوانیم) از این روایت معلوم می‌شود که ایشان، امامت امام صادق را قبول نداشت و تابع امام نبود.

ادامه روایت

«فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاءَكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى أَبْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٍ^ع أَمْيَلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَإِلَى أَبِيكَ فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلَىٰ وَابْنَهُ جَعْفَرٍ^ع دَعَوَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَخُنْ دَعْوَتَاهُمْ إِلَى الْكُوْتِ فَقُلْتُ: يَا أَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَهُمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ فَأَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيَّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: كُلُّنَا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ، وَلَا نَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ؛ متوکل می‌گوید: به یحیی گفتم که فدای تو شوم! می‌بینم مردم را که به پسر عمومی تو. امام جعفر^ع. از تو و پدرت زید، مایل ترند. پس گفت: عمومی من، امام محمد باقر بن علی^ع و پسر او امام جعفر^ع، مردم را به زندگی می‌خوانند و ما خلق را به مردن و کشته شدن می‌خوانیم. [این جمله هم، تعریضی به دو امام است، او نمی‌داند که امام به تکلیف عمل می‌کند. اگر امام صادق در زمان امام حسین^ع بودند همان کاری را می‌کردند که امام حسین^ع کردند و بالعكس] پس به یحیی گفت: ای فرزند پیغمبر خدا! آیا عمو و پسران عمومی شما اعلمند از شما، یا شما از ایشان، اعلم هستید؟ یحیی برای مدتی سرش را پایین انداخت و سپس سر برداشت و گفت: ما و پسران عمومی ما همه علم داریم؛ اما ایشان علم دارند به آنچه ما علم نداریم و ما نمی‌دانیم هرچه ایشان، می‌دانند».

«ثُمَّ قَالَ لِي: أَكَتَبْتَ مِنِ ابْنِ عَمِّي شَيْئاً قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَرِنِيهِ فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وُجُوهاً مِنَ الْعِلْمِ وَأَخْرَجْتُ لَهُ دُعَاءً أَمْلَاهُ عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^ع-عَلَيْهِ- وَحَدَّتِنِي أَنَّ أَبَاهُ

محمد بن علیؑ اَمْلَاهُ عَلَيْهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ مِنْ دُعَاءِ أَيِّهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَينِ لِيَأْتِيَهُ مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ، وَقَالَ لِي: أَتَأْذُنُ فِي شَسْخِهِ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْتَأْذُنُ فِيمَا هُوَ عَنْتُمْ! فَقَالَ: أَمَا لَآخْرِجُ إِلَيْكَ صَحِيفَةً مِنَ الدُّعَاءِ الْكَامِلِ إِمَّا حَفِظَهُ أَبِي عَنْ أَيِّهِ وَإِنَّ أَبِي أَوْصَانِي بِصَوْنِهَا وَمَنْعِهَا غَيْرَ أَهْلِهَا؛ پس یحیی به من گفت: آیا از پسر عمومی من چیزی نوشته؟ گفتم: بلی. گفت: آن را نشانم بده. بعضی از نوشته‌ها را که در آن اقسام علم ها بود. که از امام جعفر^{علیهم السلام} گرفته بودم برای او بیرون آوردم و همچنین دعاایی را که ابو عبد الله^{علیهم السلام} خوانده بود و من آن را نوشته بودم، به یحیی نشان دادم؛ همان دعاایی از دعاایی صحیفه کامله که امام جعفر صادق از پدرش امام باقر^{علیهم السلام} و او از پدرش، علی بن الحسین^{علیهم السلام} نقل کرده است. پس یحیی نظر کرد در دعاایی که بیرون آورده بودم؛ به گونه‌ای که تا آخر دعا را مرور کرد و به من گفت: آیا اجازه می‌دهی این دعا را برای خود بنویسم؟ گفتم: ای فرزند پیغمبر خدا! آیا تو در نوشتن دعاایی که اصل او از نزد شما و از اجداد شما به ما رسیده است، از من اجازه می‌کیری؟ یحیی گفت: هر آینه بیرون می‌آورم به سوی تو صحيفه‌ای از دعاایی کامل، که حفظ کرده بود [به او رسیده بود] پدر من از پدر خودش و وصیت کرده بود پدر من، مرا به حفظ آن صحیفه، و ندادن آن به غیر مستحق و [غیر] اهل آن.

قالَ عُمَيْرٌ: قَالَ أَبِي: فَقَمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَ قُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَدِينُ اللَّهَ بِحُسْنِكُمْ وَ ظَاعْتِكُمْ، وَ إِنِّي لَأَزْجُو أَنْ يُسْعِدَنِي فِي حَيَاةِ وَمَاتِيَّةِ وَلَا يَتَكَبَّرُ عَلَيْهِ فَرَمَى صَحِيفَتِ الَّتِي دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ إِلَى غُلَامٍ كَانَ مَعَهُ وَقَالَ: أَكْثُبْ هَذَا الدُّعَاءَ حَنْطَ بَيْنَ حَسَنٍ وَ اعْرِضْهُ عَلَيَّ لَعَلِّي أَحْفَظُهُ فَإِنِّي كُنْتُ أَظْلَبُهُ مِنْ

جَعْفَرٌ - حَفِظَهُ اللَّهُ - فَيَمْتَعِنِيهِ. قَالَ مُتَوَكِّلُ فَتَدِمْتُ عَلَى مَا فَعَلْتُ وَمَا أَدْرِمَا
أَصْنَعُ، وَمَا يَكُنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَرُ - تَقَدَّمَ إِلَيَّ الْأَدْفَعُهُ إِلَى أَحَدٍ؛ عَمِيرُ بْنُ مُتَوَكِّل
مَى گوید: پدرم گفت: به سوی یحیی برخاستم و سراو را بوسیدم و به او گفتم: و
الله ای فرزند پیغمبر خدا! به درستی که اطاعت خدای تعالی را با دوستی و
اطاعت شما به جای می آورم و این دوستی را در دین خود داخل می دانم و
امیدوارم که خدای تعالی مرا در حیات و در ممات، به سبب دوستی شما سعادت
دهد! پس یحیی صحیفه مرا که آن را به وی داده بودم، به غلامی که همراه او
بود، سپرد و به آن غلام گفت: این دعا را از این نسخه، به خط واضح نیکو بنویس
و سپس آن را ب من عرضه کن، شاید که این دعا را حفظ کنم؛ زیرا من دائما چنین
دعایی را از امام جعفر^{علیه السلام} که خدای تعالی او را نگه دارد - طلب می کردم؛ در
حالی که مرا از این دعا منع می کرد. متولی گفت: پس بر آنچه کرده بودم [=دادن
این دعا به یحیی] پشیمان شدم و ندانستم که چه کنم و از طرفی ابو عبد الله^{علیه السلام}
هنگام دادن این دعا به من، مرا دادن دعا به کسی منع نکرده بود.

«ثُمَّ دَعَا بِعَيْنِيَةَ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا صَحِيفَةً مُقْفَلَةً مَحْشُومَةً فَنَظَرَ إِلَى الْحُكَمَ وَقَبَّلَهُ وَ
بَكَى، ثُمَّ فَصَّهُ وَفَتَحَ الْقُفلَ، ثُمَّ نَشَرَ الصَّحِيفَةَ وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنِيَهِ وَأَمْرَهَا عَلَى
وَجْهِيِهِ. وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا مُتَوَكِّلُ لَوْلَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عَمِّي إِنِّي أُفْتَلُ وَأُصْلَبُ
لَمَّا دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ وَلَكُنْتُ بِهَا ضَنِينًا وَلَكِنِي أَعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ حَقٌّ أَخَذَهُ عَنْ آبَائِيِهِ وَ
أَنَّهُ سَيَصْحُّ فَخِفْتُ أَنْ يَقَعَ مِثْلُ هَذَا الْعِلْمِ إِلَى بَنِي أُمَّيَّةَ فَيَكْتُمُوهُ وَيَدَخِرُوهُ فِي
خَزَائِنِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ فَاقْبِضُهَا وَاَكْفِنِهَا وَتَرَبَّصُ بِهَا؛ پس یحیی، صندوقچه خود
را طلب کرد و از درون آن، صحیفه‌ای بیرون آورد که او را مقلع ساخته و مهر و
موم کرده بودند. مهر آن را ملاحظه کرد و سپس آن را بوسید و گریست. پس



مهر آن را شکست و صحیفه را باز کرد و بر چشم خود گذاشت و بر صورت خود سایید. یحیی گفت: وَاللَّهِ أَيْ مَتَوْكِلٌ! اگر نه آن بود که تو ذکر کردی از قول پسر عمومی من - امام جعفر^{علیه السلام} - که من به درستی کشته می‌شوم و مرا بر دار می‌زنند، هر آینه این صحیفه را به تونمی‌دادم و نسبت به آن بخل می‌ورزیدم؛ لکن می‌دانم که قول امام^{علیه السلام} حق است و آن را از پدران خود، شنیده است و قول او (که من کشته می‌شوم و مرا بر دار می‌زنند) اتفاق خواهد افتاد. پس ترسیدم که این دعا که بر علم‌های عظیم مشتمل است، به دست بنی امیه افتاد و ایشان، آن علم را کتمان کنند و آن را در خزانه‌های خود، ذخیره کنند و به اهل ایمان نرسانند. پس این صحیفه را نگاهدار و تو مرا از محافظت آن، کفایت کن و در نگاه داشتن این صحیفه، انتظار بکش».

سرقت علمی، چیز تازه‌ای نیست. همین الان نیز سلفی‌ها در مقدمه بعضی از خطبه‌های نماز جمعه، دعا‌های پرمعنایی می‌خوانند که انسان متوجه می‌شود دعا از کجا است. همین صحیفه سجادیه است، بدون این‌که از صحیفه نام ببرند.

آل‌وسی در ذیل آیه شریفه «وَلَا ترکنوا إلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» می‌گوید: بعضی از ناصحین به زهری گفتند و سپس سفارش امام سجاد به زهری را نقل می‌کند، بدون این‌که از امام سجاد نامی به میان آورد. این نصیحت در احتجاج آمده است و یا در مقدمه الكتب القيمة التراثية از آیت الله خراسانی، این داستان آمده است که در زمان میرزا شیرازی، تازه که صنعت چاپ به بازار آمده بود، کتاب مکارم الاخلاق در مصر چاپ شد. در همه این کتاب به جای کلمه مبارک امیرالمؤمنین، کلمه عمر بن خطاب را نوشته بودند و به جای اسم‌های مبارک امام باقر و امام صادق، نوشته بودند: بعض الحكماء، و همچنین هر چه

راجع به تربیت سید الشهدا در کتاب آمده بود، آن را حذف کرده بودند. خبر به گوش میرزا شیرازی می‌رسد، ایشان موضع قوی و مقندرانه‌ای را در قبال این کار اتخاذ کرد. به ناصرالدین شاه نامه‌ای نوشت و در آن آورد که به ما هجمه و دستبرد شده و تو که ادعا داری من حافظ مذهب تشیع هستم، باید مانع چنین کاری شوی. او هم به سلطان عثمانی‌ها نامه اعتراضی نوشت. سلطان هم به حاکم مصر نامه نوشت و حاکم مصر تمام کتاب‌ها را با کشتی به سامرا فرستاد و در آن جا به دستور میرزا شیرازی، همه را در آب ریختند و محو کردند.

ادامه روایت

«فَإِذَا قُضِيَ اللَّهُ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرٌ هُوَ لِلْقَوْمِ مَا هُوَ قَاضٍ فَهِيَ أَمَانَةٌ لِي عِنْدَكُ حَتَّى تُوَصَّلَهَا إِلَى ابْنَيْ عَمِّي: مُحَمَّدٌ وَ إِبْرَاهِيمٌ ابْنَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّهُمَا الْقَائِمَانِ فِي هَذَا الْأَمْرِ بَعْدِي قَالَ الْمُتَوَكِّلُ: فَقَبَضَتُ الصَّحِيفَةَ فَلَمَّا قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ صُرِّطَ إِلَى الْمُدِينَةِ فَلَقِيَتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثُ عَنْ يَحْيَى، فَبَكَى وَ اشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ وَ قَالَ: رَحْمَ اللَّهُ أَبْنَ عَمِّي^۱ وَ الْحَقَّهُ بِآبَائِهِ وَ أَجْدَادِهِ وَ اللَّهُ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَ أَيْنَ الصَّحِيفَةُ فَقُلْتُ هَا هِيَ، فَفَتَحَهَا وَ قَالَ: هَذَا وَاللهِ خُطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَ دُعَاءُ جَدِّي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ^۲; پس هرگاه قضا و تقدیر الاهی - شهادت - بر امر

۱. شاید تعبیر مرحوم خوئی که در مورد یحیی بن زید می‌فرماید: «والله العالم»، به خاطر همین ترحم امام بر یحیی باشد، مرحوم خوئی ترحم را نشان از وثاقت نمی‌داند؛ ولی چه بسا در جانب یحیی احتیاط کرده است.

۲. صحیفه سجادیه، ص ۲۰.

من و امر این جماعت، تعلق گیرد، این صحیفه، از من نزد تو امامت خواهد بود، تا آن را به دو پسر عمومی من، محمد و ابراهیم، فرزندان عبد الله بن حسن مثنی، ابن امام حسن علیه السلام بن علی بن أبي طالب علیه السلام، برسانی. به درستی که این دو پسر عموم، جانشین من بعد از من خواهند بود. متولک گفت: صحیفه را از یحیی گرفتم و چون یحیی بن زید، کشته شد، به جانب مدینه رفتم و حضرت امام جعفر علیه السلام را ملاقات کردم و این اخبار را به عنوان حدیث از یحیی، به امام علیه السلام نقل کردم. امام علیه السلام گریست و حزن و اندوهش به این خبر، بسیار شدت یافت و گفت: خدای تعالی پسر عمومی مرا رحمت او را به آبا و اجدادش ملحق کند! به خدا قسم ای متولک! چیزی مرا از دادن این دعای صحیفه کامله به یحیی منع نکرد، مگر چیزی که یحیی به آن دلیل بر صحیفه پدرش خائف بود [و آن، این بود که مبادا صحیفه مذکور به دست بنی امیه افتاد و ایشان آن را پوشیده و مخفی دارند و برای خود ذخیره کنند]. ای متولک! کجا است صحیفه یحیی؟ گفتم: صحیفه این است. پس آن را گشود و گفت: و الله این صحیفه، خط عمومی من زید و دعای جد من علی بن الحسین علیه السلام است. »

جلسه بیست و هفتم

مقدمه

بحث ما راجع به روایاتی بود که بعضی به استناد آن‌ها، خروج و قیام قبل از ظهرور امام زمان ع را جایز نمی‌دانند. یکی از آن روایات، روایت متوكل بن هارون ثقفى از امام صادق ع بود که آن حضرت می‌فرماید:

«مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمَةِ أَحَدٍ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَسْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمَثُهُ الْبَلْيَةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشَيْعَتِنَا».

گفتیم که این روایت، در مقدمه صحیفه سجادیه نقل شده است و هر کس که طبق سند صحیفه سجادیه نقل می‌کند، به این روایت تمسک می‌کند. این روایت را متوكل بن هارون ثقفى از یحيی بن زید نقل می‌کند. به همین دلیل در جلسه قبل، مقداری از متن جریان را خواندیم و اکنون تتمه بحث را بیان می‌کنیم:

ادامه روایت مربوط به سند صحیفه سجادیه

«وَاللهِ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَأَئِنَّ الصَّحِيفَةَ فَقْلُثُهَا هِيَ، فَنَتَحَهَا وَقَالَ: هَذَا وَاللهِ خَطْرُ عَمِّي زَيْدٍ وَدُعَاءُ جَدِّي عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: قُمْ يَا إِسْمَاعِيلُ فَأُتَّنِي بِالدُّعَاءِ الَّذِي

أَمْرُكَ حِفْظِهِ وَصَوْنِهِ، فَقَامَ إِنْتَاعِيلُ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً كَائِنَّا الصَّحِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ رَيْدٍ فَقَبَّلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَوَصَعَهَا عَلَى عَيْنِهِ وَقَالَ: هَذَا خَطُّ أَبِي وَإِمْلَاءُ حَدِّي لِيَلِيَّا بِمَشْهَدِ مِتْيٍ. فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ: إِنَّ رَأَيْتَ أَنَّ أَغْرِضَهَا مَعَ صَحِيفَةِ رَيْدٍ وَيَحْيَى فَأَذِنْ لِي فِي ذَلِكَ وَقَالَ: قَدْ رَأَيْتَكَ لِذَلِكَ أَهْلًا فَنَظَرْتُ وَإِذَا هُمَا أَمْرٌ وَاحِدٌ وَمَمْ أَجِدْ حَرْفًا مِنْهَا يُخَالِفُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ الْأُخْرَى مُمْ أَسْتَأْذِنْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ-لِيَلِيَّا. فِي دَفْعِ الصَّحِيفَةِ إِلَيَّ ابْنَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْذُوا الْأَمْانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا، نَعَمْ فَادْعُهَا إِلَيْهِمَا؛ بِهِ خَدَا قَسْمَ اِي متوكِل! چیزی مرا از دادن این دعای صحیفه کامله به یحیی منع نکرد، مگر چیزی که یحیی از آن جهت، بر صحیفه پدرش خائف بود [و آن چیز، این بود که مبادا به دست بنی امیه افتاد و آن را پوشیده و مخفی بدارند و برای خود ذخیره کنند]. ای متوكِل! کجا است صحیفه یحیی؟ گفتم: صحیفه این است. پس آن را گشود و گفت: وَاللَّهِ این صحیفه، خط عمومی من، زید و دعای جد من علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است. پس امام جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ به پرسش اسماعیل گفت: برخیز ای اسماعیل! و نزد من بیار! دعایی را که تو را به حفظ و نگاه داشتن آن امر کردم. اسماعیل برخاست و صحیفه را بیرون آورد، [صحیفه] گویا همان صحیفه ای بود که آن را یحیی بن زید به من داده بود. پس امام جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ آن صحیفه را بوسید^۱ و بر چشم خود گذاشت و گفت: این خط پدر من و املای جد من، امام

۱. در اینجا مناسب است خاطره‌ای از مرحوم ابوی بگوییم: یاد ندارم که کتابی فقهی به ایشان تحويل داده باشم و ایشان دو دستی تحويل نگرفته و نبوسیده باشد. کتاب را می‌بوسید و به احترام اهل بیت و کلماتشان آن را باز می‌کرد. روش ایشان برگفته از روش امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ است

زین العابدین علیه السلام در حضور من است. پس گفتم: ای فرزند پیغمبر خدا! اگر صلاح می‌دانی و اجازه می‌دهی این صحیفه را با صحیفه زید، مقابله کنم. امام مرا به این مقابله رخصت داد. امام جعفر علیه السلام فرمود: ای متوكل! تو را مستحق و اهل چنین کاری می‌بینم^۱. وقتی که نظر کردم، هر دو صحیفه یکی بودند و اختلاف نداشتند و یک حرف در این صحیفه ندیدم که مخالف با آن صحیفه دیگر باشد. پس از امام جعفر علیه السلام اجازه خواستم تا صحیفه را به محمد و ابراهیم، پسران عبد الله بن الحسن - که یحیی سفارش کرده بود - تحويل دهم. پس امام جعفر علیه السلام این آیه را خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾؛ به درستی که خدای تعالی امر می‌کند شما را که امانت‌ها را به اهل آن برسانید و سپس فرمود: بله این صحیفه را به آن دو برسان».

«فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلقاءِمَا قَالَ لِي: مَكَانِكَ. ثُمَّ وَجَهَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ فَجَاءَهُ فَقَالَ: هَذَا مِيراثُ ابْنِ عَيْنِكُمَا يَحْيَى مِنْ أَئِيمَهِ قَدْ خَصَّكُمْ بِهِ دُونَ إِخْوَتِهِ وَخَنْثُ مُشْتَرِطُونَ عَلَيْكُمَا فِيهِ شَرِطًا فَقَالَا: رَحْمَكَ اللَّهُ قُلْ فَقَوْلُكَ الْمُقْبُولُ فَقَالَ: لَا تَخْرُجَا بِهِذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ قَالَا: وَمِمَّ ذَاكَ قَالَ: إِنَّ ابْنَ عَيْنِكُمَا حَافَ عَلَيْهَا أَمْرًا أَخْفُهُ أَنَا عَلَيْكُمَا. قَالَا: إِنَّا حَافَ عَلَيْهَا حِينَ عَلِمَ أَنَّهُ يُقْتَلُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: وَأَتُسْمَا فَلَاتَأْمِنَا فَوَاللَّهِ إِنِّي لَا عَلِمَ أَنَّكُمَا سَتَتْخُرِجَا كَمَا خَرَجَ وَسَتُقْتَلَا كَمَا قُتِلَ. فَقَامَا وَهُمَا يَقُولَانِ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ پس

که کتاب صحیفه را بوسیدند و روی چشم گذاشتند.

۱. از این روایت استفاده می‌شود که ائمه طاهرین هر کسی را قابل نمی‌دانند که بر معارف‌شان واقف بشود. سعی کنیم اهلیت و لیاقت پیدا کنیم تا خودشان عنایت فرمایند.



هنگامی که خواستم برای تحويل صحيفه به فرزندان عبدالله بن حسن، بلند شوم، امام فرمود: در جای خود بمان. سپس دنبال محمد و ابراهیم فرستادند و آن دو آمدند. امام فرمود: این صحيفه، میراث پسر عمومی شما يحيی است که شما را به موجب وصیت، مخصوص آن ساخته، برادران خود را در آن دخالت نداده است و ما بر شما یک شرط می‌کنیم. محمد و ابراهیم گفتند: خدای [تعالی] بر تورحمت کند! شرط خود را بفرمای که سخن تو مقبول است. امام علیه السلام فرمود: این صحيفه را از مدینه بیرون مبرید. گفتند: دلیل این شرط چیست؟ امام فرمود: يحيی، پسر عمومی شما خوف داشت براین صحيفه، از امری که من هم خوف دارم از آن امر، بر شما که آن امر، وقوع صحيفه است به دست بنی امية و کتمان ایشان و مخفی کردن ایشان است صحيفه را که به جهت خود می‌باشد. محمد و ابراهیم گفتند: پسر عمومی ما يحيی براین صحيفه خوف نداشت، مگر زمانی که دانست کشته می‌شود. امام عفرا علیه السلام فرمود: شما نیز این نمی‌باشید. والله هر آینه می‌دانم که شما - محمد و ابراهیم - نیز به زودی خروج می‌کنید؛ چنان که يحيی خروج کرد و زود باشد که کشته شوید؛ چنان که او کشته شد. محمد و ابراهیم برخاستند، در حالی که می‌گفتند: لا حول و لا قوّة إلا بالله.

فَلَمَّا خَرَجَا قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: يَا مُتَوَكِّلُ كَيْفَ قَالَ لَكَ يَحْيَى إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيٍّ وَابْنُهُ جَعْفَرًا دَعَوَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَدَعْوَتَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ قُلْتُ: نَعَمْ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ قَالَ لِي أَبْنُ عَمِّكَ يَحْيَى: ذَلِكَ فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلَيٍّ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَخَذَتْهُ نَعْسَةً وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِه

فَرَأَى فِي مَنَامِهِ رِجَالًا يَنْزُونَ عَلَى مِنْبَرٍ نَّزُوْ الْقِرْدَةَ يَرْدُونَ النَّاسَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ
 الْقَهْقَرَى فَأَسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا وَالْحُرْزُنُ يُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ. فَأَشَاءَ
 جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةِ
 الْمَلْعُونَةِ فِي الْقُرْآنِ وَخُنُوقُهُمْ فَمَا يَرِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» يَعْنِي بَنِي أُمَّيَّةَ. قَالَ: يَا
 جِبْرِيلُ أَعْلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَفِي زَمَنِي قَالَ: لَا؛ مَتَوَكِّلٌ مَّا گُوِيدَ: هَنَّغَامِيَ كَهْ آنِ دُو
 نَفَرَ رَفِيدَ، اِمَامُ بَهْ مِنْ فَرْمُودَنَدَ: اِی مَتَوَكِّلَ! چَگُونَهِ يَحْيَى بَهْ تَوْكِفَتْ كَهْ عَمُوِي
 مَنْ. اِمامُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَفَرِزَنْدُ او. اِمامُ جَعْفَر عَلَيْهِ السَّلَامُ. مَرْدَمُ رَاهْ زَنْدَگَى خَوَانَدَه
 اَنَدَوْ مَا اِيشَانَ رَاهْ مَوْتَ مَى خَوَانِيَمْ؟! مَنْ گَفْتَمْ: بَلِي؛ خَدَائِي تَعَالَى عَاقِبَتْ تُورَادَر
 هَرَ اَمَرَ بَهْ صَلَاحَ مَنْتَهِيَ كَنَدَ! اِينَ رَاهْ پَسْرَ عَمُوِي تَوْ، يَحْيَى بَهْ مَنْ گَفَتْ.

امَامُ جَعْفَر عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمَوَدَ: «خَداوَنَدَ يَحْيَى رَاهْ رَحْمَتَ كَنَدَ! [اِنْ كَهْ مَاقِيَامَ نَمِيَ كَنِيَمَ؛ بَهْ
 اِينَ دَلِيلَ اَسْتَ كَهْ اَزَ وَقَابِعَ مَطْلَعَ هَسْتِيَمْ]. بَهْ درَسْتَيَ كَهْ پَدرَ مَنْ، خَبَرَ دَادَ بَهْ
 مَنْ، اِزَ پَدِرَشَ اِزَ جَدَشَ اِزَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَى بَنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهْ پِيَامَبَرَ خَدَاءِ رَا
 درَ حَالَى كَهْ روَى مَنِبَرَ بَودَ، خَوَابِي رَبَودَ، پَسْ درَ خَوَابِ دَيَدَ كَهْ مَرْدَمُ بَسِيَارِي بَر
 مَنِبَرَ اوْ مَى جَهَنَدَ؛ مَثَلَ جَسْتَنَ بُوزِينَهَهَا وَمَرْدَمُ رَاهْ عَقَبَهَهَا شَانَ بَهْ سَوَى
 قَهْقَرَادَ مَى كَنَنَدَ [= مَرْدَمُ رَاهْ زَدِيَنَ بَهْ سَوَى جَاهَلِيَّتَ سَوقَ مَى دَادَنَدَ]. پَسْ
 پِيَغمَبَر عَلَيْهِ السَّلَامُ، نَشَستَ، درَ حَالَى كَهْ اَندَوَهْ اَزَ روَى مَبَارِكَ اوْ ظَاهِرَ مَى شَدَ. نَاكَهَانَ
 جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدَ وَايَنَ آيَهَ «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ
 الشَّجَرَةِ الْمَلْعُونَةِ فِي الْقُرْآنِ وَخُنُوقُهُمْ فَمَا يَرِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»؛ رَا اَورَدَ، يَعْنِي مَرَادَ



از آن شجره ملعونة، بنی امیه اند. پیامبر به جبریل عرض می کند: آیا بنی امیه در عصر و زمان من می باشند؟ ج بریل گفت: نه!».

وَلَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ مِنْ مُهَاجِرَكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ عَلَى رَأْسِ حَسَّةٍ وَثَلَاثَيْنَ مِنْ مُهَاجِرَكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ حَمْسَا، ثُمَّ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى ضَلَالَةٍ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُظْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفَرَاعِنَةِ؛ لَكِنْ آسِيَابُ اسْلَامٍ، ازْوَقَتْ هجرت تو به مدینه به گردش در می آید [اسلام شروع به رشد می کند] و این آسیاب به مدت ده سال، همچنان در گردش است [و بعد از این مدت، تا سال ۳۵ هجری، - ۲۵ سال - آسیاب اسلام خاموش است] تا این که دوباره در سال ۳۵ هجری، شروع به گردش می کند و این [گردش] ۵ سال طول می کشد. [منظور ۵ سال حکومت امیرالمؤمنین است]. بنابراین، بعد از چهل سال از مهاجرت پیغمبر ﷺ، ناچار آسیاب گمراهی چرخش و دوران خواهد داشت که بر قطب آن آسیا حرکت خواهد کرد [مراد از این مدت، سلطنت بنی امیه و مروانیه است که بر قطب ضلالت - که آن، نصب دشمنی و عداوت اهل بیت ﷺ است، دایر بود]. بعد از آن، سلطنت رافرعنه مالک می شوند [که اشاره به خلفای بنی عباس است].

«قَالَ: وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: {إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ}. تَمَلِّكُهَا بَنُو أُمَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَأَظَلَّعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ - عَلَيْهِ الْأَكْفَارُ بَصَرُهُ - أَنَّ بَنِي أُمَّةَ تَمَلِّكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكَهَا طَوْلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ فَلَوْ طَوَّلُهُمُ الْمِبْالُ لَظَلُّوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عَدَاؤَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ بُعْضَنَا. أَخْبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِمَا يُلْقِي أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلَ مَوْدِتِهِمْ وَ شِيعَتِهِمْ مِمْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَ مُلْكِهِمْ؛

امام جعفر علیه السلام فرمود: خداوند تعالی [به سبب سلطنت بنی امیه و فسادهایی که از وجود پلید ایشان در روی زمین به هم رسید]، آیات سوره قدر «إِنَّ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» را نازل کرد.

بعد از آن، امام علیه السلام فرمود که خداوند تعالی، پیامبر خود را از این امر مطلع ساخت که بنی امیه پادشاهی این امت را، مالک و زمامدار می‌شوند و مدت حکومت شان، هزار ماه طول خواهد کشید. پس اگر کوهها [در مدت حکومتشان] بخواهند با آن‌ها، مقابله کنند؛ هر آینه آن‌ها بر آن کوهها غالب می‌آیند [پس ما ائمه طاهرین در این مدت، تکلیفی برای قیام نداریم؛ چون مدت حکومت آن‌ها به ما رسیده است] تا آن که خدای تعالی به زوال ملک ایشان اذن دهد.^۱ بنی امیه در مدت پادشاهی شان، عداوت و بغض ما اهل بیت را در درون داشتند^۲ و خداوند تعالی، پیامبرش را به آنچه به اهل بیت و شیعیان و ارادتمندان به اهل بیت، در زمان حکومت بنی امیه، وارد می‌شود؛ خبردار کرده است.»

۱. اقول سلطنت بنی امیه رانگاه کنید. وقتی خداوند زوال آن‌ها را اراده کرد، چکونه ذلیلانه از بین رفتند! به گونه‌ای که در حقارت و پستی، ضرب المثل شدند: «اذل من اموی یوم عاشورا في الكوفة».
۲. من تعجب می‌کنم از افرادی که ادعای فضل دارند؛ ولی در مقاالتشن از بنی امیه تعریف و تمجید می‌کنند که این‌ها، اسلام را به آندرس بردند! مگر پیامبر نمی‌فرماید که بنی امیه مردم را به جاهلیت، سوق دادند. ما نباید گوی چهار مسجدی را خوردیم که توسط این‌ها ساخته شده است. مسجد بانیات پلید، همان مسجد ضرار است. مرحوم صدوق این روایت را نقل می‌کند که شخصی از امام احوال ایشان را پرسید؛ امام می‌فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما در چه حالی هستیم؟ بهترین مردم بعد از پیامبر را بر سر منابر سب می‌کنند. ما مثل بنی اسرائیل شده‌ایم: (يذبحون ابناءكم و...). دوستان ما را از کار برکنار و دشمنان ما را مقرب می‌کنند».

«قَالَ: وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ: «أَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَخْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارِ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَضْلُّهُمَا وَبِئْسَ الْقَرْأَنِ» وَنِعْمَةُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، حُبُّهُمْ إِيمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَبُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ يُدْخِلُ الشَّارَقَةَ وَالشَّارِقَةَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: يُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا: مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِنَا أَحَدٌ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًا إِلَّا اصْطَالَمَهُ الْبَيْتُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشَيْعَتِنَا. قَالَ الْمُتَوَكِّلُ بْنُ هَارُونَ: يُمَّ أَمْلَى عَلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا الْأَدْعِيَةَ وَهِيَ خَمْسَةٌ وَسَبْعُونَ بَابًا، سَقَطَ عَنِّي مِنْهَا أَحَدٌ عَشَرَ بَابًا، وَحَفِظْتُ مِنْهَا نَيْفًا وَسِتِّينَ بَابًا^۱؛ پس امام جعفر علیه السلام فرمود که خداوند در مورد بنی امیه فرمود: «أَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...».

نعمت خدای تعالی، محمد و اهل بیت او است^۲ و دوستی ایشان ایمان است که فرد را به بهشت داخل می کند و دشمنی ایشان، کفر و نفاق است، که دارنده اش را به جهنم داخل می کند. پس پیغمبر ﷺ به امیر المؤمنین علی علیه السلام و اهل بیت او این معنا را - که بنی امیه محبت اهل بیت را به عداوت مبدل می سازند - مخفیانه فرمود. متوكل گفت: سپس امام صادق فرمود: احمدی از خاندان ما^۳ قبل از قیام امام زمان علیه السلام برای دفع ظلم و احیای

۱. صحیفه سجادیه، ص ۲۰

۲. دلیل این که پیامبر و اهل بیت او نعمت خداوند هستند، آیاتی مثل آیه های ذیل را ببینید: [و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمۃ] و [لقد من الله علی المؤمنین] و یا آیه «الیوم اکملت لكم دینکم و اقمت عليکم نعمتی» و یا آیه «ولتسئلن يومئذ عن النعیم».

۳. این روایت نیز در مقام بیان تکلیف ائمه است.

حق خروج نمی‌کند؛ جز این‌که مورد ابتلای بليات قرار می‌گيرد و قيامش برای ما و شيعيان ما مشكل ساز است.

متوكل بن هارون گفت: پس امام جعفر^{علیه السلام}، دعاهاي صحيفه را برابر من املا کرد و آن، هفتاد و پنج باب بود و من يازده باب از آن دعاها را فراموش و شصت و چهار دعا را از آن، حفظ کردم.

بيانی از مرحوم سید عليخان، شارح صحيفه

مرحوم سید علی خان که انصافاً یکی از بهترین شارحان صحيفه است، در مقدمه خود، بحثی را متعرض می‌شود که واقعاً خواندنی است. موضوع در اين است که چرا امام حسین^{علیه السلام} قیام کردند؟ ايشان چند جواب می‌دهند که ما یکی را، بيان می‌کنيم.

«الجواب الثاني: إن التكاليف الشرعية بالنسبة إليهم مقصورة على ما يعلمونه بالعلوم الظاهرية دون العلوم الغيبية، فالحسين^{عليه السلام} لما ظهر له بذل الطاعة من أهل الكوفة وكتبه وجوههم وأشرافهم وقراوئهم مرّة بعد أخرى طائعين غير مكرهين، ومبتدئين غير محبيين، لم يسعه في الظاهر إلا المتروج والقيام في إعلاء دين الله و كلمته، لا تراه^{عليه السلام} لما بلغه قتل مسلم بن عقيل و خذلان أهل الكوفة هم بالرجوع فلم يكّن؛ ملاك تكاليف شرعى در مورد ائمه طاهرين، علوم ظاهري است [نه علوم غيبى]، پس امام حسین وقتی اطاعت مردم کوفه را [به حسب ظاهر] دیدند و همچنین بزرگان آن‌ها، به امام نامه نوشتند که ما مطیع شما هستیم؛ در حالی که، خودشان ابتدا کننده به نامه بودند. پس تکلیف امام حسین، عمل به ظاهر بود و آن، چیزی جز خروج و قیام برای



اعلای کلمة الله نبود [شاهدی دیگر بر عمل کردن امام به حکم ظاهري اين است که] وقتی امام، خبر شهادت مسلم و تنها گذاشت او از جهت کوفيان را مطلع شد، تصميم به برگشت داشت، هر چند برايش ممکن نبود».

و كذلك كان حال الحسن عليه السلام فانه نهد أولاً إلى حرب معاوية في شيعته وسار إلى لقاءه مع علمه في الباطن بمصير الأمر إليه لكن لم يثن ذلك من عزمه حتى ظهر له خذلان أصحابه و تفرق أهواهم، و ميل أكثرهم إلى معاوية طمعا في دنياه، و تفاقم الأمر إلى أن جلس له بعضهم في ساباط مظلم، و طعنه بمعول أصاب فخذه و شقّه حتى وصل العظم فلما علم بالعلم الظاهر عدم تكّنه و توجّه الضّرر إليه و إلى المؤمنين من شيعته نزع إلى الصلاح و كف عن الجهاد و هكذا حال سائر الأئمة عليهم السلام فا لهم لو وجدوا من الأنصار من يتمنّون بهم من الخروج لم يسعهم إلا الخروج و القيام مع علمهم في الباطن بحقيقة الحال؛ و همچنین حال امام حسن اين گونه بود. امام در ابتدا مردم را به سرعت برای جنگ با معاویه آماده کرد و با اين که با علم غيبي خود، سرانجام کار را می دانست؛ ولی از تصميم ظاهري خود دست نمی کشيد تا اين که تفرقه بين يارانش پديد آمد و بيشه تر آن ها به سوي معاویه . به جهت دنياطلبي شان - ميل پيدا کردنده و همچنین قضيه ساباط مدائن و ... پيش آمد و وقتی که امام به علم ظاهر دريافتند که جنگ بر ضرر شيعيان و يارانش است، دست از جهاد کشيدند و صلح را پذيرفتند و [شاهد کلام در اينجا است] همچنین حال ساير ائمه ظاهريين بعد از حسنین عليهم السلام اين گونه است؛ يعني اگر ائمه دیگر هم، ياراني برای قيام داشتنده، قيام برای آن ها، تکليف می شد، گرچه به علم غيب می دانستند که چنین قيامي سودمند نخواهد بود».

«یدل علی ذلک ما رواه ثقة الإسلام بسانده إلى سدير الصيرفي قال: «دَخَلَتْ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَسْكُنَةُ فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ مَا يَسْعُكَ الْقُعُودُ فَقَالَ وَمِمْ يَا سَدِيرُ قُلْتُ لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَشِيعَتِكَ وَأَنْصَارِكَ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الْمَسْكُنَةُ مَا لَكَ مِنَ التَّشِيعَةِ وَالْأَنْصَارِ وَالْمَوَالَى مَا طَمَعَ فِيهِ شَيْءٌ وَلَا عَدِيٌّ فَقَالَ يَا سَدِيرُ وَكَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا قُلْتُ مِائَةَ الْفِ قَالَ مِائَةَ الْفِ قُلْتُ نَعَمْ وَمِائَةَ الْفِ قَالَ مِائَةَ الْفِ قُلْتُ نَعَمْ وَنِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَحْفَ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَّا إِلَى يَنْبُعَ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَبَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا فَبَادَرْتُ فَرِكِبَتُ الْحِمَارَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَتَرَى أَنْ تُؤْتَرِنِي بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبَغْلُ أَزَيْنَ وَأَتَبْلُ قَالَ الْحِمَارُ أَرْفَقَ بِي فَنَرْتُ فَرِكِبَ الْحِمَارَ وَرِكِبَتُ الْبَغْلَ فَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ يَا سَدِيرُ اثْرِلْ بِنَا نُصَلِّ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضُ سَيْخَةٌ لَا تَجُوُزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حَمَراءَ وَنَظَرَ إِلَى غَلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً فَقَالَ وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بِعَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَنَرْلَنَا وَصَلَيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْهُمَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَرَ؛^۱ وَيَكِي از وجوهی که دلالت دارد ائمه طاهرين به علم ظاهری خود رفتار می کردند، روایت سدیر صیرفى است که می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کدم؛ به خدا که خانه نشستن برای شما روانیست. فرمود: چرا ای سدیر؟! عرض کدم: زیرا دوستان و شیعیان و یاوران بسیاری دارید. به خدا که اگر امیر المؤمنین علیه السلام به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم وعدی [= قبیله ابو بکر و عمر] نسبت به او طمع نمی کردند [و حقش را غصب

۱. مدنی، علی خان، تلخیص الرياض، ج ۱، ص ۱۸.



نمی‌کردند] فرمود: ای سدیر! فکر می‌کنی چه مقدار باشند؟ گفتم: صد هزار.
فرمود: صد هزار؟! عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟
عرض کردم: آری، بلکه نصف دنیا. حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و
سپس فرمود: برایت ممکن است که همراه ما تا منطقه بنبع بیایی؟ گفتم: آری.
سپس دستور فرمود، الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار
شدم. حضرت فرمود: ای سدیر! می‌خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر
زیباتر و شریف‌تر است، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم،
حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر شدم و راه افتادیم تا وقت نماز رسید.
frmود: پیاده شویم نماز بخوانیم. سپس فرمود: این زمین شوره‌زار است و نماز
در آن روا نیست. پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم. حضرت
به جوانی که بزغاله می‌چرانید، نگریست و فرمود: ای سدیر! به خدا اگر شیعیانم
به شماره این بزغاله‌ها می‌بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده
شدیم و نماز خواندیم؛ چون از نماز فارغ شدیم، به سوی بزغاله‌ها نگریستم و
شمردم، هفده رأس بودند». این روایت را قبلاً نیز نقل کردیم.

نتیجه

روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ
قَائِمَنَا أَحَدُ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَعْتَصِمُ حَقًّا إِلَّا اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيهُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي
مَكْرُوهِنَا وَشِيعَتِنَا؛ در مقام بیان تکلیف خود اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا امام
می‌فرماید، بعد از آن رازی که جبریل به پیامبر و او به همه ما فرمود، ما پیش
از ظهور حضرت مهدی علیه السلام تکلیفی برای قیام نداریم.

مقدمه

جلسه بیست و هشتم

اگر روایتی بخواهد مستند حکم شرعی قرار گیرد، باید معتبر باشد. به همین دلیل، این روایت را از نظر سند بررسی می کنیم:

بورسی سندی روایت هشتم

بيان مرحوم خوئي در مورد متوكل بن عمير:

«أقول: يظهر من النجاشي والشيخ أن المتوكل، هذا وهو الذي يروى دعاء الصحيفة عن يحيى بن زيد، كان له ابن يسمى عمير باسم جده والد المتوكل كما أن المتوكل بن عمير سمى باسم جده والد عمير، هذا، والمذكور في أول الصحيفة أن الراوى له هو المتوكل بن هارون، ويمكن الجمع بإمكان أن والد المتوكل الذى هو جد المتوكل الراوى كان اسمه هارون، فوصف المتوكل الراوى بابن هارون والله العالم». ^۱

شاهد كلام: «وكيف كان فهو لم تثبت وثاقته، غير أن ابن داود ذكره في القسم الأول [قسم عدول] ولعل ذلك من جهة أصلالة العدالة والله العالم وطريق

الشيخ إليه مجھول».

۱. خوئي، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۷۸.



به هر حال، وثاقت متوكل بن عمیر ثابت نشده است؛ جز این که ابن داود او را در قسم اول رجال [= قسم عدول] خود ذکر کرده است و شاید توثیق ابن داود بر اساس **أصلّة العداله** باشد. **أصلّة العداله** این است: هر شیعی که تضعیف نشده است، اصل این است که ثقه باشد. البته چنین مبنایی مورد پذیرش همه . و مرحوم خوئی . نمی باشد و بر اساس عدم پذیرش چنین مبنایی است که توثیقات متأخران را نمی پذیرند؛ زیرا توثیق متأخران یا حدسی است و یا طبق مبنای **أصلّة العداله** است.

بيان صاحب لوامع الانوار العرشية

آقای سید محمد باقر موسوی شیرازی، صاحب **لوامع الانوار العرشية** در مورد متوكل بن عمیر می فرماید:

«اعلم انه لم ينص احد من الاصحاب على توثيق المتوكل غير ابن داود ذكر سبطه متوكل بن عمير في الموقتين وهو لا يجيء؛ احدى از اصحاب، متوكل را توثیق نکرده است، جز این که ابن داود سبط او را در قسمت موثقان ذکر کرده است، که فایده‌ای بر آن مترتب نیست».

پس راوی مجھول است. البته، جهل این مجھول خواندن، بر اعتبار و قوت متن صحیفه سجادیه هیچ تأثیری ندارد.

اشکالی دیگر بر سند روایت

در مقدمه صحیفه چنین آمده است: «**حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُ، تَحْمُّلُ الدِّينِ، بَهَاءُ الشَّرْفِ، أَبُو الْحُسْنِ: حُمَّادُ بْنُ الْحُسَنِ**». متكلم این «حدثنا» کیست؟ خود این فرد کیست؟

۱. موسوی شیرازی، **لوامع الانوار العرشية** فی شرح الصحیفه السجادیه، ج ۱، ص ۲۲



بيان جناب شیرازی در لوامع

«اختلقو في المتكلّم بهذا القائل...»^۱ در راوي سند صحيفه سجادیه که در اول سند آن، می‌فرماید: «حدثنا»، اختلاف است. بعضی مثل شیخ بهایی معتقدند که او شیخ جلیل، ابن سکون، از علمای موثق ما می‌باشد. شیخ بهایی مستند حرف خود را قول کفعی در حاشیه مصباح می‌داند. مرحوم شیرازی می‌فرماید که بعضی هم، گوینده «حدثنا» را عمید الرؤسae «رضی الدین، ابو منصور، هبة الله ابن حامد الحلى» می‌دانند که این قول را هم، مرحوم داماد برگزیده است. البته بنده بر این اشکال اصراری ندارم. مهم همان اشکال اول است که در وثاقت متوكل بن عمير بحث شده بود. باز هم می‌گوییم، اشکال در سند روایت، به اعتبار صحیفه ربطی ندارد؛ چون صحیفه از قوت متن و تواتر متن برخوردار است. در راجع به اعتبار صحیفه سجادیه چند نکته قابل ذکر است:

اعتبار صحیفه در کلام بزرگان

بيان مرحوم مجلسی در مورد صحیفه سجادیه:

«الْعَلَّةُ الَّتِي مَنْ أَجْلَهَا سَمِّيَتِ الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ بِزَبُورِ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآخِرُهُ سَلَامٌ وَأَخْبَلَ أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^۲

مرحوم مجلسی در بحار الانوار در علت تسمیه صحیفه به زبور و انجیل آل محمد می‌فرماید: «همان گونه که خداوند این دو کتاب را بر زبان حضرت

۱. همان، ص ۱۰.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۴۲۴.



داود و عیسی جاری کرد، صحیفه را نیز بر زبان امام سجاد جاری کرد» ولذا مادیگر به بررسی سند هم نیازی نداریم.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: جد شیخ بهایی (شیخ شمس الدین جبعی) می‌گوید: این صحیفه را از روی دستخط شیخ عالم و شهید سعید محمدابن مکی (شهید اول) استنساخ کردم و او بر نسخه خود چنین نوشته است: این صحیفه را از روی دستخط علی بن احمد سدید نوشتم و او نیز نوشته این نسخه را نوشته است و همین طور دست به دست شده است. کوشیده‌ام هیچ اعرابی از آن اشتباه نشود، مگر این‌که از چشم من افتاده باشد. شیخ شمس الدین می‌فرماید: «این نسخه را با اصل آن مقابله کردم و مواضعی را که برایم روش نبود، به همان شکل نوشتم.» این سدید می‌گوید که صورت این کتاب را برای عالم جلیل القدر، سید جلال الدین عmadالاسلام خواندم و سپس با روایت بهاءالشرف مقابله کردم.^۱

یکانی دیگر از علامه مجلسی

علامه مجلسی می‌فرماید: «إِلَيْكُمْ مِّنَ الْأَطْرَافِ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكُمْ تَرِيدُونَ إِلَيْهِنَّ أَلْفَافُ...»^۲ طریق روایت صحیفه سجادیه افزون بر هزار طریق است. پس می‌شود فوق تواتر، لذا اگر در متوكل تشکیک کردیم، به متن ربطی ندارد و به اعتبار و صحت آن ضرری نمی‌رساند.

در جایی دیگر می‌فرماید:

۱. ر. ک: همان، ج ۱۰۷، ص ۵۰ به بعد.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۴۹.

«والذى رأيت من أسانيد الصحيفة غير هذه الأسانيد فهى أكثر من أن تخصى ولا شك لنا في أنها من سيد الساجدين أما من جهة الإسناد فإنها كالقرآن المجيد و هي متوافرة من طرق الزيدية أيضاً وأما من حيث العبارة فهى أظهر من أن يذكر فهو كالقرآن المجيد في نهاية الفصاحة وأما من جهة الإحاطة بالعلوم الإلهية فهو أيضاً ظاهر لمن كان له أدنى معرفة بالعلوم؛^١ سنداتهى صحيفه بيش تراز آن است كه قابل شمارش باشد و هيچ شکی نیست که صحيفه سجادیه از سیدالساجدين است؛ چرا که از نظر سند همانند قرآن مجید است و از طریق زیدیه نیز به تواتر نقل شده و از حیث عبارت همانند قران مجید در نهایت فصاحت می باشد و از جهت احاطه بر علوم الاهیه نیز بسیار بر اهل معرفت واضح است».

باز می فرماید که هیچ شکی نیست که صحیفه کامله از حضرت سیدالساجدين است؛ چرا که انشای آن، از جهت متن، فصاحت، بلاغت و شمول بر علوم الاهی از غیر معصوم، ممکن نیست.

بيان صاحب جواهر در مورد صحيفه سجادیه

«وفي الصحيفة المعلوم أنها من السجاد على^{عليها} في دعاء يوم الجمعة وثاني العيدين: اللهم إن هذا المقام مقام لخلفائك وأصنفيائكم ومواضع أمنائك في الدرجة الرفيعة... وفيه مواضع للدلالة على المطلوب؛^٢ صاحب جواهر پس از آن که می فرماید: واضح است که صحیفه از امام سجاد است؛ به دعای روز جمعه و عیدین صحیفه استناد می کند...».

١. همان، ص ٥٩.

٢. نجفى، محمدحسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ج، ص ١٥٨.



همچنین شیخ اعظم در مکاسب، به دعای ۳۹ صحیفه و دعای روز دوشنبه، از لحاظ فقهی، استناد می‌کند.»

بیان مرحوم بروجردی در مورد صحیفه سجادیه

مرحوم بروجردی در کتاب البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر در مورد صحیفه سجادیه می‌فرماید:

«و لا يخفى أن كون الصحيفة من الإمام عائيلٌ من البدويات، وهى زبور آل محمد،^{عليه السلام} يشهد بذلك أسلوبها ونظمها ومضامينها التي يلوح منها آثار الإعجاز، و لها أسناد ذكرها الشيخ والنجاشي، و لشارحها السيد عليخان أيضاً سند عن آبائه، ولنا أيضاً سند آخر إلية؛^١ مخفى نماند كه انتساب صحیفه به امام سجاد از بدیهیات است و آن، زبور آل محمد است و بر این ادعا، اسلوب و نظم و محتوای صحیفه که از آن، اعجاز ظاهر می‌شود، شاهد است و برای صحیفه اسنادی است که شیخ طوسی و نجاشی آن‌ها را ذکر و همچنین شارح صحیفه سندی را از پدرانش نقل کرده است؛ ضمن این که سندهای دیگری هم موجود است.»

بیان حضرت امام خمینی در مورد صحیفه سجادیه

حضرت امام در کتاب شریف مکاسب خود می‌فرماید:

«هذا كله مع الغض عن أسناد الروايات و القرائن القائمة في متونها، و إلا فأبواب المناقشة في الإسناد والدلالة في كثير منها مفتوحة، حتى في الصحيفة المباركة

۱. بروجردی، سیدحسین، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، ص. ٤٠.

السجادية فإن سندها ضعيف. وعلو مضمونها وفصاحتها وبلغتها وإن توجب نحو وثوق على صدورها لكن لا توجبه في جميع فقراتها واحدة بعد واحدة حتى تكون حجة يستدل بها في الفقه وتلقي أصحابنا إياها بالقبول كتلقيهم نهج البلاغة به لوثب في الفقه أيضا، إنما هو على نحو الإجمال وهو غير ثابت في جميع الفقرات.^۱

امام خمینی در کتاب مکاسب شان به این مطلب اشاره می‌کنند که سند صحیفه سجادیه، از دید فقهاء، ضعیف است؛ اما مضمون و فصاحت و بلاغت آن بسیار بالاست؛ به طوری که مایه وثوق به صدور آن، از طرف امام می‌شود؛ هر چند این وثوق را نمی‌توان در همه عبارت‌های صحیفه جاری کرد تا بتوان از نظر فقهی به آن استناد کرد. البته افرادی مثل شیخ انصاری و صاحب جواهر، استناد فقهی هم کرده‌اند. بعد می‌فرمایند که اصحاب ما صحیفه را مثل نهج البلاغه، تلقی به قبول کردند. البته متن آن، در فقه به نحو اجمال مورد قبول است؛ ولی همه عبارت‌های بخش‌های آن، قابل استناد فقهی نمی‌باشد. امروزه تبلیغ می‌کنند که در نهج البلاغه مدح فلانی آمده است؛ مگر شما نهج البلاغه را قبول ندارید؟ باید در جواب گفت: مگر شما خطبه شقشقیه را قبول ندارید؟ ضمناً آیا واقعاً عبارت «الله ذر فلان؟»؛ جزء بیانات امام علی است؟ در جواب باید گفت چنین کلامی از امام نمی‌باشد. مرحوم تستری در کتاب شریف بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة^۱، چندین صفحه راجع به

۱. خمینی، روح الله، المکاسب المحرمة، ج، ص ۴۸۱.

۱. بهج الصباغة، ج ۹، ص ۴۸۰ و ۵۰۹ و ج ۲، ص ۳۹۹.



این موضوع بحث می‌کند و می‌فرماید که این کلام از امام نیست و سید رضی اشتباه کرده است. بر این اساس، صحیفه و نهج البلاغه به اجمال مورد قبول است.

بيان مجلسى اول در روضة المتقين

مرحوم مجلسی اول در کتاب روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه می‌فرماید:

«واعلم أن سند الصحيفة إلى عمير بن الم توكل كثيرة مستفيضة لكن ما بعده من عمير و الم توكل مجھولان ولا يضر جھالهما لوجوه؛ بدان كه سند صحيفه تا عمیر بن متوكل بسیار است تا حدی که به استفاضه رسیده است؛ لكن بعد از عمیر بن متوكل، عمیر و متوكل مجھول هستند و این جھالت ضرری به اعتبار صحیفه نمی‌زند.» و دلیل آن چند وجه است. مرحوم مجلسی فقط وجه اول را ذکر کرده و در کتاب شریف شان، وجه دوم و سوم و... نیامده است. شاید هم در لابه لای بحث، به وجوده اشاره شده است.

«(الأول) إن عبارة الصحيفة دالة على أنها ليست من البشر سيمما من عمير و الم توكل اللذان ليسا من علماء العامة ولا من علماء الخاصة فإن علماء العامة كيف يمكنهم أن ينسبوا بذلك إلى أئتنا عليه السلام و الخاصة كيف كانوا بهذه الفضيلة العظيمة ولم يكن يعرفهم أحد أصلاً على أن الوجдан الحالى عن التعصب بحزم

۱. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۴، ص ۴۱۸ «الم توكل بن عمیر عمير بن المتوكل ...».

بأنها فوق كلام المخلوق و يمكن أن تكون من كلام الله تعالى لأن تكون منقوله عن النبي ﷺ إلهم صلوات الله عليهم؛ أول: متن صحيفه، دال بر اين است که از بشر صادر نشده است؛ [چون متن بسيار قوي است] چه برسد که بگويم از عمير و متوكل صادر شده است؛ چون اين دواز علمای عامه و خاصه نيسنند. [اگر جزء علمای عامه باشنند] علمای عامه چگونه برايشان ممکن است که آن را به ائمه ما نسبت دهندي؟ [چون بنای اين ها بر مخفی کردن است؛ مثلاً ولادت اميرالمؤمنين در کعبه را که دارای اخبار متواتری است، علمای عامه حذف کردند تا مبادا اثری از آن بماند] و اگر جزء علمای شيعه باشنند، چگونه ممکن است چنین شخصیت هایی در بين شيعيان باشنند؛ ولی ناشناخته باقی مانده اند. آنچه می توان برآن، بدون تعصب جزم پيدا کرد، اين است که صحيفه، فراتر از کلام مخلوق است و امكان دارد که از کلام خداوند تبارک و تعالی باشد که از بیامیر به ائمه طاهرين رسیده است».

«والظاهر أن ذلك الكلام كان من إلهام الله تعالى على قلوبهم وألسنتهم ولا نشك في إمكانه للأخبار المتواترة (إما) بأن من زهد في الدنيا أو أخلص العبادة لله تعالى أجرى الله أو فتح الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه، وهذه المرتبة دون مرتبتهم بلا يعلم كما اعترف العامة أيضاً بذلك فإنهم يجوزون تلك المربطة لجنيده البغدادي، ولأبي يزيد البسطامي ولإبراهيم البليخي وأمثالهم وهم معترفون بأن مرتبة أعلى منهم بكثير (وأما) من جهة الأخبار الكثيرة من الطرفين الصحيحة من الجانبين أنه لا يزال العبد يتقرب إلى بالنواول حتى أحبه فإذا أحبيبته كنت سمعه، وبصره، ويده، ولسانه . فكيف يستبعد أن يكون الله تعالى تكلم على لسان سيد

العارفین والزاهدین والعبدین؛ و ظاهر امرایین است که صحیفه سجادیه،
الهامی از طرف خداوند به قلب و زبان ائمه طاهرین است و ما در امکان چنین
حالتی برای ائمه طاهرین شکی نداریم؛ زیرا روایات متواتره بر آن داریم یا
بگوییم افراد زاهد و مخلصین در دنیا، چشم‌های حکمت از قلب‌شان بر زبان
شان جاری می‌شود و چنین حالتی دون مرتبه والا آن‌ها (ائمه طاهرین)
می‌باشد و عامله هم به چنین مقاماتی، اعتراف کرده‌اند [شرح حال امام زین
العبدین رادر کتاب‌های اهل سنت، حتی متعصب‌ترین آن‌ها نگاه کنید که چه
تعابیری در مورد ایشان، دارند. با تعابیری مثل الامام القدوة سیدالعبدین از آن
حضرت یاد می‌کنند]. عامله، چنین حالات و مقاماتی را برای افرادی مثل جنید
بغدادی و بایزید بسطامی و ابراهیم بلخی روا می‌دانند؛ در حالی که خودشان
معترفند که مرتبه ائمه طاهرین ما از چنین افرادی، به مراتب بالاتر است و از
طرفی، اخبار بسیاری از فریقین داریم که انسان بر اثر قرب به خدا به وسیله
نوافل به جایی می‌رسد که دست و زبان و گوش و چشم او، الاهی می‌گردد. پس
چه بُعدی دارد که خداوند تبارک و تعالیٰ بر زبان امام سجاد، تکلم کرده باشد!».
«هذا على أفهم العامة، وأما الخاصة فلا خلاف عندهم في ذلك وأخبارنا
بذلك متواترة بالنسبة إلى الجميع صلوات الله عليهم، وهذا سميت الصحيفة
بإنجيل أهل البيت و زبور آل محمد صلوات الله عليهم أجمعين، كما أن الإنجيل كان
يجرى على لسان عيسى بن مريم عليهما السلام، و الزبور يجري على لسان داود عليه السلام؛^۱ چنین

۱. مجلسی، محمد تقی، روضۃ المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج، ص، ۴۱۸. این جلد، مخصوص
شرح مشیخه من لا يحضره الفقيه است؛ زیرا شیخ صدوق، مشایخ خود را در آخر من لا يحضره الفقيه، -مثل

بياناتي برای فهم عامه بود؛ وگر نه [نزد خاصه] شکی در اين نمی باشد که صحيفه از طرف خداوند بر زيان امام سجاد جاري شده است و به همين دليل، صحيفه به انجيل اهل بيit و زبور آل محمد، ناميده شده است؛ همان‌گونه که انجيل بر زبان عيسى بن مرريم و زبور بر زبان حضرت داود جاري شده است!»

نتيجه

تضعييف سند صحيفه به معناي تضعييف خود صحيفه نيست.

روايت نهم ناهي از قيام

«أَقُولُ رُوِيَ فِي بَعْضِ مُؤَفَّاتِ أَصْحَابِنَا عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلَيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَيِّ شُعْبَيْ وَمُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَالِثُ سَيِّدِ الصَّادِقِ... قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا سَيِّدِي فِي غَيْرِ سُنَّةِ الْقَائِمِ ﷺ بَايْعَوَالَهُ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ قَبْلَ قِيَامِهِ فَقَالَ ﷺ يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ ﷺ فَبَيْعَتُهُ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَخَدِيعَةٌ لَعَنَ اللَّهِ الْمُبَايِعُ هَا وَالْمُبَايِعَ لَهُ؛^۱ مفضل از امام صادق سؤال مى کند که آيا مردم به غير روش و سنت قائم ايليا قبل از ظهور و قيامش بيعت مى کنند؟ امام فرمود: اى مفضل! هر بيعتى قبل از ظهور قائم، کفر و نفاق و نيرنگ است. خداوند بيعت کننده و بيعت گيرندگان آن را العنت کند!»

شيخ طوسى در آخر تهذيب. ذكر مى کند و مرحوم مجلسى هم، به شرح مشايخ پرداخته است.
۱. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۸.

بررسی سند روایت

مرحوم مجلسی در ابتدا می فرمایند: «أَقُولُ رُوَىٰ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا» ان شاء الله که این مؤلف معتبر است؛ ولی چند نفر از افراد در سند مشکل دارند که فقط به یکی اشاره می کنیم: عمر بن فرات یکی از راویان این روایت است.

بیان مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در مورد عمر بن فرات می فرماید: شیخ طوسی در رجال می فرماید: «كاتب، بغدادی، غال، من أصحاب الرضا علیهم السلام، رجال الشيخ»^۱ «قال الشيخ تقى الدين إبراهيم الكفعمى: كان عمر بن فرات بباب للرضا علیهم السلام».^۲ کفعمی در مورد وی می گوید: دربان امام رضا علیهم السلام بوده است. «أَقُولُ: لوثبت ذلك لم تكن فيه دلالة على الحسن فضلاً عن الوثاقة؛ مرحوم خوئي می فرماید: اگر ثابت هم بشود که دربان بوده، دلالت بر حسن او ندارد، چه برسد به وثاقت او».

«ثم إن ابن داود قال: عمر بن فرات الكاتب بغدادي غال ذو مناكير؛ ابن داود از مرحوم کشی نقل می کند که عمر بن فرات، روایات عجیبی را نقل می کند». «أَقُولُ: لم يتعرض الكشى لذلك فا ذكره إنما هو من سهو القلم أو غلط

۱. طوسی، محمدحسن، رجال، ص ۴۹.

۲. کفعمی، ابراهیم بن علی، المصباح، فصل ۴۲، ص ۵۲۳. (في ذكر الشهور الاثني عشر والنبي والائمة الاثنتي عشر صلوات الله عليهم).

۱. حسن بن علی بن داود حلی، رجال ابن داود، قسم دوم (ضعفاء)، ص ۳۶۰.

النساخ؛^۱ مرحوم خوئی می فرماید: چنین بیانی، سهو قلم و یا غلط نساخ است؛

چون در رجال کشی ذکر نشده است».

نتیجه این که عمر بن فرات توثیق ندارد.

بیان مرحوم تستری در قاموس

مرحوم تستری بعد از نقل قول شیخ طوسی و ابن داود و کشی، می فرماید:

«قال: وفي مصباح الكفعمي «كان يَقْبَلُ الْرِّضَا عَلَيْهِ وَ في فصول الملاكى كان يَقْبَلُ للجواب». فلا بد أن يكون ثقة. قلت: البوالية أعم، وقول الشیخ بلا معارض». ^۲

درین بودن اعم از این است که ثقه باشد یا نباشد [دلیل بر وثاقت و حسن نیست] و قول شیخ هم . غالی بودن او . معارض ندارد. پس عمر بن فرات توثیق ندارد.

بیانی در مورد «رویٰ فی بعضٍ مؤلفاتٍ أصحابنا»

مرحوم مجلسی در اول روایت فرمود: «رویٰ فی بعضٍ مؤلفاتٍ أصحابنا؛ حدس بنده این است که منظور، مختصر بصائر الدرجات باشد. صاحب مختصر می فرماید: «حدَّثَنِي الأَخْ الصَّالِحُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ مُحَمَّسٍ الْمَطَارَبَادِيُّ أَنَّهُ وَجَدَ مَحَظَّةً أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّسٍ هَذَا الْحَدِيثُ الْأَتِيُّ ذُكْرُهُ وَأَرَافِي خَطَّهُ وَكَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَصُورَتُهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ هَمْدَانٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّينِ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفُرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدٍ

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۵۰.

۲. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۱۹.

بِنِ الْمَفْصَلِ، عَنِ الْمُنَفَّذِلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ^١

مطار آبادی گفته است: «أَنَّهُ وَجَدَ مَخَطِّطًا»؛ یعنی این حدیث را پیدا کرده است، نه این که شنیده باشد. [به اصطلاح علم درایه پیدا کردن را «وجاده» می‌گویند]. پس مطار آبادی گفته است: حدیثی را که به خط پدرش، نوشته شده، یافته است و سپس آن را به صاحب مختصر نشان داده که او نیز نسخه برداری کرده است. پس می‌توان گفت که طبق چنین بیانی مشکل عبارت «رويٰ فِي بَعْضِ مُؤْلَفَاتِ أَصْحَابِنَا»، برطرف می‌شود؛ ولی باز در سند روایت چند نفر، مثل حسین بن حمدان و محمد بن مفضل. هستند که مشکل دارند. بنابراین، آیا می‌توانیم چنین روایتی را مستند حکم فقهی قرار بدهیم؟

روایت دهم ناهی از قیام

«وَأَخْبَرَنَا أَمْمَدُ بْنُ حُمَّادٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّسِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ وَمُحَمَّدُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ عَنْ أَمْمَادَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَّيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ إِلَيْهِ يَقُولُ لَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ يَدْفَعُ ضَيْمًا وَلَا يَدْعُوا إِلَى حَقٍّ إِلَّا صَرَعَهُ الْبَلِيهُ حَتَّى تَقُومَ عِصَابَهُ شَهِدَتْ بَذْرًا لَا يُؤَارِى قَتِيلُهَا وَلَا يُدَاوِى حَرِيْجُهَا قُلْتُ مَنْ عَنَّ أَبْوَ جَعْفَرٍ إِلَيْهِ بِذَلِكَ قَالَ الْمَلَائِكَةُ^٢ ابُو الْجَارُودِ می‌گوید: شنیدم که امام باقر^{علیه السلام} می‌فرمود: کسی از ما خاندان نیست که به دفع ستمی یا فراخواندن به سوی حقیقتی برخیزد، مگر این که گرفتاری دامنگیرش می‌شود تا آن‌گاه که جمعیتی که در بدر حضور داشته‌اند قیام کند که

۱. حلی، حسن بن یوسف، مختصر البصائر، ص ٤٣٣.

۲. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیة، ص ١٥٩.

کشتگان آنان به خاک سپرده نشود و زخمیانش درمان نگردد، [شاید مراد این باشد که کشته نمی‌شوند و زخمی هم نمی‌گردند] عرض کردم: منظور [امام باقر] چه کسانی است؟ حضرت فرمود: فرشتگان».

دلالت روایت

این روایت نیز در مقام بیان تکلیف ائمه طاھرین است: **لَيْسَ مِنَ الْأَهْلَ الْبَيْتِ**؛ بیان امام به واقعیتی اشاره دارد؛ به این مبنای که قیام ما اهل بیت فعلاً نتیجه مند نخواهد بود.

سنده روایت

این روایت، از غیبة نعمانی نقل شده است که در اعتبار آن شکی نیست. ابن عقدہ هم با این که زیدی است، مشکلی ندارد. بعدی هم مشکلی ندارد و پانصد تا روایت نقل کرده است.

اما احمد بن علی حلبی کیست؟ ما نام او را در کتاب‌های رجالی نیافتنیم. از افراد دیگر در روایت، صالح ابن ابی الاسود است که او نیز توثیق نشده است.^۱ پس این روایت از نظر سنده مشکل دارد و افراد ضعیف و مجھول و مهمل در سنده آن هستند. به قول مرحوم خوئی، در جاهای دیگر نه در این روایت، «نقی السند» نمی‌باشد.

به هر حال، این روایت از نظر سنده و دلالت، قابل استناد برای عدم مشروعيت قیام‌های قبل از ظهور نمی‌باشد.

۱. ر. ک: مامقانی، عبدالله، *تفصیل المقال فی معرفة الرجال*، ج ۳۵، ص ۱۶۷.

جلسه بیست و نهم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایاتی بود که بعضی به استناد آن‌ها، خروج و قیام قبل از ظهور امام زمان ع را جایز نمی‌دانند. یکی از آن روایات، روایت ابی مرهف است:

روایت دهم ناهی از قیام

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ عَنْ حَفْصٍ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيِّفِ التَّمَّارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهِفِ عَنْ أَبِي حَعْفَرَ قَالَ: الْغَيْرَةُ عَلَىٰ مَنْ أَثَرَهَا هَلَكَ الْمَحَاصِيرُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْمَحَاصِيرُ قَالَ الْمُسْتَعْجِلُونَ أَمَّا إِنَّهُمْ لَنْ يَرُدُّوا الْأَمْرَ يَعْرِضُ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ يَا أَبَا الْمُرْهِفِ أَتَرَى قَوْمًا حَبَسُوا أَنفُسَهُمْ عَلَى اللَّهِ لَا يَجْعَلُ لَهُمْ فَرَجًا بَلَىٰ وَاللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا؛ امام صادق ع می فرماید: گرد و غبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است. اسب‌های چموش مغورو، هلاک می‌شوند. عرض کردم: فدایت شوم! اسب‌های چموش چه کسانی هستند؟ امام فرمود: کسانی که شتاب می‌کنند. این‌ها کسانی هستند که هر

۱. این عبارت ضرب المثلی است که در فارسی مثل این جمله است: «کسی که آتش روشن می‌کند، دودش به چشم خودش می‌رود».

چه پیشنهاد شود، می‌پذیرند و هر امری که بر آن‌ها عرضه می‌شود، رد نمی‌کنند. سپس فرمود: ای ابوالمرهف! گفتتم: بله. امام فرمود: آیا دیده‌ای جمعیتی که جان خود را در راه خدا وقف کرده باشند و خداوند برای آنان فرجی قرار نداده باشد! بلی؛ به خدا سوگند خداوند برای آنان فرجی قرار داده است.».

بررسی سند روایت

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ عَنْ حَفْصٍ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيِّفِ الثَّمَارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهَفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ.»

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این حدیث «ضعیف» است.
محمد بن علی ابو سمینه؛ ایشان تضعیف شده است؛
ابو مرهف؛ ایشان تضعیف شده است.

دلالت روایت

مرحوم مجلسی در توضیح روایت می‌فرماید:
«قوله: الغبرة على من أثارها الغبرة بالضم وبالتحريك:- الغبار أى يعود ضرر الغبار على من أثاره، وهذا تشبيه و تمثيل لبيان أن مثير الفتنة يعود ضررها إليه أكثر من غيره.».

«قوله : هلك المحاضير أى المستعجلون في ظهور دولة الحق قبل أوانها و لعله من الحض بمعنى العدو، يقال فرس محاضير أى كثير العدو».»

«قوله: أَمَا إِنَّهُمْ لَنْ يَرِيدُوا إِلَّا مَنْ يَعْرِضُ لَهُمْ "أَى خَلْفَاءِ الْجُبُورِ وَالْمُخَالَفُونَ لَا يَتَعَرَّضُونَ لِلْقَتْلِ، وَالْأَذْى إِلَّا مَنْ عَرَضَ لَهُمْ وَخَرَجَ عَلَيْهِمْ أَوْ تَرَكَ التَّقْيَةَ الَّتِي أَمْرَ اللَّهُ بِهَا".»



«قوله: بِجَحْفَةٍ بِتَقْدِيمِ الْجِيمِ أَيْ دَاهِيَّةٍ».

«قوله: حبسوا أنفسهم على الله أى على إطاعة أمر الله و ملزمة دين الله، و ترك التعرض لمعاصي الله وهذا منه علیثلا توجيهه بأن الله تعالى سيجعل لكم بعد صيركم على ما تقاسون من هؤلاء فرجاً».

قول امام: «الغيرة على من أثارها غبره، غبار، يعني ضرر غبار بر کسی است که آن را ایجاد کند، و این تشبيه و تمثيل است برای بیان این که ضرر فتنه بیش از دیگران، به خود فتنه گر بر می گردد».

قول امام: «هَلْكُ الْمَحَاضِيرُ»؛ يعني کسانی که در ظهور دولت حق قبل از رسیدن زمان آن عجله می کنند و شاید از «حضر» به معنای دویدن باشد؛ لذا گفته می شود، اسب محاضیر؛ يعني اسبی که سریع است.

قول امام: «أَمَا إِنَّهُمْ لَنْ يَرِيدُوا إِلَّا مَنْ يَعْرِضُ لَهُمْ»؛ يعني خلفای جور و مخالفان متعرض کشته و اذیت نمی شوند، مگر کسی را که متعرض آنها شود و بر آنها خروج کند، یا نتیجه ای را که خداوند به آن امر کرده است، ترك کند.

قول امام: «بِجَحْفَةٍ»؛ يعني مصیبت و بلا.

قول امام: «حبسو أنفسهم على الله»؛ بر اطاعت امر خداوند و ملزمة دین خدا و ترك تعرض به معاصری خداوند و این از امام توجیه است به این که خداوند متعال بعد از صبر شما فرجی قرار می دهد.

این روایت در مقام بیان یک ارشاد کلی است و به عدم ورود به فتنه ها دستور می دهد و این که دست به سلاح نبرید و با حکومت ها مبارزه نکنید که در غیر این صورت، خود ضرر می بینید.

این روایت، علاوه بر مشکل سندی، دارای اشکال دلالی و روشن است بر نهی از قیام دلالت ندارد و اگر هم دلالت داشته باشد، مخصوص همان زمان امام باقراطی^۱ است و تکلیف برای کل زمان‌ها مشخص نمی‌کند، علاوه بر این که این روایت اخبار از غیب است.

مولی صالح مازندرانی می‌فرماید:

«المحاصير بالصاد المهملة جمع محصور كالMiamiمين والملاعين جمع ميمون و ملعون و محصور الضيق الصدر الّذى لا يصبر على شيء وفي بعض النسخ بالضاد المعجمة جمع محضار كمصابيح جمع مصباح وهو الفرس المسرع في العدو المترفع فيه والمراد على التقديرين الاستعجال في الامر من غير تأني فيه وصبر؛ محاصير به صاد جمع محصور است، مانند Miamiمين والملاعين جمع ميمون و ملعون؛ و محصور به معنای تنگی سینه‌ای است که بر چیزی صبر نمی‌کند و در بعضی نسخه‌ها به ضاد جمع محضار مانند مصابيح و آن اسب سريع در دویدن و با پرش در دویدن است و مراد بنا بر هر دو فرض - عجله کردن در امری است بدون فکر در آن و بدون صبر و شكيبا^۲ي».»

مرحوم فيض کاشانی می‌فرماید:

«الغرض من هذا الحديث حت أصحابه على السكوت والسكون والصبر و ترك تكلمهم في أمر الإمامة والكف عن استعجالهم ظهور الإمام^۳؛ غرض از این حديث، واداشتن اصحاب امام بر سکوت و سکون و صبر و ترك تکلم در

۱. ملاصالح مازندرانی، شرح الكافی-الأصول والروضة، ج ۱۲، ص ۳۶۸.

۲. الوافي، ج ۲، ص ۴۲۹.



امراً مات و خودداری از عجله کردن در ظهور امام ع است».

مرحوم حر عاملی در توضیح این روایت می‌فرماید:

«فی باب ما يعاين المؤمن والكافر من الكافی حديث يقول فيه الامام هلکت الحاضرون و نجا المقربون. أقول: فی الصھاح: الحضر بالضم العدو و فرس محضیر و محضار كثیر العدو الحاضر الھی العظیم یقال حاضر طی او هو جمع کسامر للمسمار و حاج للحجاج الحاضر المقيم و یقال علی الماء حاضر و قوم حضار إذا حضروا المیاه حاضر قال لبید و علی المیاه حاضر خیام و حاضرته جاثیته عند السلطان وهو كالغالبة والمکاثرة و قال قبل ذلك في الصاد المهملة حصره ضيق عليه وأحاط به یقال حصره العدو و الحصر الضيق البخل و الحصیر الملك لأنّه محجوب و الحصر العی و ضيق الصدر أيضاً و البخل و الامتناع.

أقول: الحديث فيه ذكر لخروج صاحب الأمر ع و في ذلك المقام أورد هذا الكلام و في بعض كتب الحديث بالصاد المهملة وفي الكافی النسخ التي حضرت الان بالضاد المعجمة.

فعلى الأول معناه هلک المستعجلون في غيبة المهدی ع التارکون للتسليم و الصبر و انتظار الفرج و نجا المقربون المسلمين لأمر الله الصابرون لحكم الله و على هذا فالهلاک بمعنى حرمان الشواب واستحقاق العقاب بترك الصبر و التسلیم الواجبین؛ و على الثاني فالمعنی هلک أكثر الأحياء و القبائل لکثرة الشک و الشکاک منهم في أمر القائم ع أو لکثرة ما يقتل منهم أصحاب المهدی ع و نجا المقربون منهم؛ و على الثالث المعنی هلک أكثر الحاضرين في ذلك الوقت؛ و على الرابع هلک الذين يکاثرون الامام و يغایبونه و يحاربونه؛ و على الخامس فالمعنی

كالاول؛ وعلى السادس قريب من الثنائي وعلى المعنى الأخيرة قريب من السابعة
فتدرك والله أعلم^۱.

در باب «ما يعاين المؤمن والكافر» کافی حدیثی ذکر شده است که امام می فرماید: «محاضرون» هلاک شدند و «مقربون» نجات یافتند. می گوییم: در صحاح، حضر به ضم، دویدن و اسب محضیر، به اسب تندره حاضر حی عظیم گفته می شود. «حاضر طی»؛ یعنی طایفه طی عظیم است. یا آن جمع است، مانند سامر برای مسماط و حاج برای حجاج حاضر مقیم و گفته می شود برآب حاضر و قوم حضار، هنگامی که آبها را حاضر کنند و لبید گفته است: برآبها محاضر خیام و حاضرته زانو زدم نزد سلطان و آن، مانند مغالبه و مکاشره و گفت: قبل آن در صاد حصره، یعنی بر او تنگ گرفت و به او احاطه کرد گفته می شود به معانی دویدن سریع و تنگی سینه و بخل و امتناع است. می گوییم: در این حدیث، خروج صاحب الامر ذکر شده است. با ضد است و در آن مقام، این کلام را آورده است و در برخی کتابهای حدیث به «صاد» است و در کافی به ضد است.

پس بنابر قول اول، معنای آن، این است که عجله کنندگان در غیبت مهدی که تسليم بودن و صبر و انتظار فرج را ترک کردند، هلاک می شوند و مقربون که تسليم امر خداوند و صابر به حکم او هستند، نجات می یابند و بنابراین، هلاک به معنای محروم بودن از ثواب و استحقاق عقاب به دلیل ترك صبر و تسليم است؛ بنا بر قول دوم، معنا چنین است که اکثر زندگان و

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، الفواید الطوسية، ص ٦٩.

قبایل به سبب کثرت شک و شکاک در امر قائم یا به دلیل کثرت افرادی از آن‌ها که اصحاب مهدی می‌کشند، هلاک می‌شوند و مقربون نجات می‌یابند؛
بنا بر قول سوم، معنا چنین است که بیش‌تر حاضران در آن وقت هلاک
می‌شوند؛ و بنا بر قول چهارم، کسانی که با امام بجنگند، هلاک می‌شوند؛ و
بنا بر قول پنجم همان معنای اول خواهد بود؛ و بنا بر قول ششم، نزدیک به
معنای دوم خواهد بود.

بورسی سند روایت

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَمْدَأْ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيِّفِ الْمَمَارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهِفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ...».

بيان مرحوم مجلسی

«ضعیف» و محمد بن علی هو أبو سمینة^۱؛ این روایت ضعیف است و محمد بن علی همان ابو سمینه است^۲.

محمد بن علی ابو سمینه؛ نظر مرحوم نجاشی

و کان يلقب محمد بن علی أبا سمینة، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء. و كان ورد قم . وقد اشتهر بالكذب بالكوفة . ونزل على أحمد بن محمد بن عیسی مدة، ثم تشهر بالغلو، فجفا، وأخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم، وله قصة. لـه من الكتب: كتاب الدلائل، وكتاب الوصايا، وكتاب العتق؛ أو

۱. مجلسی، محمدا باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۸۰.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۳۲.

ملقب بود به «أبو سميّنه»؛ شخصي ضعيف و فاسد الاعتقاد كه در چيزی بر او اعتماد نمی شود. او وارد قم شد در حالی که در کوفه به کذب مشهور بود و بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد شد و به غلو مشهور گردید و لذا احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای او قصه ای است».

بيان مرحوم خوئي

«بق هنا أمران: الأول: أن محمد بن على بن إبراهيم الملقب بأبي سميّنة لا ينبغي الشك في ضعفه لما عرفت، وقد استثنى ابن الوليد من روایات محمد بن أحمد بن يحيى ما يرويه عن أبي سميّنة. وقد وقع في إسناد كامل الزيارات، والمذكور فيه محمد بن على القرشي، فقد روى عن عبيد بن يحيى الشوري، وروى عنه محمد بن أبي القاسم ماجيلويه. وي يكن أن يقال: إن محمد بن على القرشي الواقع في سند كامل الزيارات لم يعلم أنه أبو سميّنة، وقد التزم الصدوق أن لا يذكر في كتابه إلا ما يعتمد عليه، ويحكم بصحته، فكيف يمكن أن يذكر فيه روایات من هو معروف بالكذب والوضع، إذا فحمد بن على القرشي الكوفى رجل آخر غير أبي سميّنة، المشهور بالكذب؟^۱ دو امر باقی ماند: اول: محمد بن على بن ابراهیم، ملقب به «أبو سميّنة» كه در ضعیف بودن او شکی نیست، به سبب آنچه شناختی، و به تحقیق ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن يحيى آنچه را از ابو سميّنه روایت کرده، استثنای کرده است و به تحقیق، او در اسناد كامل الزيارات واقع شده و ممکن است گفته شود: محمد بن على القرشی که در اسناد كامل

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواۃ، ج ۱۷، ص ۳۲۱.



الزيارات است، معلوم نیست که ابو سمینه باشد و به تحقیق که مرحوم صدوق ملتزم شده است که در کتابش غیر آنچه را برآن اعتماد دارد ذکر نکند، و به درستی آن‌ها حکم کرده است. پس چگونه ممکن است در آن روایاتی را از کسی نقل کند که به کذب و وضع معروف است؟ بنابراین، محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری است غیر از ابو سمینه که به کذب مشهور است».

مرحوم کشی در شرح حال ابو سمینه نام «کذابین» را ذکر می‌کند و ابو سمینه را اشهر آن‌ها در کذب معرفی می‌کند:

«ذكر الكشى في ترجمة محمد بن علی الصيرفي، عن الفضل بن شاذان، من قوله: «من الكذابين المشهورين أبو الخطاب، و يونس بن ظبيان، و يزيد الصائغ، و محمد بن سنان، و أبو سميحة أشهراهم؛ كشى در ترجمه محمد بن علی صيرفى از فضل بن شاذان چنین ذكر کرده است: از کذابین مشهور ابو الخطاب، یونس بن ظبيان، یزيد صائغ، محمد بن سنان و ابو سمینه مشهورترین آن‌ها است».

حفص بن عاصم؛ نظر نجاشی: «حفص بن عاصم أبو عاصم السلمي، المدنى، روی عن جعفر بن محمد^ع، ثقة^١؛ حفص بن عاصم ابو عاصم سلمى مدنى و از امام صادق^ع روایت کرده و ثقه است».

سیف تمار؛ ایشان بین سیف بن سلیمان تمار و سیف بن مغیره تمار مشترک است. بعضی به اتحاد این دو قائل هستند؛ اما مرحوم خوئی و مرحوم تستری

١. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۱۳۶.

اتحاد این دو را رد می‌کند و مرحوم تستری می‌فرماید: سیف بن مغیره تماراز روات عامه است و سیف بن سلیمان تماراز روات شیعه است. مرحوم نجاشی در مورد سیف بن سلیمان تمار می‌فرماید:

«سیف بن سلیمان التمار؛ أبو الحسن کوفی، روی عن أبي عبد الله عائیلہ، ثقة؛ سیف بن سلیمان تمار ابو الحسن کوفی، از امام صادق عائیلہ روایت کرده است و ثقه است».

نتیجه

این روایت هم از جهت دلالت دارای اشکال است و لذا نمی‌تواند مستند قائلان به حرمت قیام باشد؛ زیرا اخبار و ارشاد به یک واقعیت است و بر نهی از قیام دلالت واضح ندارد و بر فرض قبول دلالت آن، به دورانی خاص مربوط است و برای همه افراد تکلیف معین نمی‌کند. از جنبه سند نیز با توجه به ابوسمینه، «ضعیف» است.

روایت یازدهم ناهی از قیام

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَمْدَادِ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلَى بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ يَبَاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبِي أَبَانِ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَاَةَ عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابٍ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعْمَنْ وَسَدِيرٍ وَكُثُبٍ غَيْرِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عائیلہ حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ يَاَنَّا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَسْأُلَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَتَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُثُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَفِ

أَقِّ مَا أَنَّا لِهُؤَلَاءِ يُإِمَامٌ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّا يَقْتُلُ السُّفَيْانَ؟^۱ معلی می گوید: نامه‌های عبد السلام و سدیر و چند نفر دیگر را خدمت امام صادق علیه السلام برد؛ در آن زمان که سیاهپوشان ظاهر شدند و قبل از این‌که بنی عباس آشکار گردند، مضمون نامه‌ها چنین بود که ما تصمیم گرفته‌ایم امر رهبری و حکومت به شما واگذار شود؛ نظر شما چیست؟ امام صادق علیه السلام نامه‌ها را بر زمین زد و فرمود: ای وای، ای وای، من که امام این‌ها نیستم = در قیامشان به من نظر ندارند] آیا نمی‌دانند که مهدی موعود کسی است که سفیانی را به قتل می‌رساند؟^۲

بررسی سند روایت

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَمْمَادَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحَسَنِ الظَّاطِرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيْانِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبِي جَنِّ عَنْ صَبَاحِ بْنِ سَيَاجَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: ...»

مرحوم مجلسی می‌فرماید: سند این روایت «مجھول» است.

حمید بن زیاد کوفی یا نینوی؛ ایشان مشکلی ندارد.

نظر شیخ طوسی در رجال

«من أهل نينوى قرية بجنب الحائر على ساكنه السلام عالم جليل واسع العلم كثير التصانيف قد ذكرنا طرفا من كتبه في الفهرست». ^۳

۱. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ج، ۸، ص ۳۳۱ و کشی، رجال الکشی، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.

۲. طوسی، محمدبن حسن، رجال طوسی، ج، ۱، ص ۱۵۵.

ایشان در رجال در مورد حمید بن زیاد می‌فرماید: «عالم و جلیل و تأثیف بسیاری دارد».

به نظر ما همین تعبیر عالم و جلیل در توثیق ایشان کفايت می‌کند؛ اگرچه در فهرست از تعبیر ثقه نیز در مورد ایشان استفاده کرده است.

نظر شیخ طوسی در فهرست

«من أهل نينوى قرية إلى جانب الحائر على ساكنه السلام ثقة كثير التصانيف روى الأصول أكثرها. له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول؛^۱ او از اهل نينواست که روسنایی در نزد دیکی کربلا است و ایشان ثقه‌اند و دارای تأثیفات بسیار و اکثر اصول را ایشان نقل کرده است».

نظر مرحوم نجاشی

«حميد بن زياد هوار الدھقان أبو القاسم کوف سکن سورا و انتقل إلى نينوى قرية على العلقمي إلى جنب الحائر على صاحبہ السلام کان ثقة واقفا وجهها فيهم؛^۲ نجاشی در مورد ایشان می‌فرماید: «ایشان ثقه است و واقفی می‌باشد [مشکل اعتقادی داشته است]».

نظر مرحوم مامقانی

«ولا يخفى ما بين کلام الشیخ والنجاشی من التنافی؛ لأنّ ظاهر الشیخ في الفهرست الرجال - من جهة عدم غمز في مذهبة - کونه إمامیا، ثقة. و صريح النجاشی

۱. همان، فهرست، ج ۱، ص ۴۲۱.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۱۳۲.



كونه واقفياً، ثقة^١، مخفى نيسست كه بين كلام مرحوم شيخ و مرحوم نجاشي تنافى است؛ زيرا ظاهر كلام شيخ در فهرست و رجال از اين كه به مذهب او ايرادي نگرفت، اين است که او امامی ثقه است؛ اما نجاشی تصريح کرده که او واقفی ثقه است.

ابن شهر آشوب نيز ايشان را توثيق می کند. لذا اين شخص مشکلی ندارد.
صباح بن سیابه: ايشان مجھول است.

نظر مرحوم خوئی

«الصباح بن سیابة، الكوفي: من أصحاب الصادق عليه السلام، رجال الشيخ و عده البرق، في أصحاب الصادق عليه السلام، قائلًا: «صباح بن سیابة أخو عبد الرحمن، كوفي».

«و طریق الصدقه إلیه: و الطریق صحيح. بقی الكلام فی وثاقة الرجل، قال الوحید فی التعلیقة: «للصدقه طریق إلیه، و عده خالی من المدوھین لذلک، و یروی عنه جعفر بن بشیر، بواسطه حماد بن عثمان، و فیه إیماء إلی ثقته!». «إن وجود طریق الصدقه إلیه إلى رجل لا يدل على مدحه، وقد ذكرنا ذلك في ترجمة خالد بن نجیح. ثم إن الظاهر من كلام المجلسی فی الوجیزة: أن صباح بن سیابة من المجاهیل، و لعله عده من المدوھین فی محل آخر. وأما روایة جعفر بن بشیر عنه مع الواسطة، فلا إیماء فیها إلی الوثاقة أصلًا، أما اولاً، فلعدم ثبوت أن جعفر بن بشیر لا یروی إلی عن ثقة، و إغا الثابت أنه روی عن الثقات».

١. مامقانی، عبدالله، تتفییح المقال، ج ٢٤، ص ٣٢٥.

«وَعَلَى تَقْدِيرِ تَسْلِيمٍ أَنْ جَعْفَرَ بْنَ بَشِيرٍ لَمْ يُرَوِّ إِلَّا عَنْ ثَقَةٍ، فَغَايَةُ ذَلِكَ أَنْ مَنْ رَوَ عَنْهُ مُبَاشِرَةً ثَقَةً، دُونَ مَنْ يُرَوِّي مَعَ الْوَاسِطَةِ. وَأَمَّا الرَّوَايَاتُانِ، فَلَا دَلَالَةٌ فِيهِمَا عَلَى مَدْحُهِ، وَلَوْ سَلَمْتَ فَلَا يَكُنُ الْإِسْتَدَلَالُ بِهِمَا، فَإِنَّهُمَا عَنِ الصَّابَاحِ بْنِ سَيَّابَةِ نَفْسِهِ، مَضَافًا إِلَى ضَعْفِ الْأُولَى بِعِمَادِ بْنِ سَنَانٍ ثُمَّ إِنَّهُ كَانَ الْأُولَى لِلْوَحِيدِ، أَنْ يُسْتَدَلُّ عَلَى وَثَاقَةِ صَبَاحِ بْنِ سَيَّابَةِ بِرَوَايَةِ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْهُ، عَلَى مَا فِي مُشِيقَةِ الْفَقِيهِ، وَبِرَوَايَةِ أَبِيَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْهُ».

فَإِنَّهُمَا مِنْ أَصْحَابِ الْإِجْمَاعِ، إِلَّا أَنْ ذَلِكَ أَيْضًا لِيَتَمْ، فَإِنَّهُ قدْ ذُكِرَنَا فِي تَرْجِمَةِ خَلِيدِ بْنِ أَوْفِي، أَنَّ الْإِجْمَاعَ لَمْ يَقُمْ إِلَّا عَلَى وَثَاقَةِ هَؤُلَاءِ أَنفُسِهِمْ، دُونَ مَنْ يُرَوِّونَ عَنْهُ، فَرَاجِعٌ. وَالْمُتَحَصِّلُ أَنَّ الرَّجُلَ مُجْهُولَ الْحَالِ، كَمَا نَقَلْنَا عَنِ الْوَجِيزَةِ، وَطَرِيقِ الصَّدُوقِ إِلَيْهِ صَحِيحٌ^۱ درِ رِجَالِ شِيخِ، صَبَاحِ بْنِ سَيَّابَةِ اهْلِ كُوفَةِ وَإِزْ أَصْحَابِ اِمامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَ وَبِرْقَى او رَا از اصحابِ اِمامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَمَرْدَه وَگَفْتَه اند: صَبَاحِ بْنِ سَيَّابَه بِرَادِرِ عَبْدِ الرَّحْمَانِ وَاهْلِ كُوفَه اسْت. طَرِيقِ صَدُوقِ به او صَحِيح اسْت؛ اما در مورد وَثَاقَت او، وَحِيدِ بَهْبَهَانِي در تَعْلِيقِه مِي گَوِيدِ: صَدُوقِ به او طَرِيقِ دَارَد وَاوِ رَابِه اين سبب از مَمْدوحَيْنِ شَمَرْدَه اسْت وَجَعْفَرَ بْنَ بشير از او به وَاسْطَه حَمَادَ بْنَ عُثْمَانَ روَايَتِ مِي کَنَد وَدر اين کلامِ به وَثَاقَت او اشاره هست.

وَجُودُ طَرِيقِ صَدُوقِ به شَخْصِي بِرِ مدْحَ آنِ شَخْصِ دَلَالَتِ نَدَارَد وَاين مَطْلَبُ رَا در تَرْجِمَه خَالِدِ بْنِ نَجِيَّه ذَكْرَ كَرْدِيَّمِ. ظَاهِرًا زِكْرِ کلامِ مجلَسِي در وَجِيزَه

۱. خَوَئِي، أَبُو الْقَاسِمِ، مَعْجمُ رِجَالِ الْحَدِيثِ، ج١٠، ص٩٨.



این است که صباح بن سیابه از مجاهیل است، و شاید در جای دیگر او را از ممدوحین شمرده است؛ اما روایت جعفر بن بشیر با واسطه از او، به وثاقت او اشاره‌ای ندارد؛ زیرا ثابت نیست که جعفر بن بشیر جزار ثقه روایت نمی‌کند و آنچه ثابت است، این‌که او از ثقات روایت می‌کند؛ و بر فرض پذیرش این‌که جعفر بن بشیر جزار ثقه نقل نمی‌کند، نهایت مطلب این‌که، کسی که مباشر در نقل است، ثقه است، نه آن‌که با واسطه روایت می‌کند.

اما دو روایت بر مدح او دلالتی ندارند و بر فرض پذیرش دلالت بر مدح، امکان استدلال به آن روایات نیست؛ زیرا اولاً، از خود صباح بن سیابه نقل شده‌اند؛ ثانیاً، روایت اول به دلیل وجود محمد بن سنان «ضعیف» است. بهتر بود وحید بهبهانی بر وثاقت صباح بن سیابه به روایت کردن حماد بن عثمان و ابان بن عثمان از او استدلال می‌کرد؛ چون این دواز اصحاب اجماع هستند؛ الا این‌که این استدلال هم تمام نیست؛ زیرا در ترجمه خلید بن او فی ذکر کردیم که اجماع اقامه نشده است، مگر بر وثاقت خود اصحاب اجماع، نه کسی که از او روایت می‌کند. نتیجه این‌که رجل مجھول الحال است؛ همان‌طور که از وجیزه نقل کردیم و طریق صدوق نیز به او صحیح است.

عبدالله بن احمد دهقان؛ ایشان ثقه است، نجاشی می‌گوید: «ثقة امامي صحيح المذهب ظاهراً».

علی بن حسن طاطری؛ ایشان از مؤلفان و سران واقفیه و معاند است.

مرحوم نمازی می‌فرماید:

«عدد الشیخ فی رجاله فی أصحاب الکاظم علیہ السلام قائلًا: «واقف» و عنونه فی الفهرست، قائلًا: الكوفی، کان واقفیاً شدید العناد فی مذهبی صعب العصبية علی

من خالقه من الإمامية، وله كتب كثيرة في نصرة مذهبة، وله كتب في الفقه
رواها عن الرجال الموثوق بهم وبرواياتهم.

و قال النجاشي: على بن الحسن بن محمد الطائji الجرمي، المعروف بالطاطري، و
إمام سمي بذلك لبيعه ثيابا يقال لها: «الطاطريّة» يكفي أبا الحسن، وكان فقيها
ثقة في حديثه، وكان من وجوه الواقفة وشيوخهم.^١

شیخ در رجالش او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده و گفته است: او
واقفی بود و در فهرست گفته است: او اهل کوفه و واقفی و بسیار عناد در
مذهبش داشت و نسبت به مخالفانش از امامیه بسیار ناراحت و عصبی بود و
کتاب‌های بسیاری در تأیید مذهبش دو نیز کتاب‌هایی در فقه داشت که از
رجال مورد اعتمادش روایت می‌کرد.

نجاشی می‌گوید: علی بن حسن بن محمد طایی جرمی، معروف به
«طاطری»، به این نام نامیده شد؛ به این دلیل که لباسی می‌فروخت که به آن
«طاطریه» گفته می‌شد و کنیه او «ابو الحسن»، و او فقیه و ثقة در حدیث بود،
واز شخصیت‌ها و سران واقفه بود.
ابان بن عثمان؛ ایشان نیز ثقة می‌باشد.

بيان مرحوم خوئي

«وَكَيْفَ كَانَ فَقْدَ قَالَ الْكَشِي فِي تِسْمِيَةِ الْفُقَهَاءِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَنْعَامُ: أَجْمَعَتِ
الْعَصَابَةُ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصْحُّ مِنْ هُؤُلَاءِ وَتَصْدِيقِهِمْ لِمَا يَقُولُونَ، وَأَقْرَوْهُمْ بِالْفُقَهَاءِ مِنْ

١. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ٧، ص ٤٠٩.



دون أولئك السبعة الذين عدناهم وسميناهم سبعة نفر: جميل بن دراج وعبد الله بن مسکان و عبد الله بن بکير و حماد بن عثمان و حماد بن عيسى وأبان بن عثمان؛^۱ کشی گفته است: بزرگان ما بر تصحیح آنچه از این‌ها نقل شده (البته در صورتی که سند قبل از آن‌ها صحیح باشد) اتفاق دارند و اقرار کرده‌اند که آن‌ها جزء فقها هستند. همین مقدار در توثیق ایشان کفايت می‌کند و تعداد روایات ایشان در کتب اربعه بدون تقیید به احمر^۲ ۷۰۰ روایت می‌باشد.

دلالت روایت

مرحوم مجلسی می‌فرماید: قوله عليه السلام: « حين ظهرت المسودة أى أصحاب أبي مسلم المروزى، لأنهم كانوا يلبسون السواد».

قوله عليه السلام: « ما أنا هؤلاء بإمام أى إنهم لاستعجاهم، وعدم التسليم لإمامهم خارجون عن شيعته و المقتدين به».

قوله عليه السلام: «إما يقتل السفياني أى إما يعلمون أن القائم يقتل السفياني الحاج قبله كما يظهر من كثير من الأخبار أنه عليه السلام يقتلها، أو إما يعلمون أن من علامات ظهور دولة أهل البيت قتل السفياني قبل ذلك، والسفيني لم يخرج، ولم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج و المجهاد».^۳

قول امام عليه السلام: " حين ظهرت المسودة"؛ يعني اصحاب ابو مسلم مروزى؛ زيرا آن‌ها لباس سیاه می‌پوشیدند.

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. ایشان چندین پسوند دارد: ابان الاحمری، ابان بن الاحمر و ابان الاحمر.

۳. مجلسی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۴۸۲.

قول امام علی^{علیه السلام}: "ما أنا هؤلاء بإمام؟" یعنی چون آن‌ها عجله می‌کنند و تسليم امامشان نیستند؛ از شیعه و پیروان امام صادق خارج هستند.

قول امام علی^{علیه السلام}: "إِنَّمَا يُقْتَلُ السَّفِيَّانِيُّ"؛ یعنی یا می‌دانند که قائم علی^{علیه السلام}، سفیانی را که قبل ایشان خروج کرده است، می‌کشد (چنان که ظاهر بسیاری از روایات این نکته است که امام علی^{علیه السلام} سفیانی را می‌کشد)، یا می‌دانند که از علامات ظهور دولت اهل بیت، قتل سفیانی قبل از آن است، در حالی که سفیانی خروج نکرده و کشته نشده پس چگونه خروج و جهاد برای ما صحیح است.

روایت دوازدهم ناهی از قیام

مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ يَإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرِو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ لَعَلَىٰ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلَىٰ لَعَلَىٰ قَالَ: يَا عَلَىٰ إِنَّ إِزَالَةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيِّ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ مَّا تَغْضِ أَيَّامُهُ؛^۱ رسول خدا^{صلوات الله عليه} به حضرت علی^{علیه السلام} فرمود: کدن کوهای بزرگ از سرنگون کردن حکومتی که هنوز مدتیش به پایان نرسیده، آسان‌تر است».

بررسی سند روایت

مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ يَإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرِو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ لَعَلَىٰ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلَىٰ لَعَلَىٰ قَالَ: ... حماد بن عمرو؛ ایشان بین حماد بن عمرو صنعتی و حماد بن عمرو نصیبی مشترک است، هر دواز اصحاب امام صادق علی^{علیه السلام} هستند.

۱. شیخ صدق، محمدبن علی، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۵۴؛ شیخ طوسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۳۴ و حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۳.



نظر مرحوم مامقانی

«عَدَّ الشِّيْخُ لِلَّهِ فِي رَجَالِهِ مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الْبَشَّارَ وَظَاهِرَهُ كُونَهُ إِمامِيًّا، إِلَّا أَنَّ حَالَهُ مَجْهُولٌ؛^۱ شِيخُ دُرِّ رَجَالِشُ اُو رَاازِ اصحابِ امَامِ صَادِقِ شَمَرْدَهُ وَظَاهِرِ آنِ، اِمامِي بُودَنِ اوْسَتْ؛ الْأَيْنِ كَهُ حَالُ اوْ مَجْهُولُ اسْتَ».

نظر فرزند مرحوم مامقانی

ترجم له الذهبي في ميزان الاعتدال ج ۱، ص ۵۹۸، برقم ۲۲۶۲ وذكر تضعيقه عن جمع من أعلامهم، وقال بعضهم: إنّه كان يضع الحديث. ليس للمعنىون في معاجنا الرجالية ذكر، ولا يبعد كونه من رواة العامة. فهو مهمّل عندنا و ضعيف عندهم، ولا يبعد منشأ تضعيفهم له روایاته الكثيرة في فضائل أهل البيت ع؛^۲ ذهبی او را در میزان الاعتدال ترجمه کرده و تضییف او را ز جمعی از بزرگان شان ذکر کرده است. بعضی از عامله در مورد او گفته‌اند که او حدیث جعل می‌کرد...».

ولی در معاجم رجالی ما از او نامی برده نشده است و بعيد نیست که او از روات عامله باشد. پس او نزد ما مهمّل و نزد عامله ضعیف است و بعيد نیست که منشاء تضییف آن‌ها روایات بسیار او در فضائل اهل بیت باشد.
انس بن محمد؛ ایشان مجھول است.

مرحوم خوئی طریق این روایت را چنین نقل می‌کند:

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج ۲۴، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۵.

«روی عن أبيه، عن جعفر بن محمد عليهما السلام، وصية طويلة من رسول الله ﷺ
لعله عليهما السلام. الفقيه: الجزء ٤، باب النوادر، وهو آخر أبواب الكتاب، الحديث ٨٢١. و
طريقه إليه فيما يرويه من الوصية محمد بن علي الشاه، قال: حدثنا أبو حامد،
قال: حدثنا أبو يزيد، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن صالح التميمي، قال: حدثني
أبي، قال: حدثني أنس بن محمد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمد عليهما السلام، عن
أبيه عليهما السلام، عن جده علي بن أبي طالب عليهما السلام، عن النبي ﷺ».

«والطريق ضعيف بعده من المجاهيل؛^١ طريق آن به دليل اين که عدهاى از
مجهولين که در سند آن هستند، «ضعيف» است.
مرحوم مامقانی می فرماید:

«لم أقف فيه إلا على رواية عن أبيه، وصيحة النبي ﷺ لعلي عليهما السلام. وكلها غير
مذكورين في كتب الرجال؛^٢ در مورد او جز روايت او از پدرس که در مورد وصيت
پیامبر ﷺ به علي عليهما السلام بود، چيزی نیافتم و او و پدرس در كتاب های رجال
ذكر نشده اند.»
لذا اين روايت «ضعيف» است.

دلالت روایت

مرحوم مجلسی در روضة المتقین در توضیح این روایت می فرماید: «إن إزالة
الجبال الرواسی» أى الثوابت الرواسخ «أهون» وأيسر «من إزالة ملك مؤجل لم

١. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ١٥١.

٢. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ١١، ص ٢٥٠.



ينقض أیامه» سیما بالنظر إلى العالم كالأئمۃ^ع و الغرض نهی جماعة عن الخروج على بنی أمیة و بنی العباس بأنه لم ینقض بعد فإذا انقضی یحصل أسباب زواله و یرتفع إلا أن یكون مأمورا بالجهاد کالحسین^ع).^۱

«إن إزالة الجبال الرواسی»؛ به معنای کوههای سر به فلک کشیده است و بدان معناست که از جا کندن چنین کوههایی از برکناری حکومتی که هنوز اجل آن به سر نرسیده، آسان تر است. «من إزالة ملک مؤجل لم ینقض أیامه»؛ به خصوص با توجه به این که کسی به پایان نیافتن زمان حکومت علم داشته باشد؛ مانند ائمه^ع.

غرض نهی جماعت از خروج بر بنی امیه و بنی عباس است؛ زیرا مدت مهلت آن‌ها تمام نشده است و هنگامی که مدت آن‌ها تمام شود، اسباب زوال آن حاصل می‌شود و حکم قیام مرتفع است، مگر این که مانند امام حسین^ع به جهاد مأمور باشد.

البته این روایت در مقام بیان حکم قیام نمی‌باشد، بلکه ارشاد به یک واقعیت است که قیام در برابر حکومت‌های مقتدر فایده‌ای ندارد.

۱. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۲، ص ۹.

جلسه سی ام

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایاتی بود که بعضی به استناد آن‌ها، خروج و قیام قبل از ظهر امام زمان ع را جایز نمی‌دانند. یکی از آن‌ها، روایت ابن ابی عبدون از پدرش می‌باشد:

روایت سیزدهم ناهی از قیام

«وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمُكَتَّبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ التَّخْوِيِّ عَنْ أَبْنِ أَبِي عُبْدُوْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ لَا تَقْسِ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ . فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ ع . غَضِبَ اللَّهُ فَجَاهَهُ أَعْدَاءُهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ وَلَقَدْ حَدَثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ رَحْمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا أَنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ . وَلَوْ ظَفَرَ لَوْفَ إِنَّا دَعَا إِلَيْهِ لَقِدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ إِنْ رَضِيَتِ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ الْمُصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَأْنَكَ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ الرِّضَا ع إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَدِعْ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَإِنَّهُ كَانَ أَثْقَى اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ



قالَ أَذْعُوكُمْ إِلَى الرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ^١: ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می کند: حضرت رضا^{علیه السلام} به مأمون فرمود: يا امير المؤمنین! برادرم زید را با زید بن علی مقایسه نکن؛ زیرا او از علمای آل محمد بود؛ به خاطر خداوند عز و جل غصب کرد و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد. پدرم موسی بن جعفر^{علیه السلام} برایم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمد بن علی چنین شنید: خداوند عمومیم زید را رحمت کند؛ زیرا او مردم را به رضا] = شخص پسندیده] از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد، به آنچه مردم را به آن دعوت کرده بود، وفا می کرد و با من درباره قیامش مشورت کرد؛ من به او گفتتم: عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محله کناسه جسدت را بر دارآویزان کنند، این کار را انجام بده. و بعد از رفتن زید، حضرت صادق^{علیه السلام} فرمود: وای برکسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند. مأمون گفت: يا ابا الحسن! آیا روایاتی در مذمّت افرادی که به ناحق ادعای امامت می کنند، وارد نشده است؟ حضرت فرمود: زید اذعای ناحق نمی کرد؛ او متّقی ترا این بود که چنین کند، او می گفت: شما را به شخصی مرضی و پسندیده از آل محمد دعوت می کنم».

بررسی سند روایت

«وَفِيْ عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَمْمَادَ بْنِ يَحْيَى الْكَتَبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ النَّحْوَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُبْدُوْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضا^{علیه السلام} فِي حَدِيثٍ».

۱. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۵۳

احمد بن یحیی مکتب؛ در مورد ایشان گفته شده است که او از مشایخ صدوق است و صدوق بر او ترضی کرده است.

به نظر ما اگر مرحوم صدوق بر شخصی ترضی کند و این ترضی معارضی نداشته باشد، اماره بر حسن شخص است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لم أقف فيه إلا على روایة الصدوق عنه في إكمال الدين مترضياً. وفيه دلالة على كونه إمامياً مرضيّاً، فهو من الحسان؛ جز روایت صدوق وترضی صدوق بر او چیزی نیافتیم، و این دلالت دارد که او امامی مرضی بوده است پس او از حسان است».

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«احتمال أن يكون لقبه - المكتب بالباء بعد الكاف - بعيد لم أجده في المصادر الحديثية أو الرجالية وكل من ذكره فبعنوان: المكتب ذكره، و مقتضى التزام أعلامنا بعدم الترضي إلا على من يستحق الترضي، ومن مضمون روایاته، ربما يحصل الجزم بحسنها، فهو حسن عندي، بالإضافة إلى شيخوخته للشيخ الصدوق ورجحان كونه إمامياً فينبغي عده حسناً أعلاه، والله العالم؛^۱ احتمال این که لقب او مكتب باشد، بعيد است. او را در مصادر حدیثی و رجالی نیافتیم و هر کسی او را ذکر کرده، به عنوان مكتب ذکر کرده است و مقتضای التزام بزرگان ما که جز

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج ۸، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۷.

بر مستحق ترضی، ترضی نیست و از مضمون روایات او، جزم به حسن او حاصل می‌شود. پس او نزد من حسن است، مضافاً او شیخ و استاد مرحوم صدوq است و امامی بودن او رجحان دارد. پس شایسته است که لاقل حسن شمرده شود».

محمد بن یحییٰ صولی؛ مرحوم خوئی می‌فرماید: «روی عنہ الصدق فی العیون:الجزء(۲)،الباب(۳۲)،فی ذکر ما جاء عن الرضا علیہ السلام من العلل،الحدیث (۳۵).أقول: بیروی عنہ الصدق کثیراً بواسطة الحسین بن احمد البیهقی،کما یظہر من روایاته فی هذا الباب قبل هذه الروایة».^۱

شیخ صدوq از او از امام رضا علیہ السلام روایات فراوانی به واسطه حسین بن احمد بیهقی نقل کرده است؛ محمد بن زید نحوی؛ ایشان در کتاب های رجالی ذکر نشده است.

ابن عبدون؛ نظر مرحوم آیت الله خوئی؛ «و هو ثقة، لأنَّه من مشايخ النجاشي، وقد روی عنه غير مورد، منها: في ترجمة أبان بن تغلب. وترجم عليه الشیخ^{بیهقی} في ترجمة: عبد الله بن أبي زيد الأنباري (۴۶). وعدد الشیخ في رجاله فيمن لم يرو عنههم^{بیهقی}؛ او ثقة است چون از مشايخ نجاشی است و شیخ بر او ترحم کرده است».

دلالت روایت

امام رضا علیہ السلام قیام زید، برادر خود را رد کردند؛ زیرا در واقع اخلال گری (آتش زدن خانه‌ها) و دعوت به خود بوده است؛ اما قیام زید بن علی بن حسین را

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۹، ص ۴۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۵۲.

که برای رضای خداوند و برگرداندن حق اهل بیت به آن‌ها بوده است، رد نکردند. پس این روایت بر حرمت مطلق قیام دلالت ندارد.

روایت چهاردهم ناهی از قیام

«وَفِي الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ مَا حِيلَوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَىٰ بْنِ عَمْرَانَ الْمُمْدَانِيِّ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ جَمِيعاً عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَيْصِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَعَثْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اشْتُرُوا لِنفْسِكُمْ فَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ نَظَرَ لَهَا أَنْتُمْ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ كُمْ تَفْسَانَ فَقَدَمَ إِخْدَاهُمَا وَ جَرَبَ بِهَا اشْتُقَبَلَ التَّوْبَةَ بِالْأُخْرَىٰ كَانَ وَ لَكَيْهَا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَاللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ إِنْ أَتَاكُمْ مِنَ آتِ لِيَدِ عَوْكُمْ إِلَى الرِّضا مِنَنَا فَتَحْنُ شُهْدُكُمْ أَنَّا لَا تَرْضَى إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحْدَهُ وَ كَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَعَتِ الرَّيَائِثُ وَ الْأَعْلَامُ؛^۱ عیض بن قاسم گفت از حضرت صادق علیه السلام چنین شنیدم: پرهیزکار باشید و خود را ملاحظه کنید. از همه شایسته‌تر به مراعات نفس شما هستید. اگر دارای دو جان باشید، ممکن است با یکی از آن‌ها هر چه خواستید بکنید؛ آن جان که گرفته شد، با جان دیگر توبه را شروع کنید؛ ولی بیشتر از یک جان ندارید؛ اگر از شما گرفته شود، توبه از بین می‌رود. اگر کسی از ما نزد شما آمد و شما را به رضای ما دعوت کرد، ما شما را قسم می‌دهیم تا باور کنید که ما راضی نیستیم؛ زیرا ما را معصیت می‌کند و مطیع ما نیست و برخلاف نظر ما دعوت می‌کند. امروز که تنهاست - و قدرت ندارد - از ما اطاعت نمی‌کند؛ وقتی قدرت گرفت به طریق اولی از ما اطاعت نمی‌کند».

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۳.

بررسی سند روایت

«وَفِي الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَىٰ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَىٰ بْنِ عِمَرَانَ الْهَمَدَانِيِّ وَمُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيرٍجَمِيعاً عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعِيسَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَلَمُ يُقُولُ...؛ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَىٰ ماجِيلَوَيْهِ؛ اِيشَان از مشایخ صدوق است و صدوق بر او ترضی کرده است؛ ولی توثیق برای او ذکر نشده است».

نظر مرحوم خوئی

«أَكْثَر الصَّدُوقِ الرَّوَايَةُ عَنْهُ فِي الْفَقِيْهِ وَغَيْرِهِ، مُتَرْضِيَا عَلَيْهِ».^۱
مرحوم صدوق در کتاب فقيه و غير آن بسيار روایت از او نقل می کند؛ در حالی که بر او ترضی می کند.

مرحوم خوئی ترضی را اعم از توثیق شخص می داند؛ حتی ترحم امام را دلیل بر وثاقت نمی داند؛ اما مرحوم مامقانی ترضی را به شرط عدم معارض، لااقل علامت حسن می دارد و به نظر ما اکثار حدیث از ایشان و ترضی بر او علامت حسن او می باشد.

یحیی بن عمران همدانی؛ مرحوم خوئی پس از نقل روایتی در مورد ایشان می فرماید:

هذه الرواية تدل على أن يحيى بن أبي عمران كان من وكلاء أبي جعفر عليهما السلام، وأنه مات في حياته، وقد يستدل بهذا على وثاقته. ولكن ذكرنا غير مرّة أن الوكالة لاتلازم

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۵۹.

الوثاقة. نعم، وقع في إسناد تفسير علي بن إبراهيم، روی عن یونس، وروی عنه إبراهيم بن هاشم. سورة البقرة، في تفسير قوله تعالى: «ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ لَهُ فِيهِ».

فهو ثقة، على ما التزمنا به عده البرق من أصحاب الجواب ع. ثم إن الشيخ ذكر في رجاله في أصحاب الرضا ع: يحيى بن عمران الهمداني (٨)، وقال: «يونسى». و

الظاهر أنه هو يحيى بن أبي عمران؛^١ این روایت براین نکته دارد که یحیی بن ابی عمران از وکلای امام باقر ع بوده است که در حیات امام از دنیا رفته و

به این روایت بر وثاقت او استدلال شده است؛ لكن بارها گفتیم که وکالت با وثاقت تلازمی ندارد (اشکال: باید بگوییم این بیان مرحوم خوئی نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا ائمه کسانی را که مورد وثوقشان بودند، به عنوان وکیل انتخاب می‌کردند و انحراف بعضی از آن‌ها دلیل رد کل نمی‌شود). البته ایشان در اسناد تفسیر علي بن ابراهيم در تفسیر قول خداوند «ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ لَهُ فِيهِ» هست. پس او ثقه است؛ بنابر آنچه ما به آن ملتزم هستیم».

برقی او را از اصحاب امام جواد ع شمرده و شیخ، او را در رجالش در اصحاب امام رضا ع ذکر کرده است و گوید: یونسی و ظاهرًا او یحیی بن ابی عمران است».

یونس بن عبد الرحمن: ایشان مورد اختلاف است؛ روایات مادحه و هم روایات ذامه دارد.

مرحوم خوئی چنین نقل می‌کند:



قال النجاشی: «يونس بن عبد الرحمن، مولی علی بن یقطین بن موسی، مولی بنی اسد، أبو محمد؛ کان وجهاً فی أصحابنا متقدماً، عظیم المنزلة، ولد فی أيام هشام بن عبد الملك، و رأی جعفر بن محمد علیہ السلام بین الصفا والمروة ولم يرو عنه، وروی عن أبي الحسن موسی علیہ السلام، و الرضا علیہ السلام، و كان الرضا علیہ السلام يشير إلیه فی العلم والفتیا، و كان من بذل له علی الوقف مال جزيل، فامتنع منأخذته وثبت على الحق؛

نجاشی می گوید: یونس بن عبد الرحمن مولی علی بن یقطین بن موسی و مولی بنی اسد، أبو محمد؛ شخصیتی در اصحاب متقدم ما بود و منزلتی بزرگ داشت و در ایام هشام بن عبد الملک متولد شد و جعفر بن محمد علیہ السلام را بین صفا و مروه ملاقات کرد و از ایشان روایت نکرده و از امام کاظم علیہ السلام و امام رضا علیہ السلام روایت کرده است و امام رضا علیہ السلام در علم و فتوی مردم را به او راهنمایی می کرد و از کسانی بود که مال بسیاری به او پرداخت شد به شرط این که جزء واقفه شود و از امامت حضرت رضا علیہ السلام دست بردارد؛ ولی از گرفتن آن امتناع کرد و بر حق ثابت ماند».

دلالت روایت

امام در این روایت، کل قیام‌ها را نفی نکرده است، بلکه از قیام‌هایی نهی می‌کند که انگیزه و سرانجام آن‌ها مشخص نیست.

روایت پانزدهم ناهی از قیام

وَ عَنْ أَيِّهِ عَنِ الْمُفْئِدِ عَنْ أَمْهَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ حَيْدَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَيْمٍ عَنْ

محمد بن عمر الكشى عن حمدوه عن محمد بن عيسى عن الحسين بن خالد قال:
 قلْتُ لِأَيِّ الْحَسَنِ الرِّضَا إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُكَيْرٍ كَانَ يَرْوِي حَدِيثًا وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ
 أَعْرِضُهُ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا ذَلِكَ الْحَدِيثُ قُلْتُ قَالَ أَبْنُ بُكَيْرٍ حَدَثَنِي عَبْيُدُ بْنُ زُرَارَةَ قَالَ
 كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَيَامَ حَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ
 رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مُحَمَّدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ حَرَجَ فَمَا تَقُولُ فِي
 الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ اسْكُنُوا مَا سَكَنْتُ السَّمَاءً وَالْأَرْضَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ فَإِنْ
 كَانَ الْأَمْرُ هَكَذَا أَوْ لَمْ يَكُنْ خُرُوجُ مَا سَكَنْتُ السَّمَاءً وَالْأَرْضَ فَمَا مِنْ قَائِمٍ وَمَا مِنْ
 خُرُوجٍ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ صَدَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَيْسَ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَأْوِلُهُ أَبْنُ
 بُكَيْرٍ إِنَّمَا عَنِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْكُنُوا مَا سَكَنْتُ السَّمَاءَ مِنَ النَّدَاءِ وَالْأَرْضَ مِنَ
 الْخُسْفِ بِالْجِيْشِ؛^۱ حسين بن خالد می گوید به امام رضا علیه السلام گفت: عبد الله بن
 بکیر حدیثی را نقل کرده است که دوست دارم خدمت شما عرضه بدارم. امام
 فرمود: حدیث چیست؟ گفت: ابن بکیر از عبید بن زراره چنین نقل کرده است:
 هنگامی که محمد بن عبد الله بن حسن خروج کرده بود، من در خدمت امام
 صادق علیه السلام بودم. یکی از اصحاب خدمت رسید و گفت: فدایت شوم! محمد بن
 عبد الله بن حسن خروج کرده است؛ شما درباره خروج با او چه می فرمایید؟
 امام فرمود: مادام که آسمان و زمین ساکن هستند، شما هم حرکت نکنید.
 بنابراین، اگر امر چنین باشد، نه قائمی خواهد بود، نه خروجی. پس امام
 رضا علیه السلام فرمود: حضرت صادق علیه السلام درست فرموده است؛ لیکن مطلب چنین

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۴.



نیست که ابن بکیر فهمیده است، بلکه مقصود امام این بوده که مدام که آسمان از ندا و زمین از فروبردن سپاه ساکن هستند، شما هم ساکن باشید».

بررسی سند روایت

وَ عَنْ أَيِّهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَمْدَبْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ عَنْ حَيْدَرِبْنِ مُحَمَّدِبْنِ نُعَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عُمَرَ الْكَشِّيِّ عَنْ حَمْدَوَيِّبْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِبْنِ خَالِدٍ: احمد بن محمد علوی؛ مرحوم خوئی می‌فرماید: ایشان از مشایخ صدوق است.

۱. حیدر بن محمد بن نعیم؛

دیدگاه شیخ طوسی:

«حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی عالم جلیل یکنی آباً احمد یروی جمیع مصنفات الشیعه و اصولهم عن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید القمی و عن أبي عبد الله الحسین بن احمد بن ادریس القمی و عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی و عن اییه روى عن الكشی عن العیاشی جمیع مصنفاته روى عنه التلکبری و سمع منه سنة أربعین و ثلثائة و له منه إجازة و له كتب ذکرناها في الفهرست؛^۱ حیدر بن محمد بن نعیم، عالم، جلیل و از شاگردھای ابن ولید قمی و چند نفر دیگر است و تمام اصول و مصنفات شیعه را نقل کرده است و تلکبری هم در سال (۳۴۰ ق) از ایشان روایت شنیده است... آیا این عبارت برای توثیق ایشان کفایت می‌کند؟ آیا حتما لفظ «ثقة» در مورد ایشان باید به کار برده می‌شد؟

۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۴۲۰.



به نظر ما همان لفظ «عالِم جلیل القدر» در اعتبار او کفايت می‌کند.

محمد بن عمر کشی؛ نظر نجاشی:

محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی (أبو عمرو) کان ثقة، عيناً؛ محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی ثقه و از بزرگان بود.

نظر شیخ طوسی:

«ثقة، بصیر بالأخبار وبالرجال، حسن الاعتقاد. له كتاب الرجال؛ این مترجم، ثقه و آگاه به اخبار و رجال بود و حسن اعتقاد داشت.

حسین بن خالد؛ در مورد ایشان بحث است که آیا ایشان حسین بن خالد صیرفی است یا حسین بن خالد خفاف؟ اگر حسین بن خالد خفاف باشد، در وثاقت او بحثی نیست؛ اما اگر حسین بن خالد صیرفی باشد، مورد بحث است.

بررسی اشکال صیرفی

صفوان می‌گوید: محضر امام رضا علیه السلام بودم که حسین بن خالد صیرفی وارد شد و به امام گفت: فدای شما بشوم، می‌خواهم برای کار و زندگی به سرزمین اعوض نقل مکان بکنم. امام علیه السلام فرمودند: ملازم مکانی باش که در آن جا عافیت و امنیت داری [= لازم نیست نقل مکان بدھی]. صفوان می‌گوید: به حرف امام علیه السلام گوش نداد و به طرف سرزمین اعوض حرکت کرد که در راه، راهزنان تمام اموالی که به همراه برد بود، از او گرفتند.

اشکال مرحوم خوئی به صیرفی به این قضیه مربوط است.

نظر مرحوم بهبهانی: مرحوم بهبهانی در مقام توجیه می‌فرماید: امر امام امر وجویی نیست که مخالفت با آن معصیت شمرده شود، بلکه امرشان ارشادی و



برای بیان مصلحت ایشان بوده است. به همین دلیل، اجلّا و ثقات نیز گاهی چنین اوامری را مخالفت می‌کردند، مانند حماد بن عیسی.

نظر مرحوم مامقانی: دلالة روایاته على جلالته، وكونه من العلماء المحيطين بالأخبار وأحكام الشريعة المطهرة، وكونه محل عنابة الأئمة^۱ متألاً يخفي على من راجعها، فإذا انضم ذلك إلى كونه إمامياً، كما هو ظاهر الشيخ، بل هو من الواضحات، كان الرجل في أعلى درجات الحسن، سيما بعد روایة جمع من الأجلة عنه، وكثرة روایاته، وكون أكثرها مقبولة معمولاً بها، العثور على أخباره فراجع الرسالة المفردة التي وضعها فيه حجة الإسلام الشفتي الأصفهاني؛ روایاتی که ایشان نقل می‌کند و نیز این که از متخصصان در حدیث و فقه می‌باشد و این که محل عنایت ائمه بوده است؛ بر جلالت ایشان دلالت می‌کند (به تصریح شیخ طوسی امامی هم بوده است) لذا ایشان در اعلا درجه حسان می‌باشد، به خصوص که اجلّا ز او روایت نقل می‌کند و روایات فراوانی (۲۸ روایت) دارد و اکثر روایاتی که نقل می‌کند، مقبول است، و اگر می‌خواهی بر روایات او اطلاع پیدا کنی به رساله مرحوم شفتی رجوع کن.»

نتیجه

هر چند مرحوم خوئی ایشان را توثیق نمی‌کند؛ از آن جا که علت آن مشخص است (و آن مخالفت با امر ارشادی امام^۱ می‌باشد)؛ لذا این موجب اشکال نمی‌شود. از طرفی اکثار روایت و نیز نقل اجلّا ز ایشان و مقبولیت متن روایات، دلیل بر حسن بودن ایشان است.

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال*، ج ۲۲، ص ۴۱.

نظر فرزند مرحوم مامقانی: «یتحصل من جميع ما ذكر أئته غير خفاف وأئنه الصيريف حسن إن لم نقل بأئته ثقة».

ایشان خفاف نیست و صیرفى است و صیرفى هم حسن است.

دلالت روایت

مفاد این روایت آن است که تمام قیام‌ها تا زمان ندای آسمانی، یعنی زمان ظهور ممنوع است. البته ممکن است حکم در این روایت شخصی و خارجی و نسبت به این بکیر، یا مخصوص شیعیان زمان امام باشد. همچنین احتمال تقيه در آن وجود دارد و با توجه به این‌که محمد بن عبد الله بن حسن مدعی مهدویت بود و به خود دعوت می‌کرد؛ برای حکم حرمت قیام به طور مطلق نمی‌توان به این روایت استناد کرد.

روایت شانزدهم ناهی از قیام

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيِّ الْمُوسَوِّيُّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةِ لَهُ الرُّمُوْلُ الْأَرْضَ وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَ لَا تُخِرِّكُوا بِأَيْدِيْكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى الْسِّبَيْتِكُمْ وَ لَا تَسْتَغْلِلُوْمَا مَيْعَجِلِ اللَّهَ لَكُمْ فَإِنَّهُ مِنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَىٰ فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَىٰ مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ . وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَىٰ اللَّهِ وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَ قَامَتِ التِّيَّةُ مَقَامًا إِصْلَاتِهِ بِسَيِّفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا؛^۱ امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود:

بر جای خود قرار گیرید، بر بلا و سختی صبر کنید، دست‌ها و اسلحه‌های خود را در مسیر هوا و هوس زبان‌های خود به کار مگیرید، و در آنچه خداوند شتاب

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۵۵.



در آن را برای شما نخواسته است، شتاب نکنید؛ زیرا هر کدام از شما که بر اساس شناخت خدا و رسولش و اهل بیت پیامبرش در بستر بمیرد، شهید از دنیا رفته و اجرش بر خداست و به ثواب عمل صالحی که در نیت داشته است، می‌رسد، و این نیت جای شمشیر کشیدن او را پر می‌کند؛ زیرا برای هر چیزی زمان مشخص و مددت معینی است».

سید مصطفی خمینی در مورد این روایت می‌فرماید:

«آن من یعرف بلاغته عليه السلام و فصاحته، یطمئن بآنے من الأکاذیب المنسوبة إلیه؛ لخلوها عن خصوصیات الخطب الازمة رعایتها على الخطيب، و سیظہر وجه تصدی الخائنين لجعل هذه المأثير، بل ربما یجعلون و ینسبون إلى غيره عليه السلام کابی بکر ما یشبه ذلك، أو إلى رسول الله صلی اللہ علیہ وسّع آنہ، فراجع الآثار والأخبار؛ کسی که بلاغت و فصاحت امام عليه السلام را بشناسد، اطمینان پیدا می‌کند که این خطبه از دروغ‌های نسبت داده شده به امام است؛ زیرا خصوصیات لازم یک خطبه را ندارد، و به زودی وجه تصدی خائن‌ها برای جعل چنین آثاری روشن می‌شود، بلکه چه بسا جعل می‌کردند و به غیر امام عليه السلام، مانند ابو بکر یا به رسول خدا صلی اللہ علیہ وسّع آنہ نسبت می‌دادند».

اشکال

در جواب مرحوم سید مصطفی خمینی که این روایت را از جهت فصاحت و بلاغت رد می‌کند، باید بگوییم:

اولاً: مرحوم رضی این خطبه را به عنوان خطبه‌ای فصیح و بلیغ نقل نمی‌کند؛

۱. خمینی، سید مصطفی، ولایة الفقیه، ص ۶۱.

ثانیاً: لزومی ندارد که هر کلامی که از امام علی^ع صادر می‌شود، در اوج فصاحت و بلاغت باشد.

ابن ابی الحدید در توضیح این روایت می‌گوید:

«ثم أمر أصحابه أن يثبتوا ولا يجعلوا في محاربة من كان مخالطا لهم من ذوى العقائد الفاسدة كالخوارج ومن كان يبطئ هوى معاوية وليس خطبه هذا تشبيطا لهم عن حرب أهل الشام كيف وهو لا يزال يقرعهم ويوبخهم عن التقادع والإبطاء في ذلك ولكن قوما من خاصته كانوا يطعون على ما عند قوم من أهل الكوفة ويعرفون نفاقهم وفسادهم ويرومون قتلهم وقتاهم فنهاهم عن ذلك وكان يخاف فرقة جنده وانتشار حبل عسکره فأمرهم بلزم الأرض والصبر على البلاء؛^۱ امام علی^ع اصحابش را امر کرد تا ثابت باشند و در جنگ با کسانی که عقاید فاسد دارند، مانند خوارج، عجله نکنند، امام علی^ع با این کلام در صدد آن نیست که مردم کوفه را از رفتن به جنگ اهل شام بازدارد؛ زیرا امام علی^ع همواره آنان را از سستی و کوتاه آمدن در جنگ با شامیان سرزنش کرده است، بلکه چون تعدادی از یاران امام علی^ع در صدد بودند نفاق و فساد، تعدادی از افراد فاسد و فاسق کوفه را شناسایی و آشکار کنند و آنان را به قتل برسانند؛ برای جلوگیری از پراکندگی، تشتت و ایجاد اختلاف داخلی بین ارتش خود، آنان را از این کار در آن اوضاع و احوال بازداشته و فرموده است: بنشینید و بر بلaha صبر کنید».

ابن میثم بحرانی می‌گوید:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۱۱۳.



«الخطاب خاصٌ بِنَ يَكُونُ بَعْدَهُ، وَلِزُومِ الْأَرْضِ كَنَايَةٍ عَنِ الصَّبْرِ فِي مَوَاطِنِهِمْ وَ

قَعْدَهُمْ عَنِ النَّهْوِ عَنْ جِهَادِ الظَّالِمِينَ فِي زَمْنِ عَدَمِ قِيَامِ الْإِمَامِ بِالْحَقِّ بَعْدَهُ».١

امام^{عائشة} در این کلام، مردم را از اقدام به جهاد بدون دستور امامی از

فرزندان خویش پس از خود برحدار داشته، و این در اوضاع و احوالی است که

کسی از آنان برای تشکیل حکومت قیام نکرده باشد که در این صورت، دست

زدن به این گونه تحرکات جایز نیست، مگر با اشاره و اجازه امام وقت.

مرحوم شوشتري می فرماید:

«وقال الحوئي: الأظهر ما قاله ابن أبي الحميد.

قلت: بل الصواب ما قاله ابن ميم، كما يشهد له أخبار أهل بيته، فروى أن عبد

الحميد الواسطي قال للباقي^{عائشة}: لقد تركنا أسوقنا انتظارا لهذا الأمر. فقال^{عائشة}:

أترى من حبس نفسه على الله عز وجل لا يجعل الله له مخرجا؟ بلى والله ليجعلن

له مخرجا. رحم الله عبدا حبس نفسه علينا، رحم الله عبدا أحيا أمرا.

«ولا تحرّكوا بأيديكم وسيوفكم في هوی» هكذا في (المصرية)، و الصواب:

(و هوی) كما في (ابن أبي الحميد و ابن ميم و الخطية).

روى الععماني في (غيبة) عن أبي الجارود، قال:

قُلْتُ لَهُ عَلَيْهِ أَوْصِنِي فَقَالَ أَوْصِنِي بِتَنْتَوْيِي إِلَهٌ وَأَنْ تَلْرَمَ بَيْتَكَ وَتَسْقُدَ فِي دَهْمَاءِ

هَوْلَاءِ النَّاسِ وَإِيَالَكَ وَالْمُؤْرَجَ مِنَ فِيَاهُمْ لَيُسْوَا عَلَى شَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ. وَأَعْلَمُ أَنَّ

لِبَنِي أُمَّيَّةَ مُلْكًا لَا يَسْتَطِيْعُ النَّاسُ أَنْ تَرْدَعَهُ وَأَنَّ لِأَهْلِ الْحُقْقِ دُولَةً إِذَا جَاءَتْ وَلَاهَا

١. خوئي، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج ١١، ص ٢١٤.

الَّهُ لِكُنْ يَسَاءَ مِنَ أَهْلَ الْبَيْتِ فَنْ أَذْرَكَهَا مِنْكُمْ كَانَ عِنْدَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَىٰ وَإِنْ قَبَضَهُ اللَّهُ قَبْلَ ذَلِكَ؛^۱

مرحوم خوئی می‌گوید: اظهر، تفسیر ابن ابی الحدید است.

نظر ما این است که کلام ابن میثم صحیح است؛ همچنان که اخبار اهل بیت گویای صحت آن است. عبدالحمید واسطی به نقل از امام باقر علیهم السلام چنین روایت کرده است:

«ما بازارهای خود را به خاطر انتظار این امر رها کردیم. فرمود: ای عبدالحمید! آیا کسی را دیده‌ای که خودش را به خاطر خدای تعالی حبس کند و خداوند برای او گشایشی قرار ندهد؟ آری؛ به خدا سوگند خداوند برای او گشایش قرار می‌دهد، خدا رحمت کند کسی را که خود را وقف ما کند، خدا رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند!

«دست‌ها و شمشیرهایتان را در جهت خواست زبانتان [= غیر از رضای خدا] حرکت ندهید». همچنین در نسخه مصریه عبارت «فی هوی» آمده است؛ ولی عبارت صحیح «و هوی» است؛ همچنان که در شرح ابن ابی الحدید و ابن میثم و خطیبه، ملاحظه می‌شود. پس عبارت صحیح «و هوی ألسنتكم» است. نعمانی در کتاب الغيبة از ابو جارود چنین نقل می‌کند:

به آن حضرت (امام باقر علیهم السلام) عرض کردم: مرا دستوری فرمایید. حضرت فرمود: «تو را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و نیز به این که خانه‌نشین باشی و

۱. شوشتاری، محمد تقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۵۴۳.

در گردهمایی و جمع این مردم شرکت نکنی، واژ آنان که از ما خاندان خروج می‌کنند، دور باش که آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی هم نایل نمی‌شوند. بدان که بنی امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که چون فرا رسد، خداوند زمامش را به هر کس از ما خاندان بخواهد می‌سپارد. پس هر کس از شما آن را دریافت، نزد ما در مقام بلند خواهد بود و اگر پیش از آن دولت وفات یافته باشد. خداوند برایش نیکی خواسته است.».

مقدمه

جلسه سی و یکم

بحث ما راجع به حکم قیام‌ها و خروج قبل از ظهرور امام زمان ع بود. روایاتی داشتیم که مفادش نهی از قیام قبل از ظهرور بود. گفتیم که چنین روایاتی، به روایات معارضی مبتلا هستند که آن‌ها، به ادای تکلیف تشویق و ترغیب و امر می‌کنند؛ یعنی در مقابل روایات نهی از قیام، روایاتی وارد شده‌اند که به قیام امر می‌کنند. یکی از آن‌ها روایت امام حسین می‌باشد.

روایت امر به قیام

روایتی است که زهیر به امام حسین، پیشنهادی می‌دهد و سپس امام در جواب او می‌فرماید:

«فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ فَسِرْبِنَا حَتَّى نَزِلَ بِكَرْبَلَاءَ فَإِنَّهَا عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَنَكُونُ
هُنَالِكَ فَإِنْ قَاتَلُوْنَا قَاتَلْنَاهُمْ وَ اسْتَعْنَا اللَّهَ عَلَيْهِمْ قَالَ فَدَمَعْتُ عَيْنَا الحُسَيْنِ عَلَيْهِ
ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَربِ وَ الْبَلَاءِ وَ نَزَلَ الْحُسَيْنُ فِي مَوْضِعِهِ ذَلِكَ وَ
نَزَلَ الْحُرُثُ بْنُ يَزِيدَ حِذَاءُهُ فِي الْأَلْفِ فَارِسٍ وَ دَعَا الْحُسَيْنُ بِدَوَّةٍ وَ بَيْضَاءَ وَ كَتَبَ إِلَى
أَشْرَافِ الْكُوفَةِ مِنْ كَانَ يَظْنُ أَنَّهُ عَلَى رَأْيِهِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ



عَلَيْهِ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدَ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ مَجَةَ وَرَفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالِّ
وَجَمَاعَةِ الْكُوْمِنِينِ؛ زهیر به امام حسین ع گفت: ما را به طرف کربلا ببرتا در
آن جا پیاده شویم؛ زیرا کربلا در کنار فرات است و ما آن جا خواهیم بود.
چنانچه آنان با ما مقاتله کنند ما نیز قتال خواهیم کرد و از خدا کمک
می خواهیم برآنان غالب شویم. امام حسین پس از این که چشمان مبارکش
اشکبار شد، فرمود: اللهم انى اعوذ بك من الكرب والبلاء؛ پروردگار!! من به تو
پناه می برم از گرفتاری و بلاء. سپس امام ع در موضع فعلی پیاده شد و حر
بن یزید نیز با هزار سوار در مقابل آن حضرت پیاده شد. امام حسین پس از
نزول به کربلا دوات و کاغذ خواست و نامه‌ای برای اشرف کوفه که گمان
می کرد با آن حضرت موافق هستند، نوشت. مضمون آن نامه این است: بسم
الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صرد، مسیب بن
نجبه، رفاعة بن شداد عبد الله بن وائل و گروهی از مؤمنان».

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ فِي حَيَاةِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا
مُسْتَحْلِلًا لِحُرُمَاتِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ
الْعُدْوَانِ ثُمَّ مَمْمُورًا يُغَيِّرُ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛ اما بعد؛
شما می دانید که پیامبر اسلام ﷺ در زمان زندگی خود فرمود: کسی که
سلطان جائی را که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند،
مخالف سنت رسول الله باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار کند؛ سپس

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

با قول و یا رفتار خود، وضع را تغییر و مورد اعتراض قرار ندهد؛ خدا حق دارد که وی رانیز در جایگاهی نظیر جایگاه او [=آن سلطان ستمگر] داخل گرداند».

در روایت آمده است: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَاءَرًا... مُّمَّ مُّ يُغَيِّرُ بِقُوَّلٍ وَلَا فِعْلٍ؛ كَسِيَّهُ [در برابر ستمگر] حرف نزند و قیام نکند در گناه ظالم شریک است.» امام تکلیف شرعی را بیان می‌کند و این تکلیف به تکلیف ائمه طاهرین منحصر نیست. ما از این دسته روایات معارض، بسیار داریم و اگر گفته شود که مشکل سندی دارد، در جواب می‌گوییم که مشکل این‌ها از روایاتی که شما برای عدم مشروعیت قیام‌ها، به آن‌ها استناد می‌کنید، بیشتر نمی‌باشد.

مراجعات روایات معارض

در مقابل روایات نهی از قیام، روایاتی وارد شده‌اند که به قیام امر می‌کنند. پس این دو دسته از روایات معارض هستند. در روایات معارض (امر به قیام و نهی از قیام) چه باید کرد؟ چنان که می‌دانیم در مقام تعارض باید سراغ مرجحات رفت. یکی از مرجحات، مخالفت با عامه (خذ ما خالف العامه) می‌باشد. همه روایاتی که شما به عنوان نهی از قیام بیان کردید، طبق مبانی عامه است. بعضی از مبانی عامه این است:

اول: «وجوب اتباع الامام في الجهاد خطاء او كان ثوابا؛ باید زیر پرچم سلطان باشید چه مسیرشان صحيح باشد و چه نادرست باشد».

دوم: «وجوب اطاعتهم و ان منعوا الحقوق؛ مطیع محض شان باشید، گرچه حقوق مردم را هم زیر یا بگذارند».

سوم: «مناصحة الائمه و عدم منابذة شرار الائمه ما اقام الصلاة؛ اگر حکام، بدترین انسان‌ها هم بودند، تا زمانی که نماز به پا می‌دارند، حق مقابله با آن‌ها را ندارید. نهايتش اين است که آن‌ها را نصيحت کنيد».

چون اين دسته از روایات ما با روایات عامه هماهنگ است؛ لذا حدس ما قوى می‌شود که اين روایات، يا از جعلیات است و يالاقل احتمال جعل در آن‌ها وجود دارد. به مقتضای «خذ با خالف العامه»، ما روایات موافق با عامه را رها می‌کنیم. روایات نهی از قیام عموماً با روایات عامه سنتیت دارند، اکنون چند روایت از روایاتی که در منابع عامه، بيان شده را ذکر می‌کنیم.

روایات عامه ناهی از قیام

روایت اول:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبَهِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءٌ تَظْلِمُنَّ إِلَيْهِمُ الْقُلُوبُ وَتَلِيهِنَّ هُمُ الْجُلُودُ ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءٌ شَشْمَرُّ مِنْهُمْ الْقُلُوبُ وَتَقْسِعُّ مِنْهُمُ الْجُلُودُ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَنْقُاتُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا مَا أَقَامُوا الصَّلَاةَ؛^۱ ابو سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: حاکمانی بر شما حکومت می‌کنند که قلوبتان به وسیله آن‌ها، آرامش یافته و با وجود آنان، احساس امنیت می‌کنید؛ [ولی بعد از مدتی] قلوب از آنان نفرت پیدا می‌کند و شما از ناحیه آن‌ها، راحت نیستید. [در این هنگام] مردی از پیامبر سؤال کرد: آیا ما حق جنگیدن با آن‌ها را داریم؟ حضرت فرمود: مادام که اهل

۱. ابی الفضل السید أبو المعاطی التوری، مسنـد الجامـع المـعلـل، ج ۶، ص ۱۹۱.



نماز باشند [اقامه نماز کنند]، شما چنین حقی ندارید». این روایت با روایات ناهیه، تقریباً دارای یک مضمون و یکسان هستند.

روایت دوم:

«حدثنا أبو داود قال: حدثنا همام، عن قتادة، عن الحسن، عن ضبة بن محسن، عن أم سلمة، أن رسول الله ﷺ قال: «سيكون أمراء، فتعرفون وتنكرون، فمن أنكر فقد برأ، ومن كره فقد سلم، ولكن من رضي وتابع» فقالوا: «يا رسول الله أفلانقتل فجرتهم؟ فقال: لا، ما صلوا؛ يا رسول الله! با فجارت حاكمان نجنگیم؟» فرمود: نه؛ تا زمانی که نماز به پا می دارند».

این روایت در یکی از مسانید مهم شان آمده است. امرا هر کار خواستند بکنند! فقط نماز بخوانند. ملاحظه می شود که در این روایت فقط نماز خواندن - یا به پا داشتن نماز - کفایت می کند. شما هم کاری به کارشان نداشته باشید.^۲

روایت سوم:

«حدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلَّالُ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلٍ بْنِ حُجْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَجُلًا سَأَلَهُ فَقَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَيْنَا أُمَرَاءٌ يَنْعَوْنَا حَقَّنَا وَيَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ فَقَالَ رَسُولُ

۱. ابو داود الطیالسی، مسنـد ابـی داود الطیالسـی، ج ۴، ص ۴۹۴.

۲. یکی از داعیان و مبلغان معروف وهابی که قرآن می خواند چقدر غلط و اشتباه می خواند. تذکر می دادند و تصحیح می کرد. این فقیه آن هاست. چقدر نوامیس مسلمین را همین آقا با فتوایش هدر داد. مهم نیست برایشان! همین که نماز می خواند کافی است. مروج الذهب را بینید که معاویه نماز جمعه را در چهارشنبه خواند! حتماً از تقوایش است که «فَأَنْتُمُوا الْخَيَّرَاتِ»! این تر، همان تفکر امویان است.



اللهُ أَكْلِمُهُ وَأَعْلَمُهُ «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّا عَلَيْمٌ مَا هُنُّوا وَعَلَيْكُمْ مَا هُمْ لِيُّمْلِمُونَ»^۱ مردی از رسول خدا سؤال کرد: اگر حاکمانی بر ما حکومت کردند که حق ما را نمی‌دادند و تنها در پی حقوق خودشان بودند؛ وظیفه ما در قبال آن‌ها چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: گوش به فرمان شان باشید و اطاعت‌شان کنید؛ زیرا آن‌ها خودشان، بار خودشان را بر دوش می‌کشند و شما هم بار خود را.

ترمذی پس از ذکر حدیث می‌گوید: «قَالَ أَبُو عِيسَى هَذَا حَدِيثُ حَسَنٍ صَحِحٌ»؛ یعنی حدیث حسن و صحیح است. آیا احتمال نمی‌دهید که این سنخ روایات ناهیه از قیام - که مطابق روایات عامه است - حتی اگر صادر هم شده باشند، به عنوان تقویه باشد؟

البته من نمی‌خواهم حرف بعضی را بزنم که اصلاً نوبت به تعارض نمی‌رسد، یعنی که این روایات، مجعلولات است؛ چون تعارض باید بین دو حجت باشد نه بین حجت ولا حجت! بلکه ما می‌خواهیم بگوییم که این روایات، حتی اگر از نظر سند هم معتبر باشند؛ چون در مقام تعارض، با عامه موافق است، باید کنار گذاشته بشوند و ترجیح با روایات مخالف با عامه است. پس اگر زمینه برای دفع ظلم و اقامه حق، فراهم شد، قیام حرام نیست، بلکه واجب است. البته طبیعی است که فقهاء، بهانه به دست دشمن در طول تاریخ ندادند و نگفتند قیام جایز است که ریشه شیعه زده شود. روایت امام صادق را ببینید که روز ۲۹ ماه رمضان، با عدم رویت ماه دستور داده شد که

۱. الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۸۹.

افطار کنند و امام هم افطار کردند. به امام گفتند چرا این کار را کردید؟ حضرت فرمودند: یک روز، روزه بخورم و بعد آن را قضا کنم، بهتر است از این که کشته شوم.^۱ حرف از قتل و کشته شدن است. فقهاء هم گاهی در چنین شرایطی قرار می‌گرفتند. در زمان رژیم صدام هم از بغداد، به مرحوم خوبی تکلیف شد که اعلام عید کنید. (۲۸ روز هم گذشته بود!) ایشان هم عید اعلام کردند. به آفای خوبی گفتند، مگر رمضان ۲۸ روزه هم می‌شود؟ ایشان همین روایت را خواندند. با همین چند روایت نباید فقیهان را محکوم کرد. باور کنید آن‌ها همه روایات وسایل را به دقت مرور کرده‌اند. در سفر قبل، با آقازاده مرحوم آیت‌الله سبزواری ملاقات کردم و به ایشان گفتم که بد نیست، مهذب الاحکام تخریجاتی داشته باشد. فرمود پدرم موافق نبود و می‌فرمود حدیثی که در وسایل است، به آدرس نیازی ندارد. مگر ممکن است طلبه جای حدیث در وسایل را نداند؟ پس فقیهی که این طور روایات و اسناد را حلاجی کرده است، نمی‌توان با دیدن یک روایت وسایل الشیعه، او را محکوم کرد و قیام‌های فقهاء را زیر سوال ببرد.

روایت چهارم:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُبْرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عُدَيْسَةَ بْنِ أَهْبَانَ بْنِ صَيْفِيْنِ الْغِفارِيِّ قَالَتْ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنَّ خَلِيلِي وَابْنَ عَمِّكَ عَهِدَ إِلَيَّ إِذَا اخْتَلَفَ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۸۲؛ حرعاملى، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۳۲ و محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ص ۴۷، ص ۲۱۰.

النَّاسُ أَنَّ أَخْيَذَ سَيِّفًا مِنْ خَشَبٍ فَقَدِ اتَّخَذَهُ فَإِنْ شِئْتَ خَرْجْتُ بِهِ مَعَكَ قَالَ ثُ
فَتَرَكَهُ^۱؛ عَدِيسَه مَوْلَى گوید: امیرالمؤمنین نزد پدرم آمد و از او همراهی در جنگ را
تقاضا کرد. پدرم گفت: دوست من و پسر عمومی تو یعنی پیامبر اکرم به من
گفته است که هرگاه بین مردم اختلاف شد، شمشیری از چوب برگیرم و من
چنین شمشیری را درست کرده ام، اگر می خواهی همراه تو با آن شمشیر خارج
شوم [کنایه از این که من جزء ساكتان هستم. او در مقابل نص چنین اجتهاد
می کند! نمی داند که علی مع الحق و الحق مع علی یدور الحق مع علی]^۲، عَدِيسَه
مَوْلَى گوید: [در این هنگام] علی، پدرم را ترک کرد.

روایت پنجم:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ حَمَادٍ حَدَّثَنَا هَمَامٌ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ
بْنُ جُحَادَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شَرْوَانَ عَنْ هُرَيْلِ بْنِ شُرَحِيلٍ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنْ
الَّذِي قَالَ فِي الْفِتْنَةِ كَسِرُوا فِيهَا قِسِيَّكُمْ وَقَطِّلُوا فِيهَا أُوتَارَكُمْ وَالْزُمُّوا فِيهَا
أَجْوَافَ بُيُوتَكُمْ وَكُوْنُوا كَابِنَ آدَمَ»؛^۲ ابوموسی اشعری از پیامبر نقل می کند که در
فتنه ها، سلاح هایتان را بشکنید و کماناتان را از بین ببرید و در خانه هایتان بمانید.
منظور ابوموسی اشعری از فتنه، حکومت امیرالمؤمنین است؛ چون به نظر
او، حکومت های قبلی فتنه نبودند! بلکه او استاندار آن ها هم می شود و از
حکومت مرکزی هم تبعیت می کند.

۱. الترمذی، محمد بن عیسیٰ، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۹۰.

۲. همان، ص ۴۹۱.

مگر مضمون روایات ناهیه از قیام، که بعضی به آن استناد می‌کنند، غیرازاین‌ها است؟ آن‌ها هم می‌گویند در خانه‌ات بنشین و حرکت نکن. ما می‌گوییم روایات ناهیه در کتاب‌ها از نظر سند نیز مشکل نداشته باشد، مطابق روایات عامه است.

روایت ششم:

«حَدَّثَنَا بُنْدَارٌ حَدَّثَنَا أَبُو دَاؤَدَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ سَعْدٍ بْنِ أَوْسٍ عَنْ زَيَادٍ بْنِ كُسَيْبِ الْعَدَوِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِيهِ بَكْرَةَ تَحْتَ مِنْبَرِ ابْنِ عَامِرٍ وَهُوَ يَخْطُبُ وَعَلَيْهِ شِيَابٌ رِّقَاقٌ فَقَالَ أَبُوهُبَّالٌ انْظُرُوا إِلَى أَمِيرِنَا يَأْبَسْ شِيَابُ الْفُسَاقِ. فَقَالَ أَبُوهُبَّرَةَ اسْكُنْتُ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ «مَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَهَانَ اللَّهَ»؛ زیاد بن کسیب می‌گوید: با ابی بکره پای منبر ابن عامر نشسته بودیم، او خطبه می‌خواند، در حالی که لباس نازکی [=لباس نامناسب] بر تن داشت. در این هنگام ابو بلال می‌گوید: امیرمان را نگاه کنید که لباس فساق را پوشیده است! ابو بکره [در جواب او] گفت: ساکت باش؛ زیرا از پیامبر شنیدم که هر کسی حاکمی را اهانت کند به خداوند اهانت کرده است».

از این روایت چه استفاده‌ای می‌شود؟ این که کار سلاطین نداشته باشید. حداقل راین که دعايشان کنید. روایاتی که نهی از قیام دارد آیا فقیه جامع الشرایط هم حق صحبت ندارد؟ آیا باید وضع تا زمان ظهور امام زمان ﷺ، همین طور بماند؟

ابوبکره برادر مادری زیاد ابن ابیه است. هر دو از یک مادر بودند. ایشان



کسی است که به سکوت امر می‌کند. لازم است در مورد شخصیت ایشان، کمی

بحث کنیم:

بيان صاحب الغارات در مورد ابوبکر

«وَكَانَ أَبُو بَكْرًا [نَفِيعُ بْنُ الْحَارِثَ] مَلَّا قَدْمَ عَلَيْهِ الْبَصَرَةُ لَقِ الْحَسْنَ بْنَ أَبِي الْحَسْنَ، وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ نَحْوَ عَلَيْهِ فَقَالَ [الله]: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى عَلَيْهِ. قَالَ: سَعَتْ رَسُولُ اللهِ فَأَنْتَ كُونْ بَعْدِ فَتْنَةِ النَّائِمِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَاعِدِ، وَالْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ. [قالَ الْحَسْنُ]: فَلَزِمَتْ بَيْتِي، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ لَقِيَتْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ وَأَبَا سَعِيدَ فَقَالَوَا: أَيْنَ كُنْتَ. فَحَدَّثَتْهُمْ بِمَا قَالَ أَبُو بَكْرًا فَقَالَوَا: لَعْنَ اللهِ أَبَا بَكْرَةِ إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ [ذَلِكَ] لِأَبِي مُوسَى: «تَكُونُ بَعْدِ فَتْنَةِ أَنْتَ فِيهَا نَائِمٌ خَيْرٌ مِنْكَ قَاعِدٌ، وَأَنْتَ فِيهَا قَاعِدٌ خَيْرٌ مِنْكَ سَاعًّا»؛ زَمَانِيَّ كَهْ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِهِ بَصَرَهُ وَارَدَ شَدَ، ابُوبَكَرَهُ، حَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسْنَ رَادَ حَالَيِّ كَهْ بَهْ سَوَى امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِيَّ رَفَتَ، مَلَاقَاتَ كَرَدَ، ابُوبَكَرَهُ بَهْ اوَّلَ گَفَتَ: بَهْ كَجا مِيَّ روَى؟ گَفَتَ: بَهْ سَوَى عَلَيْهِ مِيَّ رُومَ، ابُوبَكَرَهُ گَفَتَ: ازْ پِيَامْبَرَ چَنِينَ شَنِيدَمْ؛ بَعْدَ ازْ مَنْ فَتَنَهَ ایْ بَهْ پَا مِيَّ شَوَدَ؛ كَسِيَّ كَهْ دَرَايِنَ فَتَنَهَ خَوَابَ باشَدَ، بَهْ تَرَاستَ ازْ كَسِيَّ كَهْ نَشَستَهَ [= بَيْدارَ] باشَدَ وَ كَسِيَّ كَهْ بَيْدارَ باشَدَ، بَهْ تَرَاستَ ازْ كَسِيَّ كَهْ اِيَّسَتَادَهَ باشَدَ. حَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسْنَ مِيَّ گَوِيدَ: [پِسَ ازْ شَنِيدَنَ اينَ روَایَتَ ازْ ابُوبَكَرَهَ] دَرَخَانَهَ مَانَدَمْ وَ بَهْ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَلْحَقَ نَشَدَمْ. پِسَ ازْ مَدْتَىِ، جَابِرَ وَ ابُوسَعِيدَ رَامَلَاقَاتَ كَرَدَمْ؛ بَهْ مَنْ گَفَنَنَدَ: كَجا بُودَى؟ مَنْ جَرِيَانَ رَابِرَاهِيَّ ايشَانَ

۱. ثقفى، ابوسحاق، الغارات، ج ۲، ص ۴۵۱ و مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۲۵.

نقل کردم. آن دو گفتند: خداوند ابوبکره را العنت کند؛ زیرا چنین سخنی را پیامبر به ابوموسی اشعری فرموده است...؛ نه به طور عمومی بیان تکلیف مسلمین باشد؛ یعنی تکلیف ابوموسی را تعیین کرد تا در جریان حکمیت، آن ظلم را به امت اسلام وارد نکند.».

بیانی دیگر در مورد ابوبکره

مرحوم مجلسی از کتاب صحیح بخاری روایتی را نقل می‌کند:

«صَحِّحُ الْبَخَارِيِّ يَأْسِنَادُهُ إِلَى الْحُسْنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: لَقَدْ تَفَعَّنَتِ اللَّهُ بِكَلِمَةٍ أَيَّامَ الْجَمَلِ لَمَّا بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّ فَارِسًا [فَارِس] مَلَكُوا ابْنَةَ كِسْرَى فَقَالَ لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْا أَمْرَهُمُ امْرَأً؛»^۱ ابوبکره گفت: به خدا قسم! کلمه‌ای مرا در جنگ جمل نجات داد و آن این بود که پیامبر، زمانی که عجم، دختر کسرا را پادشاه خود قرار دادند؛ فرمود: قومی که زن را والی خود قرار دهنده، روی سعادت نمی‌بینند.».

با همین روایت از شرکت در جنگ جمل خودداری کرد و از امیرالمؤمنین هم کناره گرفت.

در اینجا روایتی را نقل می‌کنیم تا مشخص شود که وضعیت آن زمان چگونه بوده است:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۹۴.

بيان روایت

«قالَ لَنَا دَخَلَ مُعاوِيَةُ الْكُوفَةَ دَخَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ الْمَسْجِدَ فَكَانَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ وَقَالَ خَلِيلِي فَجَاءَ شَابٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَقَالَ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ حَدِيثُ أَشَّالَكَ عَنْهُ فَإِنْ كُنْتَ سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَحَدِّشْنِيهِ أَشْسُدْكَ بِاللَّهِ سَمِعْتَ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالَّهُ مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ نَعَمْ وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَسِمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالَّهُ مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» فَقَالَ لَهُ الْفَقِيرُ لَقْدَ وَاللهِ وَاللَّهُ عَدُوهُ وَعَادِيَتُ وَلِيَهُ فَنَتَأَوَّلَ بَعْضُ النَّاسِ الشَّابَ بِالْحَصَى وَخَرَجَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَلَمْ يَعْدُ إِلَى الْمَسْجِدِ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ؛^۱ چون معاویه به کوفه درآمد، ابو هریره به مسجد داخل شد. ابو هریره حدیث می گفت، که رسول الله ﷺ چنین گفت و ابو القاسم چنین گفت و دوست من [یعنی پیامبر] چنین گفت. جوانی از انصار از میان مردم برخاست تا نزدیک او رسید و به او گفت: حدیثی از تو می پرسم، اگر آن را تو خود از پیامبر شنیده ای، بگو. تورا به خدا قسم، آیا از پیامبر شنیده ای که درباره علی علیلا گفته باشد: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ بار خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن باش هر کس را که با او دشمنی می کند؟ ابو هریره گفت: آری؛ سوگند به خدایی که جزا هیچ خدایی نیست که این سخن از پیامبر شنیده ام که درباره علی علیلا می گفت: هر کس

۱. ثقی، ابو سحاق، الغارات، ج ۲، ص ۴۵۲.



من مولای اویم، علی مولای اوست. بار خدایا! دوست بدار کسی را که او را
دوست بدارد و دشمن باش هر کس را که با او دشمنی می‌کند. جوان گفت: در
حالی که تو با دشمن علی‌الله^ع دوستی می‌کنی و با دوست او دشمنی. بعضی از
حاضران آن جوان را سنگباران کردند و ابو هریره از مسجد بیرون آمد و دیگر به
مسجد برنگشت تا از کوفه بیرون رفت».

به هر حال، روایات ناهیه از قیام، علاوه بر اشکال سندی، به فرض صحیح
بودن، معارض دارند و در تعارض باید به مرجحات روی آورد و یکی از
مرجحات، مخالفت با عامه است؛ در حالی که روایات ناهی از قیام با روایات
عامه موافق است.

جلسه سی و دوم

مقدمه

موضوع صحبت ما حکم قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان ع بود. بعضی به استناد روایاتی، به عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. گفتیم که عمدۀ روایات مورد استنادشان، دارای مشکلات سندی است؛ ضمناً این‌که به فرض عدم مشکل سندی، با روایات دیگر تعارض داشت و ما در مقام تعارض، روایاتی را که مفاد آن‌ها جواز قیام بود، ترجیح و روایات عدم جواز قیام را مرجوح قرار دادیم؛ زیرا یکی از مرجحات، مخالفت با عامله است؛ در حالی که روایات عدم جواز قیام، با عامله موافق است. مبنای عامله این است که در مقابل حکومت‌ها نباید قیام کرد و حداکثر این است که آن‌ها را نصیحت و دعايشان کرد. اکنون روایات دیگری را به عنوان معارض با روایات عدم جواز قیام، بیان می‌کنیم. دسته‌ای از روایات معارض، روایاتی هستند که در مورد امر به معروف و نهی از منکر و مراتب آن تا حد درگیری و جنگ و قتال، وارد شده‌اند.

بیان مرحوم عاملی

مرحوم عاملی در وسائل الشیعه بابی دارد به نام «بابُ وُجُوبِ الْأَمْرِ وَ الرَّهْبِیٰ
بِالْقُلْبِ» (مرحله اول) ثُمَّ «اللِّسَان» (مرحله دوم) ثُمَّ «الْيَدِ» (مرحله سوم) وَ حُكْمِ

الْقِتَالِ عَلَى ذَلِكَ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ». تا مرحله سوم که واجب است و به اذن نیاز ندارد؛ ولی اگر اقامه معروف و نهی از منکر به جنگ و لشکرکشی و نیرو نیاز داشت که در این مورد هم ایشان، می فرماید: «**حُكْمِ الْقِتَالِ عَلَى ذَلِكَ**»؛ یعنی نظری ندارند؛ مثل روایات نهی از قیام که نظر خاصی ارائه نمی کند. سپس ایشان روایاتی را نقل می کند.

روايات معارض ناهی از قیام در وسائل الشیعه

روايت اول:

«**حُمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِّنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَمْمَادَ بْنِ حُمَّادَ بْنِ حَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بْشِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيِّ عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَةِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَيِّ جَعْفَرٍ إِلَيْهِ لِفَ حَدِيثٌ قَالَ: فَأَئْكِرُوا يُقْلُوبِكُمْ وَالْفِظْوَا بِالسِّتِّنِكُمْ وَصُكُوكَا بِهَا جِبَاهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَا يُمْكِنُ فَإِنْ تَعَظُّوا وَإِنِّي الْحَقُّ رَجَعُوا فَلَا سَيِّلَ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّيِّلَ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ هُمُ عَذَابُ أَلِيمٍ هُنَالِكَ فَجَاهُهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَغْصُوهُمْ بِيُقْلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِيَنَ مَالًا وَلَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفَرًا حَتَّى يَنْفِسُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمْضُوا عَلَى طَاعِتِهِ؛^۱ بِا قلب خود انکار کنید و با زیانتان با آنان سخن گویید و به پیشانی آن ها بزنید و از ملامت ملامتگران نهراسید؛ اگر به سوی حق برگشتند**

۱. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۲. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۲؛ و رَوَاهُ الشَّيْخُ يَاشْتَادُه عَنْ أَمْمَادَ بْنِ حُمَّادَ بْنِ حَالِدٍ مِثْلَهُ، (النهذیب، ج ۶، ص ۳۷۲-۱۸۰)، مرحوم مجلسی ذیل این روایت در مرآة العقول (ج ۱۸، ص ۱۴) بیاناتی دارند که می توانید در آن جا مراجعه کنید.



واز گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست. اشکال متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می‌دارند و روی زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. در این جا با آنان جهاد [= برخورد فیزیکی و اقدام عملی] کنند. آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در این امر، در پی کسب قدرت و در صدد کسب مال نباشید، و نخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید [و بجنگید] تا سر به فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الاهی سلوک کنند.

به راستی که چرا بعضی که قیام و خروج را جایز نمی‌دانند، چنین روایاتی را نادیده می‌گیرند و فقط به روایات «کل رایه ترفع...» استناد می‌کنند؟

روایت دوم:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا مَنْ شَرَكَ إِنْكَارَ الْكُنْكَرِ بِقُلْبِهِ وَ لِسَانِهِ (وَ يَدِهِ) فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ فِي كَلَامٍ هَذَا خِتَامُهُ؛ امیرالمؤمنین می‌فرماید: کسی که اعتراض به منکر را به قلب و زبان و دستش ترک کند؛ پس او مرده‌ای بین زندگان است.»

جامعه‌ای که در مقابل منکر، نه تاثر قلبی دارد و نه به زبان می‌آورد و نه برخورد فیزیکی می‌کند؛ جامعه‌ای مرده است. حکومت‌های ظالم مانند امویان و عباسیان همیشه دنبال چنین جامعه‌ای بوده‌اند. مردم را تخدیر می‌کردند که حرف نزنید! تا زمانی که حاکمان، نماز می‌خوانند، به آن‌ها کاری

۱. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۲: «وَرَوَاهُ الْمُفَيَّدُ فِي الْمُتْقِنِّعِ أَيْضًا مُؤْسَلاً» و طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۸۲.

نداشته باشید. احتمال نمی‌دهید چنین روایات اگر نگوییم جعلی است، لاقل از باب تقيه صادر شده است؟

روایت سوم:

«قَالَ وَرَوَى أَبُنْ جَرِيرِ الطَّبَرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ قَالَ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ يَقُولُ يَوْمَ لَقِيَنَا أَهْلَ الشَّامِ أَئِهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلَمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أَجْرٌ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلِيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْمُهْدَى وَ قَامَ عَلَى الظَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ؛^۱ اميرالمؤمنین در روز شروع جنگ صفين فرمود ای مؤمنان! هر کس ببیند که بر خلاف شريعت عمل و به سوی منکر دعوت می‌شود؛ و آن را با قلب خود انکار کند؛ سالم مانده است؛ و هر کس که با زبانش آن را انکار [اعتراض] کند، مأجور خواهد بود و بر فرد قبلی فضیلت دارد و هر کس آن منکر را با شمشیرش انکار کند، با این انگیزه که کلمه الاهی بر فراز باشد و کلمه ستمنگران پایین آید، او کسی است که به راه هدایت رسیده

۱. شما که می‌گوید روایت «کل رایه ترفع...» مربوط به هر زمانی است، پس این روایت هم، این گونه است. طبق آن روایات قائم به سيف طاغوت بود؛ ولی اين جا می فرماید که راه هدایت را رفته است و نور یقین در قلبش قرار می‌گيرد؛ چرا اين ها را نقل نمی‌کنيد؟ به صرف دو يا چهار روایت کل روایات را زير سؤال نبريد. اين روایات حقيقیه است و مربوط به دوران خاصی نمی‌باشد.

۲. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۳: «وَرَوَاهُ أَبُنُ الْفَتَّالِ فِي رُوَسَةِ الْوَاعِظَيْنِ مُرْسَلًا».



و در این مسیر قدم گذارده و یقین، قلبش را نورانی کرده است».

روایت چهارم:

«قالَ الرَّضِيُّ وَ قَدْ قَالَ عَلَيْهِ فِي كَلَامٍ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمُجْرَى فِيهِمُ الْمُنْكَرُ لِلْمُشْكِرِ
بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمُلُ لِخَصَالِ الْخَيْرِ وَ مِنْهُمُ الْمُنْكَرُ لِسَانِهِ وَ
قَلْبِهِ التَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكُ بِخَصَالَتِنِّي مِنْ خَصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعُ خَصْلَةَ وَ
مِنْهُمُ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصَالَتِنِّي
مِنَ السَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِواحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ شَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ
فَذَلِكَ مَيْتُ الْأَحْيَاءِ وَ مَا أَعْمَالُ الْبَرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ
بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهَا عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَتْفَثَةٌ فِي بَحْرٍ لُّبْيَى وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهَا
عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرَبَا نِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَا نِنْ رُزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلْمَةٌ
عَدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛^۱ امام علی علیه السلام می فرمایند: برخی از مردم، با دست و زبان
و قلب، انکار کننده منکر [= کار زشت] هستند. اینان، کامل کننده خصال
نیکوبند و برخی، با زبان و قلب، انکار کننده اند و با دستشان ترک کننده اند.
اینان تمسک کننده به دو خصلت از خصال خیرند و ضایع کننده خصلتی
دیگر، برخی از مردم به قلبشان انکار کننده اند و به دست و زبان
ترک کننده اند. آنان کسانی اند که دو خصلت شریف تر از سه خصلت را ضایع و
به یکی تمسک جسته اند و برخی ترک کننده انکار به زبان و قلب و دست
هستند، چنین کسی [همانند] مرده ای است میان زندگان همه کارهای نیک و

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۴.

نیز جهاد در راه خدا، نزد امر به معروف و نهی از منکر جز مانند آب دهان در دریای موج نیست. امر به معروف و نهی از منکر به خاطر خطرهایش اجل را نزدیک نمی‌کند و رزق را کاهش نمی‌دهد. برترین امر به معروف و نهی از منکر، کلمه عدلی است که نزد پیشوای ستمکاری گفته شود».

این روایت نه تنها این که برخورد با ظلم را نهی نمی‌کند، بلکه به آن تشویق و ترغیب دارد و تارک آن را چون مرده‌ای بین زندگان می‌داند.

ما روایات متعددی در این زمینه داریم که قیام علیه ظلم و دفع منکر را ضروری می‌داند. برخی از افراد به روایات دیگری که در وسائل الشیعه هست، تمسک می‌کنند و به استناد این روایات، در اثبات ادعای خود که همان حرمت قیام است، سعی دارند. یکی از آن روایات این است که امام علی^ع، از این که فردی زیر پرچم خلفاً شرکت کند، نهی می‌کند.^۱ در جواب این عده باید گفت که اتفاقاً این روایت، مؤید حرف ماست که زیر پرچم ظالم نروید و با آن‌ها هماهنگ نباشید و در جبهه آن‌ها شرکت نکنید. این روایت به بحث حرمت قیام به سیف، برای دفع منکر و اقامه حق و ارجاع حق به اهلش چه ربطی دارد؟

جهاد ابتدایی

مرحوم خویی در اواخر عمرشان، این بحث را در جزوی ملحق به منهج الصالحين مطرح می‌کنند. بخشی مفصل مطرح می‌کنند که آیا جهاد ابتدایی جایز است یا خیر. ایشان می‌فرماید:

۱. همان، ج ۱۱، ص ۳۶.

«إنَّ الْجِهادَ مَعَ الْكُفَّارِ مِنْ أَحَدِ أَرْكَانِ الدِّينِ الإِسْلَامِيِّ وَقَدْ تَقَوَّىُ الإِسْلَامُ وَانْتَشَرَ أَمْرُهُ فِي الْعَالَمِ بِالْجِهادِ مَعَ الدِّعَوَةِ إِلَى التَّوْحِيدِ فِي ظَلَّ رَايَةِ النَّبِيِّ الْأَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمِنْ هَنَا قَدْ اهْتَمَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ بِهِ فِي ضَمِّنِ نَصْوَصِهِ التَّشْرِيعِيَّةِ، حِيثُ قَدْ وَرَدَ فِي الْآيَاتِ الْكَثِيرَةِ وَجُوبُ الْقَتَالِ وَالْجِهادِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَعَ الْكُفَّارِ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يَسْلِمُوا أَوْ يُقْتَلُوا، وَمَعَ أَهْلِ الْكِتَابِ حَتَّى يَسْلِمُوا أَوْ يُعْطُوُا الْجُزِيَّةَ عَنْ يَدِهِمْ صَاغِرُونَ، وَمِنْ الظَّبِيعِيِّ أَنَّ تَخْصِيصَ هَذَا الْحُكْمِ بِزَمَانِ مُوقَّتٍ وَهُوَ زَمَانُ الْحُضُورِ لَا يَنْسِجمُ مَعَ اهْتِمَامِ الْقُرْآنِ وَأَمْرِهِ بِهِ مِنْ دُونِ تَوْقِيتٍ فِي ضَمِّنِ نَصْوَصِهِ الْكَثِيرَةِ؛ جِهادُ بَاكِفَارِ يَكِيٍّ إِذْ أَرْكَانُ دِينِ اسْلَامٍ اسْتَهْلَكَ اسْلَامُ بَا جَهَادٍ تَوْقِيتٍ مَّيِّ شَوْدُ وَاحْكَامُشُ بَا دَعْوَتُ بِهِ تَوْحِيدَ زَيْرَ پَرْچَمِ پِيَامِبِرِ اكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُنْتَشِرًا مَّيِّ كَرْدَدَ. بِهِ هَمِينَ دَلِيلٌ اسْتَهْلَكَ قُرْآنَ كَرِيمَ درَضَمِّنَ آيَاتِ بُسِيَارِيَّ بِهِ مَقْولَهُ جِهادٍ، تَوْجِهُ كَرْدَهُ اسْتَهْلَكَ وَإِينَ اهْتِمَامُ بِهِ جِهادٍ، درَآيَاتِ بُسِيَارِيَّ بَا وَجُوبُ جَنَگِ عَلَيْهِ كَفَارُ مُشْرِكٍ - تَا مَرْزِ تَسْلِيمٍ وَيَا كَشْتَنَ آنَّ هَا وَيَا كَرْفَتَنَ جَزِيَّهُ ازْ أَهْلِ كِتَابٍ - تَجْلِيَ كَرْدَهُ وَرُوشَنَ اسْتَهْلَكَ تَخْصِيصَ دَادَنَ چَنَنِ احْكَامِيَّ، بِهِ زَمَانُ حُضُورِ اِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَا اهْتِمَامِ قُرْآنِ بِهِ إِينَ مَسْئَلَهُ، با فَرَاوَانِيَّ آيَاتِشَ هَمَاهَنْگِيَّ نَدارَدَ».

«ثُمَّ إِنَّ الْكَلَامَ يَقْعُدُ فِي مَقَامَيْنِ: الْمَقَامُ الْأَوَّلُ: هَلْ يَعْتَبِرُ إِذْنُ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ نَائِبِهِ الْخَاصِّ فِي مَشْرُوعِيَّةِ أَصْلِ الْجِهادِ فِي الشَّرِيعَةِ الْمَقْدَسَةِ؟ فِيهِ وِجْهَانَ: الْمَشْهُورُ بِيَنِ الْأَصْحَابِ هُوَ الْوَجْهُ الْأَوَّلُ. وَقَدْ اسْتَدَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهَيْنِ. الْوَجْهُ الْأَوَّلُ: دُعُوَّتِ الْإِجْمَاعُ عَلَى ذَلِكَ. وَفِيهِ: إِنَّ الْإِجْمَاعَ لَمْ يُثْبِتْ، إِذْ لَمْ يَتَعَرَّضْ جَمَاعَةُ الْأَصْحَابِ لِلْمَسْأَلَةِ، وَلَذَا اسْتَشَكَلَ السَّبِيزُوارِيُّ فِي الْكَفَافِيَّةِ فِي الْحُكْمِ بِقَوْلِهِ: وَيُشَرِّطُ فِي وَجُوبِ الْجِهادِ وَجُودُ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ مَنْ نَصَبَهُ عَلَى الْمَشْهُورِ بِيَنِ الْأَصْحَابِ، وَلَعَلَّ مَسْتَنَدَهُ أَخْبَارُ لَمْ تَبْلُغْ دَرَجَةَ الصَّحَّةِ مَعَ مَعَارِضَهَا بِعُمُومِ الْآيَاتِ، فَفِي الْحُكْمِ بِهِ إِشْكَالٌ. ثُمَّ عَلَى

تقدیر ثبوته فهو لا يكون كاشفا عن قول المقصوم عليهما، لاحتمال أن يكون مدركه الروايات الآتية فلا يكون تعبدّيا. نعم، الجهاد في عصر الحضور يعتبر فيه إذن ولـي الأمر، النبي الأكرم ﷺ أو الإمام عليهما بعده؛ سپس، كلام در دو مقام واقع می شود: اول: آیا در جهاد ابتدایی، اذن امام یا نایب خاص امام، به منظور مشروعیت داشتن چنین جهادی، شرط است؟ که در این مسئله دو وجه است: وجه اول این است که بنا به مشهور، اذن امام شرط است. در مورد این نظر، دو دلیل ارائه شده است:

۱. اجماع: که در جواب آن باید گفت که چنین اجتماعی، ثابت نشده است؛ زیرا تعدادی از اصحاب، متعرض چنین مسئله‌ای نشده‌اند و به همین دلیل است که مرحوم سبزواری در شرطیت حضور امام برای جهاد ابتدایی، اشکال وارد کرده است و شاید منشأ چنین اشکالی، روایاتی باشد که از نظر صحت، در آن حد نیستند؛ ضمن این که با آیات در تعارض هستند.

البته در حکم به شرطیت وجود امام - طبق مشهور - برای جهاد ابتدایی، اشکال وارد است؛ زیرا به فرض ثبوت چنین حکمی، نمی‌تواند کاشف از قول مقصوم باشد؛ چون احتمال دارد که اجماع، مدرک آن آیات باشد که در این صورت، حکم به اجماع، تعبدی نمی‌باشد. بلی؛ تنها چیزی که می‌توان گفت، این است که در عصر حضور پیامبر اکرم و ائمه مقصوم، اذن آن‌ها در جهاد ابتدایی شرط است».

«الوجه الثاني: الروايات التي استدلّ بها على اعتبار إذن الإمام عليهما في مشروعية الجهاد، والعدمة منها روايتان: الأولى: رواية سعيد القلاع، عن بشير، عن أبي عبد الله عليهما السلام، قال: قلت له: إني رأيت في المنام أني قلت لك: إن القتال مع غير الإمام



المفترض طاعته حرام مثل الميّة والدم ولحم الخنزير، فقلت لى: نعم هو كذلك.
فقال أبو عبد الله عليه السلام: «هو كذلك، هو كذلك؛ دليل دوم [در مورد اذن امام
برای جهاد ابتدایی]: روایانی که به آن‌ها برای مشروعيت جهاد استناد
می‌شود و عمدۀ آن‌ها دو روایت است: روایت اول، خبر سوید است. ایشان به
امام صادق عليه السلام عرض می‌کند که در خواب دیدم به شما گفتتم جنگ بدون
اذن غیر امام حرام است؛ همان‌گونه که مردار و خون و گوشت خوک حرام
است و شما [در خواب] به من گفتید: بله! همین طور است، پس [از نقل این
خواب، امام] فرمود: بله، [حکم] همان است».

وفيه: إن هذه الرواية مضافة إلى إمكان المناقشة في سندها على أساس أنه لا يمكن لنا إثبات أن المراد من بشير الواقع في سندها هو بشير الدهان، ورواية سويد القلاء عن بشير الدهان في مورد لا تدل على أن المراد من بشير هنا هو بشير الدهان، مع أن المسمى بـ(بشير) متعدد في هذه الطبقة ولا يكون منحصراً بـ(بشير) الدهان. نعم، روى في الكافى هذه الرواية مرسلاً عن بشير الدهان و هي لا تكون حجّة من جهة الإisan؛ و اين [دليل نيز] قابل تأمل است؛ زيرا سند روایت قابل مناقشه است، به دلیل این که نمی‌توان گفت بشیر در روایت همان بشیر دهان می‌باشد و روات بشیر در این طبقه متعدد است و به بشیر دهان منحصر نمی‌باشد. البته این روایت در کتاب کافی به صورت مرسلا از بشیر دهان نقل شده و چون مرسلا است، حجت نمی‌باشد».

«وَقَابِلَةً لِلْمُنَاقَشَةِ دَلَالَةً، فَإِنَّ الظَّاهِرَ مِنْهَا بِمَنَاسِبَةِ الْحُكْمِ وَالْمَوْضِعِ هُوَ حِرْمَةُ
الْقَتَالِ بِأَمْرِ غَيْرِ الْإِمَامِ المُفْتَرَضِ طَاعَتَهُ وَبَتَّابَعَتَهُ فِيهِ، وَلَا تَدَلُّ عَلَى حِرْمَةِ الْقَتَالِ
عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَعَ الْكُفَّارِ إِذَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ مِنْ ذُوِّ الْأَرَاءِ وَالْخَبْرَةِ فِيهِ مَصْلَحةٌ

عامة للإسلام وإعلاء كلمة التوحيد بدون إذن الإمام عليه السلام كمننا هذا؛ وعلاوه براشکال سندی، روایت از نظر دلالت قابل مناقشه است؛ زیرا ظاهر از این روایت حرمت جنگ به امر غیر امام است و بر حرمت جنگ مسلمین با کفار، زمانی که قتال به مصلحت اسلام باشد (مانند زمان ما) دلالت ندارد».

«الثانية: رواية عبد الله بن مغيرة، قال محمد بن عبد الله للرضا عليه السلام وأنا أسمع: حدثني أبي، عن أهل بيته، عن أبيه أنه قال له بعضهم: إن في بلادنا موضع رباط يقال له قزوين، وعدوا يقال له الدليم، فهل من جهاد؟ أو هل من رباط؟ فقال: عليكم بهذا البيت فحجوه. فأعاد عليه الحديث، فقال: عليكم بهذا البيت فحجوه، أما يرضي أحدكم أن يكون في بيته وينفق على عياله من طوله ينتظر أمننا، فإن أدركه كان كمن شهد مع رسول الله ص بدر، وإن مات منتظراً لأمننا كان كمن كان مع قائمنا ص، الحديث؛^۱ رواية دوم: در حضور ابو الحسن الرضا عليه السلام بودم. دوستم به آن سرور گفت: پدر من از جدم روایت می‌کرد که به جد شما گفته است: در جوار ما شهری است به نام قزوین که اردوگاه نگهبانان مرزی است و جنگجویان در حال آماده باش دفاعی به سر می‌برند. در برابر آنان دشمنی است به نام دیلم که گهگاه بر سر مسلمین می‌تازند. آیا رخصت جهاد و یا رخصت آماده باش دفاعی می‌دهید؟ و جد شما گفته است: بر شما باد که راه مکه را در پیش بگیرید و خانه خدا را زیارت کنید. [جد من وضعیت مرزی را مجددًا تشریح کرده و رخصت جهاد و دفاع خواسته؛ ولی جد شما به او

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج^۵، ص ۲۲.

گفته است:] «بر شما باد که راه مکه را در پیش بگیرید و در عوض جنگ و
جهاد، خانه خدا را زیارت کنید. آیا شیعه ما رضایت نمی‌دهد که در خانه خود
راحت بنشینند و دارایی خود را برای اهل و عیال خود خرج کند و منتظر فرمان
ما بماند؟ اگر شیعه ما زنده بماند و حکومت ما را درک کند، هم درجه کسانی
است که در رکاب رسول خدا در جنگ بدر شرکت کرده‌اند و اگر در حال انتظار
بمیرد، هم رتبه کسانی است که با قائم آل محمد قیام می‌کنند.»

١. خوئي، أبوالقاسم، منهاج الصالحين، ص ٣٦٥.

غیبت است؛ زیرا اخذ جزیه در مقابل ترک جنگ با اهل کتاب است. پس اگر جنگ با اهل کتاب در زمان غیبت جایز نباشد، گرفتن جزیه هم جایز نیست. و آن چه از این گفته‌ها به دست می‌آید، ظاهراً در عصر غیبت وجوب جهاد ساقط نمی‌باشد».

«وَقَدْ تَحَصَّلَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الظَّاهِرَ عَدَمَ سُقُوطِ وجُوبِ الْجَهَادِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ؛ خَلَاصَهُ كَلامُ اِيْنِ كَهْ ظَاهِرًا فِي عَصْرِ غَيْبَتِ وجُوبِ جَهَادِ ساقطٍ نَمِيَ شَوْدَ».

مرحوم خوئی که از فقیهان مسلم و چهره و نماد شیعه است؛ می‌فرماید: در دوران غیبت حق جهاد ابتدایی هم داریم. من در بین فقهای قبل چنین نظری ندیدم. البته شنیدم که مقام معظم رهبری چنین نظری دارند؛ هر چند خودم نظر و استدلال ایشان را ندیده‌ام.

«وَثَبَوْتُهُ فِي كَافَّةِ الْأَعْصَارِ لِدِي تُوفِّرُ شَرَائِطُهُ، وَهُوَ فِي زَمَنِ الْغَيْبَةِ مِنْ وُطْبَهُ بِتَشْخِيصِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ ذُوِّ الْخَبْرَةِ فِي الْمَوْضِعِ أَنَّ فِي الْجَهَادِ مَعْهُمْ مَصْلَحةٌ لِلْإِسْلَامِ عَلَى أَسَاسِ أَنَّ لَدِهِمْ قُوَّةً كَافِيَّةً مِنْ حِيثِ الْعَدْدِ وَالْعَدْدَ لَدَهُمْ بِشَكْلٍ لَا يَحْتَمِلُ عَادَةً أَنْ يَخْسِرُوا فِي الْمَعْرِكَةِ، فَإِذَا تُوفِّرَتْ هَذِهِ الشَّرَائِطُ عَنْهُمْ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْجَهَادُ وَالْمُقَاتَلَةُ مَعْهُمْ؛ وَجُوبُ جَهَادِ درِ تمامِ زَمَانِهَا بِهِ شَرْطٌ وَجُودُ امْكَانَاتٍ، ثَابِتٌ أَسْتُ وَجَهَادُ درِ زَمَانِ غَيْبَتِ، بِهِ تَشْخِيصُ كَارِشِنَاسَانِ نَظَامِيٍّ وَسِيَاسِيٍّ مَرْبُوطٌ مِنْ باشَدَ بِهِ اِيْنِ كَهْ جَهَاد، بِهِ مَصْلَحَتُ إِسْلَامٍ وَهَمْچَنِينَ سِپَاهٍ

۱. این‌ها را کنار حرف بعضی بگذارید که می‌گویند قیام کننده، طاغوت است! همه چیز را برسی کنید و بسنجد و نظر بدھیم.



اسلام دارای نیرو و تجهیرات کافی باشد تا به طور طبیعی، موجب شکست آن‌ها نگردد. پس هرگاه جمیع امکانات و شرایط برای جنگیدن آماده بود، جهاد و مقاتله بر مسلمین واجب است.»

وَأَمَّا مَا وَرَدَ فِي عَدَّةٍ مِنَ الرِّوَايَاتِ مِنْ حُرْمَةِ الْخَرْجِ بِالسِّيفِ عَلَى الْحَكَامِ وَ
خَلْفَاءِ الْجُورِ قَبْلِ قِيَامِ قَائِمٍ فَهُوَ أَجْنَبٌ عَنْ مَسْأَلَتِنَا هَذِهِ وَهِيَ الْجَهَادُ مَعَ
الْكُفَّارِ رَأْسًا، وَلَا يَرْتَبِطُ بِهَا نَهَايَا؛ در باب حرمت قيام قبل از قيام قائم، بر عليه
حکام و خلفاء ظالم، روایاتی وارد شده است که به بحث ما ربطی ندارد؛ زیرا
بحث در جهاد با کفار است.» البته فرمایش ایشان محل تأمل است.

المقام الثاني: أَنَّا لَوْ قَلَنَا بِمَشْرُوعِيَّةِ أَصْلِ الْجَهَادِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ فَهُلْ يَعْتَبِرُ فِيهَا
إِذْنُ الْفَقِيهِ؟ لِجَامِعِ لِلشَّرَائِطِ أَوْ لَا؟ يَظْهَرُ مِنْ صَاحِبِ الْجَوَاهِرِ^۱ اعْتِبَارَهُ بِدَعْوَى

۱- زیرا
۲- همچو
۳- همچو
۴- همچو

۱. نمی‌خواهم سطح بحث را پایین بیاورم؛ بعضی تلاش می‌کنند ثابت کنند که اصل‌فقیهه ولایت ندارد! پس امور مذهبی شیعه در دوران غیبت دست که باشد؟ وقتی فقیهه ولایت نداشته باشد؛ پس امور دست کیست؟ صاحب جواهر می‌فرمایند: کسی که ولایت فقیهه را انکار کند، اصل‌منزه فقهه را نچشیده است. این‌ها حرف جدید نیست. البته ممکن است طرح آن تازه باشد. کتاب‌های شهید اول و شهید دوم رانگاه کنید که از بحث ولایت فقیهه پر است. هر چند گفته حاکم؛ حاکم یعنی چه؟ یعنی فقیهه. کتاب‌های شیخ طوسی همین طور پر است از بحث‌های حکم حاکم. اگر بحثی است در سعه و ضيق اختیارات فقیهه است؟ آیا فقیهه، ولایتش مطلق است؟ اما اصل ولایت را کسی نمی‌تواند انکار کند؛ حتی اگر معلومات اولیه فقهی هم نداشته باشد؛ مثلاً زنی که شوهرش مغفود شده است، باید چه کار کند؟ باید به فقیهه مراجعه کند. مدت چهار سال، تعیین می‌شود و اگر نیامد، عده وفات تعیین می‌کند و بعد می‌تواند ازدواج کند. آیا هرکسی می‌تواند این کار را بکند؟ این‌ها شئون فقیهه نیست؟ کسی همسرش رانه طلاق می‌دهد و نه درست زندگی می‌کند و نه او را رها می‌کند؛ در این مورد فقیهه است که وارد می‌شود و می‌گوید: «طلقت». این‌ها در فقه آمده است. آیا

عموم ولايته بمثل ذلك في زمن الغيبة؛ مقام دوم: اگر ما به مشروعیت اصل
جهاد در زمان غیبت قائل شویم؛ آیا در آن، اجازه فقیه جامع الشرایط شرط
است یا نه؟ ظاهر کلام صاحب جواهر این است که اذن فقیه شرط است، زیرا
ولایت فقیه در زمان غیبت عام است و این ولایت همه چیز را فرا می‌گیرد».
«وهذا الكلام غير بعيد بالتقريب الآتي، وهو أن على الفقيه أن يشاور في هذا
الأمر المهم أهل الخبرة وال بصيرة من المسلمين حتى يطمئن بأن لدى المسلمين من
العدد والعدد ما يكفي للغلبة على الكفار الحربيين، وبما أن عملية هذا الأمر المهم
في الخارج بحاجة إلى قائد و أمير يرى المسلمين نفوذ أمره عليهم، فلا حالة يتعدى
ذلك في الفقيه الجامع للشرائط، فإنه يتصدّى لتنفيذ هذا الأمر المهم من باب
الحسبة على أساس أن تصدّى غيره لذلك يوجب الهرج والمرج ويؤدي إلى عدم
تنفيذها بشكل مطلوب وكامل؛^۱ و این کلام [= اجازه فقیه]، به بیانی که در
آینده می‌آید، بعيد نیست. بر فقیه لازم است که در این امر مهم با کارشناسان

این‌ها ولایت فقیه نیست؟ خدا مرحوم بحرالعلوم را رحمت کند که در کتاب بُلغة الفقيه که انصافاً
کتاب ارزشمندی است، موارد دخالت و ولایت فقیه را مطرح می‌کند. ما این‌ها را در درس خارج فقه
حدود ده سال پیش مطرح کردیم. می‌خواهم بگویم که این طور باید مطرح شود که در این زمینه دونظر
است: عده‌ای و لایت مطلقه را مطرح می‌کنند و عده‌ای و لایت محدود را. اما این که ولایت فقیه را کلأ
منکر شوند، حاکی از بیسواندی است. خدا استناد ما را رحمت کند؛ گاهی به کسانی که زیاد اشکال
می‌کرند، می‌گفتند: بله، بله، حرف بن بیشتر! حرف بن تا معلوم بشود چقدر بیسواندی! یا
آقایی دیگر، وقتی لمعه می‌خواندیم، سفارش می‌کرد که حاشیه ننویسید؛ چون بعدها فرزندان
ان شاء الله طلبه می‌شود و مطالعه می‌کند و می‌گوید خدا رحمت کند پدرم را چقدر بیسواند بود!
۱. خوئی، ابوالقاسم، منهاج الصالحين، ص ۳۶۷.



و کارданان از مسلمین مشورت کند تا این که از تعداد و تسليحات مسلمانان برای غلبه بر کفار حربی، مطمئن شود. این امر مهم، به رهبری نیاز دارد که سخن و اوامرش در مردم نفوذ داشته باشد و به همین دلیل، به فقیه جامع الشرائط، نیاز حتمی می‌گردد. چنین فقیهی، متصدی اجرای چنین امر مهمی - از باب حسبة - می‌شود؛ زیرا اگر غیر فقیه متصدی چنین امری شود، کار به هرج و مرج می‌انجامد. اگر فقیه چنین اختیاراتی دارد که با کفار به جهاد ابتدایی بپردازد، یا از باب ولایت یا از باب حسبة، به همین مناطق و ملاک در قیام علیه حکومت‌های ظالم براو متیقن یا لااقل جایز است.

چگونه در جهاد ابتدایی که برخلاف اجماع شیعه است، فقیه حق جهاد را دارد؛ ولی در مسئله قیام علیه حکام جور؛ آن هم با وجود این همه روایت جایز نیست.؟!

بيان سيد مصطفى خميني درباره حكم قيام قبل از ظهور

حاج آقا مصطفی خميني در كتاب ولایت فقيه خود می فرماید:

«أن الفقيه الجامع، له الرئاسة الكلية على جميع الشؤون السياسية في مملكة الإسلام، ويكون له إفشاء المصالح الشخصية حذاء المصالح العالية النوعية، فله التصرفات في أموال الناس، وله السلطة على أنفسهم عند اقتضاء الحاجة النوعية ذلك؛ حفظاً للنظام و دفاعاً عن الحوزة المقدسة الإسلامية، فلا يقصر الإسلام عن سائر الحكومات العصرية في إدارة المملكة من نواحٍ شتى؛ حتى قد ذكرنا في بعض المقامات: أن المحاكم في الإسلام يتمكّن من إحداث الشوائع في البلد؛ بتخریب دور المسلمين من غير لزوم التقویم. نعم عليه الإسكان لا بعنوان

البدلية و المعاوضة، بل لجهة أئمّة قِيم الأُمّة و رئيس الرعية؛ فقيه جامع الشرایط، دارای ریاست کلی بر همه امور سیاسی در مملکت اسلامی می باشد. او می تواند مصالح شخصیه را فدای مصالح نوعیه کند. برای چنین فقیهی، تصرف در اموال مردم و تسلط بر جان‌های مردم هنگام ضرورت، برای حفظ نظام اسلامی جایز است و این که اسلام برای فقيه جامع الشرایط برای اداره مملکت، ریاست بر سایر امور مملکتی را قائل است...».

ایشان در ادامه بحث، نکته دیگری می فرماید که مورد بحث ماست:

«الجهة الخامسة: حول بعض الروايات التي ربّما تدلّ على اختصاص الحكومة والبيعة بالآئمة المعصومين ولا يجوز للأخرين ذلك، بل هي للإمام القائم عليه السلام ولا يكون لغيره عليه السلام»؛
جهت پنجم: در مورد بعضی از روایات است که چه بسا دلالت دارند حکومت و بیعت، مختص ائمه معصومون عليهم السلام است و برای دیگران جایز نیست، بل که حکومت مخصوص امام زمان عليه السلام است و دیگران را در این مورد حقی نمی باشد. ایشان تعدادی از روایات را بیان می کند.

«فَنَهَا: ما رواه الحلبى فى «البخارى» عن بعض مؤلفات أصحابنا، عن الحسين بن حمران، عن محمد بن إسماعيل و على بن عبد الله الحسین، عن أبي شعيب محمد بن نصر، عن عمر بن الفرات، عن محمد بن الفضل، عن مفضل بن عمر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام»

«يا مفضّل كلّ بيعة قبل ظهور القائم فبيعة كفر و نفاق و خديعة، لعن الله
المبائع لها و المبائع»

مرحوم آقا مصطفی بعد از نقل روایت مذکور می فرماید: «و لا أظنّ روایة في روایاتنا أضعف سندًا منها، فراجع آحاده؛ از نظر سندی ضعیفتر از این روایت



سراج ندارم.» سپس روایت بعدی را نقل می‌کنند:

و منها: ما رواه النعمانی في «الغيبة» و «الكاف» و في «الوسائل» عن ابن يعقوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عائشة، قال: «كُلْ رَايَةٌ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ، فَصَاحِبُهَا طَاغِيَّةٌ يُعبدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»

و السند غير نق بالحسين الذي قيل في حقه: ضعيف جداً لا يلتفت إليه، كذاب و ضاع للحديث، فاسد المذهب؛... حسين بن مختار در سند روایت می‌باشد که در مورد او گفته شده است: جداً ضعیف است و به کلام او توجه نمی‌شود، ضمناً کذاب و اهل جعل حدیث است و از نظر اعتقادات مذهبی نیز مشکل دارد.»

مرحوم حاج آقا مصطفی، سپس روایتی را از نهج البلاغه ذکر می‌کنند و از نظر ایشان، عجیب است! امیرالمؤمنین که خودشان در جنگ‌ها رهبری و فرماندهی و به جنگ تشویق می‌کردند، این جملات را به ایشان نسبت می‌دهند:

«و منها: عن «نهج البلاغة: الزموا الأرض، و اصبروا على البلاء، ولا تحركوا بأيديكم وسيوفكم في هوئ أستنتكم، ولا تستعجلوا بما لم يعجل الله لكم، فإنّه من مات منكم على فراشه، وهو على معرفة حق ربّه و حق رسوله و حق أهل بيته، مات شهيداً، وقع أجره على الله، واستوجب ثواب مانوي من صالح عمله، وقد مات البيّنة مقام إسلامه، فإنّ لكل شيء مدة وأجلًا: أميرالمؤمنین عائشة فرمود: ملازم زمین باشید [= بر زمین بنشینید] و بر بلا صبر کنید و در هوا و خواهش زبان خود با دست و شمشیر خود به حرکت درنیابید

و به آن چه، خدا از شما شتاب نخواسته است، شتاب مکنید. پس اگر کسی از شما در بستر خود بمیرد؛ در حالی که حق پروردگار و حق رسول ﷺ و حق اهل بیت رسول ﷺ را بشناسد، شهید مرده است و اجرش بر خدا خواهد بود و استحقاق ثواب و پاداش نیت کار شایسته خود را دارد و نیت او مقام کشیدن شمشیر در راه خدا را دارد و همانا برای هر چیزی مدت و زمانی معین است».

مرحوم حاج آقا مصطفی پس از بیان این روایت، می‌فرماید:

«وَغَيْرُ خَفِيٍّ أَنَّ مَنْ يَعْرِفُ بِلَاغَتِهِ وَفَصَاحَتِهِ، يَطْمَئِنُ بِأَنَّهُ مِنَ الْأَكَاذِيبِ الْمُنْسُوبَةِ إِلَيْهِ؛ لَخُلُوقُهَا عَنِ الْخُصُوصِيَّاتِ الْخَطْبِيَّةِ الْلَّازِمَةِ رِعَايَتِهَا عَلَى الْخَطَبِ، وَسَيُظَهِّرُ وَجْهَ تَصْدِيِّ الْخَائِنَيْنِ لِجَعْلِ هَذِهِ الْمَاثِيرِ، بَلْ رَبِّمَا يَجْعَلُونَ وَيَنْسِبُونَ إِلَى غَيْرِهِ عَلَيْهِ كَأْبِي بَكْرٍ مَا يَشْبِهُ ذَلِكَ، أَوْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرَاجِعُ الْأَثَارِ وَالْأَخْبَارِ».^۱

کسی که با بлагت و فصاحت امیرالمؤمنین آشنا باشد، می‌داند که این جملات از دروغ‌هایی است که به آن حضرت نسبت داده شده است؛ زیرا چنین جملاتی با روح خطبه‌های حضرت سازگاری ندارد و از این جاست که دست خائنان در جعل چنین جملاتی، روشی می‌شود.

۱. خمینی، مصطفی، ولایة الفقيه، ص ۶۱.

مقدمه

بحث ما راجع به دیدگاه بزرگان در مورد قیام‌های قبل از ظهرور امام زمان علیهم السلام بود. به همین مناسبت بحث جهاد ابتدایی را، مطرح کردیم و گفتیم که مرحوم خوئی، جهاد ابتدایی را تحقق شرایطش زیر نظر ولی فقیه نه تنها جایز، بلکه واجب می‌داند. در جلسه گذشته بخشی از دیدگاه مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی را در مورد قیام‌های قبل از ظهرور، بیان کردیم. ایشان پاره‌ای از روایاتی را که بعضی برای عدم مشروعيت قیام قبل از حکومت امام زمان علیهم السلام، به آن استناد کرده بودند؛ بیان و نظر خویش رانیز، ارائه می‌کند. وی روایتی را از نهج البلاغه نقل می‌کند که طبق این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم را از قیام برحدر می‌دارد. مرحوم حاج آقا مصطفی، در ذیل این روایت می‌فرماید که این روایت از جعلیات است؛ زیرا کسی که با فصاحت و بلاغت امام آشنا باشد می‌فهمد که این جملات، از امام نیست و به امام نسبت داده شده است. این کلمات، خصوصیات خطبه‌های امیرالمؤمنین و بلکه خصوصیات خطبه‌های فردی خطیب را ندارد. دستان خیانتکار، چنین آثاری را جعل کرده و به امیرالمؤمنین علیه السلام و گاهی به پیامبر

اکرم ﷺ نسبت می‌دهند. پس ایشان این روایت را به دلیل عدم تناسب با خطبه‌های امیرالمؤمنین و دیگر خطبا رد می‌کنند.^۱ در ادامه به نقل روایات دیگری که مرحوم حاج آقا مصطفی بیان کرده است، می‌پردازیم:

ادامه کلام بزرگان در مورد قیام‌های قبل از ظهرور

ادامه کلام حاج آقا مصطفی

مرحوم حاج آقا مصطفی روایت دیگری را نقل می‌کند که مرحوم عیاشی و مرحوم حر عاملی و مرحوم نوری نیز نقل کرده‌اند.

و منها: ما رواه العیاشی و الشیخ والحر العاملی فی «إثبات الهداء» و النوری فی «المستدرک»: عن جابر، عن الباقي علیه السلام الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتّى ترى علامات أذكّرها لك، و في ذيلها و تُقبل رأية خراسان حتّى تنزل ساحل دجلة، يخرج رجل من الموالى ضعيف ومن تبعه، فيُصاب بظهر الكوفة، و يبعث بعشاً إلى المدينة فيقتل بها رجلاً، ويهرب المهدى، و المنصور منها...؛ تفسير عیاشی از جابر جعفی روایت می‌کند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به او فرمود: در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آن گاه که علائمی را که روی می‌دهد و من اکنون برای تو ذکر می‌کنم، ببینی و آن این که کسی از دمشق صدایی می‌زند... و لشکری از خراسان می‌آید و در ساحل شط دجله فرود می‌آید. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون

۱. البته این جا جای بحث هست که آیا تمام خطبه‌های امیرالمؤمنین جنبه‌های بلاعی را رعایت کرده یا خطبه‌های خاصی است که سید رضی جمع کرده است؟



کوفه می‌رود و مغلوب می‌گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می‌فرستد. مردی در آن جا کشته می‌شود و مهدی فرار می‌کند...».

البته آن مهدی که ما منتظرش هستیم، فرار نمی‌کند و اهل گریز و فرار نیست، بلکه دشمنان از او فرار می‌کنند و اوست که دشمنان را ذلیل می‌کند؛ مگر این که زمان قیام و خروج او فرانرسیده باشد.

روایت بعدی را که مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می‌کند، روایت امام باقر علیه السلام است.

«و منها: عن الباقر علیه السلام خطاباً إلى أبي الجارود: أن تلزم بيتك و تتعذر في دماء هؤلاء الناس، وإياك والخوارج منا، فإنهم ليسوا على شيء، ولا إلى شيء... إلى أن قال: وأعلم أنه لا تقوم عصابة تدفع ضيماً أو تعذر ديناً، إلا صرعتهم البلية؛ حتى تقوم عصابة شهدوا بدرأً مع رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يوارى قتيلهم، ولا يداوى جريحهم. فقلت: من هم؟ قال: الملائكة؛ أبو الجارود از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: به آن حضرت گفتتم: مرا دستوری فرمایید. حضرت فرمود: تو را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و نیز به این که خانه نشین باشی و در گردھمایی و جمع این مردم شرکت و فعالیتی نکنی، و از آنان که از ما خاندان، خروج می‌کنند، دور باش که آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی هم نایل نمی‌شوند. بدان که بنی امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که چون فرا رسد، خداوند زمامش را به هر کس از ما خاندان بخواهد، می‌سپارد. پس هر کس از شما آن را دریافت، نزد ما در مقامی بلند خواهد بود و اگر پیش از آن دولت وفات یافته باشد، خداوند برایش نیکی خواسته است. بدان که هیچ گروهی برای برطرف کردن ستم یا

عزّت بخشیدن دینی قیام نمی‌کند، مگر این‌که مرگ و گرفتاری دامنگیرش می‌شود، تا این‌که جمعیتی به پا خیزند که با رسول خدا^{صلی الله علیہ و سلّم} در بدر بوده‌اند که کشتگانشان به خاک سپرده نشوند و به خاک افتادگانشان از زمین برداشته نشوند و زخمیانشان درمان نگردند. عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمود: فرشتگان.»

روایات دیگر:

و منها: عن الباقي^{صلی الله علیہ و سلّم} و مَثُلٌ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ^{صلی الله علیہ و سلّم} مَثُلٌ فَرَخٌ طَارٌ أَوْقَعَ مَنْ وَكْرَهَ، فَتَلَاعَبَ بِهِ الصَّبِيَّانُ؛ وَمَثُلَّ أَنَّ كَسَّ كَهْ اَزْ مَا خَانَدَانَ قَبْلَ اَزْ قِيَامِ قَائِمٍ بِهِ پَأْخِزَدَ، مَثُلٌ پَرْنَدَهَايِ اَسْتَ كَهْ پَرْوازَ كَنَدَ وَازْ آشِيَانَهَ خَوَدَ فَرَوْ اَفْتَدَ وَكُودَكَانَ باَآنَ بِهِ باَزِي پَرْدَازَنَدَ [وَ باَزِيچَهَ كَوْدَكَانَ مَىْ شَوَدَ].»

و منها: ما عن «أربعين المجلسي^{رحمه الله}» قال: قال أبو عبد الله^{علیہ السلام}: ما خرج ولا يخرج منا أهل البيت إلى قيام قائمنا أحد؛ ليدفع ظلماً و يُنعش حقاً، إلا اصطلمته البلية، وكان قيامه زيادة في مكرهنا و شيعتنا؛ احدي از خاندان ما قبل از قيام امام زمان^{صلی الله علیہ و سلّم}، برای دفع ظلم و احیای حق خروج نمی‌کند، جزاين که مورد ابتلای بلاها قرار می‌شود و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است.».

«و منها غير ذلك مما يمكن أن يطلع عليه المتتبع، ولكته لا يجد إلا في مثل هذه الكتب المعدّة لاسقاط الأحاديث، كما لا يخفى؛ و تعداد دیگری از این روایات، که بر تبع کنندگان پوشیده نمی‌باشد؛ لكن [باید توجه داشت] که این دسته از روایات، یافت نمی‌شود مگر در کتاب‌هایی که برای نقد و تضعیف جمع آوری شده است.».

برای تبیین کلام ایشان؛ فرض کنید، خواسته باشیم روایاتی را از عame نقل کنیم؛ باید مواظب باشیم که از چه کتابی نقل می‌کنیم. کتاب‌هایی هستند



که در موضوعات‌اند؛ مثل موضوعات ابن جوزی، سیوطی و شوکانی. این‌ها برای جمع آوری روایات جعلی وضع شده‌اند. اگر خواسته باشیم در مسئله‌ای به روایات اهل سنت مثلاً در فضیلت ائمه یا مذمت بعضی اصحاب استناد کنیم، نمی‌توانیم به این کتاب‌ها استناد کنیم؛ زیرا اصل تألیف چنین کتاب‌هایی برای جمع آوری موضوعات است. (البته به نظر خودشان).

نعم في الباب المزبور آنفاً من «الوسائل» طائفة من الأخبار تحتوى على الردع عن القيام بالسيف، وقضية إطلاقها المنع عنه حتى للدفاع عن الحق، وهذا ضروريّ البطلان، مع ما في سند بعض منها ودلالة البعض الآخر، فراجع وتدبر؛ بله در كتاب وسائل الشيعة، اخباری هستند که محتوای آن‌ها منع از قیام به سيف است و اطلاق چنین روایاتی، قیام با سيف حتی برای دفاع را منع می‌کنند و منع از دفاع، بدیهی البطلان است؛ ضمن این که سند و دلالت بعضی از این روایات قابل خدشه است».

مرحوم حاج آقا مصطفی در ادامه کلام، بحث خود را جمع بندی می‌کند و می‌فرماید:

«ثم إن عصر الخلفاء الجائرين كان يقتضى جعل هذه الأخبار لإخراج النار المشتعلة ضدهم، وهذا الأمر مما هو الواضح البارز من الأول إلى عصرنا هذا، وهو مقتضى كيد الكيده ومكر المكر، وأى كيد أحسن من ذلك؛ حتى أورث سكوت أعلام الشريعة في العصور المختلفة، وأوجب التردد في الأمر والشك في الوظيفة؟! و هذه الأيدي رجماً نهضت لاخفاء المسألة عليهم؛ باستراق الأحاديث التي تحت المسلمين ضدهم؛ در زمان خلفائهم ظالمين، وضع آن‌ها اقتضائي جعل

چنین احادیثی را داشته است تا آتش قیام‌ها را خاموش کند و این امر، از امور روشنی است که از آن زمان تا کنون ادامه داشته است و جعل احادیث [برای تخدیر مردم] روش مکاران و فربیکاران است و چه مکری بیشتر از این وجود دارد؟ و این روش [= جعل روایات برای منع از قیام]، حتی در بزرگان و علمای دین در زمان‌های مختلف اثر گذاشته و سبب شک و تردید در وظیفه شان، شده است و این‌گونه دستان خیانتکار [= جاعلان حدیث] برای مخفی کردن حقیقت دست به کار شدند و احادیثی را که موجب ترغیب مسلمین به قیام می‌شد، جمع آوری کردند.

«هذا، ولو سلّمنا صدور مثلها عنهم ﷺ فجهة الصدور واضحة، وهي التقىة من هؤلاء الجائرين الظالمين، فإنّهم ﷺ كانوا متّهمين بتطلب الرئاسة و جلب الناس إلى أنفسهم للحكومة الحقة، وما كان ذلك بمجرد الوهم والخيال، بل كانوا يرون ذلك منهم ﷺ في شتى النواحي الشتى حسب بعض الآثار والتوارييخ؛ پس اگر پذیریم که [به فرض] این دسته از روایات از معصومان ﷺ، صادر شده است؛ دلیل صدور آن‌ها واضح است. و آن، تقيیه از حکام ظلم و جور است؛ زیرا معصومان ﷺ، به جمع نیرو برای تشکیل دولت حق و رهبری آن دولت متهم بودند. البته خوف حاکمان بی مورد هم نبوده است، بلکه آن‌ها می‌دیدند که از نواحی مختلف، حرکت‌هایی به اشاره معصومان ﷺ، صورت می‌گیرد.»
 «(فبالجملة): لا يمكن العثور على تلك الآثار واللبيات الواضحة حذاء هذه

۱. خمینی، سید مصطفی، ولایة الفقیه، ص ۶۳.



الأخبار المخدوشة من جهات كثيرة، ولم يكن بسط الكلام في المقام خروجاً عن وضع الكتاب والباب، لدخلت المسألة من باهها وأوضحتها حقها؛ كي لا يقع بعد ذلك شبهة عند أحد من المنكرين، فنرجو الله تعالى أن يوفقني لذلك، فإنّه خير موفق». ^١

خلاصه اين که ما نمی توانیم به احادیث روشنی در این زمینه دست یابیم؛
چون روایات جعلی فراوانی در این باب، وارد شده‌اند.

خلاصه فرمایش ایشان، این است که بسیاری از این روایات، به منظور تثبیت حکومت ستمگران جعل شده و به فرض که بگوییم برخی، مشکل سندی ندارند و از امام ع، صادر شده‌اند، بر مبنای تقيیه بوده است و توجیهاتی هم دارد.

لذا کسانی که می خواهند در این زمینه تحقیق کنند، باید تمام جوانب امر را ببینند و سخن موافقان و مخالفان را بشنوند و بعد دیدگاه خود را ارائه کنند.

بيان سید کاظم حائری در مورد حکم قیام قبل از ظهور

«تَبَرَّأْتُ مِنْ مَنْ يَخْرُجُ ضِدَ الطَّاغُوتِ قَبْلَ قَيْامِ أَمَامِ زَمَانٍ ع سُوفَ يَنْكِسُ وَلَمْ يَحْقِقْ نَحْيَهَا وَلَمْ تَضْمِنْ النَّهْيَ عَنِ الْخَرْجَ...»؛ روایات در این زمینه دو دسته هستند: دسته اول، روایاتی که فقط از انکسار و شکست خبر می‌دهند و نهی از قیام ندارند؛ دسته دوم، روایاتی که متضمن نهی از خروج هستند.

در مورد قسم اول، چند روایت را ذکر می‌کنند که یکی از آن‌ها روایت ربیعی

است به نقل از امام سجاد ع :

١. همان.

«عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعَى رَفَعَهُ عَنْ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَينِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَ قَبْلِ خُرُوجِ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مَثُلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طَارَ مِنْ وَكِيرٍ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصِّبَيْانُ فَعَثُوا بِهِ». ^۱

روایت دیگر، از امام باقر علیه السلام است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ قَالَ: مَثَلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرْخٍ طَارَ فَوْقَعَ مِنْ وَكِيرٍ فَتَلَاعَبَتْ بِهِ الصِّبَيْانُ.^۲

روایت سوم، روایت فضل کاتب است که ما آن را قبلًا نقل کردہ ایم و اکنون به آن اشاره‌ای می‌کنیم:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَينِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فَأَتَاهُ كِتَابٌ أَبِي مُسْلِمٍ فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ إِلَّا خَرَجْتَ عَنَّا فَجَعَلْنَا يُسَارُ بَعْضَنَا بَعْضًا فَقَالَ أَيَّ شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا فَصْلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعِجْلَةِ الْعِبَادِ وَلِإِزَالَةِ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكٍ لَمْ يَنْفَضِ أَجْلُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانَ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ

۱. در حدیث مرفوعی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: به خدا سوگند هیچ یک، از ما، پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام، خروج نکند، جز آن که حکایتش، حکایت جوجه‌ای خواهد بود که پیش از درآمدن بال‌هایش، از میان آشیانه خود پرواز کند و کودکان آن را بگیرند و با آن بازی کنند (این روایت را در جلسه ۹۲/۱۱/۲۶، بحث قیام‌ها بیان کردیم).

۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «خروج قائم ما اهل بیت مانند خروج رسول الله است و کسی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم خروج کند، مانند جوجه‌ای است که به پرواز درآید و از آشیانه خود بیرون افتاد و دست خوش بازیچه کودکان شود» (این روایت را در جلسه ۹۲/۱۱/۲۶، بحث قیام‌ها بیان کردیم).



قُلْتُ فَمَا الْعَلَمَةُ فِيمَا يَبْيَنَّا وَيَبْيَكَ جُعْلُتْ فِدَاكَ قَالَ لَا تَبْرِحِ الْأَرْضَ يَا فَصْلُ حَتَّى
يَخْرُجَ السُّفِيَّانُ فَإِذَا خَرَجَ السُّفِيَّانُ فَاجْبِبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمَحْثُومِ». ^۱
روایت چهارم، روایت ابی الجارود است که ذکر کردیم؛ ایشان بعد نقل این
چهار روایت، می‌فرماید:

«فَانْ لَحْنَ الرَّوَايَاتِ لَحْنَ الْأَخْبَارِ عَنِ الْانْكَسَارِ الْخَارِجِيِّينَ وَعَدْ حَصْوَفَمْ عَلَى مَا
يَبْغُونَهُ مِنْ تَشْكِيلِ حُكْمَةِ اسْلَامِيَّةٍ وَجَوابَنَا عَلَى هَذَا هُوَانْ تَصْرِيفُ الْإِمامِ
بِالْانْكَسَارِ لَا يَدْلِلُ عَلَى حَرْمَةِ الْخَرْجَ، رَبُّ خَرْجٍ يَؤْدِي عَلَى ذَلِكَ وَهُوَ جَائِزٌ لِتَرْتِيبِ
آثَارٍ وَنَتْيَاجٍ مَهْمَمَهُ عَلَيْهِ، إِضَافَةً إِلَى أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَاتِ مَقِيدَ بِقَيْدِ «مَنَا» وَالَّذِي هُوَ
إِشَارَةٌ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ لَا كُلُّ مَنْ هُوَ سَيِّدٌ وَمَتَصَلٌ بِرَسُولٍ؛ لَحْنُ اِنْ رَوَايَاتٍ، بَهْ
گُونَهِ اِنْ اَسْتَ كَه در خارج، از شکست خبر می‌دهد و این که قیام کنندگان، به
تشکیل حکومت اسلامی موفق نمی‌شوند و جواب ما این است که این دسته
روایات، بر حرمت قیام دلالت نمی‌کنند، بلکه چه بسا قیام‌هایی که به

۱. فضل کاتب می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بود که نامه ایوب مسلم خراسانی توسط پیک برای او
آمد. حضرت فرمود: «نامه تو جواب ندارد، از نزد ما بیرون شو». ما شروع کردیم با یکدیگر آهسته سخن
گفتیم، فرمود: «ای فضل! سخنی آهسته با هم می‌گویید؟ همانا خدای عز و جل برای شتاب بندگان
شتاب نمی‌کند، و به راستی که از جاکندن کوهی از جای خویش آسان تر است از واژگون کردن
حکومتی که عمرش به آخر نرسیده است. همانا فلان پسر فلان تا به هفتمنی فرزند فلان، یعنی عباس
رسید؛ یعنی این‌ها به خلافت رسند» من عرض کردم: پس چه نشانه‌ای میان ما و شما است، قربانی
گردم؟ فرمود: «ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند، و چون سفیانی خروج کرد به
سوی ما رواورید [سه بار این کلام را تکرار کرد] و این جریان از نشانه‌های حتمی [ظہور حضرت قائم]
است» (روایت در جلسه ۹۲/۲/۴ بحث قیام‌های بیان شده است).

شکست می‌انجامد؛ ولی به دلیل پیامدها و نتایج مهمی که برآن شکست مترب می‌شود، آن قیام‌ها جایز است؛ علاوه بر این که در این دسته از روایات، قید «منا» آمده است و این قید به اهل بیت اشاره دارد [یعنی قیام فقط برای معصومان جایز نیست] نه این که قیام، برای هر سید و شخصی که از خاندان پیامبر باشد، جایز نباشد».

«ان الذي يفهم من هذا القيد على حد التعبير الاصولى سخ قضية خارجية لا حقيقة فلا يخبر إلينا عن كل قضيه ولو قدر وقوعها فيما بعد بل يخبر إلينا إخباراً غيبياً ويقول ما من أحد من أقربا الخاصين إلا انكسر و كما تحقق ذلك بالفعل؛ چیزی که از این قید [= متن] بنا به تعبیر اصولی از آن فهمیده می‌شود، این است که امام در مقام بیان قضیه خارجیه است نه حقیقیه و امام نمی‌خواهد از هر قضیه‌ای - هر چند مدت زمانی بعد از خودش - که اتفاق می‌افتد، خبر بدده، بلکه إخبار امام، خبر از غیب است که هر کدام از نزدیکان آن حضرت، قیام کند، شکست می‌خورد و همین گونه شد [مثل قضیه زید و یحیی و شهید فخر و محمد بن عبدالله]».

«اما أن هذا يعني عدم جواز الخروج مسألة خارج عن عهدة الروايات و كذلك الإخبار بان كل من سيخرج سينكسر على نحو القضية الحقيقة العامة الكلية».

ایشان می‌فرماید: اولاً، این روایات، عدم جواز خروج در همه زمان‌های قبل از ظهور را ثابت نمی‌کند. و ثانیاً، این روایات، شکست تمام قیام‌های قبل از ظهور را هم ثابت نمی‌کند؛ چون این روایات، خارجیه (نه حقیقیه) و نسبت به افراد خاص و در دوران خاص است و از این‌ها، شکست در تمام زمان‌های قبل از ظهور استفاده نمی‌شود.



ایشان در بحث قیام‌ها، سه طایفه از روایات را مطرح می‌کند.^۱ طایفه دوم، روایاتی هستند که از شکست قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه ظلم خبر می‌دهند: «روایات الطائفه الثانية: و هي الروايات التي تخبر عن أنَّ من يخرج ضد الطاغوت قبل قيام القائم فسوف ينكسر.» روایات طایفه دوم، از نظر ایشان، به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، روایاتی که فقط از انکسار و شکست خبر می‌دهند و نهی از قیام ندارند و دسته دوم، روایاتی که متضمن، نهی از خروج هستند. در جلسه گذشته، روایات دسته اول را بیان کردیم و اکنون روایات دسته دوم را بیان می‌کنیم:

ادامه کلام آقای حائری در «المرجعية و القيادة

«أَمَّا روايات القسم الثاني: و هي التي نهت عن الخروج معللة ذلك بالانكسار؛ و أما روایات قسم دوم: روایاتی هستند که از خروج نهی می‌کنند، به این تعلیل که نتیجه چنین قیام‌هایی، شکست است.»

فنهما: عن أبي الجارود بسند ضعيف جدا عن الباقر ع: «قَالَ قُلْتُ لَهُ مُلِئَلاً أَوْصَنِي فَقَالَ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَلْزِمَ بَيْتَكَ وَ تَشْعُدَ فِي دَهْمَكَ [دَهْمَاءٍ] هَوْلَاءَ النَّاسِ وَ إِيَّاكَ وَ الْخُوارَجَ مِنَّا فَإِنَّهُمْ لَيُسْوِوْنَا عَلَى شَيْءٍ وَ لَا إِلَى شَيْءٍ وَ اغْلَمَ أَنَّ لِبِّنِي أُمَّيَّةَ مُلْكًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّاسُ أَنْ تَرْدَعَهُ وَ أَنَّ لِأَهْلِ الْحُقْقَى دُولَةً إِذَا جَاءَتْ وَ لَا هَا اللَّهُ بِنْ يَشَاءُ مِنَ الْأَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنْكُمْ كَانَ عِنْدَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَ إِنْ قَبَضَهُ اللَّهُ قَبْلَ

۱. «روایات الطائفه الأولى وهي ماتكون ظاهرة في أن وجود المعصوم شرط في القتال وإراقة الدماء؛ روایات الطائفه الثانية؛ وهي الروایات التي تخبر عن أنَّ من يخرج ضد الطاغوت قبل قيام القائم فسوف ينكسر؛ روایات الطائفه الثالثة؛ هي الروایات التي تمنع عن الخروج والقيام ضد حكم الظلمة في زمن غيبة المعصوم».

ذلِكَ حَارَلُهُ وَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا تَعْوُمُ عِصَابَةٌ تَدْفَعُ ضَيْمًا أَوْ تُعَزِّزُ دِينًا إِلَّا صَرَعَتْهُمُ
الْبَلَىءَةُ حَتَّى تَقُومَ عِصَابَةٌ شَهِدُوا بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ لَا يُؤَارِى قَتِيلُهُمْ وَلَا يُرْفَعُ
صَرِيعُهُمْ وَلَا يُدَاوَى جَرِيْحُهُمْ فَلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْمُلَائِكَةُ».

اولین روایت، روایت ابوالجارود از امام باقر علیہ السلام است که می فرماید: سندش هم جداً «ضعیف» است (ترجمه روایت، قبلًا بیان شده است).

«فَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَدْ يَفْهَمُ النَّهَى عَنِ الْخَرْجِ بِقَرِينَةِ صَدْرِ الرَّوَايَةِ مِنْ قَوْلِهِ علیہ السلام:
وَإِنْ تَلَمَّ بِيَتَكَ؛ از این روایت به قرینه «أَنْ تَلَمَّ بِيَتَكَ؛ نهی از خروج و قیام
استفاده می شود».

این سنخ روایات، در واقع تخدیرکردن و ناالمیدکردن معتبرضان است که ساكت باشند. این خواست حکومت اموی است که روایاتی در مردم منتشر شود که وضعیت و سرنوشت آنان، جبری است و قابل عوض شدن نمی باشد. روایت دیگری که ایشان، مطرح می کند، روایت صحیفه است که ما مفصلًا نقل کردیم. در این روایت از امام صادق علیہ السلام چنین آمده است: «مَا خَرَجَ وَلَا
يَخْرُجُ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمَنَا أَحَدُ لِيَدْفَعُ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اصْطَلَمَهُ
الْبَلَىءَةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشَيْعَتَنَا؛ احدي از خاندان ما قبل از
قیام امام زمان علیه السلام. برای دفع ظلم و احیای حق . خروج نمی کند، جز این که
مورد ابتلای بلاها قرار می گیرد و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است». جناب حائری بعد از نقل روایت، می فرماید: «وَقَرِينَةُ النَّهَى فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ
هِيَ قَوْلُهِ علیہ السلام «زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا». فَالْخَرْجُ حَرَامٌ وَغَيْرُ جَائزٍ لِأَنَّهُ يُزِيدُ فِي مَكْرُوهٍ وَ
أَذِيَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ علیہ السلام. ولکننا و بلحاظ ورود لفظة (متا) فی الروایة یکن آن نفهم



منها امّها خاصّة بأهل البيت عليهم السلام بالمعنى الخاصّ، كما في روایات القسم الأول؛ عبارت «وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا» قرینه نهی از قیام در این روایت است. ایشان، در مقام جواب می‌فرماید: به لحاظ ورود کلمه «منا»، روایت در مقام بیان تکلیف خود ائمه طاهرین، مثل روایات قسم اول است».

روایت سومی که آقای سیدکاظم حائری از قسم دوم بیان می‌کند. روایت امام رضا عليه السلام می‌باشد. در این روایت، باید تأمل بیشتری کرد؛ زیرا روایات صادقین عليهم السلام را اگر به قیام‌های بعد از آن بزرگواران توجیه کنیم؛ ولی در زمان امام رضا و بعد از آن قیامی نبوده است که مورد تأیید باشد».

«عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيهَ لَهُ وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَثْقَاكُمْ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَّى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوُقْتِ الْمُعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجٍ فَأَمِنَّا فَنَّ شَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجٍ فَأَمِنَّا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدِ الْإِمَامِ يُظَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ وَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي تُظَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظُلْلٌ وَهُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادِيَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَتُوَلَّ أَلَا إِنْ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ يَبْيَتِ اللَّهِ فَاتَّبَعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعُهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ 《إِنَّ نَشَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاصِيعَيْنَ》؛

حسین بن خالد می‌گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: کسی که ورع نداشته باشد، دین ندارد و کسی که تقیه نداشته باشد، ایمان ندارد. گرامی‌ترین شما نزد پروردگار کسی است که بیش‌تر به تقیه عمل کند. گفتند: ای فرزند رسول خدا! تا چه زمانی؟ فرمود: تا روز وقت معلوم که روز خروج قائم ما اهل‌البیت است، و کسی که تقیه را پیش از خروج قائم ما ترک کند، از ما نیست. گفتند: ای فرزند رسول خدا! قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: چهارمین از فرزندان من؛ فرزند سرور کنیزان؛ خداوند به واسطه وی زمین را از هر ستمی پاک و از هر ظلمی منزه می‌کند و او کسی است که مردم در ولادتش شک کنند و او کسی است که پیش از خروجش غیبت می‌کند و آن گاه که خروج کند، زمین به نورش روشن می‌گردد و در میان مردم میزان عدالت را وضع می‌کند و هیچ کس به دیگری ستم نمی‌کند و او کسی است که زمین برای او در پیچیده می‌شود و سایه‌ای برای او نیست و او کسی است که از آسمان نداکننده‌ای او را به نام نداکند و خلق را به وی دعوت می‌کند؛ به گونه‌ای که همه اهل زمین آن ندارا می‌شنوند. می‌گوید: هان! حجت خدا به حقیقت، نزد خانه خدا آشکار شد. او را پیروی کنید که حق با او و در او است و این است تفسیر گفته خدای عز و جل: «اگر بخواهیم آیه‌ای از آسمان بر آن‌ها فرود آوریم که به آن گردن نهند».

«إِنَّ هَذِهِ الرَّوَايَاتِ الَّتِي تَنْعِنُ عَنِ الْخَرْجَ وَ مَقَاتِلَةِ الظَّالِمِينَ بِحَجَّةِ الْعَجْزِ عَنِ الانتصَارِ لَا بِحَجَّةِ عَدَمِ وُجُودِ الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ، نَعْلَقُ عَلَيْهَا بِتَعْلِيقٍ وَاحِدٍ إِلَى حِينَ ذِكْرِ الرَّوَايَاتِ الْأُخْرَى. إِنَّ مَفَادَ هَذِهِ الرَّوَايَاتِ هُوَ النَّهْيُ عَنِ الْخَرْجِ بِعَلَّةِ الْانْكَسَارِ، وَ لِنَا أَنْ نَقُولَ هُنَا بِأَنَّ هَذَا لِيسَ مُمْكِناً وَ عَلَى نَحْنُ الْقَضِيَّةَ الْعَامَّةَ الْوَاسِعَةَ وَ إِلَى مَدْى بَعِيدٍ



من الزمن. و ذلك لأنّ الإخبار عن حالة الانكسار المفترضة هنا لها أحد معنين هما:
- إما الإخبار الغيبي عن الانكسار.

- أو الإخبار الغيبي عن الظروف والملابسات التي لا تؤدي إلى الانتصار قبل الظهور.
ففي الفرض الأول، لو حظت مسألة الانكسار فقط، ولم تلحظ المؤشرات الظاهرة
وأنّها هل تؤكد الانتصار أو المزية والانكسار. فالروايات تقول: متى ثرم فسوف
تنكسرن. وفي الفرض الثاني: فإن الإمام عليه السلام لا يتكلّم إلا عن المؤشرات الظاهرة،
فيقول: إن الظروف غير مواتية للانتصار ولم تجتمع العوامل لذلك؛ ولذلك يكون
الخروج محـما»

آقای سید کاظم حائری می فرماید: این سه روایت . امام باقر و امام صادق و
امام رضا علیهم السلام. از خروج و درگیری با ستمگران منع می کند؛ زیرا نتیجه چنین
قيامهایی را شکست می دانند و نباید گفته شود که علت منع از قیام، به دلیل
عدم حضور امام معصوم است. اگر این دسته از روایات را به زمان خاص
منحصر بدانیم، چنین برداشتی، قابل قبول است؛ ولی اگر زمان روایات را تا
زمان ظهور امام زمان علیه السلام، گسترش بدھیم، ممکن نیست که چنین حرفی
گفت؛ زیرا إخبار از شکست دو احتمال دارد.

اول: إخبار غيبي از واقعه است. ائمه معصوم عليهم السلام، بر اساس علمی که
خداؤند به آنها افاضه کرده، واقع را می دانند و از آن خبر می دهند که این
قيامها شکست می خورد.

دوم: این که ائمه معصوم عليهم السلام، به دلیل علم غیب، إخبار نمی دهند، بلکه
ظاهر موقعیت‌ها و جریاناتی که پیش می آید، نشان می دهد که این جریان به
پیروزی منتهی نمی شود.

«أقول: إنَّ كلا هذين المعنيين مقطوع الفساد؛ أيشان مى فرماید: احتمال اول [يعني هروقت قیام کردی، شکست مى خوری] و احتمال دوم [يعنى، امام به همان قراین ظاهري نظر مى کند و به عنوان کارشناس متوجه مى شود که هیچ وقت، عوامل پیروزی برای مؤمنان پیش نمی آید و لذا قیام حرام است]; هر دو، احتمال مقطوع الفساد است».

أما الأقل: فإنَّ كون الإمام عليه السلام نظر إلى الواقع وأخبر إخباراً غيبياً عنه، بأنَّه من خرج من شيعته سوف ينكسر، وإن أشرت المؤشرات إلى غير ذلك، فهذا أمرٌ خلاف طبيعة الشرائع السماوية بما فيها شريعة الإسلام. لأن التكاليف والوظائف التي يكلُّف بها الناس الجرى الاجتماعي لا تدور مدار الواقع وإنما تدور مدار المؤشرات الظاهرية إِلَّا ما شدَّ و ندر. فأنباء الشريعة - وبغض النظر عن موارد الإعجاز - كموسى و عيسى عليهم السلام و محمد صلوات الله عليه و سلام و الأئمة الأطهار عليهم السلام على طول خط البشرية كلهم أمرموا بالتحرك على وفق المؤشرات الظاهرية لا على وفق بواطن الأمور و واقعها. فهذا موسى عليه السلام لم يجز قتل ذاك الطفل المعصوم على وفق ظاهر الحال و أجزاء الحضرة عليه السلام، الذي كان نبياً من غير أنبياء الشريعة، لأنَّه تحرك على وفق الواقع. وهذا نبينا محمد صلوات الله عليه و سلام، كان يحارب عند ما يرى أنَّ المؤشرات تشير إلى احتمال الانتصار. وقد اتفق أحياناً أن كانت النتائج ليست كما كان يتوقعها صلوات الله عليه و سلام - ظاهراً لا بعلم النبوة - فخسر بعض المعارك. وهذا على عليه السلام، كان يرى و بعين الواقع أنَّ ابن ملجم (عنده الله) قاتله، ولكته كان يتحرك على وفق الظاهر ولم يقم عليه السلام بأي إجراء ضده قبل أن يرتكب جنايته و حارب الحسن عليه السلام عند ما كان هناك أمل ظاهري بالنصر و صالح عند ما أشارت الظروف إلى ضرورة الصلح، و هكذا... فالشرع قائمة على أساس المقاييس الظاهرية ولو أراد

الله تعالى للناس أن يسروا على وفق الملائكة الواقعية لكان حقاً عليه إرسال الممثلين عنه لإخبار الناس بأمور الغيب. ولما لم يحصل مثل هذا، فإن المقياس يبقى هو المقياس الظاهري. وعلى هذا، فإن القول، بأننا لا نجوز لنا العمل والثورة لاستلام الحكم إلا بعد أن نضمن الفوز والانتصار قول مخالف لطبيعة الشريعة الإسلامية؛ أما احتمال أول: إخبار أمام از واقع، خلاف طبيعت شرع اسلام است؛

چون معمولاً تکالیف و وظایف . به جز موارد محدود . در مدار ظاهر است نه واقع. پیامبر ﷺ می فرمایند: «إِنَّمَا أَقْضِيَ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»؛ انبیاً قطعاً معجزاتی هم داشته‌اند؛ ولی در طول زندگی‌شان به حرکت بر وفق ظواهر دستور می‌دادند. حضرت موسی، کشتن طفل معصوم را تجویز نکرد؛ أما حضرت خضر آن را جایز دانست. همچنین پیامبر اکرم ﷺ، هنگامی که می خواست با دشمن بجنگد، طبق ظواهر حرکت می‌کرد و گاهی نتایج با واقع مطابق نبود و در بعضی از جنگ‌ها هم شکست خوردند؛ مثلاً در جنگ احد و ابتداء حنین. همچنین مولای متقيان می‌دانستند که ابن ملجم قاتل اوست؛ أما برخورد با او طبق ظاهر بود. شما می‌گویید که ائمه، قیام را به واسطه علم غیب و دانستن این که تمام قیام‌ها شکست می‌خورند؛ حرام کردند. امام حسن عسکری، با این که همه اوضاع بعدی را می‌دانستند، طبق ظاهر با معاویه جنگیدند؛ أما به ظاهر عمل کردند. همه ائمه طاهرين، تازمانی که شاخصه‌ها و علامات پیروزی بود حرکت می‌کردند. بنابراین، شرع بر مقیاس‌های ظاهری حاکم است. پس، اگر بگوییم قیام برای به دست گرفتن زمام امور جایز نیست، مگر این که پیروزی را تضمین کنیم، مخالف شریعت اسلام است؛ چرا؟ چون ظواهر کفایت می‌کند. فرض کنید مردم مطلع بشوند که فقیهی می‌خواهد در فیضیه سخنرانی کند؛ لذا

از در منزل ایشان تا فیضیه جمعیت، موج می‌زند. پیدا است که اقبال و توجه وجود دارد و ظواهر حاکی است که اگر این فقیه برای رفع ظلم، علم در دست گرفت، به حسب ظاهر پیروزی با اوست و همین برای قیام او، کفايت می‌کند. بنده، در قضیه امام حسین علیه السلام، نظر دیگری دارم که نمی‌دانم درست است یا خیر. این‌ها حکم قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده بودند و قضیه تمام بود. یکی از جهاتی که امام علیه السلام اصرار داشتند از مکه خارج شوند، همین بود که حرمت مکه شکسته نشود. البته مخالفان امام که حرمت و حریم‌شناس نبودند. الان هم، تاریخ وهابیت نشان می‌دهد که هرچه جنگ داشتند، معمولاً در ماه‌های حرام بوده است. حمله به کربلا و نجف و عراق و مکه و مدینه و طائف، معمولاً در ماه‌های حرام بوده است. تعمد داشتن که نشان دهنده ما به هیچ دینی جز دین ابن عبدالوهاب پایبند نیستیم.

«وَأَتَا الثَّانِيُّ وَهُوَ أَقْرَبُ كَلَامِ الْإِمَامِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ كَانَ نَاظِرًا إِلَى الظَّرُوفِ وَيَخْبُرُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا عَنِ الْوَاقِعِ فَهَذَا أَمْرٌ خَلَافُ سُنْنِ الْكَوْنِ لَا خَلَافُ سُنْنِ الشَّرِيعَةِ؛ لَأَنَّا قَلَنَا سَابِقًا بِأَنَّ الظَّرُوفَ وَالْقَدْرَاتَ وَالْإِمْكَانَاتَ قَدْ وَزَعْتُمْ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَبارَكَ وَتَعَالَى عَلَى النَّاسِ بِشَكْلِ سَوَاءٍ لَأَنَّهُ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَلَمْ يَشَأْ أَنْ يَكُونَ النَّصْرَ إِلَى جَانِبِ الْكُفَّارِ دَائِمًا بِجِيَثٍ تَرْجِحُ كَفَةَ الْكُفَّارِ عَلَى الإِيمَانِ فِي الدُّنْيَا دَائِمًا. قَالَ تَعَالَى: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا مِنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبِيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ».

فما معنى فرضية أئمه متى ما قام الکفار انتصروا و متى ما قام المؤمنون انكسروا؟ و اما احتمال دوم: امام طبق ظواهر و قرایین و شاخصه‌ها حکم می‌کند و می‌فرماید که قیام‌های تازمان ظهور به شکست منجر می‌شود. آقای سید

کاظم حائری می فرماید: هیچ وقت امام، بر خلاف سنت‌های الاهی و اصول شریعت و طبیعت حرف نمی‌زند. [آیه شریفه را نگاه کنید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» و یا این که «وَالَّذِهْرُ يَوْمَانَ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ】. این طور نیست که همیشه کفه کفار سنگین باشد. اصلاً سنت الاهی این نیست که همیشه قدرت در اختیار ظالم باشد. لازم نیست حکومت جهانی تشکیل شود تا قدرت در اختیار مؤمنان قرار گیرد [در اوج حکومت عباسیان، قیام‌هایی بوده که به نتیجه رسیده است. قضیه آل بویه را نگاه کنید؛ در بغداد در دورانی شیعیان، آقایی می‌کردند و عزاداری ابا عبدالله الحسین به شکل یکپارچه و رسمی همراه با تعطیلی مغازه‌ها برگزار می‌شد. این‌ها حرف ۱۱۰۰ سال قبل است ولذا این‌گونه نبوده است که مؤمنان همیشه زیر سلطه باشند. خُرقی^۱ از بغداد خارج می‌شود، چون می‌گوید که راضه قدرت را دست گرفته‌اند^۲ خود امویان را ببینید که چنان تحت تعقیب قرار گرفتند که دنبال راه فراری می‌گشتدن. کسی را که می‌خواستند به نهایت ذلت تشبیه کنند، می‌گفتند: «اذل من اموی یوم عاشورا بالکوفة». پس اگر بنا بود که هر وقت مؤمنان قیام کنند، شکست بخورند و هر وقت کافران قیام کنند، پیروز شوند، با آیه «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِكُنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبِيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»؛ سازکاری نداشت.】

و الخلاصة: إن الروايات: ومع ضعف سندها لا تقبل وعلى كلام المعنيين، وإذا

۱. ذهبي، شمس الدين، سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

۲. در مغنى، اثر ابن قدامة شرح حال او آمده است.



قبلناها فلا بد أن نقول:

- بأئمها ناظرة إلى فترة معينة من الزمن لا إلى هذه الفترة الطويلة بين الغيبة والظهور؛
- أو أئمها ناظرة إلى الخارجين من أهل البيت عليهم السلام بالمعنى الخاص؛
- أو أئمها صادرة على نحو التقية، أو ما أشبه.

خلاصه این که روایاتی که مفادشان، نهی از خروج است، اولاً، ضعف سند دارند و ثانیاً، به هیچ یک از دو احتمالی که گفتیم، قابل توجیه نمی باشند.

پس باید یکی از این فروض را در مورد آن‌ها پذیرفت:

۱. روایات نهی از خروج، به زمان خاصی مربوط بوده است و شامل نهی از قیام، تا زمان ظهور نمی شود؛

۲. این روایات به خود اهل بیت و در مقام بیان تکلیف خود ائمه طاهرين ناظر می باشد؛

۳. روایات نهی از خروج، به دلیل تقيیه صادر شده‌اند.^۱

پس کسانی که این روایات را به عنوان حریه‌ای علیه انقلاب و نظام و فقهای پیشتاز استفاده می‌کنند؛ برداشت صحیحی از این دسته روایات ندارند.

^۱. حسینی حائری، سید کاظم، المرجعیه و القیاده، ص ۱۰۵.

جلسه سی و چهارم

مقدمه

موضوع سخن راجع به کلمات بزرگان و علماء در مورد روایاتی بود که از قیام در دروان غیبت نهی می‌کردند. در ادامه به بیانات جناب سید کاظم حائری رسیدیم. ایشان در بحث قیام‌ها، سه دسته از روایات را مطرح می‌کند. روایات طایفه دوم، از نظر ایشان به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول، روایاتی هستند که فقط از انکسار و شکست خبر می‌دهند از قیام نهی ندارند. دسته دوم، روایاتی‌اند که متضمن نهی از خروج هستند. ما در جلسه گذشته روایات طایفه دوم را بیان کردیم و در ادامه اکنون روایات طایفه سوم را عرض خواهیم کرد.

ادامه کلام جناب حائری در المرجعیة و القيادة

«روایات الطائفة الثالثة: هي الروايات التي تمنع عن الخروج والقيام ضد حكم الظلمة في زمن غيبة المعصوم يحتمل فيها احتمالان؛ روایات دسته سوم، روایاتی هستند که از خروج و قیام علیه ظلم و ستم در زمان عدم معصوم منع می‌کنند. در این دسته روایات نیز دو احتمال وجود دارد:

الأول: أن تكون ناظرة إلى شرط العصمة، فا دام المعصوم عليه السلام غير موجود ظاهراً ولا مشرف على القيام، فلا بدّ من السكوت والسكون (ما سكت السماءات و

الأرض؛ احتمال أول: روایات منع از خروج و قیام، به شرط عصمت ناظر است؛ یعنی تا زمانی که معصوم نیست و معصوم بر امور، اشرافی ندارد، باید سکوت را اختیار کرد و قیامی صورت نداد.

الثانی: أن تكون ناظرة إلى العجز وأنّ الظروف غير مواتية للقيام فلا بدّ من التقية إلى حين ظهور الحاجة؛ احتمال دوم: روایات منع از خروج و قیام، به عجز و ناتوانی ناظر است. از آن جا که زمینه برای قیام فراهم نیست؛ باید تا زمان ظهور امام زمان تقيه کرد.

جناب سید کاظم حائری در ادامه، روایات طایفه سوم را بیان می‌کند.
 «كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»
 «يستشف من الرواية أنّ صاحب هذه الرأية طاغوت و ذلك لأحد أمرين؛ از روایت مذکور استفاده می‌شود که صاحب این پرچم، طاغوت است و چنین برداشتی به دلیل یکی از دو امر است:

«إِمَّا لَأَنَّهَا تُشْرِطُ الْعُصْمَةَ فِي الْقِيَامِ، وَصَاحِبُ الرَّأْيِ هُنَا غَيْرُ مَعْصُومٍ، فَلَا يُحِلُّ
 لِهِ الخُرُوجُ، وَلَوْ خَرَجَ مُخَالِفًا لِنَهْيٍ بِالْخُرُوجِ فَهُوَ طَاغُوتٌ؛ ۱. وجود معصوم در
 قیام شرط است؛ در حالی که صاحب این پرچم، غیر معصوم است. پس برای
 وی خروج جائز نمی‌باشد و در صورت قیام، با نهی از خروج مخالفت کرده و
 صاحب پرچم، طاغوت است».

«وَإِمَّا لَأَنَّ الزَّمَانَ زَمَانَ تَقْيَةٍ وَالظَّرُوفَ غَيْرَ مَوَاتِيَّةٍ لِلانتِصَارِ، وَلَأَنَّهُ تَجاوزَ التَّقْيَةِ وَ
 عَرَضَ أَرْوَاحَ أَنْصَارِهِ لِلْهَلاَكِ فَقَدْ ارْتَكَبَ محْرَماً وَكَانَ طَاغُوتًا؛ ۲. دوران، دوران
 تقيه است و صاحب این پرچم، تقيه را مراعات نکرده و یاران خود را در
 هلاکت انداخته است. پس مرتکب حرام شده و طاغوت است».



روایت دیگری که جناب حائری از روایات طایفه سوم بیان می‌کند، روایت

سدیر است:

«عَنْ سَدِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَسْكُنُ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفِيَّانَيْ فَذَ خَرَجَ فَأَرْجَلَ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رِجْلِكَ؛ سَدِيرٌ امَامٌ صادِقٌ عَلَيْهِ الْمَسْكُنُ چنان روایت کرده است: ای سدیر! ملازم خانه‌ات باش و چون پلاسی از پلاس‌های خانه [که روی زمین بود] انداخته‌اند] باش [یعنی از خانه بیرون مرو] و تا شب و روز آرامش دارند؛ تو هم آرام و ساكت باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده است [بی‌درنگ] به سوی ما کوچ کن اگر چه پای پیاده باشی».

«فَا دَامَ السَّفِيَّانُ لَمْ يَخْرُجْ فَالْمَانَ زَمَانَ سَكُوتِ، إِمَّا لِأَنَّ الْعَمَلَ لَا بَدَّ لَهُ مِنْ مَعْصُومٍ عَلَى رَأْسِهِ، أَوْ لِأَنَّ الظَّرُوفَ غَيْرَ مُوَاتَيَّةٍ لِلانتِصَارِ، وَهَذَا مَا يُوجِبُ التَّقْيَةَ وَلَيْسَ الْخُرُوجُ وَالثُّورَةُ».

مفاد روایت آن است که تا زمانی که سفیانی خروج نکرده، زمان سکوت است؛

چون امام معصوم نیست و زمان تقيه هم هست. پس خروج جائز نمی‌باشد.
 «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ الْمَسْكُنُ يَا جَابِرُ الزَّمَانِ لَا تُحْرِكْ يَدًا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَذْرُكْتَهَا أَوْ لَهَا اخْتِلَافٌ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكُ تُدْرِكُ ذَلِكَ وَلَكِنْ حَدِيثٌ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي وَمُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَيَحِيلُّ الصَّوْتَ مِنْ ثَاحِيَّةِ دِمَشْقٍ بِالْفَتْحِ...؛ جَابِرُ بْنُ يَزِيدٍ جَعْفَرِي مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَرَمَّدَ: ای جابر! بر زمین بنشین [= خانه‌نشین باش] و فعالیتی نکن تا نشانه‌هایی را که برایت یاد می‌کنم، ببینی؛ چنان‌که بدان بررسی: نخستین

آن‌ها اختلاف بني عباس است و من در تو نمی‌بینم که آن را در يابي؛ ولی پس از من، آن را از من روایت کن، و آوازدهنده‌اي از آسمان نداكند و شما را آوازی از جانب دمشق به فتح برسد».

روایت بعدی را که جناب حائری نقل می‌کند، روایت عمر بن حنظله است:

«عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَسْكُنَ يَقُولُ حَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ . الصَّيْحَةِ وَ السُّفِيَّانِ وَ الْخَسْفُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الرِّزْكَيَّةِ وَ الْيَمَانِيَّةِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ يَتِيمَةِ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَخْرُجْ مَعَهُ قَالَ لَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ تَلَوَّثَ هَذِهِ الْأَيَّةُ: {إِنْ نَشَاءُ نُنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَغْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ} فَقُلْتُ لَهُ أَهِيَ الصَّيْحَةُ فَقَالَ أَمَّا لَوْ كَانَتْ خَضَعَتْ أَغْنَاقُ أَغْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علی‌الله‌ی‌شنبیدم که می‌فرمود: پنج نشانه پیش از قیام حضرت قائم صورت خواهد گرفت: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتن [لشکر سفیانی در بیداء]، کشته شدن نفس زکیه و خروج یمانی. من عرض کردم: قربانت اگر یکی از خاندان شما پیش از وقوع این نشانه‌ها خروج کند، با او خروج کنیم؟ حضرت فرمود: نه. چون فردا شد، این آیه را برای آن حضرت خواندم: اگر بخواهیم برایشان آیه و نشانه‌ای از آسمان نازل کنیم که گردن‌هایشان در مقابل آن خاضع گردد؛ و به ایشان گفتم: آیا این نشانه همان صیحه آسمانی است؟ حضرت فرمود: آگاه باش که اگر آن باشد، گردن دشمنان خدا در برابرش خاضع گردد».

جناب حائری در مقام جواب از این دسته روایات، می‌فرماید که جواب بر دو گونه است:

«الأول: الأجبوبة العامة. والتى تعمّ هذه الروايات وأمثالها؛ أول: جواب عام كه شامل همه اين روایات می شود»؛

«الثانى: الأجبوبة الخاصة. وهى أن تدرس كل رواية على انفراد وتدقق ليرى هل تدلّ على المدعى أم لا؟؛ دوم: جواب خاص براى پاسخ به يك يك اين روایات وجود دارد».

الأجبوبة العامة عن الروايات المانعة من الخروج

«أما بالنسبة للأجبوبة العامة فهى ثلاثة أجبوبة: الجواب الأول: ما اتضحت من الأبحاث السابقة حول روایات شرط العصمة، وروایات العجز عن تحقيق الانتصار، و زمان التقية. فأحاديث هذه الطائفة إما هي ملحقة بالطائفة الاولى أو هي ملحقة بالطائفة الثانية أو بكلتيمما معا. وقد مضى الحديث عن هاتين الطائفتين؛ اما در جواب عام، سه جواب را می توان ارائه كرد:

جواب اول: با توجه به بحث‌های قبل، (گفته شد که روایات منع از خروج در زمان غیبت، به دواحتمال ناظراست و آن دو یکی شرط وجود معصوم در قیام و دیگری، تقيیه به دلیل فراهم نبودن بستر قیام می‌باشد). باید گفت که این دسته از روایات هم، یا به دسته اول [= شرط وجود معصوم] ملحق هستند، یا به طایفه دوم [= تقيیه] و یا به هر دو، ملحق می‌باشند».

الجواب الثانى: نشير فيه الى قصّتين تأريخيّتين، لكنى نعرف حقيقتهما. و ستكون هاتان القصّتان جوابا على الشبهة التي تشيرها هذه الطائفة من الروایات. و هاتان القصّتان هما:



- قصّة زید بن علی

- قصّة الحسین بن علی صاحب واقعه الفخ؛ جواب دوم: به دو قضیه تاریخی اشاره می‌کنیم تا حقیقت این دو قصه را بدانیم که در واقع، این دو قصه دو جواب از شباهات این دسته از روایات می‌باشد. این دو جریان، قصه زید بن علی و قصه حسین بن علی صاحب فخ می‌باشد».

جناب حائری، مفصلًاً راجع به قصه زید و شهید فخ، توضیح می‌دهد و می‌فرماید: در قصه زید، روایت مانع و مادح وجود دارد. روایات ذامه از قیام زید خیلی محدود است و ضعف سندی - به جز یک مورد - دارد. ایشان، روایات را نقل کرده است و می‌فرماید: این روایات مشکل دارد؛ ولی روایاتی که زید و قیامش را مدح می‌کند،

فراوان هستند و در آخر به عنوان برداشت و بیان نقض عام می‌فرماید:
 «والنتیجة هي أنّنا حين نقرأ الروايات المادحة لخروج زید^{عليه السلام} والذامة له، نكاد نقطع بأنّ الروايات الصحيحة هي الروايات المادحة له. وذلك بلاحظة طبيعية وضع وتاريخ و ظرف صدور هذه الروايات. فواقعة زید^{عليه السلام} وقعت في زمن من أخرج الأزمان على الشيعة، وكان الإمام علي^{عليه السلام} آنذاك في أشدّ ما يكون من التقية وعلى هذا، فإنّ عمل زید حتّى وإن كان صحيحاً فإنّ اشتراك الإمام فيه مباشرة لم يكن صحيحاً؛ لأنّه^{عليه السلام} سيتعرّض مباشرة لبطش السلطة الجائرة؛ در نتیجه می‌توان گفت، هنگامی که روایات مادحه و ذامه برای قیام زید را می‌خوانیم، قطع پیدا می‌کنیم که روایات صحیحه، همان روایات مادحه هستند. واقعه زید در زمانی واقع بود که از سخت‌ترین زمان‌ها، بر شیعه بود و امام هم در شدت تقیه و جان آن حضرت در خطر بود. به همین دلیل شرکت امام در قیام صحیح نبود».

ایشان در مورد قیام صاحب فخ می‌فرماید:

وَأَثَاثُرَةُ الْحُسَينِ بْنِ عَلَى (صَاحِبِ وَاقْعَةِ الْفَخْ) فَالرُّوایاتُ الْمَادِحةُ لِخُروجِهِ كثيرة
وَلَا تُوجَدُ رُوایةً وَاحِدةً ذَامَةً لَهُ...؛ وَإِمَّا دَرْ مُورَدُ قِيَامِ صَاحِبِ الْفَخِ، رُوایاتُ مَادِحِه
مُتَعَدِّدَةٌ وَجُودُ دَارِنَدٍ وَهُنَّ يَكْ رُوایَتُ ذَامِهِ دَرْ مُورَدٍ أَوْ جُودٍ نَدَارَدُ. إِيشَانُ،
سَپِسُ رُوایاتِ مَادِحِهِ دَرْ مُورَدُ صَاحِبِ الْفَخِ رَأَيَانَ مَیْ كَنَدُ وَدَرْ آخَرَ مَیْ فَرَمَایَدَ: «وَأَنَّ
خُروجَهُمَا كَانَ بِرِضَاِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ أَثَبَتَنَا هَذَا؛ قِيَامُ زَيْدٍ وَصَاحِبِ الْفَخِ، هُرَبَ
دُوْ بِهِ رَضَاِتِ اِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُودَهُ اَسْتَ وَمَا چَنِينَ مَطْلَبَ رَاثَابَتَ كَرْدِيمَ».

تَأَيَّنَ جَاءُ جَنَابَ حَائِرَى، جَوابُ عَامٍ اِزْ رُوایاتِ منعِ اِزْ خُروجِ رَأَيَانَ مَیْ كَنَدُ وَ
سَپِسُ وَارِدِ جَوابِ خَاصِ مَیْ شَوَدُ وَمَیْ فَرَمَایَدَ:
«نَعُودُ إِلَى رُوایاتِ الطَّائِفَةِ الْثَالِثَةِ الْمَانِعَةِ لِلْخُروجِ مَنْعًا يَتَدَدَّ إِلَى زَمَنِ ظَهُورِ
الْحَجَّةِ عَلَيْهِ لَنَرِى أَزْمَنَةَ صَدُورِهَا؛ بَهِ رُوایاتِ طَايِفَهِ سُومُ مَنْعِ اِزْ خُروجِ تَازِمَانِ
ظَهُورِ اِمامِ زَمانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَرِ مَیْ گَرْدِيمُ تَازِمَانِ صَدُورِ آنَّهَا رَادِرِيَابِيمَ».

«فَنَرِى أَنَّ قَسْماً مِنْهَا يَعُودُ إِلَى زَمَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ تَارِيَخِيَا، وَهُوَ تَارِيَخٌ مُتَقدِّمٌ عَلَى
قَضِيَّتِيِّ زَيْدٍ وَالْحُسَينِ رَضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ پَسْ دَسْتَهَ اِيَّ اِيَّ رُوایاتِ اِزْ نَظَرِ
تَارِيَخِيِّ، بَهِ زَمانِ اِمامِ باِقْرَاعِهِ عَلَيْهِ بَرِ مَیْ گَرْدَدَ كَهِ اِيَّنِ زَمانِ، بَرِ دُوْ قَضِيَّهِ زَيْدٍ وَ
حُسَينِ بْنِ عَلَى. كَهِ رَضْوَانِ خَدَا بَرِ آنَانَ بَادُ. مَقْدَمَ مَیْ باَشَدُ».

«فَنَقْطَعُ بَأَنَّ ذَلِكَ الْمَنْعَ الصَّادِرَ مِنْ إِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هوَ:

پَسْ يَقِينَ مَیْ كَنِيمَ كَهِ مَنْعُ اِمامِ باِقْرَاعِهِ عَلَيْهِ اِزْ قِيَامِ بَهِ دَلِيلِ مَوَارِدِ ذَيلِ اَسْتَ:

- إِمامَتِيَّةُ (مَنْعُ بَهِ دَلِيلِ تَقْيِيَهِ بُودَهُ؛ زَبِرا شَرَابِطَ فَرَاهِمَ نَبُودَهُ اَسْتَ)؛

- أَوْ مُخْتَصَ بِفَقْتِهِ مَعِيَّنَةُ (مَنْعُ بَهِ زَمانِ خَاصِيِّ مَرْبُوطُ بُودَهُ اَسْتَ)؛

- أَوْ أَنَّ الرُّوَايَةَ مَجْعُولَةُ وَكَاذِبَةُ (رُوَايَاتِيِّ كَهِ شَامِلٌ چَنِينَ مَنْعِي هَسْتَنَدُ،

جَعْلِي اَنَدُ)؛

- أو تردد إلى أهلها فهم أعلم بمرادهم (چنین روایاتی را به اهل آن واگذار کنیم؛ چون آن‌ها به مرادش آگاه هستند).

«ولأنؤمن بأنّ منعها يحمل على ظاهره، وأنّه مستمر إلى قيام الحجة؛ لأنّنا نرى أنّ خروج زيد و الحسين كان بعد ذلك التاريخ و كان خروجهما مرضياً عند الأئمّة عليهم السلام؛ وما قبول نداريم كه منع امام باقر عليه السلام در اين روایات، حمل بر ظاهر شود و بگوییم که تا زمان ظهور امام زمان عليه السلام، قيام حرام است؛ زیرا خروج زيد و صاحب فخ، بعد از تاريخ چنین منعی بوده و خروج اين دو بزرگوار، مورد رضایت ائمه اطهار عليهم السلام بوده است».

«أقا القسم الآخر من روایات المنع من الخروج فيعود إلى زمن الصادق عليه السلام و الكاظم عليه السلام. وهذه الروایات وإن كانت قد وردت بعد خروج زيد عليه السلام إلا أنها كانت قبل خروج الحسين صاحب (فخ). ولذا، فإنّ شأنها شأن الروایات السابقة الصادرة في زمن الباصر عليه السلام. ولم تشذّ عنها إلا رواية عن الإمام الرضا عليه السلام. وقد صدرت تاريخياً بعد ثورتي زيد و الحسين؛ واما روایات منع از خروج که به زمان امام صادق و امام كاظم عليهم السلام بر می گردد، گرچه اين دسته از روایات، بعد از خروج زيد بوده؛ ولی قبل از خروج قيام صاحب فخ بوده است. [نسبت به قيام زيد باید گفت که] شأن اين دسته از روایات هم، مانند روایات زمان امام باقر عليه السلام می باشد. [يعنى باید حمل بر تقييه، زمان خاص، جعلی بودن روایت و يا رد به اهلش شود] و در روایات ناهیه، تنها يك روایت است که بعد از قيام زيد و صاحب فخ رخ داده است». روایت از امام رضا عليه السلام است که می فرماید:

«عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام لَا دِينَ لِكُنَّ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِكُنَّ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَلِكُنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ فَقَبِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَقْعَدِهِ قَالَ إِلَى

يَوْم الْوُقْتِ الْمُعْلُومِ وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمًا فَمَنْ تَرَكَ التَّقْيَةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمًا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابُّ مِنْ ذُلْدِي ابْنُ سَيِّدِ الْإِمَامِ يُظَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُرُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ وَ إِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ وَضَعَ مِيرَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَ هُوَ الَّذِي تُضَوِّي لَهُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظُلْلٌ وَ هُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادِي السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ لَا إِنْ حَجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَاهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ فِيهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ نَشَأْ نُتَرِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا حَاضِرِينَ». ^١

«فَظَاهِرُ هَذِهِ الرَّوَايَةِ الْمَنْعُ مِنَ الْخُرُوجِ إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فَيَحْتَمِلُ فِيهَا أَنَّ الْخُرُوجَ كَانَ مَرْضِيًّا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ} إِلَى زَمَانِ خُرُوجِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ صَاحِبِ الْفَخِّ. أَمَّا بَعْدُ ذَلِكَ وَ مِنْذَ زَمَانِ إِلَامِ الرَّضا ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَ إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} فَإِنَّ الْخُرُوجَ غَيْرَ مَرْضِيٍّ؛ ظَاهِرٌ إِيَّاهُ رِوَايَةُ مَنْعِ اِزْخُرُوجِ تَازِمَانِ قِيَامِ الْقَائِمِ ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} اسْتَ، پَسْ احْتِمَالُ دَارِدَ كَهْ خُرُوجَ تَازِمَانِ صَاحِبِ فَخِ مُورَدِ رِضَايَتِ ائِمَّهِ اطْهَارِ ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ} بُودَهُ وَ بَعْدَ اِزْقِيَامِ صَاحِبِ فَخِ وَ اِزْزِمَانِ اِمامِ رِضَا ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}، خُرُوجُ مُورَدِ رِضَايَتِ آنَّ بِزَرْگُوارَانِ نُبُودَهُ اسْتَ.»

«إِلَّا أَنَّهُ لَا يَبْعُدُ القَوْلُ، بِأَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ وَ إِنْ صَدِرَتْ بَعْدَ قَصْتِي زِيدَ وَ الْحَسِينِ ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ} فَنَّ الْمَفْهُومُ عَرَفَ مِنْهَا أَنَّهَا تَرِيدُ أَنْ تَقُولَ فِيمَا عَدَا زَمَانِ خُرُوجِ إِلَامِ الْمَعْصُومِ لَا بَدَّ مِنَ التَّقْيَةِ، وَ لَا خَصُوصِيَّةِ لِزَمَانِ الصَّادِقِ أَوِ الرَّضا أَوِ السَّجَادِ ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ}.»

١. ترجمه روایت در جلسه قبل بیان شده است.

أَيْ أَهْمَا أَرَادَتْ قَاعِدَةُ عَامَّةٍ وَهِيَ: عِنْدَ جَلْوَسِ الْإِمَامِ الْمَعْصُومِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} وَعَدْمِ خَرْوَجِهِ فَإِنَّ الْعَمَلَ بِالْتَّقْيَةِ لَا بَدْ مِنْهُ؛ مَعْنَى اِنَّ كَهْ بِكَوْيِيْمِ، بَعْدَ نِيَسْتَ كَهْ اِينَ روَايَتَ، گَرْ چَه بَعْدَ اِزْ دُوْ قَصَه زَيْدَ وَ حَسَيْنَ وَاقِعَ شَدَه اَسْتَ؛ غَيْرَ اِزْ زَمَانَ قِيَامِ اِمامِ مَعْصُومَ بَایِدَ حَمْلَ بِرْ تَقِيهِ شَوْدَ وَ خَصُوصِيَّتِيِّ بِرَاهِيِّ زَمَانَ اِمامَ صَادِقَ يَا اِمامَ رَضَا وَ يَا اِمامَ سَجَادَ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} نَمِيَ باشَد. پَسَ مِيَ تَوَانَ گَفْتَ كَهْ يِكَ قَاعِدَه عَمُومَيِّ وَجُودَ دَارَدَ كَهْ درِ زَمَانَ عَدْمَ قِيَامَ وَ خَرْوَجَ اِمامَ، نَاكَزِيرَ هَسْتِيَمَ كَهْ تَقِيهِ كَنِيمَ.»

«وَسِيَكُونُ جَوابُ هَذَا حِينَئِذٍ، بِأَنَّنَا نَعْلَمُ قَطْعًاً بِأَنَّ خَرْوَجَ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الحَسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ} كَانَ مَرْضِيَا عَنْدَ الْأَئْمَةِ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ}؛ وَ درِ جَوابِ اِينَ قولِ (تَا زَمَانَ جَلْوَسِ اِمامَ وَعَدْمِ خَرْوَجِ او، حَقِّ قِيَامِ نَدَارِيَم) بَایِدَ گَفْتَ كَهْ ما يِقِينَ دَارِيَمَ كَهْ خَرْوَجَ زَيْدَ وَ حَسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مُورَدَ رَضَايَاتِ اَئْمَمَ^{عَلَيْهِمُ السَّلَامُ} هَسْتِنَدَ.»

«وَعِنْدَئِذٍ، فَإِنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ إِمَّا أَنْ تَحْمُلَ عَلَى (التَّقْيَةِ) أَوْ تَحْمُلَ عَلَى (خَلَافَ ظَاهِرِهَا) أَوْ كَوْنِهَا (كَاذِبَة) أَوْ مَا شَابَهَ ذَلِكَ. هَذَا بِالإِضَافَةِ إِلَى كَوْنِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ غَيْرَ تَامَّةِ السِّنَدِ؛^۱ پَسَ بَایِدَ روَايَتَ اِمامَ رَضَا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} رَابِرْ تَقِيهِ يَا خَلَافَ ظَاهِرِ حَمْلِ كَرْدَ وَ يَا بَهْ كَاذِبَ بُودَنَ آنَ قَائِلَ شَدَه. عَلَوْهَ بِرَاهِيَنَ كَهْ چَنِينَ روَايَتِيِّ اِزْ نَظَرِ سِنَدِيِّ مشَكِلَ دَارَدَ.»

«وَهُنَاكَ رَوَايَةُ اخْرَى وَرَدَتْ بِشَأْنَ زَمَنَ غَيْبَةِ الْإِمَامِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}، فَعَنْ جَابِرِ عَنِ الْبَاقِرِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} اَنَّهُ قَالَ: «عَنْ جَابِرٍ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} اَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ

۱. شَمَا وَقْتِيِّ مِيْ خَواهِيدِ مَسْتَلَهِ اِيْ فَقَهِيِّ بِيَانِ كَنِيدَ؛ بَایِدَ بَهْ چِيزَ مَقْتضَى اِسْتَنَادَ كَنِيدَ؟ مَثَلًاً تَعْمَدَ بِرَبَقَى جَنَابَتَ درِ مَاهِ رَمَضَانَ، كَهْ مَحَلَّ اِخْتِلَافَ اَسْتَ. عَلِمَا وَفَقَهَاهِيَّ بِسِيَارِيِّ، بَحْثَ وَبَرْرسِيِّ دَقِيقَ مِيْ كَنِندَ وَ بَعْدَ فَتَوَا مِيْ دَهَنَدَ. اَما درِ مَسْتَلَهِ بِسِيَارِ مَهْمَى مَثَلَ حَكْمِ خَرْوَجَ، چَرا بِدونَ بَرْرسِيِّ فَتَوَا مِيْ دَهِيدَ وَ مِيْ گَوِيدَ حَرَامَ وَ طَاغُوتَ اَسْتَ؟ بَهْ اِسْتَنَادَ چَهْ چِيزِيِّ، چَنِينَ اِدعَايِيِّ دَارَيدَ؟

زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَيَا طَوَّيْ لِثَابَتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الرَّبَّانِ إِنَّ أَذْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الشَّوَّابِ أَنْ يُنَادِيهِمُ الْبَارِئُ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولَ عِبَادِي وَإِمَائِي آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَقْتُمْ بِغَيْرِي فَأَبْشِرُوكُمْ بِخُسْنِ الشَّوَّابِ مِنْ فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا مِنْكُمْ أَتَقْبِلُ وَعَنْكُمْ أَعْفُو وَلَكُمْ أَعْفُرُ وَكُمْ أُسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ وَأَذْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَلَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَضَلُّ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الرَّبَّانِ قَالَ حِفْظُ الْلِسَانِ وَلُرُومُ الْبَيْتِ؛ جابر جعفری از امام باقر^{علیه السلام} چنین روایت می کند: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشابرسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند. کمترین ثوابی که برای آنها خواهد بود، این است که باری تعالی به آنها چنین ندا می کند: ای بندگان و ای کنیزان من! به نهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید. پس به ثواب نیکوی خود، شما را مژده می دهم! و شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید؛ از شما می پذیرم و از شما در می گذرم و برای شما می بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می بارم و بلا راز آنها بگردانم و اگر شما نبودید، بر آنها عذاب می فرستادم. جابر گوید گفتم: یا ابن رسول الله! برترین عملی که در آن زمان مؤمن انجام می دهد، چیست؟ حضرت فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی».

و قد یقال هنا، بأنّ هذه الرواية غير مشمولة للجواب الذي قلناه، إذ لعلّ زمان الغيبة مختلف عن الزمان الذي كنّا نتحدث عنه وهو زمان حضور المقصوم^{عليه السلام}؛ البته گفته شده است این روایت جوابی را که از روایات داده شده است، شامل نمی شود؛ زیرا زمان غیبت با زمانی که امام حضور دارد، تفاوت می کند».

«و مع هذا، فإنّ هذه الرواية يمكن مناقشتها من عدّة جهات، فهـى ساقطة من ناحية السنـد اولاً، ولو أردنا التمسـك بها لكان مقابلـها روایات عديدة ضعـيفة

السند أيضاً وتدلّ على وقوع ثورات عديدة زمن الغيبة وكلها مرضية عند الأئمّة، بالإضافة إلى إطلاقات الروايات الماحّة على الجهاد و الدفاع الظلمة؛^١ در جواب چنین کلامی باید گفت که این سخن، از جهات متعدد قابل مناقشه است: اول، این که چنین روایتی از ناحیه سند مشکل دارد و اگر ما بخواهیم به این روایت استناد کنیم، در مقابل آن، دسته‌ای از روایات ضعیف السند دیگر وجود دارند که این تعداد از روایات، بر وقوع قیام در زمان غیبت دلالت می‌کنند که همه آن‌ها مورد رضایت ائمّه بوده‌اند؛ دوم، این که روایات فراوانی وجود دارند که با توجه به اطلاعشان مفید تشویق بر جهاد و دفاع در برابر ظالمان هستند».

١. حسيني حايري، سيد كاظم، المرجعيه و القياده، ص ١٢٠.



نتیجه پایانی

بحث در زمینه قیام‌های قبل از ظهور به مقداری که گفته شد فراتر است. پس نتیجه این شد که قیام‌های در زمان غیبت امام زمان ع اگر زیر نظر فقهها باشد، در این صورت اگر نگوییم با تخفیف شرایط که واجب است، مشروع می‌باشد. آقای خوبی در باره جهاد ابتدایی نیز این نظر را داشتند که چنین قیامی واجب است. و روایاتی که از قیام نهی می‌کند، عمدتاً مشکل سندی دارند و قابل توجیه هستند و معارض نیز دارند.^۱

در این آخرین جلسه، جای آن دارد که یادی داشته باشیم از علمای پیشین که از بیاناتشان استفاده‌ها بردیم و یاد می‌کنیم و به روان پاک مراجع و علماء و مرحوم امام خمینی، مرحوم آقای خوبی، مرحوم آقای گلپایگانی، مرحوم آقای اراکی، مرحوم آقای نجفی و بسیاری از بزرگان دیگر که ما بر سر سفره آن‌ها نشسته‌ایم، صلوات و رحمت خدا برآنان باد!

۱. علامه حلی مطلب بسیار مهمی دارد، در جلد ۹ *تذکرة الفقهاء*، ص ۴۴۴، ایشان می‌فرماید: اگر کسی زیر پرچم ظلم و به حمایت ستمگران، توانست پرچمی بردارد و از حق شیعه و مسلمین حمایت کند، باید او را حمایت کرد.

كتابناهه

- قرآن کریم؛

- نهج البلاغه؛

- صحیفہ سجادیہ؛

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، مصحح: ابراهیم محمد ابوالفضل، قم: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی لله، ۱۴۰۴.

۲. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (والمستطرفات)، مصحح: حسن بن احمد الموسوی و ابوالحسن ابن المیسیح، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.

۳. ابن حماد، نعیم، الفتن، بیروت: دار الكتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۳ ق.

۴. ابن شهید ثانی، محمد بن حسن، إستقصاء الاعتبار فی شرح الإستیصار، قم: مؤسسة آل البيت لله، ۱۴۱۹ ق.

۵. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، مصحح: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

۶. ابن غضائی، احمد بن حسین، الرجال، چ ۱، محقق: سید محمدرضا حسینی، ۱۳۶۴.

۷. ابن قاریاغدی، محمد حسین، البصاعۃ المزجاۃ (شرح کتاب الروضۃ من الكافی)، محقق: حمید احمدی جلفائی، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ ق.

۸. ابن شهرآشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، چ ۲، تهران: المکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۲ ق.

٩. ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، *مقاتل الطالبین*، قم: الشریف الرضی، ١٣٧٤ق.
١٠. ابو جعفر طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، مصحح: محمد روشن، تهران: سروش، ١٣٧٨ق.
١١. جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب، *احوال الرجال*، مصحح: بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، پاکستان، فیصل آباد: حدیث آکادمی.
١٢. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة* (ط - القديمة)، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی هاشمی، ١٣٨١ق.
١٣. امینی، عبدالحسین، *الغدیر فی الكتاب و السنّة و الأدب*، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ١٤١٦ق.
١٤. بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة فی احكام العترة الطاھرہ*، محقق: محمد تقی ایروانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین.
١٥. بحرینی، عبد الله بن نور الله، *عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال*، محقق: سید محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، قم: مدرسه الامام المهdi ﷺ، ١٣٦٣ق.
١٦. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری (الجامع المسند الصحیح المحتضر من امور رسول الله ﷺ و سنته و آیاته)*، مصر - قاهره: جمهوریة مصر العربية، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، لجنة إحياء كتب السنة، ١٤١٠ق.
١٧. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، محقق: جلال الدین محدث، قم: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١ق.
١٨. بروجردی، حسین، *البلدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر*، مقرر، حسينعلی منتظری، قم: مکتب آیت الله المنتظری، ١٤١٦ق.
١٩. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، محقق: محمد باقر محمودی و...، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٧ق.



٢٠. بیهقی، علی بن ابوالقاسم بن زید مشهور به ابن فندق، **باب الأنساب والأقارب والأعقاب**، محقق: سیدمهدی رجایی، قم: مکتبة آیة اللہ العظمی المرعشی النجفی (٥)، ١٣٨٥.
٢١. الترمذی، محمدبن عیسی، **الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی**، مصحح: احمد محمد شاکر، مصر - قاهره، دارالحدیث، ١٤١٩ق.
٢٢. تستری، محمدتقی، **قاموس الرجال**، ج ٢، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٠ق.
٢٣. ثقی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، **الغوارات**، ج ١، محقق: جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ١٢٩٥ق.
٢٤. جزائیری، نعمت الله بن عبد الله، **ریاض الابرار فی مناقب الأئمة الأطهار**، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ١٤٢٧ق.
٢٥. حر عاملی، محمدبن حسن، **الفوائد الطوسمیة**، مصحح: مهدی لاجوردی، قم: المطبعة العلمیة، ١٤٠٣ق.
٢٦. —————، **وسائل الشیعه**، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٩ق.
٢٧. حسینی حایری، سید کاظم، **المرجعیه والقیاده**، قم: دارالتفسیر، ١٤٢٥ق.
٢٨. حسینی مغری غماری، احمد بن محمد، **فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدینۃ العلم علی**، محقق: عبدالامیر عمار فهداوی، قم: دلیل ما، ١٣٨٦.
٢٩. حسینی، سیدابوالفضل، **تلخیص الریاض**، قم: علمیه، ١٣٨١ق.
٣٠. حلی عاملی، حسن بن سلیمان، **مختصر بصائر الدرجات**، محقق: عبدالله سرشار طهرانی میانجی، بیروت: دار المفید، ١٤٢٣ق.
٣١. حلی، حسن بن علی بن داود، **الرجال (لابن داود)**، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٢.

٣٢. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال في معرفة احوال الرجال، ج ٢، قم: دارالذخائر، ١٤١١ق.
٣٣. خراز رازی، علی بن محمد، کفاية الأثر فی النص علی الأئمة الإثنى عشر، محقق: عبد اللطیف حسینی کوه کمری، قم: بیدار، ١٤٠١ق.
٣٤. موسوی خمینی، سید روح الله، المکاسب المحرمة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، ١٤٣٤ق.
٣٥. موسوی خمینی، سید مصطفی، ولایه الغقیه، محقق: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، ١٣٧٦ق.
٣٦. خوئی، سید ابوالقاسم، التتفیح فی شرح العروة الوثقی، قم: لطفی، ١٤٠٧ق.
٣٧. ———، منهاج الصالحين، قم: مدینه العلم، ١٤١٠ق.
٣٨. ———، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواۃ، ج ١، قم: مركز الثقافة الإسلامية في العالم، ١٣٧٢.
٣٩. دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، مصحح: جمال الدین شیال، محقق، عبدالمنعم عامر، قم: الشریف الرضی، ١٣٧٣.
٤٠. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام، محقق: عمر عبد السلام التدمري، ج ٢، بیروت: دار الكتاب العربي، ١٤١٣ق.
٤١. ———، سیر اعلام النبلاء، محقق: شیعیب الاننؤوط و محمد نعیم العرقسوی، ج ١١، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ق.
٤٢. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، ج ١، قم: مؤسسه امام المهدی علیه السلام، ١٤٠٩ق.
٤٣. السيد أبو المعاطی النوری أبي الفضل و دیگران، مستند الجامع المعلل، تونس: دار الغرب الاسلامی، ١٤٣٤ق.



٤٤. شوشتري، محمد تقى، *بهج الصياغة فى شرح نهج البلاغة*، تهران: امير كبار، ١٣٧٦.
٤٥. صدوق، محمد بن على، (ابن بابويه)، *الامالى*، تهران: کتابچى، ١٣٧٦.
٤٦. ———، *عيون اخبار الرضا علیه السلام*، مصحح: مهدى لاجوردى، تهران: نشرجهان، ١٣٧٨ق.
٤٧. ———، *من لا يحضره الفقيه*، ج ٢، محقق: على اکبر غفارى، قم: دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٣ق.
٤٨. صفدى، خليل بن اییک، *الوافى بالوفیات*، محقق: ارناؤوط احمد و مصطفى تركى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
٤٩. طبرسى، احمد بن على، *الإحتجاج على أهل اللجاج*، طبرسى، محقق: محمد باقر خرسان، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
٥٠. طبرسى، حسن بن فضل، *مكارم الاخلاق*، قم: الشريف الراضى، ١٣٧٠.
٥١. طبسى، نجم الدين، *السلف والسلفيون*، قم: ذكرى، ١٤٣٠ق.
٥٢. ———، *صوم عاشورا*، بيروت: دارالولاء، ١٤٢٣ق.
٥٣. طوسى، محمد بن الحسن، *الغيبة*، ج ١، قم: بنیاد معارف اسلامی، ١٤١١ق.
٥٤. ———، *تهذیب الاحکام*، محقق: حسن الموسوى خرسان، تهران: دارالكتب الاسلامیه، ١٤٠٧ق.
٥٥. ———، *رجال طوسى*، چاپ ٣، محقق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٣٧٣.
٥٦. ———، *الفهرست*، ج ١، قم: ستاره، ١٤٢٠ق.
٥٧. طیالسى، سليمان بن داود، *مسند ابى داود الطیالسى*، محقق: عبد الله بن عبدالمحسن تركى، مصر- جيزه: هجر، ١٤١٩ق.

٥٨. الغماری، السيد عبد العزیز؛ بیان نکث الناکث المتعدی بتضعیف الحارث، ج٢، قاهره: انتشارات مکتبة القاهرة، ١٤٢٧ق.
٥٩. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافقی*، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی، ١٤٠٦ق.
٦٠. قمی، عباس (شیخ عباس قمی)، *وقایع الایام (در اعمال و قایع ماههای قمری)*، قم: صبح پیروزی، ١٣٩٣.
٦١. کاظمی، عبدالنی، *تکملة الرجال*، مصحح: محمد صادق بحر العلوم، قم: انوار الهدی، ١٤٢٥ق.
٦٢. کشی، محمدبن عمر، *رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)*، مصحح: محمدبن حسن طوسی، محقق: حسن مصطفوی، ج١، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ، ١٤٢٤ق.
٦٣. کفعی، ابراهیم بن علی، *المصباح*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للطبعوعات، ١٤١٤ق.
٦٤. کلینی، محمدبن یعقوب، *کافی*، محقق: علی اکبر غفاری، ج٥، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٩١ق.
٦٥. کوفی، علی بن احمد بن موسی بن الامام محمد التقی الجواد(معروف به ابوالقاسم کوفی)، *الاستغاثة فی بدع الثلاثة*، تهران: مؤسسة الاعلمی، ١٣٧٣.
٦٦. مازندرانی حائری، محمدبن اسماعیل، *منتھی المقال فی احوال الرجال*، قم: مؤسسة آل البيت علیہ السلام لایحاء التراث، ١٤١٦ق.
٦٧. مازندرانی، ملامحمد صالح بن احمد، *شرح الكافی للأصول والروضۃ*، محقق: ابوالحسن شعرانی، ج١، تهران: المکتبة الإسلامية، ١٣٨٢.
٦٨. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج١، قم: مؤسسه آل البيت لایحاء التراث، ١٤٢٦ق.



٦٩. مجلسی، محمدتقی (مجلسی اول)، *روضۃ المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه*، مصحح: حسين موسوی کرمانی و علی پناه اشتھاردی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ١٤٠٦ ق.
٧٠. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الاطهار*، ج ٢، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق.
٧١. ———، *مرأة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ٢، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٤ ق.
٧٢. محمدين ابراهیم، ابن ابی زینب، *الغیبہ للنعمانی*، محقق: علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ١٣٩٧ ق.
٧٣. محمدين عبدالله، حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، محقق: مركز البحوث و تقنيه المعلومات دارالتأصیل، بيروت: دارالتأصیل، ١٤٣٥ ق.
٧٤. مزی، یوسف بن عبدالرحمٰن، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، بيروت: دار الفکر، ١٤١٤ ق.
٧٥. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، محقق: داغر یوسف احمد، قم: مؤسسة دار الهجرة، ١٤٠٩ ق.
٧٦. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، محقق: علی اکبر غفاری و محمود محرومی زرندی، قم: المؤتمر العالمي للفية الشیخ المفید، ١٤١٣ ق.
٧٧. ———، *الفصول المختارة*، محقق: علی میر شریفی، قم: کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ ق.
٧٨. ———، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ١، قم: کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ ق.



٧٩. المنقري، نصر بن مراحم، *وَقْعَةُ صَفَيْنِ*، محقق: هارون عبدالسلام، قم: مكتبة آیت‌الله المرعشی النجفی عليه السلام، ١٤٠٤ق، مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، ١٣٩٢ش.
٨٠. الموسوی السفیبی الشیرازی، محمد باقر، *لواامع الانوار العرشیہ فی شرح الصحفیه السجادیه*، چ ٢، مصحح: مجید هادی زاده، اصفهان: الزهراء، ١٣٩٤.
٨١. نجاشی، احمد بن علی، *رجال نجاشی*، چ ٦، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٣٦٥.
٨٢. النجفی الجواہری، الشیخ محمد حسن (صاحب جواہر)، *جواہر الكلام فی شرح شرائع الإسلام*، محقق: رضا استادی و ...، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٦٢.
٨٣. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، *مستدرکات علم رجال الحديث*، چ ١، تهران: شفق، ١٤١٢ق.
٨٤. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، چ ١، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤٠٨ق.
٨٥. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، *منهج البراعة فی شرح نهج البلاغة*، چ ٤، مصحح: ابراهیم میانجی، تهران: مکتبة الإسلامية، ١٤٠٠ق.
٨٦. یاقوت حموی، یاقوت بن عبد الله، *معجم البلدان*، مترجم: علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور(پژوهشگاه)، ١٣٨٠.